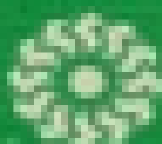
۴۰

ترجمه بحار الانوار

الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار

از محدث کبیر شهیر علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الانوار

ترجمه بحارالانوار جلد 40: تاریخ امیرالمومنین علیه السلام - 6

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 40

تاريخ اميرمؤمنان عليه السلام - 6

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 40

مؤلف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

ص: 6

ادامه باب ها از جلد قبل

باب نود و یکم : مجموعه مناقب امیرمؤمنان علیه السلام که در باره آنها تصریحات زیادی وجود دارد

روایات

1. الاحتجاج: سلیم بن قیس می گوید: از سلمان و مقداد و ابوذر و خود علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم: مردی بر علی بن ابی طالب فخر فروخت. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از قضیه خبردار شد به حضرت علی علیه السلام فرمود: تو به عرب فخر بفروش، که تو در میان آنان از جهت پسر عمو، از جهت پدر زن، از جهت نفس، از جهت همسر، از جهت برادر، از جهت عمو و از جهت فرزند گرامیترین هستی. همچنان که از همه ایشان بردبارتر و دانشمندتری و پیشتر از همه اسلام آوردی و بیشتر از همه آنها با تکیه بر جان و مال خود از دیگران استغنا داری. تو بیشتر از همه آنها قرآن میخوانی و به سنت من آگاهترین و در میدان کارزار شجاعترین، در جود و بخشش پیشتازترین و نسبت به تعلقات دنیوی رویگردانترین و در تلاش و کوشش در راه خدا جدیترین و در حُسن خلق، بهترین و در زبان، راستگوترین و نزد خدا و من مجبوترین هستی. تو پس از من سی سال زنده خواهی بود و عمرت را به عبادت خدا و صبر بر ستم قریش سپری خواهی کرد. و هنگامی که یارانی یافتی، در راه خدا با آنان برای تأویل قرآن خواهی جنگید، همان گونه که همراه با من برای تنزیل قرآن جنگیدی. سپس به شهادت خواهی رسید و محاسنت با خون سرت رنگین خواهد شد. قاتل تو همانند پِی کننده ناقه صالح نزد خداوند مبغوض و ملعون است(1).

1- . الاحتجاج : 83.

2. الاحتجاج: سلیم بن قیس می گوید: مردی از علی بن ابی طالب علیه السلام سؤالی پرسید در حالیکه من هم میشنیدم و گفت: مرا از والاترین فضیلت خود آگاه کن. حضرت علی علیه السلام فرمود: آنچه خداوند در قرآن نازل کرد. مرد گفت: چه چیز در قرآن درباره تو نازل کرده؟ فرمود: «أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْه (1)» {

آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است} من شاهد وگواهی دهنده رسول خدا هستم همچنان که در این آیه: «ُ وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتاب (2)» {

و کسانی که کافر شدند میگویند تو فرستاده نیستی بگو کافی استخدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد} منظور از «آن کس که نزد او علم کتاب است»، من هستم. این گونه بود که علی علیه السلام تمام آیاتی را که درباره اول نازل شده برای آن مرد ذکر کرد از جمله: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُون (3)» {

ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند} و نیز: «ِ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم (4)» {

خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید} وغیره. سلیم گفت: سپس من از او پرسیدم: مرا از بهترین فضیلت خود از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله باخبر کن، جواب داد: اینکه در روز غدیر خم مرا نصب کرد و به امر خداوند عز و جل، ولایت را به من سپرد و فرمود: «تو برای من همچون هارون برای موسی هستی». و یا اینکه با رسول خدا به سفر رفتم. خادمی جز من نداشت. پیامبر تنها یک لحاف داشت در حالیکه عایشه هم همراه او بود. پیامبر به هنگام خواب بین من و عایشه قرار می گرفت و هر سه ما تنها همان لحاف را داشتیم. وقتی پیامبر برای نماز شب برمیخواست وسط لحاف را به گونه ای با

1- . هود/17

2- . الرعد /43
3- . المائده /55
4- . النساء/ 59

دستش بین و من عایشه قرار میداد تا لحاف، بستری را که زیر ما بود لمس کند. شبی دچار تب شدم و تب نگذاشت خوابم ببرد. پیامبر هم به خاطر من نخوابید و شب را بین من و مصلایش به صبح رساند. هر چقدر میتوانست نماز میخواند، سپس میآمد و حال مرا میپرسید و به من نگاه میکرد. کار او همین بود تا این که صبح شد. وقتی که نماز صبح را با صحابهاش خواند فرمود: پروردگارا! علی را شفا ده و لباس سلامتی را بر او بپوشان، زیرا او به خاطر بیماری که داشت شب گذشته، خواب را از دیدگان من گرفت. سپس در میان صحابه به من فرمود: مژده بده ای علی. گفتم، خداوند به تو بشارت خیرت دهد و مرا فدایت کند. فرمود: هر چیزی را که شب گذشته از خدواند خواستم به من عطا کرد. و من هر آنچه را که برای خود خواستم برای تو هم طلب کردم. از خداوند خواستم که بین من و تو برادری و اخوت برقرار کند که این خواسته را اجابت کرد همچنان که از درگاه او طلبیدم که تو را ولی و مقتدای هر مرد و زن مسلمانی قرار دهد که این دعا را هم پذیرفت. دو مرد در آنجا حضور داشتند که یکی به دیگری گفت: دیدی پیامبر چه چیزی از خداوند خواست؟ به خدا اگر یک پیمانه خرما طلب می کرد برای او بهتر بود! ای کاش از خداوند می خواست که فرشته ای را بر او نازل کند تا در مقابل دشمنانش وی را کمک کند یا اینکه گنجی از آسمان برایش میفرستاد تا مایه خیر برای او و اصحابش شود چرا که احتیاج آنها به این چیزها بیشتر از چیزی است که او خواست! و پیامبر هیچگاه علی را دعوت به خیری نکرده مگر آن که علی اجابت کرده است(1).

3. معانی الأخبار: انس بن مالک گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: وقتی که به معراج برده شدم خود را داخل اسطوانه ای از جنس نقره سفید یافتم که وسط آن از یاقوت و زبرجد و بالای آن از طلای سرخ بود. گفتم ای جبرئیل این چست؟ فرمود: این دین سفید و نورانی و روشن توست. گفتم وسط آن چه چیزی است؟ فرمود: جهاد در راه خدا. گفتم این طلای سرخ چیست؟ گفت هجرت. به همین خاطر ایمان علی علیه السلام بر ایمان هر مومنی برتری یافت(2).

1- . الاحتجاج : 84
2- . معانی الأخبار : 113

4. امالی طوسی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر گاه روز قیامت فرا رسد ندا دهندهای از درون عرش بانگ بر می آورد: خلیفه خداوند بر روی زمین کجاست؟ داود نبی بر میخیزد، از سوی خداوند عز وجل ندا میآید اگر چه که جانشین خداوند بر روی زمین بودی اما منظور ما تو نبودی، برای بار دوم ندا سر داده میشود: خلیفه خداوند برروی زمین کجاست؟ امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام از جایش بر میخیزد. از جانب پروردگار عز وجل ندا میآید: ای مردم! علی بن ابی طالب خلیفه خداوند بر روی زمین و حجت ایشان بر بندگانش است، هر کس که در دنیا به ریسمان علی چنگ زد، امروز هم باید به ریسمان او چنگ زند و از نور علی طلب روشنائی کند و به دنبال وی داخل در منزلت های والای بهشت شود. کسانی که در دنیا به ریسمان علی علیه السلام چنگ زدند بر میخیزند و مولایشان را برای ورود به بهشت دنبال میکنند سپس ندا از جانب خداوند میآید: آگاه باشید کسی که در دنیا به امامی اقتدا میکند باید به هر راه و مسیری که او میرود برود و از او تبعیت کند. در این هنگام بود که این آیه خوانده شد: «تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ وَ قالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُا مِنَّا کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ النَّار(1)». {

آنگاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده کنند و میانشان پیوندها بریده گردد و پیروان میگویند: «ای کاش برای ما بازگشتی بود تا همانگونه که [آنان] از ما بیزاری جستند [ما نیز] از آنان بیزاری میجستیم.» این گونه خداوند کارهایشان را - که بر آنان مایه حسرتهاست - به ایشان مینمایاند و از آتش بیرونآمدنی نیستند}

در امالی طوسی به نقل از سعد نیز مانند آن روایت شده است(2).

5. امالی صدوق: ابن عباس گفت: رسول خدا فرمود: ولایت علی بن ابی طالب ولایت خدواند، دوست داشتنش عبادت خداوند، پیروی از او فریضه خدواند، اولیای

1- . بقره /166 - 167[1]
2- . امالی الطوسی :60، 61

او اولیای خداوند، دشمنانش دشمنان خداوند، جنگ با او جنگ با خداوند و صلح با وی صلح با خداوند است(1).

6. امالی صدوق: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در حالیکه رسول خدا در مسجد قبا به همراه تعدادی از صحابه جمع شده بود بر آنها وارد شدم، وقتی رسول خدا مرا دید چهره اش از شادی درخشید و تبسمی کرد به طوریکه دندانهای مبارکش نمایان شد سپس فرمود: نزدیک من بیا ای علی! نزدیک من بیا ای علی. همچنان مرا به خود نزدیک میکرد تا اینکه رانم را به رانش چسباند. سپس رو به صحابه کرد و فرمود: ای گروه صحابه! با روی آوردن برادرم علی به سوی شما، رحمت پروردگار به شما روی آورد. ای گروه صحابه! بدانید که علی از من و من از علی هستم و روح او از روح من و طینت او از طینت من است. او برادر، وصی و خلیفه من بر امتم در دوران حیات و بعد از حیاتم است. هر که از او پیروی کند از من پیروی کرده و هر که با او مخالفت کند با من مخالفت کرده است.(2)

7. امالی صدوق: امام رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل کرد که گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو برادر، وزیر، پرچم دار من در دنیا و آخرت و صاحب حوض من(کوثر) هستی. کسی که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که با تو دشمنی ورزد با من دشمنی کرده است(3).

8. امالی صدوق: ابو سعید خدری گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: شبی که به معراج رفتم جبرئیل دست مرا گرفت و داخل در بهشت کرد. سپس مرا بر روی فرشی از فرش های بهشت نشاند. آنگاه به من یک بِه داد. آن بِه شکاف برداشت و به دو قسمت مساوی تقسیم شد. از درون آن حوری سیاه چشمی که خمیدگی پلکهایش همچون منقار عقاب بود، بیرون آمد و گفت: درود خداوند بر تو باد ای احمد، درود خداوند بر تو باد ای رسول خدا، درود خداوند بر تو باد ای محمد. گفتم خدا تو را رحمت کند، تو کیستی؟ گفت: من راضیه مرضیه هستم.

1- . امالی الصدوق : 21
2- . امالی الصدوق : 22،23
3- . امالی الصدوق : 37

پروردگار قهار مرا از سه نوع ماده خلق کرده است. پائین تنهام از مشک، بالا تنهام از کافور و نیم تنهام از عنبر است و به آب حیات عجین شدهام. پرودگار بزرگ منزلت، گفت باش، پس به وجود آمدم. من برای پسر عمو، وصی و وزیرت علی بن ابی طالب خلق شدهام(1).

9. امالی صدوق: ابی سخیله گفت: نزد ابوذر- رحمه الله علیه - رفتم وگفتم: ای ابوذر اختلاف[در دین] میبینم. چه راهنمائی برایم داری؟ گفت: باید به این دو چیز تمسک جویی: کتاب خداوند و علی بن ابی طالب؛ چرا که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی نخستین کسی بود که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در روز قیامت با من دست خواهد داد. او صدیق اکبر و جدا کننده میان حق وباطل است(2).

10. امالی صدوق: امام محمد باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی گفت: ای ابو حمزه علی علیه السلام را پائین تر از آن مقامی که خداوند برای او معین کرده و بالاتر از جایگاهی که خداوند به او بخشیده قرار ندهید. علی را همین بس که با اهل [کفردر] رجعت میجنگد و اهل بهشت را به همسری یکدیگر در میآورد(3).

11. امالی صدوق: انس بن مالک گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگار متعال در قیامت مردانی را زنده می کند که چهرهایشان از نور است و در حالیکه جامه هایی از نور بر تن آنان است در سایه عرش الهی بر روی صندلیهایی از نور می نشینند. آنان اگرچه پیامبر نیستند اما مقام و منزلت پیامبران را دارند و اگر چه شهید نیستند، اما در منزلت شهدا هستند. مردی گفت: آیا من از آنها هستم ای رسول خدا؟ پیامبر فرمودند: نه، مرد دیگری همان سؤال را مطرح کرد و پیامبر هم همان جواب را به او داد، از پیامبر پرسیدند: منظور شما چه کسی است؟ پیامبر دستش را بر سر علی نهاد و فرمود: این فرد و شیعیانش(4).

1- . امالی الصدوق:110
2- . امالی الصدوق: 124
3- . امالی الصدوق: 130
4- .امالی الصدوق :147

12. امالی صدوق: انس بن مالک گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: به راستی برادر، وزیر و بهترین کسی که بعد از وفاتم به عنوان جانشینم قرار می دهم علی بن ابی طالب است(1).

13. امالی الصدوق: ابن عباس گفت: رسول خدا به علی فرمود تو وارث من هستی(2).

14. امالی الصدوق: قاسم بن ابی سعید گفت: فاطمه نزد رسول خدا آمد و از ضعیف حالی (فقر) خود سخن گفت، پیامبر به او فرمود: آیا میدانی مقام و منزلت علی در نزد من چیست؟ از علی همین بس که در دوازده سالگی امر مرا[درپذیرش اسلام] کفایت کرد. در شانزده سالگی در کنار من با شمشیر جنگید. در نوزده سالگی قهرمانان میدان نبرد را به هلاکت رساند. در بیست سالگی غم واندوه را از من زدود ودر بیست و دو سالگی درِ خیبر را که پنجاه نفر آن را بلند نمیکردند بلند کرد. صورت فاطمه به هنگام شنیدن این سخنان از فرط خوشحالی درخشید و بلافاصله نزد علی علیه السلام رفت و او را از سخنان پدرش آگاه ساخت. علی علیه السلام فرمود: اگر برای تو از تمام فضایل خداوند بر من سخن میگفت چه میشد؟ !(3)

امالی طوسی: غضائری نیز به نقل از صدوق مانند همین روایت را آورده است(4).

15. امالی صدوق: امام جعفر صادق از پدرانش علیهم السلام نقل کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی که به معراج رفتم پرودگار متعال سه کلمه را درباره علی به من شناساند، گفت: ای محمد! گفتم: لبیک ای پروردگارم! گفت: علی امام تقوا پیشه گان، پیشوای نمازگزاران پیشانی نورانی و رئیس مؤمنان است (5)

ص: 13

1- . امالی الصدوق:219
2- . امالی الصدوق: 219
3- . امالی الصدوق: 239و240
4- . امالی الطوسی: 280و281
5- . [5]امالی الصدوق: 285

16. امالی صدوق: علی علیه السلام فرمود: سلمان رضی الله عنه به من گفت: ای علی کمتر پیش میآمد که من خدمت رسول خدا باشم و تو بیایی و ایشان نگوید: ای سلمان! فقط علی و حزب او در روز قیامت از رستگارانند(1).

17. امالی صدوق: سعید بن جبیر گفت: نزد عبدالله بن عباس رفتم و به او گفتم: ای پسر عموی رسول خدا آمدهام تا درباره علی و اختلاف مردم درباره او از تو بپرسم، ابن عباس گفت: ای ابن جبیر! آمدهای تا درباره بهترین مخلوق خداوند بعد از رسول خدا از من بپرسی. آمدهای تا از مردی بپرسی که در یک شب یعنی «لیله القربه» به سه هزار فضیلت دست یافت؟ ای ابن جبیر! آمدهای از وصی رسول خدا، وزیر او، جانشین او، صاحب حوض او، علمدار او و صاحب شفاعت او از من بپرسی؟ قسم به کسی که جان ابن عباس به دست اوست اگر از ابتدای خلقت تا انتهای آن تمام دریاها مرکّب و تمام درختان قلم و تمام مردم نویسنده شوند و در پی نوشتن محاسن و فضیلت های علی علیه السلام برآیند نخواهند توانست حتی یک دهم آنچه را که خداوند به او داده است، روی کاغذ آورند(2).

توضیح: لیله القربه اشاره به شب جنگ بدر است که مولای متقیان برای آوردن آب رهسپار شد. اما ذکر سه هزار فضیلت به این خاطر است که جبرئیل و مکائیل واسرافیل، هر کدام میان هزار فرشته بر حضرت سلام کردند که سلام هریک از آنها یک فضیلت بود. این روایت بر این حمل شده است که هر یک از این سه نفر، در هزار نفر محاسبه شده اند. آیه124سوره آل عمران نیز این حمل را تایید میکند.

18. امالی طوسی: انس بن مالک گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: برادر، وزیر و وصی من در خانوادهام علی بن ابی طالب است(3).

19. خصال: ابن عباس میگوید: علی علیه السلام چهار فضیلت داشت که هیچ عربی در آنها بر او پیشی نگرفت: نخستین کسی بود که با پیامبرصلی الله علیه

1- . امالی الصدوق: 294
2- . امالی الصدوق : 333

3- . امالی الطوسی:213

وآله نماز خواند. علمدار او در تمام جنگ هایش بود. در روز مهراس مردم فرار کردند ولی او پابرجا ماند و اینکه پیامبر را غسل داد و به خاک سپرد(1).

توضیح: روز مهراس اشاره به روز احد است. جزری در این باره گفته: «پیامبر در روز احد احساس تشنگی کرد. علی برایش از مهراس آب آورد، ولی اکراه داشت آن را بنوشد و فقط خونی را که بر صورتش بود با آن آب پاک کرد.» گفته شده که مهراس، صخرهای است که درون آن گود شده و آب زیادی در آن جمع میشود و گاهی اوقات از آن، حوض آب میسازند. عده ای هم بر این باورند که مهراس در این حدیث اسم آبی است در احد است(2).

20. خصال: ربیعه الحرسی گفت: در نزد معاویه در حالیکه سعد بن ابی وقاص پیش او بود از علی سخن به میان آوردم، سعد به معاویه گفت: از علی سخن میگوئی؟ او چهار فضیلت دارد که هر کدام از آنها در نزد من محبوب تر از فلان و فلان است - و از شتران سرخ مو نام برد - . آنها عبارتند از سخن پیامبر[در خیبر] که گفت: «فردا پرچم را به یکی شما خواهم داد»، و این سخنش که«تو برای من همچون هارون برای موسی هستی»، و این سخن«هر کس من مولای اویم علی هم مولای اوست» اما سعد چهارمی را فراموش کرد(3).

21. خصال: ابی سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: درباره علی پنج چیز به من داده شده است. نخست اینکه عورت مرا[پس از مرگم] می پوشاند. دوم اینکه قرضم را ادا میکند. سوم اینکه در سراسر موقف قیامت تکیه گاه من است. چهارم اینکه در کنار حوض کوثر یاور من است وپنجم اینکه ترس این را ندارم که علی بعد از ایمام آوردن به کفر برگردد و یا بعد از پاک دامنی به زنا آلوده شود(4).

1- . الخصال 1: 99
2- . النهایه 4: 274
3- . الخصال 1: 99
4- . الخصال 1: 141و142

22. خصال: حارث بن ثعلبه گفت: به سعد گفتم: آیا چیزی از فضیلت های علی را شاهد بودهای؟ گفت: بله، چهار فضیلت را برای او شهادت دادم پنجمی را هم مشاهده کردم و بدان که هر یک از آنها در نزد من محبوب تر از بهترین نعمت های الهی است. نخست اینکه پیامبر متن سوره برائت (توبه) را برای تبلیغ به ابوبکر داد. سپس علی را فرستاد تا آن را از او باز پس گیرد. ابوبکر نزد رسول خدا برگشت وگفت: آیا آیهای درباره من نازل شد؟ پیامبر فرمود: نه، تنها کسی می تواند رسالت مرا تبلیغ کند که از من باشد. دوم اینکه پیامبر تمام درهائی را که در مسجد بود مسدود کرد، اما در خانه علی را بازگذاشت. گفتند: ای رسول خدا تمام درها را بستی به جز در علی که آن را رها کردی؟ پیامبر فرمود: من آن را نبستم و این من نبودم که آن را رها کردم. سوم اینکه رسول خدا عمر بن خطاب و مرد دیگری را به طرف خیبر فرستاد، اما هر دوی آنها شکست خورده بازگشتند، پیامبر فرمود: «فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست داد و آنها هم او را دوست دارند» و مدحی فراوان فرمود. خیلیها خواستار آن شدند اما پیامبر، علی را فرا خواند و پرچم را به او داد و او بازنگشت مگر این که خدا خیبر را برای او فتح کرد. چهارم اینکه پیامبر در روز غدیر خم دست علی را بلند کرد تا جائیکه سفیدی زیر بغل آنها نمایان شد. سپس فرمود: آیا من از خودتان به شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله ای رسول خدا، آنگاه فرمود: «هر کس من مولای اویم علی مولای اوست». وپنجم اینکه پیامبر وی را جانشین خود در خانواده اش کرد، آنگاه به او پیوست و فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی با این تفاوت که پیامبری بعد از من نمی آید(1).

23. خصال: ابن عباس گفت: علی علیه السلام هجده فضیلت داشت که حتی در صورت داشتن یکی از آنها در زمره نجات یافتگان قرار میگرفت، وی همچنین به سیزده فضیلت آراسته بود که هیچ کدام از امت رسول خدا صلی الله علیه وآله از آنها برخوردار نبودند(2).

-1 . الخصال 1: 149،150

-2 . الخصال 2: 96

24. محاسن: ابو سعید خدری گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که اعرابی بلند قد وتنومندی که جامه ای را به دور خود بسته و بر او عبای کوتاه سفیدی بود و کمان و تیردان را بر دوش افکنده بود، وارد شد و به پیامبر گفت: ای محمد! علی در کجای قلبت جای دارد؟ پیامبر از سخن اعرابی به گریه افتاد تا جایی که گونه هایش خیس شد و رخسارش را به زمین چسباند، آنگاه همچون کسی که از بندی رها شده است از جا پرید و پایه منبر را گرفت و فرمود: ای اعرابی سوگند به کسی که دانه را شکافت وانسان را خلق کرد و زمین را بر روی آب مسطح گرداند، درباره کسی که سرور سفید وسیاه است و نخستین کسی است که روزه گرفت و زکات و صدقه داد و بر هر دو قبله نماز خواند و هر دو بیعت را انجام داد و به هر دو هجرت لبیک گفت و دو پرچم را حمل کرد و بدر و حنین را فتح کرد و حتی لحظه ای خداوند عصیان را نکرد، از من پرسیدی. سپس آن اعرابی از مقابل رسول خدا صلی الله عیله وآله ناپدید شد، آنگاه رسول خدا به ابی سعید گفت: ای اخا جهینه! آیا فهمیدی آن اعرابی که در مورد پسر عمویم علی بن ابی طالب سؤال پرسید چه کسی بود؟ گفت: خدا و فرستاده اش داناترند، پیامبر فرمود: سوگند به خدا جبرئیل بود که از آسمان به زمین فرود آمد تا از شما برای علی عهد وپیمان بگیرد.

توضیح: جزری گفت: « نهی أن یصلی الرجل حتی یحتزم » یعنی باید ازارش را با تکه پارچه ای محکم به دور کمرش ببندد.(1)

گفت: القطوانی یعنی عبای سفیدی که ریشه های آن کوتاه است و نون در آن زائد است(2)،

«تنکب القوس» یعنی بر شانه افکند(3).

«کِنانه السهم» یعنی تیردانی که از چرم و بدون چوب است یا برعکس. «بیعتان» منظور بیعت عقبه و بیعت رضوان است. «هجرتان» یعنی هجرت به شعب ابی طالب و مدینه. «الرایتان»، دو پرچم یعنی پرچم جنگ بدر و احد یا حنین و یا اینکه دو پرچم را در یک جنگ حمل کرد و یا اینکه منظور از تثنیه صرفا تکرار باشد یعنی پرچم ها.

1- . النهایه 1: 224

2- . النهايه 3 : 265
3- . النهايه 4 : 174

25. صحیفه الرضا: از امام رضا از اجدادش علیهم السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب گفت: ای علی تو سرور مسلمانان، رئیس مومنان، امام متقیان وپیشوای نمازگزاران پیشانی نورانی هستی.

ابو قاسم احمد بن عامر طائی گفت: از احمد بن یحیی(1) پرسدیم منظور از یعسوب چیست؟ گفت: به معنای زنبور عسل نر است که پیشاپیش زنبور ماده حرکت و از او محافظت میکند(2).

26. کشف الیقین: انس بن مالک روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بهشت مشتاق چهار نفر از امتم است. انس گفت: ترسیدم از نام آنها جویا شوم، نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: پیامبر فرمودند: بهشت مشتاق چهار نفر از امتم است، تو از حضرت سؤال کن که چه کسانی هستند؟ گفت: میترسم که من از آنها نباشم و به همین خاطر بنو تمیم مرا سرزنش کنند. نزد عمر رفتم و با او موضوع را در میان گذاشتم، او هم در پاسخ گفت: میترسم از آنها نباشم و بنوعدی مرا سرزنش کنند. نزد عثمان رفتم او هم در جواب گفت: می ترسم در میان آنها نباشم و به همین خاطر بنی امیه مرا سرزنش کنند. سپس نزد علی علیه السلام رفتم که در زمینش مشغول آبیاری بود، به او گفتم: رسول خدا فرمود: بهشت مشتاق چهار نفر از امتم است، از او سؤال کن که چه کسانی هستند؟ حضرت در جواب فرمود: به خدا سوگند از او خواهم پرسید. اگر جزو آنها باشم شکر خدای را بر جای می آورم و اگر نباشم از پیشگاه خداوند طلب می کنم که مرا در زمره آنها قرار دهد و دوستشان خواهم داشت. با هم نزد رسول خدا رفتیم و بر او وارد شدیم درحالیکه که سرش در دامان دحیه کلبی بود، وقتی دحیه، علی را دید به طرف او رفت وسلام کرد و گفت: ای امیرمؤمنان سر پسر عمویت را بگیر چرا که تو سزاوارتر از من به این کار هستی. پیامبر بیدار شد در حالی که سر مبارکش بر دامان علی بود آنگاه به او فرمود: ای ابا الحسن حتما برای کاری نزد ما آمده ای. علی علیه السلام فرمود: پدر ومادرم فدایت

1- . وی ابو العباس احمد بن یسار الشیبانی معروف به ثعلب است وامام کوفیون در نحو ولغت وبلاغت بود. وی در سال 200 دیده به جهان گشود وتا سال 291 زیست.

2- . صحيفه الرضا عليه السلام :4

شوند ای رسول خدا، وقتی وارد شدم سر شما بر دامان دحیه کلبی بود. او برخاست و سلام کرد و گفت: ای امیرمؤمنان سر پسر عمویت را بگیر چرا که تو سزاوارتر از من به این کار هستی! پیامبر به او گفت: آیا او را شناختی؟ گفت: دحیه کلبی بود. پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: آن مرد جبرئیل بود. علی علیه السلام به پیامبر فرمود: پدر ومادرم فدایت شوند ای رسول خدا، انس به من خبر داد که فرموده اید: بهشت مشتاق چهار نفر از امتم است - و با دستانش به عدد چهار اشاره کرد - ای رسول خدا این چهار نفر چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمودند: سوگند به خدا تو نخستین نفر آنها هستی وسه بار این جمله را تکرار کرد. علی علیه السلام گفت: پدر ومادرم فدایت شوند سه نفر دیگر چه کسانی هستند؟ پیامبر پاسخ دادند: مقداد، سلمان و ابوذر(1).

27. کشف الیقین: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: در روز قیامت زمانی فرا خواهد رسید که تنها ما چهار نفر سواره هستیم. عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر گفت: پدر ومادرم فدایت شوند، شما چهار نفر چه کسانی هستید؟ پیامبر فرمود: نخست خود من که سوار بر براق هستم. برادرم صالح که سوار بر شتری میشود که قومش آن را پی کردند. عمویم حمزه که سوار بر شتر من، عضباء میشود و برادرم علی بن ابی طالب که سوار بر شتری از شتران بهشت میشود که دو طرفش را با ابریشم آراسته اند، سپس دو جامه سبزه رنگ از جامه های بهشتی بر تن علی پوشانده میشود و بر سرش تاجی گذاشته میشود که در آن 70 هزار شکاف وجود دارد و در هر شکاف یاقوتی قرمز رنگ که مسیر سه روز را روشن میگرداند و در دستش پرچم حمد است در حالیکه ندا بر میآورد: لا اله الا الله محمد رسول الله ! مردم میگویند: این چه کسی است، پیامبر مبعوث شده است یا فرشته ای مقرب و یا حامل عرش است؟ ندا از داخل عرش بر میآید که او نه پیامبر مبعوث شده و نه فرشته مقرب و نه حامل عرش است بلکه علی بن ابی طالب وصی رسول خدا، امیرمؤمنان و امام پیشانی نورانیها در بهشت برین است(2).

1- . الیقین فی امره امیرالمؤمنین: 17،18
2- . الیقین فی امره امیرالمؤمنین: 22

28. کشف الیقین: امام محمد باقر از پدرش، از جدش علیهم السلام نقل کرد و گفت: علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که به معراج رفتم و به آسمان رسیدم سپس از آسمان به سدره المنتهی رفتم، در مقابل پرودگار متعال قرار گرفتم و به من گفت: ای محمد، گفتم: لبیک و سعدیک. گفت: بندگان مرا آزمودهای، کدام یک را مطیع ترین فرد نسبت به خود یافتهای؟ گفتم: پروردگارا علی. گفت: درست گفتی ای محمد، آیا بعد از خودت جانشینی را اختیار گزیده ای که از [علم] تو به ایشان برساند و آنچه را که بندگانم از قرآن نمی دانند به آنها آموزش دهد؟ گفتم پروردگار شما انتخاب کنید که برگزیده شما برگزیده من هم خواهد بود. گفت: علی را برایت انتخاب میکنم، او را جانشین و وصی خود قرار ده. علم و حلم خود را در کالبد جان او ریختهام. او به راستی امیرمؤمنان است وهیچ کس قبل و بعد از او به چنینی مقامی نائل نخواهد شد. ای محمد! علی پرچم هدایت و امام طاعت پیشه گان و نور اولیای من است؛ او کلمه ای است که تقوا پیشه گان را به آن الزام کردهام. هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس دشمنش باشد با من دشمنی کرده است. ای محمد او را به این سخنان مژده ده؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گفتم، پروردگارا علی را بشارت دادم در جواب فرمود: من بنده خدا هستم وتحت فرمان اویم. اگر مرا به سبب گناهانم مجازات کند هیچ ظلمی مرتکب نشده است واگر وعده ام را به پایان رساند و آن را جامه عمل بپوشاند، اوست مولا و سرورم. پیامبر فرمود: گفتم پروردگارا قلبش را توانا گردان و بهار ایمان را به وسیله او قرار ده. گفت: ای محمد آن را انجام دادم اما من او را در بوته آزمایشی خاص قرار دادم که پیش از آن هیچکدام از بندگانم را در آن قرار ندادم، گفتم: پرودگارا برادر و همدم مرا؟! گفت: پیش از این در تقدیر و علمم آمده که او در بوته آزمایش قرار میگیرد. اگر علی نبود نه حزب من شناخته میشد ونه اولیای من و نه اولیای فرستادگان من(1).

1- . الیقین فی امره امیرالمؤمنین : 22و23

29. کشف الیقین: ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: گوشت وخون علی از گوشت و خون من است. او برایم همچون هارون برای موسی است با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمی آید. سپس فرمود: ای امّ سلمه شاهد باش و گوش بسپار، علی امیرمؤمنان و سرور مسلمانان است. او مخزن علم من و باب من است که از آن وارد می شوند. علی علیه السلام برادرم در دین، شریکم در آخرت وهمراهم در والاترین جایگاه است(1).

در کشف الیقین همین روایت را از محمد بن حریز نقل کرده است(2).

توضیح: فیروزآبادی گفته: «خِدن» یعنی دوست و آن کسی که در هر امر آشکار و پنهانی با تو همراه است.

30. کشف الیقین: انس بن مالک گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس برایم آب بریز تا وضو بگیرم آنگاه برخواست و دو رکعت نماز به جای آورد وگفت: ای انس نخستین کسی که از این در وارد خواهد شد، امیر مومنان، سرور مسلمانان، پیشوای پیشانی نورانیها وخاتم اوصیا است، انس گفت: به خود گفتم پروردگار وی را از میان انصار قرار ده. این خواسته ام را پنهان نگاه داشتم وبه پیامبر نگفتم. آنگاه علی علیه السلام وارد شد، پیامبر فرمود: چه کسی است؟ گفتم: علی بن ابی طالب، پیامبر در حالی که خوشحالی در چهره اش موج میزد برخواست و علی را در آغوش گرفت. آنگاه عرق صورت خود را به صورت علی مالید و عرق صورت علی را به صورتش مالید. علی گفت: ای رسول خدامی بینم کاری را انجام میدهی که پیش از این با من انجام نداده ای. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه مانعی دارد، در حالی که تو از جانب من ادا می کنی[قرض مرا یا ادامه رسالت را] و بعد از من آنچه را که در آن اختلاف می کنند برایشان روشن می سازی(3).

در کشف الیقین از علی بن عباس مانند آن روایت شده است(4).

1- . الیقین فی امره امیرالمؤمنین: 23و24
2- . الیقین فی امره امیرالمؤمنین: 35
3- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین: 27

4- . اليقين فى امره اميرالمؤمنين: 39و40

31. کشف الیقین : اسعد بن زاره از پدرش روایت کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» این پایان حدیث زراره است اما شُروطی در روایاتش به آن جملات دیگری را هم اضافه کرده است: پیامبر فرمود: درباره علی سه چیز به من وحی شده است: نخست اینکه او امیرمؤمنان است، دوم اینکه سرور مسلمانان وسوم اینکه پیشوای پیشانی نورانیها است(1).

32. کشف الیقین: انس بن مالک گفت: خدمت کار پیامبر بودم، آن شب وی نزد ام حبیبه دختر ابوسفیان بود. برای پیامبر آب وضو بردم. فرمود: ای انس از این در مردی وارد میشود که امیر مؤمنان، بهترین وصی، پیشتازترین مردم در اسلامآوردن، بردبارترین و عالم ترین ترین مردم است. گفتم: پروردگارا! او را از قوم من قرار ده. طولی نکشید که علی صلوات الله علیه در حالیکه پیامبر در حال وضو گرفتن بود از درِ وارد شد. پیامبر وقتی علی را دید شروع به پاشیدن آب به صورتش کرد تا جائیکه چشمانش پر از آب شد. علی وقتی پیامبر را در آن حالت دید،گفت: ای رسول خدا آیا اتفاقی درباره من رخ داده است؟ پیامبر فرمود: ای علی اتفاقی برایت نیفتاده مگر خیر. تو از من و من از تو هستم. ای علی تو از جانب من ادا می کنی[قرضم را یا ادامه رسالتم را] و به ذمه من وفا می کنی، تو مرا غسل میدهی و در قبر دفن میکنی و سخنانم را برای مردم نقل میکنی و بعد از من برای آنها روشنگری می کنی. علی علیه السلام گفت: مگر رسالتت را به گوش مردم نرسانده ای؟ پیامبر فرمود: بله، اما تو پس از من در اختلافات روشنگری میکنی(2).

33. کشف الیقین: امّ سلمه رضی الله عنها گفت: پیامبر مریض احوال بود. علی علیه السلام دوست داشت همواره در کنارش باشد و کسی از او پیشی نگیرد. روزی علی علیه السلام در حالیکه پیامبر در حیاط خانه بود و سرش بر روی زانوی دحیه بن خلیفه کلبی بود برای دیدن پیامبر وارد شد و سلام کرد. رسول خدا جواب سلام وی را داد و فرمود: دوست ومحبوب من نزدیک آی. ستایشی برایت دارم که میخواهم آن را نثارت کنم. ای علی! تو امیر مؤمنان، پیشوای پیشانی نورانیها و سرور

1- 4. الیقین فی إمره امیرالمؤمنین: 27 و28

2- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین: 35 و 36

آدمیان از اول خلقت تا پایان آن به جز پیامبران الهی هستی. ای علی پرچم حمد به دست تو است. تو و شیعیانت به همراه من به بهشت وارد خواهد شد. آنکس که تو را دوست بدارد رستگار شود و آنکس که سرپیچی کند خسران بیند. دوست داران محمد، دوست داران تو هستند همچنان که دشمنان محمد، دشمنان تو هستند و هیچگاه شفاعتم شامل حال آنها نخواهد شد، به من نزدیک شو. علی علیه السلام بعد از این سخن سر پیامبر را بر روی زانوی خود نهاد. سید میگوید: که در اصل «دوست داران محمد تو را دوست داشتهاند» بوده است(1).

34. إرشاد: ابو هارون روایت کرد: نزد ابو سعید خدری رفتم و به او گفتم: آیا در جنگ بدر حضور داشتی؟ گفت: بله، سپس گفت: روزی فاطمه علیها السلام گریه کنان نزد پیامبر آمد و از سرزنش زنان قریش نسبت به خود به خاطر فقر علی مینالید. شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: ای فاطمه آیا از اینکه تو را همسر پیشتازترین فرد در اسلامآوردن وعالمترین فرد قرار دادهام راضی نیستی؟ خداوند متعال نظری به میان زمینیان انداخت و پدرت را انتخاب و او را پیامبر گردانید. سپس نظر دیگری انداخت و این بار علی، همسرت را وصی من قرار داد. پروردگار به من وحی کرد تا تو را به عقد علی در آورم. ای فاطمه آیا نمیدانی که خداوند تو را ارج نهاد و بردبارترین و عالمترین و پیشتازترین فرد در اسلامآوردن را به عنوان همسر تو انتخاب کرد؟ فاطمه علیها السلام بعد از این سخن خندید وشادی در چهره اش نمایان شد. پیامبر صلی الله علیه وآله در ادامه گفت: ای فاطمه علی هشت فضیلت راستین دارد که کسی از آنها برخوردار نیست: او برادر من در دنیا و آخرت است و هیچکس این فضیلت را ندارد. تو ای فاطمه سرور زنان اهل بهشت همسر او هستی. نوه هایم حسن وحسین فرزندان او هستند. برادر او در بهشت مزین به دو بال است وبه همراه ملائک به هرکجا که بخواهد بال می زند. او علم اولین وآخرین را دارد. او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و آخرین کسی است که همراه من بود. او وصی من و وارث وصیان است(2).

1- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین : 49
2- . الإرشاد للمفید: 16

35. الإرشاد: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی تو در گذر زندگی به سختی مبارزه کردهای و به هفت فضیلت دست یافتهای که کسی به آنها نرسیده و نخواهد رسید: تو نخستین ایمان آورنده به من، مجاهدترین فرد در راه خدا، عالم ترین فرد به ایام الله، باوفاترین به عهد الهی، مهربانترین با زیردستان، عادل ترین در تقسیم و پرمزیّت ترین شخص نزد خدا هستی.

توضیح: طبرسی رحمه الله در باره این آیه «وذکّرهم بأیام الله» گفت: در ایام الله چند قول هست: یکی این که معنایش این است: و امر کردیم تا وقایع خدا را در امتهای گذشته و هلاک کردن کسانی که هلاکشان کردیم را به قومش یادآوری کند تا از آن برحذر باشند. دومین معنا این که: نعمتهای خدا را در تمامی ایامش به آنها یادآوری کن. سومین قول این است که منظور از ایام خدا سنتها و افعال خدا در بندگانش اعم از نعمت دادن و انتقام گرفتن است و این جمع بین دو قول اول است. پایان سخن وی.

تفسیر این آیه در باب آیات نازل شده در باره حضرت قائم علیه السلام و باب رجعت خواهد آمد.

36. الإرشاد: ابن عباس گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را به همسری علی در آورد، زنان قریش و دیگر زنان فاطمه را سرزنش کردند و گفتند: پدرت تو را به عقد مردی درآورده که هیچ مال و سرمایهای ندارد، پیامبر به فاطمه گفت: آیا راضی وخوشحال نیستی از اینکه خداوند متعال با نظر افکندن در میان زمینیان دو نفر را از آنها برگزید که یکی از آنها پدرت ودیگری همسرت است؟ ای فاطمه من و علی نوری در پیشگاه خداوند متعال بودیم که چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم طاعت الهی را به جای میآوردیم. خداوند پس از خلق آدم آن نور را به دو جزء تقسیم کرد که جزئی از آنها من هستم ودیگر جزء هم علی همسرت. سخنان پیامبر در میان مردم رواج یافت وقریش به سخن گفتن در این رابطه پرداختند تا اینکه پیامبر اکرم از غرض آنها خبردار شد و به بلال دستور داد تا مردم را در مسجد جمع کند. آنگاه حضرت بر منبر رفت و به سخن گفتن درباره مقام و منزلت ویژه

حضرت فاطمه و علی علیهما السلام در پیشگاه الهی پرداخت و گفت: ای مردم سخنان شما را شنیدم. سخنی را برای شما بیان می کنم آن را بشنوید و حفظ کنید وآویزه گوش تان قرار دهید. شما را از فضیلت و کرامتی که پرودگار فقط به اهل بیت من و علی علیه السلام اختصاص داده است خبر دار می کنم. پرودگار جهانیان علی را بر شما برتری داده است پس به مخالفت با او نپردازید که از عقیده خود باز می گردید «وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِى اللَّهُ الشَّاكِرِين»(1)

{و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.}

ای مردم! خداوند مرا از میان بندگانش برگزید و به عنوان پیامبر انتخاب کرد و علی را به عنوان جانشین و وصی برای من انتخاب کرد. ای مردم! زمانی که به معراج رفتم و تمام ملائک آسمانها از جبرئیل گرفته تا دیگر مقربان از همراهی من باز ماندند و به حجاب های الهی رسیدم، وارد هفتاد هزار حجاب شدم، حجاب ها را یکی پس از دیگری پشتسر گذاشتم از حجاب عزت تا قدرت، بهاء، کرامت، کبریائی، عظمت، نور، تاریکی و وقار را پشت سر گذاشتم تا اینکه به حجاب جلال رسیدم. در آن هنگام پروردگار را صدا زدم و در پیشگاهش ایستادم. خداوند متعال به من فرمود: هر آنچه را که دوست داری و میخواهی در خواست کن. برای خودم در باره علی علیه السلام چیزی نخواستم مگر این که او به من عطا کرد و وعده شفاعت من برای شیعیان و حامیان او را داد. آنگاه خدای جلیل جلّ جلاله به من گفت: ای محمد! کدام یک از بندگان مرا دوست داری؟ گفتم دوست دارم کسی را که تو دوست داری ای پروردگارم. گفت: پس علی را دوست بدار. من علی و کسی که او را دوست داشته باشد دوست دارم. در آن هنگام سر تعظیم و کرنش در برابر پروردگار فرود آوردم و شکر و سپاس وی را به جای آوردم. خداوند متعال گفت: ای محمد، علی، ولی من و بهترین بندهام بعد از تو است. او را به عنوان برادر، وصی، وزیر، برگزیده، جانشین و یار و پشتیبان در برابر دشمنانت برای تو برگزیدم. ای

1- . آل عمران / 144

محمد سوگند به عزت وجلالم هیچ قدرتمندی با علی دشمنی نمیکند مگر این که او را خواهم شکست و هیچ یک از دشمنانم با علی نخواهد جنگید مگر آن که او را مغلوب و نابود خواهم کرد. ای محمد! من به درون بندگانم نگریستم و علی را خیرخواهترین ومطیعترین خلقم نسبت به تو یافتم. پس او را به عنوان برادر، جانشین، وصی و همسر دخترت انتخاب کن که من به آنها دو پسر خوب، پاک، با تقوا و بی غل وغش خواهم بخشید. به ذات خود سوگند خوردهام و بر خود واجب کردهام که هر کس از خلقم که علی و همسرش و نسل آنها را دوست بدارد، پرچم او را بر فراز عرش، بهشت و عمق کرامتم به اهتزاز درآورم و از چشمه های بهشت برین آب بنوشانم. ای محمد! آنکس که به دشمنی با آنها بپردازد و از ولایتشان کنار رود، محبت خود را از وی دریغ خواهم کرد و او را از قرب خودم محروم و عذابش را دو چندان و لعنتم را بهره اش خواهم کرد. ای محمد تو فرستاده ام به سوی تمام بندگانم هستی و علی ولی من و امیرمؤمنان است و بر همین اساس از ملائکه و پیامبران و تمام بندگانم قبل از آفرینش آسمانها و زمین عهد و پیمان گرفتم و این پیمان، محبت من به تو و به علی و فرزندان شما و هر کس که دوستدار شماست و از شیعیان شما است و به همین خاطر آنان را از سرشت شما آفریدم.

گفتم: پرودگارا امتم را بر پیروی از او متحد و یکپارچه کن. خداوند ابا کرد و گفت: ای محمد! علی مورد آزمایش و وسیله آزمایش خواهد شد. من شما را وسیله آزمایش قرار دادهام و با شما تمام بندگان و خلائق در آسمانها و زمین را در بوته آزمایش قرار میدهم تا از این طریق به طاعت پیشه گان پاداش ارزانی دارم و عصیان گران را به عذاب و مجازات مبتلا سازم و بد را از خوب و سره را از ناسره جدا کنم. ای محمد! قسم به عزت و جلالم اگر تو نبودی آدم را خلق نمیکردم و اگر علی نبود بهشت را به وجود نمیآوردم. در روز قیامت به وسیله شما ثواب و مجازات را در میان بندگان جاری میسازم همچنانکه در دنیا به وسیله علی و خاندانش از دشمنانم انتقام میگیرم، سپس بندگان به سوی من باز میگردند و بازگشت به سوی من است. شما را در بهشت و جهنم قاضی و حکم فرما قرار می

دهم. بدانید که دشمن شما وارد بهشت نخواهد شد و دوست دار شما از آتش جهنم به دور خواهد ماند این چیزی است که بر خود فرض کردهام.

آنگاه آنجا را ترک کردم. از هر حجابی که میگذشتم ندائی را میشنیدم که میگفت: ای محمد! علی را مقدم کن. ای محمد! علی را جانشین کن. ای محمد! علی را وصی خود قرار بده. ای محمد! علی را برادر خود قرار بده. ای محمد دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد. ای محمد! برای علی و شیعیانش طلب خیر و هدایت کن. وقتی که به آسمانها رسیدم ملائک شروع به تبریک گفتن به من کردند در حالیکه میگفتند: ارج نهادن پروردگار به تو و علی گوارایت باد ای رسول خدا.

ای مردم! علی برادر من در دنیا و آخرت است. او وصیام و امین بر اسرار من و سرّ پرودگار است. علی وزیر و جانشین من در دوران حیاتم و بعد از آن است. کسی غیر از من بر او مقدم نیست. او بهترین جانشینی است که برایتان بر جای میگذارم. پروردگار جهانیان به من خبر داد که علی سرور مسلمانان، پیشوای متقیان، امیر مومنان، وارث من و پیامبران، وصی فرستاده الهی و پیشوای پیشانی نورانیها از میان شیعه و اهل ولایت او به سوی بهشت برین به امر خداوند است. خداوند متعال در روز قیامت او را به چنان جایگاه رفیع و والائی خواهد رساند که اوّلین و آخرین به آن غبطه خواهند خورد. درقیامت در دست علی پرچم من، پرچم حمد است که آن را جلوی من میبرد در حالی که در زیر آن، آدم و تمام پیامبران و شهداء و صالحان هستند که به سوی بهشت میروند. این وعده الهی است و حتما عملی خواهد شد. این وعدهای است که پرودرگار در باره او به من وعده داده است. هیچگاه پرودگار در وعده خود تخلف نمیکند و من بر آن از گواهیدهندگان هستم(1).

37. کشف الیقین: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند آیه «یا ایها الذین آمنوا» را نازل نفرمود مگر آن که علی بن ابی طالب در رأس آن و امیر آن است(2).

در کشف الیقین به نقل از محمد بن عمر بن غالب مثل آن آمده است(3).

1- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین: 157-160

2- . اليقين فى إمره اميرالمؤمنين: 176
3- . اليقين فى إمره اميرالمؤمنين: 177

38. کشف الیقین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هنگامیکه در شب معراج به آسمان رفتم به قصری از لؤلؤ رسیدم که فرش آن از طلای درخشان بود. پروردگار به من وحی کرد و مرا به سه فضیلت علی فرمان داد: نخست اینکه سرور مسلمانان، دوم اینکه امام متقیان و سوم اینکه پیشوای سپیدرویانِ بر اثر وضو است(1).

کشف الیقین: علی بن محمد بن محمد مغازلی از پیامبر صلی الله علیه و آله مثل آن را آورده است(2).

39. کشف الیقین: امام رضا از پدرانش علیهم السلام نقل کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو سرور مسلمانان، امام متقیان، پیشوای سپیدرویانِ بر اثر وضو و رهبر مؤمنان هستی(3).

40. کشف الیقین: اسعد بن زراره از پدرش نقل کرد که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: وقتی به معراج رفتم پرودگار سه فضیلت از علی بن ابی طالب را به من وحی کرد: نخست اینکه او سرور مسلمانان است، دوم اینکه امام متقیان است و سوم اینکه پیشوای سپیدرویانِ بر اثر وضو است(4).

41. کشف الیقین: شعبی گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام برایمان روایت کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: آفرین به سرور مسلمانان و امام متقیان، از علی علیه السلام سؤال شد که شکر تو چه چیزی بود؟ گفت: حمد پروردگار را به خاطر آنچه که به من داده به جا آوردم و توفیق شکر آنچه را که به من عطا کرده خواستم و از او خواستم آنچه را که به من ارزانی داشته فزونی بخشد(5).

در کشف الیقین به نقل از عمر بن احمد مانند آن آورده شده است(6).

1- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین177

2- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین:185و186

3- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین 178

4- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین:179

5- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین:180

6- . اليقين فى إمره اميرالمؤمنين:186

42. کشف الیقین: عبدالله بن زراره از پدرش نقل کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به معراج رفتم پرودگار سه فضیلت از علی بن ابی طالب را به من وحی کرد: نخست اینکه سرور مسلمانان است، دوم اینکه امام متقیان است وسوم اینکه پیشوای سپیدرویانِ بر اثر وضو است(1).

43. کشف الیقین: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در قیامت تنها ما چهار نفر سواره هستیم. عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبرگفت: پدر ومادرم فدایت شوند، این چهار نفر چه کسانی هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نخست خود من که سوار بر براق هستم. سپس آن را وصف کرد: سرش مانند انسان، گونههایش همچون اسب، یالش از مروارید به رشته کشیده شده، گوش هایش یاقوت های سبز، چشم هایش مثل ستاره زهره است وهمچنان به وصف آن ادامه داد. گفتم: دومین نفر آنها چه کسی است ای رسول خدا؟ فرمود: صالح برادرم که سوار بر همان شتری میشود که قومش آن را پی کردند. گفتم سومین نفر آنها چه کسی است؟ فرمود: عمویم حمزه شیر خدا و رسول خدا که سوار بر شتر من، عضباء میشود. گفتم نفر آخر چه کسی است ای فرستاده الهی؟ فرمود: برادرم علی که سوار بر شتری از شترهای بهشت میشود که افسار آن از مروارید مرطوب، کجاوه اش از یاقوت قرمز و میلههایش از مروارید سفید است و بر سر علی تاجی از نور گذاشته می شود که در آن هفتاد هزار شکاف وجود دارد ودر هر شکاف یاقوتی قرمز رنگ که مسیر سه روز را برای سوارکار تیزتک روشن می کند. دو جامه سبز رنگ بر تن دارد و در دستش پرچم حمد است در حالی که ندا بر می آورد: لا اله الا الله محمد رسول الله. مردم میگویند: این چه کسی است، نبیّ مُرسل یا فرشته ای مقرب و یا حامل عرش است؟ ندایی از داخل عرش بر میآید که او نه پیامبر مبعوث شده و نه فرشته مقرب و نه حامل عرش است بلکه علی بن ابی طالب وصی رسول خدا، امیرمؤمنان و پیشوای سپیدرویانِ بر اثر وضو است(2).

1- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین:183

2- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین:184و185

44. کشف الیقین: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: ای علی تو امام متقیان و پیشوای سپیدرویانِ بر اثر وضو هستی[1].

45. کشف الیقین: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی رئیسِ مؤمنان و مال، رئیسِ منافقان است[2].

46. کشف الیقین: امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش علیهم السلام فرمود: ای علی! تو سرور مسلمانان، امام متقیان، پیشوای سپیدرویانِ بر اثر وضو و رئیس دین هستی.

ابو القاسم طائی گفت: از احمد بن یحیی ثعلب معنای یعسوب را پرسیدم که گفت: به معنای زنبور عسل نر است که پیشاپیش ماده حرکت می کند و از آن مراقبت میکند[3].

47. علی علیه السلام فرمود: رسول خدا فرمودند: علی رئیس مؤمنان و مال، رئیس منافقان است[4].

48. کشف الیقین: ابوذر گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام گفت: ای علی! تو اولین کسی هستی که در قیامت با من دست میدهی و رهبر و پیشوای مؤمنان هستی[5].

49. خصال: در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده: ای علی! پروردگار متعال درباره تو هفت فضیلت را به من داده است که عبارتند از: تو به همراه من اولین کسی هستی که قبر او با من شکافته میشود، نخستین کسی خواهی بود که با من در پل صراط خواهی ایستاد. نخستین کسی خواهی بود که بعد از من لباس پوشانده میشوی و نخستین کسی خواهی بود که بعد از من زنده خواهد شد. ای علی! تو نخستین کسی خواهی بود که به همراه من در علّیّین ساکن خواهی

1- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین: 186
2- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین:199
3- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین:190
4- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین:193

5- . اليقين فى إمره اميرالمؤمنين:195

شد و نخستین کسی خواهی بود که به همراه من از شراب سر به مهر که مهر آن مشک است خواهد نوشید.(1)

50. خصال: جابر انصاری گفت: از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: در علی فضیلتهای وجود دارد که اگر در تمام مردم یکی از آنها وجود داشت در فضیلت آنها کافی بود. که عبارتند از این سخن پیامبر که «هرکه من مولای اویم علی مولای اوست»، «علی برای من همچون هارون برای موسی است»، «علی از من و من از علی هستم»، «علی همچون خود من است طاعت او همچون طاعت من و عصیان او همچون عصیان من است»، «جنگ علی، جنگ خدا و صلح او صلح خداست» «دوست علی، دوست خدا و دشمن او دشمن خداست» «علی، حجت خداوند و خلیفه او بر بندگانش است»، «دوست داشتن علی ایمان و دشمنی با او کفر است» «گروه علی حزب خدا و گروه دشمنانش حزب شیطان هستند»، « علی با حق و حق با علی است و تا رسیدن به حوض کوثر از هم جدا نمی شوند»، «علی، تقسیم کننده بهشت وجهنم است» «هر کس از علی جدا شود از من جدا شده و هر کس از من جدا شود از خدا جدا شده است» «تنها شیعیان علی در روز قیامت رستگارانند»(2)

51. عیون اخبار الرضا: از امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! خداوند در روز قیامت تو و فرزندانت را در حالی که بر اسبان سفیدِ مزین به مروارید و یاقوت، سوار هستید به طرف بهشت فرمان میدهد، این در حالی است که مردم به شما نگاه میکنند(3).

و با همین اسناد روایت شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! اگر تو نبودی مؤمنان بعد از من شناخته نمی شدند(4).

1- . الخصال 2: 2
2- . الخصال2: 89 و90
3- . عیون الأخبار: 199
4- . عیون الأخبار:212

52. عیون اخبار الرضا: از امام رضا، از پدرانش علیهم السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و این شخص - اشاره کرد به علی علیه السلام - در روز قیامت همچون این دو- دو انگشتش را به هم وصل کرد - هستیم و شیعیان ما و کسانی هم که ستم دیدهی ما را یاری رسانند با ما هستند.

و با همین اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو از من و من از تو هستم.

و با همین اسناد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فقط علی عورت مرا[پس از مرگم]، خواهد دید و تنها کافر با علی دشمنی خواهد کرد.

و با همین اسناد گفت: علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه برایم دعا کرد: پروردگارا قلب او را هدایت کن، سینه اش را گشایش ده، زبانش را استوار کن واز گرما وسرما در امان دار.

و با همین اسناد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از من ادا نمی کند مگر علی و وعدههایم را جز علی عملی نمیسازد.

و با همین اسناد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین برادر من علی است.

و با همین اسناد به نقل از علی علیه السلام آمده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: راهی را تو نرفتی و درّهای را نپیمودی، مگر آن که شیطان خلاف آن را در پیش گرفت.

و با همین اسناد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کف دست علی کف دست من است.

و با همین اسناد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: بهشت برای تو، عمار، سلمان و مقداد، بیتابی میکند.

و با همین اسناد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی ! بهشت برای تو است و تو ذو القرنین آن هستی.

و با همین اسناد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی گفت: من هر آنچه را که برای خود دوست دارم برای تو هم میخواهم و هر آنچه را که برای خود نمیپسندم برای تو هم نمی خواهم(1).

53. امالی طوسی: زید بن علی، از پدرش از جدش علیهما السلام نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! تو و یارانت در بهشت هستید. ای علی! تو و پیروانت در بهشت هستید(2).

54. امالی طوسی: سلمان رضی الله عنه گفت: رسول خدا ما را برای خیرخواهی مسلمانان و برای علی بن ابی طالب و دوستی او فرستاد(3).

55. امالی طوسی: عمار بن یاسر گفت: رسول خدا صلی الله علیه آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! خداوند متعال تو را به زینتی آراسته است که هیچکدام از زینت های بندگان تا این اندازه نزد وی محبوب نیستند. تو را به زهد در دنیا آراسته است و طوری تو را قرار داد که چیزی از دنیا برنمی داری و دنیا هم چیزی از قدر تو کم نمی کند. پروردگار تو را به دوست داشتن بینوایان زینت داده است به طوری که از پیروی کردن آنها از تو خوشنود هستی همچنانکه آنها از پیشوا قراردان تو خوشنود هستند. خوشا به حال کسی که تو را دوست و به تو باور دارد و وای بر کسی که با تو سر دشمنی دارد و تو را تکذیب کند. اما کسانی که تو را دوست داشته و به تو باور دارند همسایگان تو در دنیا و شرکای تو در بهشت هستند. اما کسی که با تو سر دشمنی داشت و تو را تکذیب کرد، بر خداوند، حق است که وی را در جایگاه کذّابین قرار دهد(4).

توضیح: جزری گفته: «فلم یزرأنی شیئا» یعنی چیزی از من نگرفت و اصل آن نقص و کاستی است.

1- . عیون الأخبار:220-226

2- . امالی الطوسی:36

3- . امالی الطوسی:96. در مصدر چنین آمده: ما با رسول خدا بر خیرخواهی برای مسلمین و اقتدا به علی بن ابی طالب بیعت کردیم.

4- . امالی الطوسی: 113

56. امالی الطوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درباره علی نُه چیز به من داده شده است. سه تای آنها در دنیا، سه تای آنها در قیامت، دو تای آنها را برایش آرزو می کنم واز یکی از آنها بر او میترسم، اما سه تای که مخصوص دنیا هستند عبارتند از اینکه او ساتر عورت من [پس از مرگم]، اداره کننده خانواده من و وصی من در میان ایشان است. اما سه چیزی که در قیامت است عبارتند از: در روز قیامت پرچم حمد به دست من داده میشود و من آن را به دست علی میدهم و به نیابت از من حمل میکند. دوم اینکه در مقام شفاعت بر او تکیه میکنم و سوم اینکه مرا در حمل کردن کلیدهای بهشت یاری میرساند. اما دو چیزی که برایش امیدوارم این است که بعد از من به کفر وگمراهی برنگردد. اما چیزی که از آن بر او میترسم خیانت قریش به او بعد از من است(1).

در خصال از عبدالرحمان مزنی از پیامبر صلی الله علیه و آله مثل آن روایت شده است(2).

57. امالی طوسی: جابر بن عبدالله گفت: شنیدم علی علیه السلام ابیات زیر را میخواند وپیامبر صلی الله علیه و آله هم گوش می داد:

- من برادر مصطفی هستم و هیچ شک وشبهه ای در اصل ونسب من وجود ندارد، با او پرورش یافتهام ونوه های او فرزندان من هستند.

- پدر بزرگ هر دوی ما یکی است، فاطمه دخترش همسر من است واین غیر قابل انکار است.

- شکر بی نهایت مخصوص خدایی است که شریکی او را نیست. خدایی که نسبت به بنده نیکوکار است و بدون اینکه در زمان باشد باقی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسمی نمود وفرمود: راست گفتی ای علی(3).

58. امالی الطوسی: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی رئیس مؤمنان و مال رئیس منافقان است(4).

1- . امالی الطوسی:130

2- . الخصال 2 :43
3- . امالى الطوسى:131و132
4- . امالى الطوسى:226

59. امالی طوسی: یکی از صحابه میگوید: سوابقی را که علی دارد اگر حتی یکی از آنها در میان مردم پخش شود خیر همه آنها را دربر می گیرد(1).

60. امالی طوسی: مصعب از پدرش عبد الرحمن بن عوف روایت کرده: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد. سپس به طرف طائف - یعنی حنین - به راه افتاد، هجده یا نوزده روز آنجا را محاصره کرد و فتح نشد. در بامدادی یا شامگاهی به سرعت هجوم برد و داخل شد و سپس آنجا را ترک کرد و فرمود: ای مردم! من جلوتر از شما[از دنیا]میروم؛ مکان ملاقات شما بر سر حوض است؛ شما را به نیک رفتاری با اهل بیتم سفارش میکنم، سپس فرمود: قسم به کسی که نفسم به دست او است نماز را به جای میآورید و زکات را ادا میکنید در غیر این صورت کسی را به سوی شما میفرستم که گردن جنگجویان شما را بزند و خانوادههایتان را به اسارت بگیرد. عدهای فکر کردند که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر یا عمر است، اما پیامبر دست علی علیه السلام را بلند کرد و فرمود: منظورم این فرد است. به مصعب بن عبدالله گفته شد: چه چیزی پدرت عبد الرحمن را به آن[کارهای ناروا در حق علی]واداشت. [در حالی که خودش چنین روایتی نقل کرده]؟! گفت: به خدا من هم از کار او در شگفتم(2).

61. در امالی طوسی با سندی دیگراز مصعب، مثل این حدیث روایت شده است(3).

62. امالی طوسی: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ با هوازن فراغت یافت به راه افتاد تا اینکه وارد طائف شد و ناحیه وج(4)

را چند روزی محاصره کرد. آن قوم از او خواستند که از آنجا برود تا هیأت اعزامی آنان به دیدن او بروند و شرطهایی را برای او و شرطهایی را برای خوشان بگذارند. پیامبر آنجا را

1- . امالی الطوسی: 249
2- . امالی الطوسی:321
3- . امالی الطوسی 321

4- . به تشدید جیم، مکانی در طائف است که جنگجویان پیامبر در آنجا جمع شده بودند. (مراصد الإطلاع 3: 1426)

ترک کرد و به طرف مکه به راه افتاد. عده ای از آنها نزد پیامبر آمدند و اسلام قوم خود را اعلام کردند اما با این وجود به خواندن نماز و دادن زکات اقرار نکردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در دینی که رکوع و سجود در آن وجود نداشته باشد هیچ خیری وجود ندارد. سوگند به کسی که نفسم به دست اوست باید نماز را به جای آورید و زکات را ادا کنید در غیر این صورت کسی را که همچون نفس خود من است به سوی شما میفرستم تا گردن جنگجویان شما را بزند و خانوادههایتان را به اسارت بگیرد. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: آن شخص این است. وقتی آن هیأت به طائف برگشتند قوم خود را از تهدید رسول خدا باخبر ساختند. آنها هم اقرار به خواندن نماز کردند و در برابر شروط پیامبر سر تعظیم فرود آوردند. رسول خدا فرمود: هر مملکت و ناحیهای در برابر من طغیان کند آنها را با تیر الهی نشانه خواهم گرفت. گفتند: ای رسول خدا منظورت از تیر الهی کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، هر گاه او را به جنگی فرستادم جبرئیل را در طرف راستش، میکائیل را در سمت چپش، فرشتهای را در جلویش و تکه ابری را در بالای سرش چون سایه بان دیدم تا اینکه خداوند عز و جل پیروزی را نصیب حبیب من کرد.(1).

توضیح: «لم ینجع القوم» و در بعضی نسخه ها«لم ینخع». فیروزآبادی گفته: نَجَع الطعام نجوعا یعنی خوردن غذا گوارا شد. و گفته می شود: نجع الوعظ و الخطاب فیه یعنی موعظه در او اثر کرد. أنجع یعنی رستگار شد. نخع لی بحقی یعنی به حقم اقرار کرد.

63. مجالس مفید: حسن بن علی علیهما السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! سرور عرب را برایم فرا خوان، گفت: ای رسول خدا مگر شما سرور عرب نیستی؟ پیامبر فرمود: من سرور نسل آدم و علی سرور عرب است. آنگاه انس علی را فرا خواند. هنگامی که نزد رسول خدا آمد، پیامبر این بار خطاب به انس گفت: ای انس انصار را فرا خوان، هنگامی که انصار آمدند، رسول خدا صلی

1- . امالی الطوسی: 321و322

الله علیه و آله فرمود: ای انصار! علی سرور عرب است، پس به خاطر محبت به من او را دوست بدارید و به خاطر گرامیداشت من او را گرامی بدارید، که جبرئیل مرا به آنچه که به شما می گویم خبر داد(1).

64. امالی طوسی: یزید بن اصم گفت: سفیر بن شجره عامری وارد مدینه شد و از خاله ام میمونه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که من نزدش بودم، اجازه ورود خواست. خالهام گفت: به او اجازه ورود دهید. وقتی وارد شد، از او پرسید: از کجا آمدهای ای مرد؟ گفت: از کوفه، پرسید: از کدام قبیله هستی؟ گفت: از بنی عامر. وقتی خالهام این را شنید خوشحال شد و گفت: زنده باشی، نزدیکتر بیا، دلیل آمدنت چه بود؟ گفت: ای مادر مؤمنان! وقتی اختلاف میان مردم را دیدم ترسیدم که آتش این فتنه دامن مرا هم بسوزاند به همین خاطر تصمیم به خروج گرفتم. گفت: آیا با علی بیعت کردهای؟ جواب داد: بله، گفت: برگردد و از صف علی خارج نشو چرا که او هیچگاه گمراه نمیشود و پیروانش هم گمراه نخواهند شد، مرد پرسید: آیا مرا از حدیثی که از رسول خدا درباره علی شنیدهای، با خبر میکنی؟ گفت: چرا که نه. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی نماد حق و پرچم هدایت است. علی علیه السلام شمشیر پرودگار متعال برای قطع کردن گردن کافران و منافقان است. کسی که او را دوست بدارد با دوستیام او را دوست خواهم داشت و هر کس با او دشمنی ورزد با دشمنیام دشمن او هستم. آگاه باشید هر کس که با من دشمنی ورزد و یا علی را دشمن بدارد، در پیشگاه الهی هیچ حجتی نخواهد داشت(2).

توضیح: فیروزآبادی گفته: کبس البئر و النهر یکبسهما: آن را با خاک پوشاند. کبس رأسه فی ثوبه: آن را مخفی کرد و داخل آن کرد. کبس دارَه: به خانه اش حمله کرد و احاطه کرد. پایان سخن. شاید معنای آخر اینجا مناسبتر باشد.

65. امالی طوسی: انس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به معراج رفتم آنچنان به پروردگار نزدیک شدم که تنها به اندازه دو سر کمان یا نزدیکتر

1- . امالی مفید: 27و28

2- . امالی الطوسی:322

از آن با وی فاصله داشتم(1).

خداوند متعال فرمود: از میان بندگان چه کسی را دوست داری؟ گفتم: پرودگارا، علی را. گفت: ای محمد نگاه کن. وقتی به طرف چپ خود نگاه کردم علی بن ابی طالب صلوات الله

علیه را دیدم(2).

66. امالی طوسی: جابر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را در حالیکه طائف را محاصره کرده بود فرا خواند. لشکریان که متوجه حرف زدن های محرمانه رسول خدا با علی شدند، گفتند: ای رسول خدا امروز زیاد با علی نجوا کردی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این من نبودم که با او نجوا کردم بلکه پرودگار با او نجوا کرد(3).

67. مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس گفت: علی هجده فضیلت دارد که هیچکدام از آنها در میان این امت یافت نمی شود.

ابن بطه در کتاب ابانه از عبدالرزاق از پدرش نقل کرده است: علی بن ابی طالب با داشتن صد فضیلت بر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله برتری یافت در عین حال تمام فضیلت های آنها را هم داشت.

در کتاب ابی بکر بن مردویه آمده: نافع بن ارزق به عبدالله بن عمر گفت: من از علی متنفرم. عبدالله به او گفت: خداوند از تو بیزار باد. آیا از مردی که ارزش یک کار نیک او برابر با تمام دنیا وهر آنچه که در آن است، بیزار هستی؟

جابر انصاری گفت: صحابه رسول خدا هجده ویژگی داشتند که سیزده تای آن فقط مخصوص علی علیه السلام بود. و در پنج تای دیگر هم با ما سهیم بود(4).

68. مجالس مفید، امالی طوسی: جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی که به آسمان برده

1- . منظور قرب معنوی و یا نزدیکی به مکانی است که خداوند فقط بهترین بنده اش را آنجا می برد. به هر حال مسلم است که نزدیکی به ذات مقدس خداوند معنا ندارد چرا که از محکمات دینی و عقلی است که خداوند منزه از مکان است. بنابراین اینگونه روایات به فرض صدور باید توجیه صحیح گردد تا با این اصل مسلم منافات نداشته باشد.(مترجم)

2- . امالی الطوسی: 225

3- . امالی الطوسی:211

4- . مناقب آل ابی طالب 1: 240

شدم و به سدره المنتهی رسیدم، ندا داده شدم: ای محمد! برای علی طلب خیر کن. او سرور مسلمانان، پیشوای تقوا پیشه گان و پیشوای روسپیدانِ بر اثر وضو در روز قیامت است(1).

69. خصال: زید بن ارقم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: درباره تو نُه خصلت به من داده شده است. سه تای آنها در دنیا، سه تای آنها در قیامت، دو تای آنها برای تو است و از یکی از آنها بر تو می ترسم. اما سه تایی که مخصوص دنیا هستند عبارتند از اینکه تو وصی، جانشین من در خانوادهام و اداکننده قرضم هستی. اما سه چیز قیامت عبارتند از: در روز قیامت پرچم حمد به دست من داده می شود و من آن را به دست تو می دهم و آدم و فرزندانش در زیر پرچم من قرار دارند. دوم اینکه مرا در حمل کردن کلیدهای بهشت یاری میرسانی و سوم اینکه در شفاعتم تو را حاکم قرار میدهم تا هر که را دوست داری شفاعت کنی. اما دو چیزی که برای تو است اینکه بعد از من به کفر و گمراهی برنگردی و چیزی که ترس آن را دارم این است که بعد از من قریش به تو خیانت کنند(2).

70. امالی طوسی: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! هنگامی که به معراج رفتم در هر آسمانی ملائک با بشارت ها از من استقبال کردند تا اینکه به جبرئیل در محفلی از ملائک رسیدم و گفت: ای محمد! اگر امت تو بر دوست داشتن علی توافق میکردند خداوند آتش جهنم را خلق نمیکرد؛ ای علی! خداوند متعال در هفت جا تو را به عنوان شاهد در کنار من حاضر کرد تا جایی که با تو انس گرفتم. اول اینکه در شب معراج وقتی به آسمانها رفتم جبرئیل به من گفت: ای محمد برادرت کجاست؟ گفتم: او را جانشین خود قرار دادهام. گفت: از خداوند بخواه تا او را هم همراهت قرار دهد. از خداوند متعال خواسته جبرئیل را طلب کردم تا اینکه مثال تو را در کنارم یافتم. در آسمانها ملائک را دیدم که صف به صف ایستاده اند گفتم: ای جبرئیل، اینان چه کسانی هستم؟ گفت: کسانی هستند که

1- . امالی المفید: 103، امالی الطوسی 121.
2- . الخصال2: 43

خداوند عز وجل در روز قیامت به آنها مباهات می ورزد. به آنها نزدیک شدم و درباره چیزهای که بود و تا روز قیامت خواهد بود صحبت کردم. حالت دوم هنگامی بود که در شب اسراء به طرف صاحب عرش عز وجل در حرکت بودم، جبرئیل گفت: ای محمد! برادرت کجاست: گفتم جانشین خود قراردادهام، گفت: از خداوند بخواه تا او را همراهت قراردهد. ناگهان مثال تو را در کنار خود یافتم. سپس پرده هفت آسمان در برابرم برداشته شد و تمام ساکنان و اهالی و مکان همه ملائک را در آنها دیدم. سوم اینکه وقتی به طرف حق تعالی فرستاده شدم جبرئیل گفت: ای محمد! برادرت کجاست؟ گفتم: جانشین خود قراردادهام. گفت: از خداوند بخواه تا او را همراهت قرار دهد. ناگهان تو را در کنار خود یافتم، هر آنچه را که در آنجا گفتم و شنیدم، تو هم شنیدی ودرک کردی. چهارم به شب قدر اختصاص داده شدیم که تنها تو در آن شب، همراهم بودی و برای کس دیگری غیر از ما نبود. پنجم با خداوند در حالی که مثال تو در کنارم بود نجوا کردم و چیزهایی را برای تو از او خواستم. هر آنچه را که برایت خواستم اجابت کرد به جز نبوت را که فرمود فقط اختصاص به من دارد و بعد از من پیامبر دیگری مبعوث نخواهد نشد. ششم هنگامی که به دور کعبه طواف کردم، مثال تو مرا همراهی میکرد و هفتم به هنگام به هلاکت رساندن احزاب به دست من بود که تو هم همراهم بودی.

ای علی! خداوند به دنیا نگاه انداخت و مرا در میان مردان جهان برگزید. سپس برای دومین بار نظر افکند این بار تو را از میان مردان عالم برگزید. برای سومین بار فاطمه را به عنوان بهترین زن از میان جهانیان انتخاب کرد و در مرتبه چهارم، حسن و حسین و امامان از نسل آنها را از میان مردان عالم انتخاب کرد.

ای علی! در سه جا اسم تو را نزدیک به اسم خودم یافتم و با نگاه کردن به آن احساس آرامش کردم؛ نخست زمانی که برای معراج به بیت المقدس رسیدم صخره ای را دیدم که بر روی آن نوشته شده بود: هیچ الهی به جز الله نیست و محمد فرستاده او است که به واسطه وزیرش او را تایید و پیروز گرداندم. گفتم: ای جبرئیل وزیر من کیست؟ گفت علی بن ابی طالب. دوم اینکه زمانی به سدره المنتهی رسیدم نوشتهای را یافتم که بر روی آن این جمله بود: هیچ الهی به جز الله نیست محمد

برگزیده من از خلقم است که به وسیله وزیرش او را تایید و پیروز گرداندم. گفتم ای جبرئیل وزیر من چه کسی است؟ گفت علی بن ابی طالب. سوم زمانی که سدره المنتهی را پشت سر گذاشتم و به عرش الهی رسیدم نوشتهای را بر روی یکی از پایه های عرش یافتم که برروی آن این جمله بود: هیچ الهی به جز الله نیست، محمد دوست و برگزیده من است که به وسیله وزیر و برادرش، او را تایید وپیروز گرداندم.

ای علی! پرودگار متعال درباره تو هفت ویژگی را به من بخشیده است: تو به همراه من اولین کسی هستی که قبر او به هنگام رسیدن قیامت شکافته میشود. نخستین کسی خواهی بود که با من در پل صراط خواهی ایستاد و به آتش می گوئی این را وارد خود کن و آن را رها کن، چرا که بهره تو نیست. نخستین کسی خواهی بود که با من لباس پوشانده میشوی و نخستین کسی خواهی بود که با من زنده خواهی شد. ای علی! تو نخستین کسی خواهی بود که به همراه من در سمت راست عرش خواهی ایستاد و نخستین کسی خواهی بود که به همراه من، درِ بهشت را خواهی کوفت و اولین کسی خواهی بود که با من در علّیین جای خواهی گرفت و نخستین کسی خواهی بود که به همراه من از شراب سر به مُهری که «خِتامُهُ مِسْکٌ وَ فِی ذلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ» { مُهر آن، مُشک است، و در این [نعمتها] مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند } (1).

71. بصائر الدرجات: اعمش گفت: کلبی از من پرسید بهترین چیزی که از فضیلت های علی علیه السلام شنیدهای چیست؟ گفتم: عبایه گفت: شنیدم که علی فرمود: من تقسیم کننده آتش جهنم هستم. کلبی گفت: من بزرگتر از آن را دارم و آن اینکه رسول خدا کتابی را به علی داد که اسم های اهل بهشت و جهنم در آن وجود داشت.(2)

72. امالی طوسی: زید بن علی از پدرش از جدش علیهم السلام نقل کرد: پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری به علی علیه السلام داد تا بر روی آن جمله: محمد بن عبدالله را حک کند. حضرت علی آن را نزد حکّاک برد وگفت جمله:

1- . امالی ابن الشیخ: 50 و51
2- . بصائر الدرجات:51 و52

محمد بن عبدالله را بر روی آن حک کن. حکاک به اشتباه محمد رسول الله را بر روی آن حک کرد. علی علیه السلام نزد وی رفت و فرمود: با انگشتر چکار کردی؟ گفت: این شده است، بگیرید. حضرت به انگشتر نگاه کرد و فرمود: تو را به این کار فرمان نداده بودم؟ حکاک گفت: حق با شما است اما این دستم بود که اشتباه کرد. علی علیه السلام انگشتر را نزد پیامبر آورد و فرمود: ای رسول خدا! حکاک آنچه را که به او گفتم انجام نداده و میگوید دستش اشتباه کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتر را گرفت و نگاهی به آن انداخت و فرمود: ای علی! من محمد بن عبدالله و رسول خدا هستم سپس آن را به دستش کرد. وقتی پیامبر صبح روز بعد از خواب بیدار شد نگاهی به انگشتر انداخت ناگهان دید که زیر آن جمله: علی ولی الله نقش بسته است. پیامبر شگفت زده شد. در آن لحظه جبرئیل نزد وی آمد، پیامبر ماجرا را به او فرمود. جبرئیل در پاسخ گفت: ای محمد! تو آنچه را که میخواستی نوشتی و ما آنچه را که خواستیم نوشتیم.(1)

73. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به معراج رفتم خداوند از ورای حجاب چیزهایی را به من وحی کرد و سخنانی را برایم بیان کرد. از جمله سخنانی که به من گفت این بود: ای محمد! علی اول و علی آخر و ظاهر و باطن است و به هر چیزی آگاه است. گفتم: پروردگارا! آیا این صفات تو نیست، فرمود: ای محمد من الله هستم هیچ معبودی جز من نیست. «الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُون (2)» {همان

فرمانروای پاک سلامت[بخش و] مؤمن [به حقیقت حقه خود که] نگهبان عزیز جبار [و] متکبر [است] پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند. }من الله هستم و معبودی جز من نیست. خدای خالق نوساز صورتگر که بهترین نامها از آن من است. آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح مرا می گویند و من عزیز حکیم هستم. ای محمد! هیچ خدایی به جز من نیست؛ من اول هستم و هیچ چیز قبل از من وجود نداشت وآخر هستم و هیچ چیزی بعد من وجود ندارد. من

1- . امالی ابن الشیخ: 79 و80

2- .الحشر/23

ظاهر هستم و بالای من هیچ چیزی یافت نمیشود و باطن هستم وهیچ چیزی پائین من وجود ندارد(1).

هیچ خدائی به جز من وجود ندارد. من آگاه به همه چیز هستم. ای محمد! علی اول است چرا که او نخستین امامی است که پیمان مرا پذیرفته و آخر است چرا که آخرین امامی است که او را قبض روح میکنم و او همان دابهای است که با آنها صحبت میکند[و در قرآن آمده است]. ای محمد! علی ظاهر است چرا که بر او تمام آنچه را که برای تو سفارش کردم ظاهر میشود و تو نباید چیزی از آن را از او کتمان کنی. ای محمد! علی باطن است چرا که رازی را که به تو گفتم به او هم منتقل کردهام و میان من و تو هیچ چیزی وجود ندارد که بخواهم آن را از علی پنهان کنم و علی نسبت به هر حرام وحلالی آگاه است(2).

74. مجالس مفید: عبدالله بن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نظری به علی علیه السلام افکند و فرمود: علی سرور در دنیا و سرور در آخرت است(3).

75. مجالس مفید: حارث بن ثعلبه گفت: موسم ماه ذی الحجّه یا شاید پیش از آن بود که دو مرد بر ما وارد شدند و قصد داشتند به مکّه و مدینه بروند. دیدند که گروهی از مردم بسوی مکّه رهسپار میشدند. حارث گفت: آن دو نفر گفتند: ما هم با آن مردم به سوی مکه به راه افتادیم، در راه به سوارانی بر خوردیم که مردی در میان آنان بود که گویا رئیس آنها بود، وی از جمعیّت کناره گرفت و به ما گفت: حتما عراقی هستید؟ گفتیم: بله عراقی هستیم. گفت: لابد کوفی هم هستید؟ گفتیم: بله کوفی هستیم، گفت: از کدام قبیله اید؟ گفتیم: از بنی کنانه، گفت: از کدام طایفه؟ گفتیم: از بنی مالک بن کنانه، گفت: خوش آمدید! شما را به تمام کتابهای آسمانی و پیامبران مرسل سوگند میدهم آیا از علیّ بن ابی طالب شنیده اید که از من بد گوئی کند یا بگوید: او دشمن من است و به جنگ من خواهد پرداخت؟ گفتیم: تو که هستی؟

1- .[1] منظور این است که قدرتی مافوق خدا نیست و آگاهتر از او به باطن مخلوقات وجود ندارد. چنانچه این معنا برای ظاهر و باطن در روایات دیگر از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.(مترجم)

2- . بصائر الدرجات: 150
3- . امالى المفيد:11

گفت: سعد بن ابی وقّاص، گفتیم: نه اما شنیدیم که می گفت: از فتنه أخَیْنِس بپرهیزید. گفت: خنیس ها بسیارند آیا شنیدید که نامم را ببرد؟ گفتیم نه، گفت: الله اکبر الله،اگر اسم مرا میآورد در زمره گمراه یافته گان قرار میگرفتم. اگر با علی بعد از شنیدن آن چهار فضیلتی که از رسول خدا درباره او شنیدم بجنگم در زمره هدایت یافتگان نخواهم بود. داشتن یکی از آنها فضیلت ها با تمام دنیا و هر آنچه که در آن است برابری میکند حتی اگر عمر نوح را هم داشته باشم. گفتیم: آنها را نام ببر. گفت: به همین خاطر آنها را ذکر کردم: نخست اینکه پیامبر متن سوره برائت (توبه) را برای تبلیغ به شخصی [یعنی ابوبکر] داد سپس شبی یا نصف شبی نگذشته بود که علی علیه السلام را به دنبال او فرستاد وگفت: سوره را از او پس بگیر و او را نزد من بازگردان. علی به طرف او رهسپار شد و آن را از او باز پس گرفت و او را نزد رسول خدا بازگرداند. چون آن شخص نزد رسول خدا برگشت و با حالت گریان گفت: آیا اتفاقی در باره من افتاده یا آیهای درباره من نازل شده؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه آیه ای درباره تو نازل نشده است، اما جبرئیل از طرف خداوند برای من پیامی آورد و آن اینکه کسی نمیتواند از طرف تو برساند مگر خودت یا کسی که از تو باشد. علی از من است و من از علی هستم و تنها او میتواند که به نیابت از من رساننده پیام باشد.

گفتیم: دومی چه چیزی است؟ گفت: در مسجد رسول خدا درحالی که خاندان علی، ابوبکر و عمر و عموهای او حضور داشتند جمع شده بودیم. ناگهان در شب ندایی آمد و گفت: فقط خاندان رسول خدا و خاندان علی در مسجد بمانند و دیگران آن جا را ترک کنند. ما هم در حالی که توشه دان خود را به دنبال خود میکشیدیم از آنجا خارج شدیم. صبح آن روز حمزه عموی پیامبر نزد او رفت و گفت: ای رسول خدا ما را در حالی که عموها و ریش سفیدان و بزرگان قوم تو هستیم از مسجد بیرون کردی واین پسر را آنجا باقی گذاشتی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نه در بیرون کردن شما و نه در به جا گذاشتن او نقشی نداشتم، بلکه این خداوند عز وجل بود که مرا به آن کار دستور داد. گفتیم سومی چه بود؟ گفت: رسول خدا در روز فتح خیبر پرچمش را به دست ابوبکر داد تا با آن خیبر را فتح کند، اما آن را

برگرداند. سپس آن را به عمر داد او هم آن را برگرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: پرچم را فردا به دست کسی خواهم داد که خداوند و فرستادهاش او را دوست دارند و او هم خداوند و فرستادهاش را دوست دارد. او پیاپی بر دشمن هجوم میآورد و هرگز از میدان کارزار نمیگریزد و باز نخواهد گشت تا خدا فتح و پیروزی را به دست او عملی سازد. وقتی صبح شد همگی بر سر زانو نشسته و منتظر بودیم که رسول خدا کسی از ما را صدا زند طولی نکشید که ندا داد: علی بن ابی طالب کجاست؟ علی علیه السلام در حالی که از ناحیه چشم احساس درد می کرد جلو آمد، رسول خدا آب دهانش را به آن مالید و پرچم را به دست او داد و این گونه بود که خداوند به وسیله او خیبر را فتح کرد.

گفتیم: چهارمی چیست؟ گفت: رسول خدا برای جنگ تبوک به راه افتاد و علی را جانشین خود کرد. قریش بر او حسادت بردند و گفتند: پیامبر از همراهی علی بیزار است به همین خاطر او را با خود نبرد. علی به دنبال رسول خدا رفت تا اینکه به او رسید و رکاب شترش را گرفت وگفت: من هم با شما میآیم. رسول خدا فرمود: تو را چه شده؟ علی علیه السلام به گریه افتاد و گفت: قریش گمان میکنند که شما از سر ناراحتی و بیزاری از همراهی من، مرا با خود نمیبری؟ رسول خدا دستور داد تا مردم جمع شوند وسپس فرمود: ای مردم! آیا این طور نیست که هر کدام از شما شخص ویژه و مورد اعتمادی در خانواده اش دارد؟ گفتند: بله درست است، فرمود پس بدانید که علی آن فرد ویژه خانواده من و محبوب دلم است. سپس خطاب به علی علیه السلام گفت: آیا نمیپسندی که تو برای من همچون هارون برای موسی باشی با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمیآید؟ گفت: از خداوند و پیامبرش راضی وخوشنود شدم.

سپس سعد گفت: این چهار فضیلت از علی هستند اگر بخواهید پنجمی را هم برایتان بیان میکنم، گفتند: منتظر شنیدن آن هستیم. گفت: در حجه الوداع همراه رسول خدا بودیم. در راه بازگشت از مکّه در غدیر خم فرود آمد و به جارچی خود فرمود جار زند: هر کس که من مولا و صاحب اختیار اویم. این علی نیز مولای

اوست. پروردگارا! با دوستان او دوست و با دشمنانش دشمن باش. آنکس را که او را یاری میدهد یاری رسان وآنکس را که در پی خوار کردن او است خوار گردان(1).

76. مجالس مفید: ابا امامه باهلی گفت: به خدا سوگند! موقعیت معاویه مرا از گفتن حق درباره علی منع نخواهد کرد چرا که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی بهترین شما است. او در دین آگاه ترین و در سنت من با بصیرت ترین است و بهتر از همه شما قرآن می خواند. خداوندا من علی را دوست دارم تو هم او را دوست بدار(2).

77. مجالس مفید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزو جل روحها را دو هزار سال قبل از جسم ها آفریده است؛ سپس آن ها را در عرش معلق کرده و به سلام کردن به من و اطاعت از من فرمان داد. نخستن روحی که از مردان به من سلام کرد و مرا اطاعت کرد روح علی بن ابی طالب بود(3).

78. مجالس مفید: زر بن حبیش گفت: روزی امیر مؤمنان علیه السلام سوار بر استر پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار سلمان که در میان جمعی بود عبور کرد. سلمان به جمعیت رو کرد و گفت : چرا برنمیخیزید تا دامن آن حضرت را گرفته و مسایلی را از او بپرسید. سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، جز او کسی شما را به سرّ پیامبرتان آگاه نمیسازد. او عالم زمین و ستون آن است و زمین به او آرام است و اگر او را از دست بدهید، علم و دانش را از دست دادهاید و مردم را نشناختهاید(4).

79. فضائل، کتاب روضه: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: وقتی به معراج رفتم و به آسمان دنیا رسیدم جبرئیل گفت: ای محمد! با فرشتگان آسمان دنیا نماز بگذار که به آن فرمان داده شدهای. پس با ایشان نماز خواندم. در آسمان دوم و سوم هم چنین کاری کردم اما وقتی به آسمان چهارم

1- . امالی المفید: 34-36

2- . امالی المفید: 53

3- . امالی المفید:66
4- . امالی المفید: 81،82

رسیدم صد و بیست و چهار هزار پیامبر را دیدم. جبرئیل جلو آمد و گفت: ای محمد! پیش آی و برای آنها نماز به جای آور. گفتم: چطور ممکن است جلو روم حال آنکه در میان آنها پدرم آدم و پدرم ابراهیم حضور دارند؟! گفت: خداوند متعال دستور داده است که پیشاپیش آنها نماز بخوانی و بعد از نماز خواندن از آنها بپرس که در زمان خود برای چه به سوی مردم مبعوث شدند؟ وبرای چه قبل از دمیدن صور زنده شدهاند؟ گفتم: فرمان خداوند را اجرا میکنم و در برابر آن سر تعظیم فرود میآورم. وقتی نماز را به پایان رساندم، جبرئیل به آنها گفت: ای پیامبران الهی! برای چه به سوی مردم مبعوث شدید و چرا حالا قبل از دمیدن صور زنده شدهاید؟ همگی با هم گفتند: مبعوث و زنده شدیم تا به نبوت تو و امامت علی بن ابی طالب اقرار کنیم.(1)

ابن عباس گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه وآله این گونه به پیشگاه الهی دعا کرد: پروردگارا! در تنهائی کنارم باش و مهربانیت را نثار پسر عمویم علی بن ابی طالب کن. در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل شد وگفت: ای محمد خداوند به تو سلام رساند و گفت: دعایت را اجابت کردم و علی را کمک و حامی تو قرار دادم، او شمشیر خداوند برای نابودی دشمنان من است و دین تو را تا زمانی که شب به روز میرسد، به گوش مردم میرساند.

ابن عباس گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند تا زمانی که باد صبا میوزد! اگر گروهی از امت من در باره تو همان چیزی را نمیگفتند که نصاری در باره برادرم مسیح گفتند، درباره تو سخنی را می گفتم که از کنار هیچ گروهی از مسلمانان عبور نمی کردی مگر این که خاک زیر پای تو را بر می داشتند و با آن تبرک می جستند و از آب چکیده شده از اعضایت در حال وضو، طلب شفاعت کنند. ولی همین برای تو کافی است که از منی و من از تو هستم. از من ارث میبری همچنان که من از تو ارث میبرم. ای علی! تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی با

1- . الروضه : 65

این تفاوت که بعد از من پیامبری نمیآید. همانا جنگ و صلح تو جنگ و صلح من است(1).

80. کتاب روضه: عطیه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله سپاهی را که علی علیه السلام هم در آن بود به جنگ فرستاد. علی تاخیر کرد. رسول خدا دستانش را به طرف آسمان بلند کرد وفرمود: پرودگارا! جان مرا قبل از دیدن صورت علی بن ابی طالب نگیر.

ابوذر غفاری گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: علی برای امت من همچون کعبه است که نگاه کردن به آن عبادت و رفتن به سوی آن واجب است.

جابر هم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دو فرشته علی بر دیگر فرشتگان فخر می ورزند چرا که هیچگاه عملی از او را که باعث خشم خداوند عز و جل شود به درگاه او نمیبرند(2).

81. فضائل، کتاب روضه: ابن مسعود گفت: روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و گفتم: ای رسول خدا! حق را به من نشان ده تا به آن نگاه کنم. پیامبر گفت: ای ابو عبدالله داخل در آن اتاق شو. وقتی داخل شدم علی بن ابی طالب را در حال نماز خواندن یافتم در حالی که در سجده این کلمات را بر زبان جاری میساخت: «پرودگارا به حق محمد عبد و فرستاده ات از گناه کارانِ شیعیانم بگذر». از آنجا خارج شدم و بر رسول خدا گذشتم و او را هم در سجده یافتم که میفرمود: «پروردگار به حق بندهات علی از گناهکاران امتم در گذر». از دیدن این دو صحنه بی تاب و پریشان شدم. پیامبر نمازش را کوتاه کرد و فرمود: ای ابن مسعود! آیا دچار کفر پس از ایمان شده ای[که اینچنین آشفته ای]؟ گفتم هرگز ای رسول خدا! اما علی را در نماز دیدم که نزد خدا به شما توسل میجوید و شما نزد خدا به او توسل میجویید، نمیدانم کدام یک از شما در نزد خداوند عزو جل برتر است؟ پیامبر فرمود: ای ابن مسعود! بنشین. در مقابلش نشستم، فرمود: بدان که خداوند دو هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات یعنی زمانی که نه تسبیح و نه تقدیسی وجود داشت

1- . الروضه:11

2- . الروضه:12

من و علی را از نور قدرتش آفرید. سپس نور من را شکافت و از آن آسمانها و زمین ها را آفرید و سوگند به خدا که من برتر از آسمانها و زمین ها هستم. بعد از آن نور علی را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید و سوگند به خداوند، علی برتر از عرش و کرسی است. سپس نور حسن را شکافت و از آن لوح و قلم را آفرید و به خدا سوگند که حسن برتر از قلم و لوح است. به دنبال آن نور حسین را شکافت و از آن بهشتها و حوریان سیاه چشم را آفرید و به خدا سوگند که حسین برتر از حوریان سیاه چشم است. بعد از آن مشرق و مغرب در تاریکی و ظلمت فرو رفت. ملائکه به خداوند التماس کردند که این تاریکی را از بین برد و روشنائی را به آنها بازگرداند. خداوند کلمهای گفت و روحی از آن به وجود آورد، سپس کلمهای دیگر گفت و این بار از آن نوری پدید آورد. آن نور را به روح اضافه کرد و آن را به جای عرش الهی نهاد و بعد از آن بود که مشرق و مغرب نورانی شدند. آن نور، فاطمه زهرا بود و به همین خاطر است که «زهراء» لقب گرفته است چرا که نور وی آسمانها را نورانی کرد. ای ابن مسعود ! زمانی که روز قیامت فرا رسد خداوند متعال به من و علی میفرماید: هر آنکس را که میخواهید در بهشت جای دهید و هر آنکس را که میخواهید وارد جهنم کنید. این معنای سخن خداوند متعال است: «أَلْقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنید» { هر کافر سرسختی را در جهنّم فروافکنید } کافر کسی است که نبوت مرا انکار کند و عنید (طاغی) کسی است که منکر ولایت علی و خاندان او شود. بدان که بهشت از آن شیعیان و دوست داران علی است(1).

82. فضائل، کتاب روضه: اصبغ بن نباته گوید: هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام ضربتی بر او فرود آمد که به شهادتشان انجامید مردم بر در دار الاماره جمع شدند و خواستار کشتن ابن ملجم ملعون بودند. حسن بن علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود: ای مردم، پدرم به من وصیت کرده که کار قاتلش را تا هنگام وفات آن حضرت، رها سازم. اگر پدرم از دنیا رفت، تکلیف قاتل روشن است و اگر زنده ماند خودش در حق او تصمیم می گیرد. پس باز گردید خدایتان رحمت کند. مردم همه

1- . الفضائل: 135،136، الروضه: 18

بازگشتند و من بازنگشتم. حسن بن علی دوباره بیرون آمد و به من فرمود: ای اصبغ، آیاسخن مرا درباره پیام امیرمؤمنان نشنیدی؟ گفتم: چرا، ولی چون حال او را مشاهده کردم دوست داشتم به او بنگرم و حدیثی از او بشنوم. پس برای من اجازه بخواه خدایت رحمت کند. امام داخل شد و چیزی نگذشت که بیرون آمد و به من فرمود: داخل شو. وارد شدم دیدم امیرمؤمنان علیه السلام دستمال زردی به سر بسته که زردی چهره اش بر زردی دستمال غلبه داشت و از شدت درد و فزونی سم، پاهای خود را یکی پس از دیگری بلند می کرد و بر زمین مینهاد. آنگاه به من فرمود: ای اصبغ آیا پیام مرا از حسن نشنیدی؟ گفتم: چرا، ای امیر مؤمنان، ولی شما را در حالی دیدم که دوست داشتم به شما بنگرم و حدیثی از شما بشنوم. فرمود: بنشین که دیگر نمی بینم از این روز به بعد از من حدیثی بشنوی .بدان ای اصبغ که من به عیادت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم همان گونه که تو اکنون آمدهای، به من فرمود: ای ابا الحسن، برو مردم را جمع کن و بالای منبر برو و یک پله پائین تر از جای من بایست و به مردم بگو: «به هوش باشید، هر که پدر و مادرش را ناخشنود کند لعنت خدا بر او باد. به هوش باشید، هر که از مولای خود بگریزد لعنت خدا بر او باد. به هوش باشید، هر که مزد اجیر خود را ندهد لعنت خدا بر او باد.ای اصبغ! من به فرمان حبیبم رسول خدا عمل کردم. مردی از آخر مسجد برخاست وگفت: ای اباالحسن، سه جمله گفتی. آن را برای ما شرح بده . من پاسخ ندادم تا به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و سخن آن مرد را بازگو کردم .اصبغ گوید: امیرمومنان فرمود: ای اصبغ ! دست خود را بگشای. دستم را گشودم حضرت یکی از انگشتان دست مرا گرفت و سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه که من انگشت تو را گرفتم انگشت مرا گرفت و فرمود: ای ابا الحسن، من و تو پدران این امتیم. لعنت خدا برآنکس که ما را ناخشنود کند. من و تو دو مولای این امتیم. هر که از ما بگریزد لعنت خدا بر او باد. من و تو اجیران این امتیم. هر که در اجرت ما به ما ظلم کند لعنت خدا بر او باد. آنگاه خود آمین گفت ومن هم آمین گفتم .اصبغ گفت: سپس امام بیهوش شد باز به هوش آمد و فرمود: ای اصبغ، آیا هنوز نشستهای؟گفتم: آری مولای من .فرمود: آیا حدیث دیگری بر تو بیفزایم؟ گفتم: آری خداوند خیرت را

فزونی دهد .فرمود: ای اصبغ ! رسول خدا در یکی از کوچه های مدینه مرا اندوهناک دید و آثار اندوه در چهرهام نمایان بود، فرمود: ای اباالحسن، تو را اندوهناک میبینم؟ آیا میخواهی تو را حدیثی بگویم که پس از آن هرگز اندوهناک نشوی؟ گفتم: آری، فرمود: چون روز قیامت شود خداوند منبری بر پا دارد که بلندتر از منبر پیامبران و شهدا است. آنگاه مرا امر کند که بر آن بالا روم، سپس به تو دستور میدهد که یک پله پائین تر از من قرار گیری. سپس دو فرشته را امر کند که یک پله پایین تر از تو بنشینند و چون بر منبر جای گیریم احدی از گذشتگان و آیندگان نماند جز آنکه حاضرشود. آنگاه فرشته ای که یک پله پایین تر از تو نشسته ندا کند: ای گروه مردم، بدانید: هر که مرا می شناسد که میشناسد و هر که مرا نمی شناسد خود را به او معرفی می کنم، من «رضوان» دربان بهشتم، بدانید که خداوند با منت و کرم و فضل وجلال خود به من دستور داده که کلیدهای بهشت را به محمد بسپارم و محمد مرا فرموده که آنها را به علی بن ابی طالب بسپارم. پس گواه باشید که آنها را بدو سپردم .سپس فرشته دیگر که یک پله پایین تر از فرشته اولی نشسته بر میخیزد و به گونهای که همه اهل محشر بشنوند ندا میدهد: ای گروه مردم، هرکه مرا میشناسد که می شناسد و هر که مرا نمیشناسد خود را به او معرفی میکنم، من «مالک» دربان دوزخم. بدانید که خداوند با منت و فضل و کرم و جلال خود به من دستور داده که کلیدهای دوزخ را به محمد بسپارم و ایشان مرا امر فرموده که آنها را به علی بن ابی طالب بسپارم. پس گواه باشید که آنها را بدو سپردم. پس من کلیدهای بهشت و دوزخ را می گیرم. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی ! تو به دامان من میآویزی و خاندانت به دامان تو و شیعیانت به دامان خاندانت میآویزند. من دو دست خودم را بر هم زدم و گفتم : ای رسول خدا، همه به بهشت میرویم؟ فرمود: آری به پروردگار کعبه سوگند. اصبغ گوید: من جز این دوحدیث از مولایم نشنیدم که حضرت چشم از جهان پوشید. درود خدا بر او باد(1).

1- . الروضه: 22،23.

83. کتاب روضه، فضائل: سلمان گفت: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بودیم، که مردی اعرابی نزد آمد و به ما سلام کرد و جوابش دادیم. آنگاه گفت: کدام یک از شما ماه شب چهارده وچراغ تاریکی، محمد رسول خدا است؟ آیا این چهره نورانی است؟ گفتیم بله. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادر بنشین. گفت: ای رسول خدا قبل از این که تو را ببینم ایمان آوردم و قبل از اینکه ملاقاتی با هم داشته باشیم دعوت ترا راستین دانستم اما چیزی از شما شنیدم. پیامبر فرمود: چه چیزی از من شنیدهای؟ گفت: ما را به گواهی دادن به لاالهالاالله و محمد رسول الله فرا خواندی و دعوتت را اجابت کردیم، سپس به برپائی نماز و دادن زکات و رفتن به حج دستور دادی آن را هم لبیک گفتیم، اما به این هم راضی نشدی و ما را به دوست داشتن علی بن ابی طالب دستور دادی، سرّ این مطلب چیست، آیا شما آن را فرض کردهای یا خداوند به آن دستور داده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال آن را بر اهل آسمانها وزمین فرض کرده است. وقتی اعرابی جواب پیامبر را شنید، گفت: ای رسول خدا در برابر خواستهات سر تعظیم فرود میآوریم و آن را قبول میکنیم چرا که حق و از جانب پروردگاراست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادرعرب درباره علی پنج چیز به من عطا شده است که یکی از آنها بهتر از دنیا و هر آنچه که در آن است می باشد، ای برادر عرب ! میخواهی تو را با آنها آشنا کنم؟ گفت: البته که میخواهم یارسولالله. پیامبرفرمود: اول؛ من در جنگ بدر پس از آنکه جنگ تمام شده بود نشسته بودم که جبرئیل نازل شد وگفت: همانا خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید: ای محمد بر خودم واجب کردم و به خودم سوگند یاد کردم که حب علی را در دل هیچ کس الهام نمیکنم جز برای کسی که او را دوست بدارم و بغض او را در دل هیچکس الهام نمیکنم جز برای کسی که او را مبغوض میدارم. ای برادر عرب ! آیا تو را از دومی خبردار نکنم؟ گفت: بفرمائید ای رسول خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در روز احد زمانیکه عمویم حمزه را به خاک سپردیم نشسته بودم که در آن هنگام جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمّد همانا خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید: نماز را واجب کردم، اما آنرا بر دیوانه،

کودک و زنی که درحیض است ساقط کردم. روزه را واجب کردم اما فرد مریض و مسافر لازم نیست روزه بگیرند، حجّ را واجب کردم اما آنرا از فرد فقیر و بی بضاعت ساقط کردم، زکات را واجب کردم اما کسی که مالش به حد نصاب نرسیده لازم نیست زکات بدهد، ولی حبّ علی بن ابی طالب را بر اهل آسمان و زمین واجب کردم و استثنائی درآن وجود ندارد. ای برادرعرب آیا تو را از سومی خبردار کنم؟ گفت: بله ای رسول خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندخلق نکرد هیچ آفریده ای را مگر اینکه برای آنها سروری قرارداد. عقاب سرور پرندگان، گاو سرور چهارپایان، شیر سرور درندگان، جمعه سرور روزها، رمضان سرور ماهها ،اسرافیل سرور ملائکه، آدم سرور بشر، من سرور انبیاء و علی سرور وصیان است. ای برادر عرب آیا تو را از سومی خبردار کنم؟ گفت: بله یارسول خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حبّ علی درختی است که ریشه آن در بهشت و شاخه و برگ آن در دنیا است. هرکس از امتم به شاخه های آن در دنیا آویزان شود در بهشت جای میگیرد، اما تنفر از علی علیه السلام درختی است که ریشه آن در آتش و شاخه و برگ آن در دنیا است. هر کس به شاخ و برگ آن آویزان شود به طرف جهنم سوق داده میشود. ای اعرابی پنجمی را هم برایت بگویم؟ گفت: بله ای رسول خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در روز قیامت منبری در سمت راست عرش برای من نصب میشود. سپس در کنار من منبری برای ابراهیم در سمت راست عرش قرار داده میشود. آنگاه کرسی بلند، مشرف و نورانی که مشهور به کرسی کرامت است آورده میشود و بین من و برادرم ابراهیم برای علی نصب میشود، هیچگاه چشمانم زیباتر از آن حبیبی را که در میان دو خلیل است ندیده. ای اعرابی ! حب علی بن ابی طالب حق است پس او را دوست بدار. خداوند متعال دوست دارد کسی را که علی را دوست دارد. او در روز قیامت با من است و با همدیگر در یک قسمت هستیم. در آن هنگام بود که اعرابی گفت: ای رسول خدا ! همه چیز روشن

شد و در برابر خداوند و شما و پسر عمویت علی بن ابی طالب سر کرنش و فروتنی فرود میآورم و فرمان شما را گردن مینهم.(1)

84. کتاب روضه، فضائل: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: با رسول خدا به طرف صحرای مدینه بیرون رفتیم پس از کمی پیاده روی به نخلستانی رسیدیم. ناگهان نخلی بر سر نخل دیگری فریاد زد و گفت: «این مصطفای نبی و آن علی مرتضی است». سپس نخل سومی در خطاب به نخل چهارمی گفت: «این موسی و آن هارون است». نخل پنجمی به ششمی گفت: «این خاتم النبین وآن خاتم الوصیین است». در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تبسمی نمود و گفت: ای ابا حسن شنیدی؟ گفتم: بله یا رسول خدا، فرمود: چه نامی را برای این نخلها انتخاب میکنی؟ گفتم خدا ورسولش میدانند. فرمود: آنها را «صیحانی= فریادزننده» مینامیم چرا که فضیلت من و تو را فریاد زدند.(2)

85. کشف الغمه: ابی برده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز وجل درباره علی از من عهدی گرفت،گفتم: پروردگارا! برایم بیشتر توضیح بده، فرمود: گوش بده، عرض کردم: گوش می دهم. فرمود: به راستی علی پرچم هدایت، پیشوای اولیا و نور هر که مرا اطاعت کند است و او است کلمهای که آن را بر تقواپیشگان الزام کردم؛ هر که دوستش دارد دوستم داشته و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است؛ او را به این سخنان مژده ده. پیامبر فرمود: گفتم، پروردگارا! علی را بشارت دادم. در جواب فرمود: من بنده خدا هستم و تحت فرمان اویم. اگر مرا به سبب گناهانم مجازات کند هیچ ظلمی مرتکب نشده است و اگر آنچه را که بشارت داده است به انجام رساند و آن را جامه عمل بپوشاند، اوست مولا و سرورم. پیامبر فرمود: گفتم پروردگارا قلبش را جلا ده و بهار آن را ایمان قرار ده. فرمود: ای محمد! آن را انجام دادم. سپس به من اعلام شد که خداوند، او را در بوته آزمایشی خاص قرار خواهد داد که پیش از آن هیچکدام از اصحابم را در آن قرار نداده است.

1- . الروضه: 27، 28، الفضائل: 154-156
2- الروضه: 27، الفضائل: 153و154

گفتم: پرودگار برادر و همدم من است. فرمود: این چیزی است که تقدیر شده که او آزمایش میشود و با او دیگران مورد آزمایش قرار می گیرند.

حافظ در حلیه الأولیاء آن را آورده است. و در مناقب خوارزمی از ابن عباس روایت شده: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اگر باغ ها قلم، دریاها مرکب، جنیان حساب گر وآدمیان نویسنده شوند نخواهند توانست فضایل علی را بشمارند.

همچنین ابن عباس گفت: مردی گفت: پاک ومنزه است خداوند، چقدر فضایل علی زیاد هستند. گمان میکنم که سه هزار فضیلت دارد. ابن عباس گفت: چرا نمی گوئی سی هزار، این عدد نزدیکتر است.

حسین بن علی به نقل از امیر مؤمنان علیهما السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آورد که فرمودند: اگر درباره آنچه که درباره علی بر من نازل شد صحبت کنم، پا بر ناحیه ای از زمین نمیگذارد، مگر آن که خاکش را بر می دارند[آنقدر که] تا به آب [برسند](1).

در مسند احمد بن حنبل از عمر بن میمون آمده است: من نزد ابن عباس نشسته بودم در این هنگام نُه نفر مرد نزد او آمدند و به او گفتند: ای ابن عباس ! یا با ما بیا و یا این که ای افراد! مجلس را برای ما خالی کنید. ابن عباس گفت: با شما می آیم. ابن عباس در این موقع چشمش نابینا نشده بود. در کناری نشستند و با یکدیگر سخن گفتند و ما ندانستیم که چه گفتند. پس از آن ابن عباس در حالی که لباس خود را تکان میداد، نزد ما آمد و گفت: اف و تف بر آنان، از مردی بدگویی می کنند که ده ویژگی برای او است. اینان بدگویی از مردی نمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: برای جنگ مردی را می فرستم که خداوند هیچ وقت او را خوار نمی کند و خدا و رسولش را دوست دارد. پس همه منتظر بودند که نام ایشان باشد. رسول خدا فرمود: علی کجا است؟ گفتند در آسیاب مشغول تهیه آرد است. فرمود: فرد دیگری نبود که آرد تهیه کند؟! در این موقع علی علیه السلام آمد در حالی که چشم های او دچار درد بود به طوری که قادر به دیدن نبود. پس رسول خدا صلی الله

1- . کشف الغمه:1-33

علیه و آله در چشمان او دمید و پرچم را سه بار تکان داد و آن را به او داد سپس علی [رفت و پیروز شد و] صفیه دختر حییّ را با خود آورد.

ابن عباس افزود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فلانی را با سوره توبه فرستاد، طولی نکشید که علی علیه السلام را در پی او فرستاد و سوره را از او گرفت و رسول خدا فرمود: این سوره را تنها کسی برای مشرکین می برد که از من باشد و من از او باشم.

وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به پسر عمو های خود فرمود: کدامیک از شما حاضر است که با من در دنیا وآخرت دوستی نماید؟ همگی ابا کردند. علی علیه السلام که در میان آنها نشسته بود گفت: من در دنیا و آخرت با شما دوستی میکنم. رسول خدا او را واگذاشت و برای بار دوم رو به آنان کرد و این سؤال را تکرار نمود. اما آنها امتناع نمودند و علی سخن خود را تکرارکرد. در این موقع رسول خدا به علی فرمود: تو در دنیا وآخرت ولیّ من هستی.

علی علیه السلام پس از خدیجه اولین کسی است که ایمان آورد. ابن عباس در ادامه بیان فضایل علی علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله لباس خود را گرفت و بر علی و فاطمه و حسن وحسین نهاد و فرمود:« إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً » { خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند }(1).

ابن عباس گفت: علی جان خود را فدا کرد و لباس پیامبر را پوشید و در جایگاه او خوابید. مشرکین به سوی رسول خدا سنگ میانداختند. پس ابوبکر آمد در حالی که علی خوابیده بود، ابوبکر گمان کرد که رسول خداست و او را یا نبی الله صدا زد. علی فرمود: همانا پیغمبر خدا به طرف چاه میمون رفت او را دریاب. پس ابوبکر رفت و با رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل غار شد در حالی که علی داشت سنگباران می شد، همانطور که قبل از او پیامبر سنگباران می شد. علی از درد به خود می پیچید. سرش را در جامه فرو برده بود و تا بامداد در نیاورد. سپس سرش را

1- . احزاب /33

از جامه در آورد. مشرکان گفتند: همانا تو لئیم هستی؛ رفیقت را وقتی سنگباران می کردیم به خود نمی پیچید حال آن که تو به خود می پیچیدی و ما این را ندیده گرفتیم.

گفت: رسول خدا برای غزوه تبوک رهسپارشد. علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا من هم با شما خارج شوم؟پیغمبرفرمود: نه. در این موقع علی به گریه افتاد. پیامبر وقتی او را در این حالت دید فرمود: آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی با این تفاوت پس از من پیغمبری نخواهدبود. همانا شایسته نیست که من بروم جز آنکه تو جانشینم باشی.

گفت: رسول خدا به علی فرمود: تو بعد از من ولیّ هر مؤمنی خواهی بود.

گفت: درهای مسجد را بست غیر از در علی را، پس جُنُب وارد مسجد میشد چون راهی دیگر برایش نبود.

گفت: کسی که من مولای اویم مولای او علی است.

گفت: علی از کسانی بود که در جنگ بدر شرکت کرد. گفتم این هم فضیلتی بود که البته دیگرانی که در بدر شرکت داشتند هم در آن با او شریک بودند اما دیگر صفات فقط مختص به او بود(1).

در العمده مانند همین حدیث تا این جمله: «همانا علی مولای او است» آمده است(2).

در تفسیر فرات بن ابراهیم: نیز شبیه آن تا این جمله«راهی دیگر جز آن نداشت» آمده است و سپس گفته: دست علی را بالا برد و فرمود: هرکه را مولای اویم پس این مولای اوست، پروردگار دوستدار علی را دوست بدار وبا دشمنش دشمنی ورز. ابن عباس گفت: خداوند متعال در قرآن از رضایت خود از اصحاب شجره - افرادی که در زیر درخت بیعت رضوان، عهد بستند - خبر داد؛ آیا از خشم خود بعد از آن برای ما سخن گفته است(3)؟

1- . کشف الغمه: 85،86

2- . العمده: 123،124
3- . تفسير فرات: 159و160

86. کشف الغمه: ابو صالح گفت: در نزد عایشه وقتی که ابن عباس هم حضور داشت از علی بن ابی طالب علیه السلام سخن به میان آمد. عایشه گفت: علی از گرامی ترین مردان ما در نزد رسول خدا بود. بعد از این سخن ابن عباس گفت: چرا که نباشد؟ خداوند متعال او را برای حمایت و یاری از رسول خدا برگزید، پیامبر به برادری او خوشنود شد و دختر عزیزش را به همسری او برگزید و او را پدر نسلش و وصیاش بعد از خودش قرار داد. اگر از شرف سخن بگویی علی در بهترین رویشگاه و پربارترین تنه قرار داشت و اگر از اسلام سخن به میان آوری چقدر بهره و نصیب او در آن زیاد بود ! اگر شجاعت او را اراده کنی یکه تاز میدان نبرد و مرگ حتمی بود. شمشیر با دست هایش انس گرفته بود و فرود آمدن و حرکت آن را احساس نمیکرد. سستی و اضطراب، مانع کار او نمیشد و در نبرد کسی او را دست کم نمیگرفت. خداوند یاری رسان، جبرئیل تکیه گاه و دعای رسول خدا پشتیبان او بود. علی علیه السلام برّنده ترین زبان و گویاترین بیان را داشت سخنان او در نهایت وضوح بود و حاضر جواب ترین فرد به درستترین وجه بود. پند واندرزش کمتر از عملش بود و مردمان روزگارش تاب عمل او را نداشتند. رضایت خداوند بهرهاش و لعنتهای الهی نصیب دشمنان او باد(1).

توضیح: «فاوفر و اجزل» فعل امرند و برای تعجب آورده شدهاند،«البهمه» با ضمه به معنای فرد شجاعی است که طریقه غلبه بر او نامعلوم و مبهم است. «قاضیه» مرگ، «نهنهه عن الأمر» مانع کاری شدن، بازداشتن «التنعنع» دوری، اضطراب و تمایل، «نعنعه» کندی در زبان وچه بسا «ینهنه» به صورت مجهول به معنای این باشد که به خاطر اضطراب وپریشانی از جهاد منصرف نمیشود و به خاطر ترس به لکنت زبان دچار نمیشود. «لا یقله الجموع» وقتی که در میدان نبرد با او روبرو میشوند او را کم نمیبینند یا اینکه نمی توانند او را بالا برند و حمل کنند به معنای ظاهریش و یا از جهت باطنی یعنی از لحاظ معرفت بر او برتری ندارند «اقله» به معنای حمل کردن و دفع کردن هم میآید، البته در بسیاری از اوقات قله برای ذلت به کار میرود بعید

-1 . کشف الغمه: 113

هم نیست که با فاء باشد یعنی«فله» به معنای شکست داد او را. «ینجده» به معنای یاری رساندن است.

87. بشاره المصطفی: عبدالله بن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: ای علی تو صاحب حوض و پرچم من هستی و وعدههایم را به انجام میرسانی. تو محبوب قلبم، وارث علمم و مخزن میراثهای پیامبران الهی هستی، تو امین پروردگار بر روی زمینش و حجت خدا بر رعیتش هستی. تو رکن ایمان و چراغ تاریکی و مناره هدایت هستی. تو پرچم برافراشته شده برای زمینیان هستی؛ کسی که تو را تبعیت کرد نجات یافت وآن کس که راه عصیانت را در پیش گرفت به هلاکت رسید. تو راه آشکار و مستقیم وپیشوای روسپیدانِ بر اثر وضو هستی. تو رئیس مؤمنان و مولای هر آنکس هستی که من مولای اویم و من مولای هر مرد و زن مومنی هستم. تنها افراد حلالزاده تو را دوست خواهند داشت. خداوند هیچ گاه مرا به آسمانها نبرد و با من سخن گفت مگر این که این گونه درباره تو مرا خطاب قرار داد: ای محمد! سلام مرا به علی برسان و به او خبر ده که پیشوای اولیای من و نور طاعت پیشگان است، پس ای علی! این کرامت گوارایت باد(1).

88. بشاره المصطفی: حسین بن علی علیه السلام به نقل از امیرمومنان علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! تو برادر من و من برادر تو هستم. من برای پیامبری برگزیده شدهام وتو برای امامت. من صاحب تنزیل هستم و تو صاحب تاویل. من و تو پدران این امت هستیم. ای علی تو وصی، جانشین، وزیر، وارث، و پدر فرزندانم هستی. شیعیان تو شیعیان من، یاران تو یاران من، دوستدارانت دوستداران من، ودشمنانت دشمنان من هستند. ای علی! تو فردا در حوض همراه منی و همراه من در مقام محمودی. تو در قیامت صاحب پرچم من هستی همچنان که در دنیا صاحب پرچم من هستی. آنکس که تو را دوست داشت خوشبخت و آن کس که با تو دشمنی ورزید بدبخت شد. ای علی! ملائکه با تمسک به محبت و ولایت تو به خداوند متعال نزدیک میشوند، سوگند به خدا دوستداران تو

1- . بشاره المصطفی : 65

در آسمانها بیشتر از زمین هستند؛ ای علی! تو امین امت من و حجت راستین خداوند بعد از وفاتم هستی. فرمان تو فرمان من، طاعتت طاعت من، سرزنشت سرزنش من، نهی کردنت نهی من، عصیانت عصیان من، وحزبت حزب من است؛ حزب من حزب الله است: «وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون» {و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند}(1).(2)

89. کنز جامع الفوائد : سلمان فارسی گفت: در مسجد پیامبرصلی الله علیه و آله نزد او نشسته بودیم. اعرابی آمد و درباره حج از حضرت سؤالاتی پرسید. وقتی که پیامبر جوابش را داد اعرابی گفت: ای رسول خدا! حاجیان قومم که با شما به حج رفتند ما را خبر دار کردند که به هنگام بازگشت از حج و توقف در کنار درختانی در خم علی را بلند کردی و دوست داشتن، فرمانبرداری و ولایت او را بر تمام مسلمانان فرض کردی. در این باره سخنان زیادی با ما گفتند. ای رسول خدا! آیا این فرمان شما زمینی و به خاطر نزدیکی خونی علی با شما و دامادی او بود یا اینکه خدا آن را از جانب آسمان بر ما واجب کرد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: البته که خداوند متعال آن را واجب کرده و از جانب آسمان واجب نموده و ولایت علی را بر تمام اهل آسمانها و زمین فرض نموده است. ای اعرابی! جبرئیل امین در روز جنگ احزاب بر من نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند متعال به تو سلام رساند و فرمود: من حبّ و مودت علی را بر تمام اهل آسمانها و زمین واجب کردهام و در این زمینه عذر هیچ کسی را قبول نخواهم کرد. امتت را فرمان ده تا او را دوست داشته باشند. هر کس او را دوست بدارد، پس به خاطر حبّ من و حبّ تو او را دوست دارم و هر کس با او دشمنی ورزد به خاطر بغض خودم و بغض تو او را دشمن خواهم داشت. هان آگاه باش که خداوند برای هر آنچه که خلق کرده سید و سروری قرار داده است؛ قرآن، سرور کتاب های نازل شده، رمضان سرور ماه ها، لیله القدر سرور شب ها، فردوس سرور بهشت ها، کعبه سرور مکان ها، جبرئیل سرور ملائک،

1- . مائده / 56

2- . بشاره المصطفی: 66 -67

من سرور پیامبران، علی سرور وصیان و حسن وحسین سرور جوانان اهل بهشت هستند و برای هر کسی از میان اعمالش سروری هست و دوست داشتن من و علی سرور تمام اعمال است که به واسطه آن تقرب به خداوند با اطاعت از او صورت میگیرد.

ای اعرابی! در روز قیامت منبری برای ابراهیم در سمت راست عرش و منبری برای من در سمت چپ عرش نصب میشود، سپس یک کرسی بلند و نورانی در بین آنها قرار میگیرد. ابراهیم بر روی منبرش قرار میگیرد و من روی منبرم میروم و برادرم علی بر روی آن کرسی مینشیند. هیچگاه حبیبی را زیباتر از او بین دو خلیل ندیدهام؛ ای فرد بادیه نشین! هر بار که جبرئیل بر من نازل شد درباره علی از من پرسید و هر بار که به آسمان رفت گفت: سلام مرا به علی برسان(1).

90. کنز جامع الفوائد: ابوذر غفاری گفت: روزی در منزل امّ سلمه با پیامبرصلی الله علیه و آله نشسته بودم. حضرت برایم صحبت میکرد و من گوش میدادم ناگهان علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. چهره پیامبر با دیدن برادر و پسر عمویش از فرط خوشحالی نورانی شد. او را در آغوش گرفت و میان چشمانش را بوسید سپس نگاهی به من انداخت وگفت: ای ابوذر آیا این شخصی را که الان وارد شد آنچنان که بایسته و شایسته است میشناسی؟ گفتم: ای رسول خدا او برادر و پسر عموی شما و همسر فاطمه پاک دامن و پدر حسن و حسین سرور جوانان بهشتی است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: این امام نورانی و نیزه بلند الهی و دروازه بزرگ خداوند است . پس هر کس که خداوند را طلب کند باید از این درِ داخل شود. ای ابوذر اوست که عدالت الهی را برقرار و از حریم خداوند دفاع میکند. علی یاری رسان دین الهی وحجت خداوند بر بندگان است. خداوند متعال همواره به واسطه علی بر بندگانش در امتهایی که پیامبری مبعوث فرموده اقامه حجت میکند. ای ابوذر! خداوند متعال در هر رکن از ارکان عرش هفتاد هزار فرشته قرار داده است که تنها عبادت وتسبیح آنها دعا کردن برای علی و یارانش و نفرین بر دشمنانش

1- . کنز جامع الفوائد نسخه خطی

است، ای ابوذر! اگر علی نبود حق از باطل و مومن از کافر تشخیص داده نمیشد و خدا هم عبادت نمیگردید چرا که او سرهای مشرکین را از بدن جدا کرد تا زمانی که اسلام آوردند و خداوند را پرستش کردند. واگر این چنین نبود نه ثوابی وجود داشت و نه عقابی. هیچ پردهای از سوی خدا او را مستور نمیداشت و هیچ حجابی از سوی خدا او را محجوب نمیکرد، بلکه او خود حجاب و ستر است. سپس رسول خدا این آیه را خواند: «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی أَنْ أَقیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللَّهُ یَجْتَبی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی إِلَیْهِ مَنْ یُنیبُ (1)»

{از [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم وموسی وعیسی سفارش نمودیم که دین را بر پا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی گران می آید خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی گزیند و هرکه را که از در تو به درآید به سوی خود راه می نماید}. ای ابوذر! خداوند متعال در وحدانیت و ملکش یکتا بود سپس بندگان مخلصش را برای خود در نظر گرفت و برای آنها بهشت را مباح کرد. هر آنکس را که بخواهد هدایت کند ولایتش را به او خواهد شناساند وهر آنکس را بخواهد گمراه کند وی را از شناخت آن باز دارد. ای ابوذر! علی پرچم هدایت، کلمه تقوی، ریسمان محکم الهی، پیشوای اولیاء من و نور طاعت پیشه گانِ من است. او کلمه ای است که خداوند متعال آن را بر پرهیزکاران واجب کرده است، کسی که او را دوست بدارد مومن و کسی که با او دشمنی ورزد کافر است. کسی که ولایت او را ترک کند گمراه و گمراه کننده و کسی که ولایتش را انکار کند مشرک است. ای ابوذر! منکر ولایت علی در روز قیامت کر وکور و لال مبعوث میشود و در تاریکی ها قیامت تلوتلو میخورد و بر زمین میافتد در حالی که میگوید:«یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّه» حسرت و آه برای من به خاطر کوتاهی که انجام دادم. بر گردنش طوقی از آتش است که سیصد شعبه دارد و بر هر

1- . شوری/ 13

شعبه شیطانی است که بر صورتش آب دهان میاندازد و از درون قبر تاهنگامی که به آتش درمیآید، چهره اش کریه و زشت میگردد.

ابوذر گفت: گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد، قلبم را سرشار از شادی و سرور کردی. بیشتر سخن گو و این شادیم را افزون کن. پیامبر صلی الله علیه و آله افزود: وقتی به معراج رفتم و به آسمان دنیا رسیدم فرشته ای اذان داد و اقامه نماز به جای آورد. جبرئیل دستم را گرفت و جلو برد و گفت: ای محمد برای ملائک نماز به جای آر. مدتها است که در شوق تو هستند. پس من برای هفتاد صف از ملائکه که از مشرق تا مغرب ایستاده بودند و تعداد آنها را تنها خداوند متعال میدانست نماز خواندم، وقتی نماز به پایان رسید گروهی از ملائک نزد من آمدند، سلام کردند و گفتند: در خواستی داریم. گمان کردم که شفاعتم را طلب میکنند چرا که خداوند متعال با بخشیدن حوض کوثر و شفاعت مرا بر تمام انبیا برتری داده است، گفتم: ای فرشتگان پروردگار من! از من چه میخواهید؟ گفتند: اگر به زمین برگشتی سلام ما را به علی برسان و به او خبر ده که مدتها است که شوق او را داریم. گفتم: ای فرشتگان پروردگار من! آیا ما را آنچنان که بایسته وشایسته است میشناسید؟ گفتند: ای رسول خدا مگر میشود که شما را نشناخت حال آنکه شما نخستین خلائق خداوند هستید. پروردگار متعال شما را از اشباح نور در نوری از نور خودش خلق کرد و جایگاهی برای شما در ملکوتش قرار داد تا تسبیح و تقدیس و تکبیر او را نمائید. سپس فرشتگان را از نورهای مختلفی که اراده کرده بود آفرید و ما بر شما میگذشتیم در حالی که تسبیح و تقدیس و تکبیر و تحمید و تهلیل خدا را میگفتید و ما هم به واسطه تسبیح و تقدیس و تحمید و تکبیر شما خداوند را تسبیح و تقدیس و تحمید و تهلیل و تکبیر نمودیم. پس هر آنچه از طرف خدا نازل میشود به سوی شما است و هرچه به سوی او بالا میرود،از جانب شماست؛ پس چرا شما را نشناسیم؟

سپس مرا به آسمان دوم عروج دادند و ملائکه آنجا هم سخنی شبیه یاران خود گفتند. گفتم: ای ملائکه خداوند من! آیا ما را آن طور که بایسته و شایسته است میشناسید؟ گفتند: چگونه شما را نمی شناسیم، در حالی که برگزیدگان خدا در میان

خلق او هستید وخزانه های علم او هستید . شما دستگیره محکم و حجت بزرگ خداوند هستید، شما جَنب[الله] و جانب هستید و شما پایهها و اساس علم هستید. سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان سوم عروج دادند و ملائکه آنجا هم سخنی شبیه یاران خود گفتند. به آنها گفتم: ای ملائکه پروردگارم، آیا ما را آن طور که بایسته و شایسته است میشناسید؟ گفتند: چرا شما را نشناسیم، در حالی که شما باب مقام و حجت در برابر دشمنانید و علی دابه الأرض، جدا کننده قضاء، صاحب عصا و تقسیم کننده آتش در فردا است. او کشتی نجاتی است که هر کس سوار آن شد، نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود، در قیامت به آتش خواهد افتاد. شما ستونها و ستارگان سرزمینها هستید. بنابراین چرا شما را نشناسیم؟ سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان چهارم بردند و ملائکه آنجا هم سخنی شبیه یاران خود گفتند. به آنها گفتم ای ملائکه خداوند متعال، آیا ما را آن طور که بایسته و شایسته است میشناسید؟ گفتند: چگونه شما را نمیشناسیم حال آنکه شما درخت نبوت، خانه رحمت، معدن رسالت و مکان رفت و آمد ملائکه هستید و همواره جبرئیل از آسمان، وحی الهی را به شما نازل میکند. سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان پنجم بردند و ملائکه آنجا هم سخنی شبیه یاران خود گفتند. به آنها گفتم: ای ملائکه خداوند متعال آیا ما را آنطور که بایسته و شایسته است میشناسید؟ گفتند: چگونه شما را نمیشناسیم، در حالی که صبحگاه و شامگاه بر شما در عرش گذر میکنیم و بر آن نوشته شده است: «لا اله الا الله محمد رسول الله پس او را با علی بن ابی طالب حمایت کنم» آنگاه بود که فهمیدیم علی یکی از اولیای خداوند است. سلام ما را به او برسان.

بعد از آن مرا به آسمان ششم بردند و و ملائکه آنجا هم سخنی شبیه یاران خود گفتند. به آنها گفتم ای ملائکه خداوند من! آیا ما را آنطور که بایسته و شایسته است میشناسید؟ گفتند: چگونه شما را نمیشناسیم، حال آنکه خداوند متعال بهشت فردوس را آفریده است جائی که بر درِ آن درختی است که بر روی تمام برگ های آن با نور نوشته شده است: خدایی جزا الله نیست و محمد فرستاده او است و علی بن

ابی طالب دستگیره محکم، ریسمان ناگسستنی و چشم مراقبت خداوند بر تمام بندگان است. سلام ما را به او برسان.

نوبت به آسمان هفتم رسید. در آنجا از ملائک شنیدم که می گفتند: شکر و سپاس خداوندی را که وعده خود را به ما عملی کرد. گفتم به چه چیزی شما را وعده داد؟ گفتند ای رسول خدا زمانیکه شما را از اشباح نور در نوری از نور خودش آفرید، ولایت شما را بر ما عرضه کرد و ما هم قبول کردیم، سپس از دلتنگی خود برای دیدار با تو نزد خداوند نالیدیم که وعده دیدار با تو را در آسمان داد که آن را برآورده کرد. سپس از دلتنگی خود برای دیدار با علی به پیشگاه خداوند شکوه کردیم که وی فرشتهای را در چهره علی خلق کرد و آن را بر روی سریری در سمت راست عرش خود نشاند. آن سریر از طلای مزین به مروارید و جواهر بود و بر روی آن گنبدی از مروارید سفید قرار داشت که از ظاهرش باطنش پیدا و از باطنش ظاهرش پیدا بود و هیچگونه ستون و پایهای در زیر آن نبود و به جایی هم متصل نبود بلکه صاحب عرش به آن گفت: با قدرت من بایست و ایستاد. این گونه بود که هرگاه دلمان برای علی تنگ میشد به آن فرشته نگاه میکردیم. ای رسول خدا

سلام ما را به علی برسان(1).

91. تفسیر فرات: از ابوذر روایت شده: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه بودم. و همچون حدیث بالا ادامه داده تا با اینجا برسد: تعداد آنها را فقط خالقشان میدانست وقتی نمازم را به پایان رساندم و شروع به تقدیس و تسبیح پرودگار کردم چند گروه از ملائک به طرفم آمدند و بعد از سلام کردن گفتند: ای رسول خدا خواستهای داریم آن را برآورده میکنید؟ من گمان کردم که ملائکه، شفاعت نزد پروردگار جهانیان را میخواهند؛ زیرا خداوند، مرا به وسیله حوض کوثر و شفاعت بر تمام انبیا برتری داده است. گفتم: ای ملائکه پروردگارم، حاجت شما چیست؟ گفتند: وقتی به زمین بازگشتی از جانب ما به علی بن ابی طالب سلام برسان و به او خبر بده که شوق ما به او بسیار زیاد است. گفتم : ای ملائکه پروردگارم، آیا

1- . کنز جامع الفوائد نسخه خطی

شما ما را آنچنان که بایسته و شایسته مان است میشناسید؟ گفتند:ای رسول خدا! چگونه شما را نمیشناسیم، در حالی که شما نخستین آفریدهگان خدائید. خداوند شما را اشباحی نورانی، از نوری در میان نوری آفرید و جایگاهی را برای شما در ملکوتش قرار داد. در آن زمان عرش او بر روی آب بود و هنوز آسمان بنا نشده بود و زمین گسترده نگشته بود. بعد از آن بود که خداوند آسمانها و زمین را در شش روز خلق کرد و عرشش را به آسمان هفتم برد و بر آن مسلط شد.(1)

و شما در برابر آن تسبیح و تقدیس و تکبیر خداوند را به جای میآوردید. ما بر شما میگذشتیم درحالی که تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید و تقدیس خدا را میگفتید و ما هم تسبیح و تقدیس و تمجید و تکبیر خدا را میگفتیم(2).

92. تفسیر فرات: رسول خدا صلی الله علیه و آله به انس فرمود: ای انس برو و سرور عرب یعنی علی بن ابی طالب را برایم فراخوان. عایشه گفت: ای رسول خدا مگر شما سرور عرب نیستی؟ پیامبر فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و فخر نمي ورزم، اما سرور عرب علي بن ابی طالب است. وقتی علی علیه السلام آمد پیامبر صلی الله علیه و آله انصار را فراخواند و به آنها گفت: آیا شما را به چیزی که اگر بعد از من به آن تمسک جویید گمراه نمیشوید هدایت نکنم؟ هان این علی بن ابی طالب است. به خاطر دوستی من، او را دوست بدارید و به خاطر احترام من، به او احترام گذارید. هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد خداوند او را دوست خواهد داشت و کسی که خداوند او را دوست بدارد، بهشت را ارزانی او و خنکای عفوش را بهرهاش خواهد کرد. اما هر آنکس که با علی دشمنی ورزد با من دشمنی کرده است و کسی که با من دشمنی کند خداوند با او دشمنی خواهد کرد و کسی که خدا با او دشمنی کند در جهنم به روی در آتش انداخته میشود و عذاب دردناکش را به او میچشاند. پس به ولایت او تمسک

1- . منظور از تسلط بر عرش یعنی فرمانروایی خداوند. چرا که خداوند منزه از مکان داشتن است.(مترجم)
2- . تفسیر فرات: 133- 136

جویید و دشمن او را دوست خاص خود نگیرید، که خداوند جبار بر شما خشم خواهد گرفت(1).

93. تفسیر فرات: عطاء بن ابی ریاح گوید: به فاطمه دختر حسین علیه السلام گفتم: جانم فدایت باد، مرا از سخنی که به واسطه آن اقامه حجت کنم خبردار کن؟ گفت: بله، پدرم به من فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله روزی به دنبال علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد و به او فرمود که روی منبر برو و مردم را به سوی خود فرا خوان وسپس بگو: ای مردم! کسی که مزد اجیری را کم دهد، خداوند جایگاهش را آکنده از آتش کند. کسی که خود را به غیر از مولاهای خویش نسبت دهد، خداوند جایگاهش را آکنده از آتش کند. کسی که پدر و مادرش را آزار دهد، خداوند جایگاهش را آکنده از آتش کند. شخصی از حاضران پرسید: ای ابا الحسن تاویل این سخنانت چیست؟ علی علیه السلام گفت: خدا و فرستادهاش میدانند، سپس پیامبر آمد و علی او را از ماجرا خبر دار کرد. پیامبر فرمود: وای بر قریش، از تاویلشان و این جمله را سه بار تکرار کرد و سپس فرمود: ای علی! برو و به آنها بگو که من اجیری هستم که خداوند متعال محبت و دوست داشتن او را از آسمان واجب کرده است. دو مولای مؤمنین، من و تو هستیم؛ پدر و مادر مؤمنین نیز من و تو هستیم. سپس رسول خدا خارج شد و فرمود: ای قریشیان و مهاجران! و چون مردم جمع شدند فرمود: ای مردم! امیرمومنان علی بن ابی طالب نخستین ایمان آورنده به خدا، وفادارترین شما به پیمان الهی و داناترین شما نسبت به قضاوت و عادلترین شما در تقسیم برابر و مهربانترین شما به رعیت و برترین شما نزد خدا از نظر فضائل است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال امتم را آن هنگام که به شکل گِل بودند برایم به تصویر کشید و مرا از نام های آنها خبردار کرد آن گونه که تمامی اسماء را به آدم آموخت. پس بعضی از اصحاب پرچم ها از کنارم گذشتند برای علی و شیعیانش طلب آمرزش کردم و از خداوند متعال خواستم که امتم را بعد

1- . تفسیر فرات: 52،53

از خودم به واسطه علی بن ابی طالب در راه مستقیم و راستین قرار دهد. اما خداوند امتناع کرد، مگر این که هر که را بخواهد گمراه کند.

سپس خداوند متعال درباره علی هفت خصلت را به من عطا کرد: نخست اینکه او نخستین کسی خواهد بود که با من قبرش شکافته میشود و فخر نمی ورزم، دوم اینکه او از حوض من [عده ای را] دور میکند، آن گونه که چوپانان شتر غریبه را از آبشخور خود میرانند. سوم اینکه از شیعیان فقیر علی کسانی هستند که به اندازه افراد قبایل ربیعه و مضر را شفاعت کنند. چهارم اینکه علی علیه السلام نخستین کسی خواهد بود که درِ بهشت را همراه با من به صدا در میآورد و در این فخرفروشی نیست. پنجم اینکه حورالعین را به ازدواج در میآورد که در این مباهات کردنی نیست. ششم اینکه او نخستین کسی خواهد بود که به همراه من در علّیین سکنا خواهد گزید و در این مباهات کردنی نیست و هفتم اینکه او نخستین کسی خواهد بود که به همراه من از شراب بهشتی سر به مُهر که مُهر آن مشک است و باید رقابتکنندگان بر سر آن رقابت کنند مینوشد.(1)

94. تفسیر فرات: ابن عباس مردی را در حال طواف کعبه دید که این جملات را میگفت: خداوندا از علی بن ابی طالب به سوی تو برائت میجویم!. ابن عباس به او گفت: مادرت در عزایت بنشیند و خبر مرگت را بشنود چرا چنین کاری میکنی؟ سوگند به خدا علی سوابقی دارد که اگر یک از آنها در میان زمینیان تقسیم شود همه را بهره مند خواهد کرد. مرد گفت: مرا از یکی از آنها خبردار کن. ابن عباس گفت: نخست اینکه او به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر دو قبله نماز خواند و در هر دو هجرت وی را همراهی کرد. دوم اینکه هیچگاه بت را پرستش نکرد و شرک نورزید. مرد گفت: ای ابن عباس توبه کردم بیشتر در این باره توضیح ده. ابن عباس ادامه داد: وقتی پیامبر مکه را فتح کرد و داخل آن شد بر بام کعبه بتی را دید که همچنان مورد پرستش قرار میگرفت، امیرمومنان علی بن ابی طالب به پیامبر فرمود: ای رسول خدا! به شما پایه میدهم پس بر شانههای من بالا بروید. پیامبر

1- . تفسیر فرات: 85-86

صلی الله علیه و آله فرمود: اگر همه امتم برای من پایه دهند نخواهند توانست مرا بلند کنند به خاطر جایگاه وحی، اما من به تو پایه میدهم تا از روی شانه های من بالا بروی. علی علیه السلام از شانه های پیامبر بالا رفت و بت را گرفت و آنچنان بر سنگ کوبید که تکه تکه شد. سپس پائین پرید و خندید . رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه چیزی تو را خنداند؟ گفت: از پریدنم تعجب کردم چون اصلا دردی را احساس نکردم. پیامبر فرمود: چگونه احساس درد کنی حالا آنکه محمد تو را حمل کرد و جبرئیل پائینت آورد. - ابن حرب گفت: ابراهیم بن محمد التمیمی از عبدالله بن داود این جمله را هم اضافه کرد: علی فرمود: رسول خدا مرا بلند کرد و در آن روز اگر میخواستم به آسمان هم برسم میرسیدم.-

راوی گوید: مرد گفت: ای ابن عباس! توبه کردم. بیشتر توضیح ده. ابن عباس گفت: پیامبر روزی دست من و علی بن ابی طالب را گرفت و ما را به دامنه کوه برد. در آنجا دست علی را بالا برد وگفت: پرودگارا! علی را برایم وزیری از خانوادهام قرار ده تا پشتیبان و حامی من باشد. ابن عباس ادامه داد: در آن لحظه ندایی از آسمان شنیدم که میگفت: ای محمد! دعایت اجابت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در آن لحظه رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! دعا کن. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: پروردگارا! برای من در نزد خودت عهدی قرار بده و برای من نزد خودت محبتی قرار بده. در آن لحظه این آیه بر پیامبر نازل شد: « إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا (1)»

{همانا کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خدای رحمان برای آنان محبتی قرار خواهد داد}(2)

95. تفسیر فرات: جابر بن یزید نقل کرده: ابو الورد - در حالی که من هم حاضر بودم - به محمد بن علی علیهما السلام گفت: مرا از بهترین چیزهای که به واسطه آنها خداوند عبادت می شود با خبر کن. فرمود: شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله، بر پا داشتن نمازهای پنج گانه به طور مجموع، دعا و تضرع به سوی خداوند، روزه ماه مبارک رمضان، حج، نیکی به پدر ومادر، صله رحم، ذکر کردن

1- . سوره مریم/ 96

2- . تفسير فرات:90-91

زیاد خداوند، روی گردانی از محارم الهی، صبر بر بلا، تلاوت قرآن، امر به معروف، نهی از منکر، خودداری از سخن گفتن مگر این که خیری را بگویی، و دیده فرو خواباندن. ای ابا الورد و ای جابر! بدانید که اجتهاد در دین خداوند برپائی نمازهای مجموع و صبر در ترک گناهان است. بدانید که اگر تا روز قیامت در پی شناسایی مؤمن و کافر باشید نشانه مؤمن در درونش، حبّ علی و نشانه کافر در درونش، بغض علی است؛ چرا که خداوند متعال از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله این سخنان را درباره علی علیه السلام فرمود: به راستی که هیچ مومنی تو را دشمن ندارد و هیچ کافر یا منافقی تو را دوست نخواهد داشت. آنکس در پی ظلم رفت نا امید شد. آگاهانه و از روی قصد ما را دوست داشته باشید تا هدایت شوید و رستگاری بهرهتان شود، با محبت تسلیمآمیز، ما را دوست بدارید(1).

96. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی جبرئیل برای اذان گفتن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، سر مبارک حضرت بر روی زانوی علی علیه السلام بود. جبرئیل اذان گفت واقامه نماز داد. وقتی پیامبر به خود آمد فرمود: ای علی! شنیدی؟ علی علیه السلام فرمود: بله. فرمود: آن را حفظ کردی؟ فرمود: بله. فرمود: بلال را صدا بزن و آن را به او بیاموز. آن حضرت بلال را صدا زد و شیوه اذان گفتن را به او آموخت. (2)

97. تفسیر فرات: سلمان برای علی علیه السلام سخنانی را که پیامبر درباره فضیلت حضرت گفته بود نقل کرد: علی علیه السلام فرمود: ای سلمان به خدا سوگند مرا هم از این سخنانی که میگوئی باخبر کرد و فرمود: سوگند به خداوند صدایی را از جانب خداوند رحمان شنیدم که با تمام آنچه که درباره فضیلت تو شنیده میشود فرق داشت و شباهتی با آنها نداشت تا جائی که آسمانها را با اهلش در اضطراب و لرزش دیدم و ملائکه از ترس لرزشی که آسمانها در آن قرار داشت به من پناه آوردند. و این همان سخن خداوند است که فرمود: با این آیه: « إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كانَ حَليماً

1- . تفسیر فرات: 93-94
2- 1. الکافی 3: 302

غَفُوراً » {همانا خدا آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمی دارد اوست بردبار آمرزنده(1) }پس

آسمانها نمی خواست بیفتد مگر آن هنگام به خاطر تعظیم تو. تا اینکه ملائکه این صدا را از خداوند شنیدند: «ای بندگانم! آرام شوید؛ محبتم را نثار بندهای از بندگانم کردم و با طاعتم او را گرامی داشتم و با فضیلتم او را برگزیدم». ملائکه گفتند: «شکر وسپاس پروردگاری را که غم و اندوه را از ما برداشت.». چه کسی نزد خداوند از تو گرامی تر است؟ سوگند به خداوند، محمد و تمام اهل بیتش صاحب شرافت و بشارت میشوند و با فضیلت تو به اهل آسمانها مباهات میورزند. محمد میگوید: شکر و سپاس پروردگاری را که وعده خود را درباره برادرم، وصیام، دوست خالصم و برگزیده من از خلق خدا برآورده کرد. سوگند به خداوند، در برابر خداوند نایستادم مگر این که بشارت این چیزی که دیدم به من داد و این که محمد در «وسیله» بر روی منبری از نور میایستد و میفرماید: شکر خدای را که با فضل خود ما را در بهشت برین جای داد، جائی که خستگی و ملال آدمی را در برنمیگیرد. سوگند به خداوند ای علی! به شیعیان تو هر جمعه اذن دخول بر شما داده میشود و آنها به شما نگاه میکنند آن گونه که اهل دنیا به ستارگان نگاه میکنند. شما در أعلی علّیین در اتاقهایی که بالاتر از آنها درجه کسی از خلق او وجود ندارد و کسی جز شما نمیتواند به آنها برسد سکنا داده میشوید. سپس فرمود: ای امیرمؤمنان! تو اساس استواری زمین و وسیله آرامش آن هستی. به خدا سوگند تا زمانی که تو بر روی آن هستی ثابت خواهد ماند. زمانی که خداوند کاری با خلق خود نداشته باشد، مرا به سوی خود میبرد. به خدا سوگند اگر مرا ازدست دهید لرزشی زمین را در خواهد گرفت که کسی هرگز جلودار آن نباشد. خدا را، خدا را، ای مردم! در امر خدا نظر کنید. سلام بر مؤمنان باد(2).

98. تفسیر فرات: سلمان برای علی علیه السلام سخنانی را که پیامبر درباره فضیلت حضرت گفته بود نقل کرد: علی علیه السلام فرمود: ای سلمان! به خدا

1- . فاطر / 41
2- . تفسیر فرات: 129-130

سوگند مرا هم از این سخنانی که میگویی باخبر کرد و سپس فرمود: سوگند به خدا ای علی! تو مورد آزمایش و وسیله آزمایش مردم قرار میگیری. به خدا ای علی! تو حجت خداوند بر اهل آسمانها و زمین هستی و خداوند متعال هیچ مخلوقی را خلق نکرد مگر آن که در عهدهایی که از آنان گرفتی با اسم تو بر آنان اقامه حجت کرد. سپس فرمود: به خدا سوگند مؤمنان ایمان نمی آورند مگر با تو و کافر نمی شوند مگر با تو. چه کسی نزد خداوند گرامیتر از تو است؟ سپس فرمود: ای علی! تو زبان خداوند هستی که با آن سخن میگوید و غضب او که با آن انتقام میگیرد. تو شلاق عذاب خداوند هستی که با آن پیروز میشود و تو انتقام خدا هستی که درباره آن میفرماید:«وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ» {و [لوط] آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود و[لی] در تهدیدها[ی ما] به جدال برخاستند}(1).

چه کسی گرامی تر از تو است ای علی؟ به خدا سوگند خداوند تو را از قدرتش خلق کرد و از میان مؤمنان خلقش بیرون آورد و محبت به تو را در سینه های مؤمنان قرار داد. به خدا سوگند ای علی! در آسمان، ملائکه بی شماری وجود دارند که عدد آنها را تنها خداوند میداند. آنها منتظر امر تو میمانند. فضیلتت را ذکر میکنند. با شناختن تو بر اهل آسمانها مباهات میورزند و با شناخت و انتظار امر تو به خداوند تقرب میجویند. ای علی! هیچ کس از پیشینیان بر تو تقدم نگرفت وکسی از آیندگان به فضیلت و بزرگی تو نخواهد رسید(2).

99. تفسیر فرات: معاذ بن جبل گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از غار حرا خارج شد و در حالی که ناراحت و اندوهگین بود به خانه برگشت. خدیجه فرمود: ای رسول خدا! چه چیزی باعث شده است که این گونه ناراحت شوی، از زمان همراهی با من، تا کنون شما را در چنین حالتی ندیدهام؟ پیامبر فرمود: ناراحتیم به خاطر غیبت علی است. خدیجه فرمود: ای رسول خدا! مسلمانان را هر کدام به جائی فرستادهای و تنها هشت نفر از آنها باقی ماندهاند که امشب هفت نفر از آنها نزدت بودند، به خاطر یک نفر این گونه ناراحتی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- . فاطر/ 36
2- . تفسیر فرات: 176

خشمگین شد و فرمود: خداوند متعال درباره علی سه چیز را برای دنیایم و سه چیز را برای آخرتم بخشیده است. اما سه چیز در دنیا، نمیترسم از اینکه بمیرد و یا کشته شود، مگر آنکه خداوند متعال موعد آن را به من عطا کند، اما از یک چیز بر او میترسم. خدیجه گفت: ای رسول خدا اگر مرا از آن سه چیز برای دنیایت و سه چیز برای آخرتت و آن چیزی که در باره او از آن میترسی باخبر کنی سوار بر شترم شوم و او را طلب کنم تا زمانی که مرگ مانع از جستجوی من شود.

پیامبر فرمود: سه چیزی که خداوند متعال در باره علی برای دنیایم به من داده است، این است که علی ساتر عورت من به هنگام مرگم است. درباره علی به من داد که او در دنیا سی و چهار نفر مبارز را خواهد کشت قبل از آنکه بمیرد و یا کشته شود. در باره علی به من داد که در روز شفاعت، تکیه گاه من خواهد بود. اما آنچه در باره علی برای آخرتم به من داد این که در روز باز کردن درهای بهشت صاحب کلیدهای من خواهد بود. در باره علی برای آخرتم به من داد این که در روز قیامت چهار پرچم به من داده میشود؛ پس پرچم حمد - الحمد لله - به دست خودم خواهد بود، پرچم تهلیل - لا اله الا الله - را برای علی بلند خواهم کرد و او را پیشاپیش گروهی قرار خواهم داد، حساب و کتاب این گروه آسان خواهد بود و بدون حساب و کتاب، وارد بهشت خواهند شد سپس پرچم تکبیر - الله اکبر- را به دست حمزه خواهم داد و پیشاپیش گروه دوم قرار میدهم. پرچم تسبیح - سبحان الله - را هم به دست جعفر خواهم داد و در جلو گروه سوم قرار خواهم داد. سپس برای امتم بر می خیزم تا برای آنها شفاعت کنم. من جلودار و ابراهیم سوق دهنده خواهد بود تا زمانی که امتم را وارد بهشت کنم. اما ای خدیجه ! از ضرر رساندن افراد نادان بر او میترسم.

خدیجه در حالی که شب فرا رسیده بود، سوار بر شترش شد و به دنبال علی علیه السلام به راه افتاد. ناگهان شخصی را دید. سلام کرد تا او جواب بدهد و بداند که آیا علی است یا نه؟ مرد گفت: سلام خداوند بر تو باد، خدیجه هستی؟ فرمود: بله و شترش را به سینه خواباند و فرمود: پدر و مادرم فدایت شوند، سوار شو. گفت: تو بر سوار شدن مقدمتر از من هستی. نزد پیامبر برو و به او بشارت آمدن مرا ده تا نزد شما بیایم. خدیجه به خانه بازگشت وشترش را به زانو خواباند در حالی که رسول

خدا بر پشت دراز کشیده بود و بین سینه و نافش را لمس میکرد و این دعا را زمزمه میکرد: «پرودگارا! غم و اندوه مرا برطرف کن و با آمدن دوستم علی جگرم را خنک کن» و آن را سه بار تکرار کرد. خدیجه به او فرمود: ای رسول خدا خداوند متعال دعایت را اجابت کرد، پیامبرصلی الله علیه و آله با شنیدن این جمله برخواست در حالی که دستهایش را به نشانه دعا به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «شکر وسپاس برای اجابت کننده» واین جمله را یازده بار تکرار کرد(1).

100. امالی طوسی: سلمان گفت: برای دیدن پیامبر که در لحظات آخر عمرش در بستر بیماری افتاده بود رفتم. در مقابل او نشستم و حالش را جویا شدم. وقتی که میخواستم آنجا را ترک کنم فرمود: ای سلمان! بنشین که خداوند متعال تو را بر چیزی گواه خواهد نمود که از بهترین چیزها است. من نزد پیامبر نشسته بودم که چند نفر از اهل بیت و چند نفر از صحابهاش وارد شدند، فاطمه علیها السلام هم در میان آنها بود. وقتی فاطمه ضعیف شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بستر بیماری دید بغضش ترکید و اشک بر گونه هایش سرازیر گشت. رسول خدا وقتی فاطمه را در آن حالت دید فرمود: دخترم چرا گریه میکنی؟ خداوند متعال گریه را از چشمانت دور گرداند و هرگز غمگین و ناراحت نگردی. فاطمه علیها السلام فرمود: چگونه گریه نکنم حال آنکه این ضعف شما را میبینم؟ حضرت فرمود: ای فاطمه بر خداوند توکل کن و صبر پیشه گیر همان گونه که پدران تو از پیامبران و مادران تو از همسران آنها این کار را انجام دادند. ای فاطمه! آیا تو را به چیزی بشارت ندهم؟ فاطمه گفت: بله، ای پیامبر خداوند - یا فرمود: ای پدرم - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمیدانی ای فاطمه! که خداوند متعال پدرت را برگزید و او را پیامبر قرار داد و برای تمام انسان ها مبعوث کرد. سپس علی را برگزید و به من فرمان داد تا او را به همسری تو برگزینم و او را به امر خداوند، وزیر و وصی خود قرار دهم؟ ای فاطمه! علی بعد از من بزرگترین مسلمانی است که بر گردن مسلمانان حق دارد و از

1- . تفسیر فرات: 206-207

همه آنان در اسلام آوردن پیشتازتر و درعلم، عالمتر و در حلم، بردبارتر و در در میزان، باارزشتر است. پس فاطمه علیها السلام خوشحال شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف فاطمه رو کرد و فرمود: ای فاطمه تو را خوشحال کردم؟ فرمود: بله. فرمود: آیا بیشتر از این درباره فضیلت و اوصاف علی همسرت و پسر عمویت برایت سخن نگویم؟ فرمود: بفرمائید، ای رسول خدا. پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: اولین کسان از این امت که به من ایمان آوردند علی و مادرت خدیجه بودند. نخستین کسی که مرا در رساندن آنچه آورده بودم یاری رساند علی بود. ای فاطمه! علی برادر من، برگزیده من و پدر دو فرزندم است. به او خصلت های نیکوئی داده شده که کسی قبل از او از آنها برخوردار نبوده است و به هیچ کس بعد از او هم بخشیده نخواهند شد. پس تسلای خاطر پیدا کن و بدان که پدرت به خداوند متعال ملحق میشود. فرمود: ای پدر! هم خوشحالم کردی و هم ناراحت. فرمود: دخترم! همواره شادی دنیا با غم و زلالی آن با کدروت، عجین بوده است. دخترم! آیا بیشتر از این برایت از علی نگویم؟ فرمود: بله ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند متعال خلق را آفرید و آنان را در دو قسمت قرار داد و من و علی را در بهترین قسمت آن جای داد. همچنان که می فرماید: «وَ أَصْحابُ الْیَمینِ ما أَصْحابُ الْیَمینِ» {و یاران راست یاران راست کدامند(1) }

سپس آن دو قسمت را به قبائلی تقسیم کرد و من و علی را در بهترین آنها جای داد همچنان که میفرماید: «وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ» { و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی تردید خداوند دانای آگاه است(2) } سپس در قبائل خانه هایی قرار داد و ما را در بهترین خانه ها جای داد: «إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما

1- . الواقعه / 27
2- . الحجرات/13

را پاک و پاکیزه گرداند(1) }

بعد از آن از میان اهل بیتم مرا برگزید و بعد از آن علی وحسن و حسین و تو را برگزید. پس من سرور فرزندان آدم، علی سرور عرب، تو سرور زنان و حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند و از نسل تو مهدی را برگزید. خداوند زمین را پس از آنکه پر از ظلم و ستم شد با او سرشار از عدل خواهد کرد(2).

101. طرائف: در مسند احمد از ابی صالح آمده که گفت: وقتی زمان مرگ عبدالله بن عباس فرارسید میگفت: پروردگارا! با ولایت علی به تو تقرب میجویم.

در همان کتاب به سندهای متعدد از پدر عبدالله بن بریده آمده: ابوبکر و عمر از پیامبر فاطمه را خواستگاری کردند، اما پیامبر فرمود: فاطمه کوچک است. اما به محض اینکه علی از او خواستگاری کرد فاطمه را به ازدواج او درآورد.

و ابن مغازلی با سندهای متعدد گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: ای علی! اگر تو نبودی بعد از من مؤمنان شناخته نمیشدند.

و از چند طریق روایت شده که پیامبر فرمود: علی سرور عرب است(3).

102. مناقب ابن شهر آشوب: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! تو چیزهای داری که من مانند آنها را ندارم. تو همسری مثل فاطمه داری در حالی که من مانند او را ندارم، تو فرزندانی مانند حسن و حسین از صلب خود داری که من مانند آنان را از صلب خود ندارم. مادر خانمی مثل خدیجه داری که من ندارم. پدر زنی همچون من داری که من ندارم. برادری همچون جعفر داری که من مانند او را در نسب ندارم و در نهایت مادری همچون فاطمه بنت اسد هاشمی مهاجر داری که من مانند او را ندارم.

سلمان و ابوذر و مقداد گفتند: مردی بر علی بن ابی طالب علیه السلام فخر فروشی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی بر عرب مباهات کن! تو گرامیترین آنان از لحاظ پسر عمو و گرامیترین آنها از لحاظ نفس و گرامیترین

1- . احزاب/ 33
2- . امالی ابن شیخ: 32-33
3- . الطرائف: 19

آنها از لحاظ همسر و گرامیترین آنها از لحاظ فرزندان هستی. تو در میان آنان، گرامیترین از لحاظ برادر و گرامیترین از لحاظ عمو و بردبارترین، عالم ترین و پیشگام ترین آنها در اسلام هستی.

در خبری دیگر آمده: شجاعترین قلب و بخشنده ترین دست را داری.

و در خبر دیگر هم آمده: تو با فضیلتترین فرد در امت من هستی(1).

103. امالی طوسی: محمد بن عمار بن یاسر گفت: از ابوذر جندب بن جناده شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی علیه السلام را گرفته بود و فرمود: ای علی! تو برادر من، برگزیده من، وصی من، وزیر و امین من هستی. مقام و منزلت تو در نزد من چه در زندگی و چه بعد از مرگم همچون هارون برای موسی است با این تفاوت که بعد از من پیامبری مبعوث نمیشود. کسی که بمیرد در حالی که در دلش محبت تو وجود داشته باشد خداوند متعال عاقبت او را امنیت و ایمان قرار خواهد داد و کسی که بمیرد و در دلش کینه نسبت به تو وجود داشته باشد بهرهای از اسلام بهرهای ندارد(2).

104. امالی طوسی: در نزد عمرو بن میمون الأودی از علی بن ابی طالب علیه السلام سخن به میان آمد. او گفت: بعضی علی را دشنام می دهند. آنها هیزم جهنم هستند. از بعضی صحابه رسول خدا صلی لله علیه و آله از جمله حذیفه بن یمان وکعبه بن عجره شنیدم که هر یک از آنان میگفتند: به علی علیه السلام چیزهای داده شده که به هیچ بشری داده نشده است: او همسر فاطمه سرور زنان از اولین تا آخرین است. چه کسی زنی مانند فاطمه علیها السلام را دیده و آیا کسی تا کنون شنیده است که فردی با زنی مانند فاطمه ازدواج کرده باشد؟ علی علیه السلام دو پسر به نام های حسن و حسین علیهما السلام را دارد که دو سرور جوانان بهشتی از اولین تا آخرین هستند. ای مردم! چه کسی فرزندانی مانند آنها را دارد؟ پدر زن علی رسول خدا است. او وصی پیامبر در خانهاش و اهل بیتش است. تمام درهای مشرف به مسجد بسته شدند به جز در علی. او صاحب باب خیبر و حمل کننده پرچم در روز خیبر

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 355-356

2- . امالی ابن الشیخ : 2

است. در آن روز علی از ناحیه چشم درد میکشید. رسول خدا آب دهان خود را به آن مالید بعد از آن دیگر هیچگاه چشمانش دچار مشکل نشد. و از آن به بعد هیچگاه احساس سرما و گرمای آزار دهنده نکرد. او صاحب روز غدیر خم است جائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسمش را ذکر کرد و ولایتش را بر مسلمانان واجب کرد و از اهمیت و مقام او سخن گفت و فرمود: ای مردم! چه کسی بر شما از خودتان سزاوارتر است؟ گفتند: خداوند و فرستاده اش. فرمود: کسی که من مولای اویم پس این علی، مولای او است. علی علیه السلام صاحب عباء و کسی است که خداوند رجس و پلیدی را از او سترده است و کاملا پاک و پیراسته کرده است. او صاحب الطائر است هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا نزد من آر کسی را که بهترین خلق در نزد تو و من است. در آن هنگام علی نزد او آمد و با او غذا خورد. او صاحب سوره برائت (توبه) است. وقتی که جبرئیل این سوره را بر پیامبرصلی الله علیه و آله نازل کرد ابوبکر سوره را برد. اما جبرئیل نازل شد و فرمود: ای محمد! این سوره را تنها باید تو یا علی ابلاغ کنند چرا که او از تو و تو از او هستی. پس رسول خدا چه در حیات و چه بعد از حیات از او بود. علی علیه السلام مخزن علم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و کسی که پیامبر دربارهاش فرمود: من شهر علم و علی درِ آن است؛ کسی که علم را طلب میکند باید از درِ آن شهر بگذرد همچنان که خداوند متعال می فرماید: «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها» {و به خانه ها از در [ورودی] آنها درآیید(1) }. علی علیه السلام برطرف کننده ناراحتی و نگرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ ها بود و نخستین کسی بود که به رسول خدا ایمان آورد و او را تصدیق کرد و راهش را در پیش گرفت. او نخستین کسی بود که نماز به جای آورد. پس چه بهتانی میتواند بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله از این بزرگتر باشد که کسی شخصی را با علی صلی الله علیه و آله مقایسه کند و بشری را به او تشبیه کند(2).

1- . البقره/189
2- . امالی ابن الشیخ : 9

105. کنز الفوائد: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر درختان قلم، دریاها مرکّب، جنیان حساب گر و آدمیان نویسنده شوند نخواهد توانست فضائل علی را بشمارند(1).

106. خصال، عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش فرمود: پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای علی ! از خداوند پنج خصلت را درباره تو طلبیدم که همه آنها را به من عطا کرد. نخست اینکه من اول کسی باشم که از قبر برمیخیزم و غبار از چهره ام برمیگیرم در حالی که تو کنارم باشی، پس آن را به من داد. دوم اینکه اجازه دهد من در جای سنجش اعمال بایستم و تو در کنارم باشی پس آن را به من داد. سوم اینکه از خدا خواستم تو را در قیامت حامل پرچم من قرار دهد که پرچم الله اکبر است و بر آن نوشته شده است: «رستگاران کسانیاند که به بهشت نائل آمدند» پس آن را به من داد. چهارم اینکه از او خواستم امتم به دست تو از حوض کوثر سیراب شوند پس آن را به من داد و پنجم اینکه از او خواستم تو را پیشرو امتم به هنگام ورود به بهشت قرار دهد، پس آن را به من داد. شکر خدای را که با این چیزها بر من منت نهاد(2).

در خصال و عیون اخبار الرضا(3)

با سند دیگری به نقل از امام رضا و اجدادش علیهم السلام مانند آن آمده است(4).

در صحیفه الرضا (5)

هم همین روایت نقل شده است.

107. عیون اخبار الرضا: حضرت علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از پیشگاه خداوند برای من دعا کرد تا مرا از گرما و سرما در امان دارد(6).

108. امالی طوسی: حسن بن علی علیهما السلام فرمود: عمر بن خطاب گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: در علی خصلت هایی وجود دارد که یکی از آنها

1- . كنز الكراجكى: 128-129
2- . عيون الأخبار: 153و154، الخصال 1: 151-152
3- . عيون الأخبار: 198-199
4- . الخصال1: 151
5- . صحيفه الرضا عليه السلام : 7- 8
6- . عيون الأخبار: 223

در نزد من محبوتر است از دنیا و هر آنچه که در آن است. از رسول خدا شنیدم که درباره علی بن ابی طالب فرمود: خداوندا او را بیامرز و بر او رحم کن. او را یاری کن و پیروزی را به دست او قرار بده. او را یاری ده و دیگران را با او یاری کن. علی بنده تو و سپاه رسول تو است(1).

109. مجالس مفید، امالی طوسی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به قُدید (بین مکه ومدینه) فرود آمد به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی! از خداوند متعال خواستم که بین من و تو موالات برقرار کند و خداوند آن را انجام داد. و خواستم بین من و تو برادری بر قرار کند وآن را انجام داد. همچنان که از وی خواستم تا تو را وصی من قرار دهد و این خواسته را هم برآورده کرد. مردی گفت: سوگند به خدا یک پیمانه خرما در مشک دریده و کهنه بهتر از آن چیزی است که محمد از خداوند خواست! چرا از خداوند نخواست تا فرشته ای را بر او نازل کند تا در مقابل دشمنانش یاریش دهد و یا به او گنجی ببخشد تا با آن به از بین بردن فقر خود کمک کند؟! در این هنگام بود که خداوند متعال این آیه را نازل کرد: «فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَنْ یَقُولُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّما أَنْتَ نَذیرٌ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ وَکیلٌ» {و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می شود ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد که می گویند چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته ای با او نیامده است تو فقط هشداردهنده ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است}(2)

مناقب ابن آشوب: از امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر آمده است که فرمود: ای علی! من از خداوند طلبیدم - ادامهاش همچون حدیث بالا - تا این سخن: تا با آن به از بین بردن فقر خود کمک کند؟ سپس این آیه نازل شد: « فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ» {و سینه ات بدان تنگ گردد} تا آخر آیه. (3)

1- . امالی الشیخ : 230-231

2- . امالی المفید : 163، امالی الشیخ : 66، هود / 12

3- . مناقب آل ابی طالب 1: 477- 478

110. طرائف: کتابی بزرگ و مجلّد در بیان فضائل اهل بیت علیهم السلام را از احمد بن حنبل دیدم که در آن احادیث با عظمتی وجود داشت که در آنها پیامبر صلی الله علیه و آله صراحتا خلافت علی علیه السلام بعد از خود را تاکید میکند و هیچ شک وشبهه ای در آنها برای افراد با انصاف نیست و حجتی آشکار علیه آنها است. در کتابخانه مرقد علی بن ابی طالب علیه السلام در «غرّی» نسخهای وقف شده از این کتاب وجود دارد و هر کس میخواهد از آن اطلاع یابد آن را از کتابخانه معروف آنجا بطلبد.

و از جمله آن، چیزهایی است که ابو عمر یوسف بن عبدالبر نمیری در کتاب الاستعیاب روایت کرده؛ او در آن، احادیث صریح و روشنی را از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فضائل علی علیه السلام و خلافت و برتری آن حضرت بر دیگر صحابه ذکر کرده است و اعتراف میکند که نمیتوان این فضائل بی شمار را شمرد.

و از جمله آن، چیزهایی است که ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه در کتاب المناقب روایت کرده از روایاتی که از جهت تواتر و صراحت گواه بر فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام است و نص بر حضرت را نشان می دهد. من در کتاب ابوبکر بن مردویه که از عالمان سرشناس مذاهب اربعه است نظری کوتاه انداختم. در آن صد و هشتاد و دو فضیلت از فضائل علی علیه السلام را یافتم که در آنها پیامبر صراحتا به خلافت علی علیه السلام بعد از خودش و جانشین بودن او بر امت اسلامی تاکید میکند. سپس به نسخه اصلی کتاب المناقب از ابن مردویه دست یافتم که در سه مجلد بود که الان نزد من است و در آن احادیثی وجود دارد که صراحتا به خلافت علی علیه السلام اشاره میکند.

از آن جمله، روایات حافظ محمد بن مؤمن شیرازی است که از عالمان مذاهب اربعه است و این روایات را در کتابی آورده که آن را از تفاسیر دوازدهگانه که بعدها آن ها را ذکر خواهیم کرد استخراج کرده و در آن احادیث روشنی که در آن پیامبر به خلافت علی علیه السلام و فضائل والای او تصریح میکند وجود دارد.

از آن جمله، روایات اصفهانی أسعد بن عبدالقاهر بن شفروه در کتاب الفائق است که احادیث صریحی را از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خلافت علی علیه

السلام بعد از خودش و بیان فضائل و صفات نیکوی وی می آورد و من در کتابخانه مرقد علی بن ابی طالب علیه السلام در «غری» نسخه ای از آن را دیدم.

از آن جمله، روایات موفق بن احمد خوارزمی است در کتاب الأربعین فی مناقب امیرالمؤمنین. وی به اخطب الخطباء مشهور بود و از عالمان سرشناس مذاهب اربعه اهل تسنن به شمار می رفت. این کتاب دارای احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام و فضائل والای اوست. البته در اینجا نگنجد که همه کتابهایی را که در باره آن حضرت و فضائل اوست نام ببریم.

از آن جمله، روایات ناصر بن ابی المکارم المطرزی الخوارزمی است که معروف به حجه الإسلام بود و از عالمان شناخته شده مذاهب اربعه اهل تسنن است و کتاب «الغرب و المغرب» و «الإیضاح فی شرح المقامات» در شرح کتاب المناقب را تألیف کرده است. وی در اول کتاب چنین میگوید: ذکر فضائل علی علیه السلام بلکه ذکر برخی از آنها چرا که کسی نمیتواند همه آنها را به شماره درآورد، بلکه ذکر اکثر آنها هم در طاقت بشری برای تحقیق نمیگنجد. آنچه صحت حرف مرا تصدیق میکند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که از ابن عباس روایت شده: اگر درختان قلم، دریاها مرکب، جنیان حساب گر وآدمیان نویسنده شوند نخواهد توانست فضائل علی را بشمارند(1).

111. امالی طوسی: یونس بن حبیب نحوی که از طرفداران عثمان بود گفت: به خلیل بن احمد گفتم: میخواهم درباره چیزی از تو سؤال کنم. آیا قول میدهی که آن را نزد کسی بازگو نکنی؟ گفت: سخن تو بیانگر این است که جواب شدیدتر از سؤال است. آیا تو هم قول میدهی که جواب آن را نزد کسی نگوئی؟ گفتم: بله تا زمانی که زندهای. گفت: بپرس. گفتم: چه شده که اصحاب رسول خدا و نزدیکان او گویا همه فرزندان یک مادر هستند و در این میان تنها علی است که گویا از زنی دیگر است؟! گفت: این سؤال چگونه به ذهن تو خطور کرد؟ گفتم: به من قول دادی که جواب دهی. گفت: تو هم قول دادی که جواب را مخفی بداری. گفتم: تا زمانی که

1- . الطرائف:33

زندهای. گفت: علی علیه السلام در اسلام آوردن بر همه آنها پیشی گرفت و در علم از آنان برتر بود و در شرافت همه شان را پشت سر گذاشت. او زاهد ترین آنها بود و استقامتش در جهاد در راه خداوند بیشتر از دیگران بود. به همین خاطر بر او حسادت می بردند. مردم به کسانی که که مانند خودشان هستند بیشتر مایل هستند تا کسی که از آنها متمایز شده است. پس بفهم(1).

112. مولف: عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی برای چندمین بار قبل از هجرت برای ادای فریضه حج به منطقه کنده رسید، خود را بر آنها عرضه کرد مثل این که بر قبایل عرب عرضه میکند، اما فرزندان بنو ولیعه که از فرزندان بنی عمرو بن معاویه بودند دعوتش را نپذیرفتند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و دعوتش در جزیره العرب گسترش یافت هیئتهای مختلف عربی دسته دسته نزد وی آمدند و به اسلام گرویدند؛ هیئتی از کنده هم که در آن اشعث و فرزندان ولیعه حضور داشتند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و اسلام خود را اعلام کردند. رسول خدا از صدقات حضرموت به آنها مواد غذایی داد. در آن هنگام زیاد بن لبید بیاضی أنصاری را برای حکمرانی به حضرموت برگزیده بود. زیاد آن خوراکیها را بر فرزندان ولیعه عرضه داشت اما از پذیرفتنش ابا کردند وگفتند: حیوان باربری نداریم که آن را برایمان حمل کند. خودت آن را با باربرانی از خودت به سرزمین ما بفرست. زیاد از این کار ابا کرد و میانشان اختلاف در افتاد تا جائی که نزدیک بود جنگی به پا گیرد. عده ای از آنها نزد پیامبرصلی الله علیه و آله برگشتند و زیاد هم نامه ای اعتراض آمیز برای پیامبرصلی الله علیه و آله نوشت و از بنو ولیعه شکایت کرد. در آن واقعه بود که رسول خدا سخن مشهور خود را بر زبان آوردند و به بنی ولیعه فرمود: ای بنی ولیعه! یا به نافرمانی خود پایان میدهید یا اینکه مردی همچون خودم را به سوی شما خواهم فرستاد تا جنگاوران شما را به قتل رساند و خانوادهتان را به اسارت گیرد. عمر بن خطاب گفت که هیچ وقت مانند آن روز آرزوی امارت را نکردم. سینه خود

1- . امالی ابن الشیخ: 33

را جلو آوردم به امید آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید: این است، اما پیامبر دست علی را بالا برد و فرمود: منظورم این است. سپس رسول خدا چیزی برایشان به زیاد نوشت. نامه را نزد زیاد بردند و وقتی رسیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافته بود و خبر وفاتش در میان قبائل عرب منتشر شد که در نتیجه آن فرزندان ولیعه از دین برگشتند و زنان هرزه آنها به آوازخوانی پرداختند و دست هایشان را به خاطر مرگ حضرت رنگ کردند. پایان سخن.(1)

113: این شیرویه دیلمی در فردوس الأخبار از ابن عباس روایت کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: اگر درختان قلم، دریاها مرکب، جنیان حساب گر و آدمیان نویسنده شوند نخواهد توانست فضائل تو را بشمارند ای ابوالحسن.

علی علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: خداوند رحمت کند علی را، پرودگارا حق را جایی قرار ده که علی میرود.

ابی لیلی غفاری از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: بعد از من فتنهای رخ خواهد داد. اگر در آن قرار گرفتید علی را پیروی کنید چرا که او جدا کننده بین حق و باطل است.

جابر بن عبدالله از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: ملائکه هفت سال قبل از مردم بر علی درود فرستادند چرا که او با من نماز میخواند و کسی دیگر همراه ما نبود.

داود بن بلال بن احیحه به نقل از پیامبر آورد: صدّیقان سه نفر هستند: حبیب نجار مومن آل یاسین، حزقیل مومن آل فرعون و علی بن ابی طالب که سومی و بهترین آنها است.

سلمان به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آورد: علی بن ابی طالب علیه السلام وعدههایم را عملی و دَینم را ادا میکند.

1- . شرح النهج 1: 114

عمران بن حصین از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی از من و من از علی هستم؛ او ولی هر مومنی بعد از من است.

حذیفه از پیامبرصلی الله علیه و آله آورد: علی برادر و پسر عموی من است.

ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: نسبت علی به من همچون نسبت سرم به بدنم است.

جابر از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی برای من همچون هارون برای موسی است با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمیآید.

عبدالله بن جعفر از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی اصل و جعفر فرعم، یا جعفر اصل و علی فرعم است.

انس از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی مانند «باب حطه» در بنی اسرائیل است که هرکس به آن وارد شد نجات یافت و هرکس از آن خارج شد هلاک گردید.

امّ سلمه از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی و شیعیانش در روز قیامت از رستگارانند.

ابوذر از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی درِ علمِ من است و بعد از من رسالتم را برای امتم تبیین خواهد کرد. دوست داشتن او ایمان و دشمن داشتن او کفر و نگاه کردن به او رأفت و دوستی با او عبادت است.

انس از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی بن ابی طالب در بهشت می درخشد همچون ستاره صبح که برای اهل دنیا میدرخشد.

حذیفه از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی تقسیم کننده آتش است.

عمر بن خطاب از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی آگاه ترین ما به قضاوت است.

جابر از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: علی بهترین انسان است؛ کسی که در او شک کند کافر است. در روایت دیگری آمده: کسی که این

را انکار کند کافر است.

ص: 85

جابر بن عبد الله از پیامبرصلی الله علیه و آله نقل کرد که در تفسیر آیه: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُون» {پس اگر ما تو را [از دنیا] ببریم قطعا از آنان انتقام می کشیم }(1)

فرمود: این آیه در مورد علی نازل شده است چرا که بعد از من از پیمان شکنان و ظالمان انتقام خواهد گرفت.

امّ سلمه از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: قرآن با علی و علی با قرآن است.

سلمان گفت: پیامبرصلی الله علیه و آله فرمودند: من و علی نور واحدی در پیشگاه خداوند متعال بودیم. آن نور، خداوند را چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم تسبیح و تقدیس می کرد. وقتی آدم خلق شد آن نور را در صلب او قرار داد همواره در آن حالت یگانگی باقی ماندیم تا اینکه در پشت عبدالمطلب از هم جدا شدیم و من یک بخش آن و علی بخش دیگر آن بود.

ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: نوه این امت حسن و حسین و دژ آن علی است.

حذیفه از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: اگر مردم میدانستند چه زمانی علی «امیر مؤمنان» نام گرفت فضل و برتری او را انکار نمیکردند. علی «امیر مؤمنان» لقب گرفت حال آنکه آدم هنوز بین روح وجسد بود در آن هنگام بود که خداوند متعال فرمود: « وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»: {و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم }(2)ملائکه

گفتند: آری، سپس خداوند متعال فرمود: من پروردگار شما، محمد پیامبر شما و علی امیر شما است.

امّ سلمه از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: اگر علی خلق نمیشد فاطمه همتا و کُفوی نداشت.

1- . زخرف / 41
2- . اعراف / 172

ابو ایوب از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: ملائکه بر من و بر علی هفت سال درود فرستادند چرا که تنها او با من نماز میخواند.

ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: کسی که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و کسی که مرا دشنام دهد، خداوند متعال را دشنام داده است و کسی که خداوند را دشنام دهد او را داخل در آتش جهنم خواهد کرد و در عذابی دائمی خواهد بود.

ابی الحمراء از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: کسی که میخواهد وقار آدم، قدرت موسی و زهد عیسی را ببیند به این مردی که میآید توجه کند. در آن هنگام علی آمد.

معاذ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد: نگاه به صورت علی عبادت است.

عمران بن حصین از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: نگاه به علی بن ابی طالب عبادت است.

ابن عمر از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: مردم از درختان متفاوتی هستند اما من و علی از یک درخت هستیم.

عمار بن یاسر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! خداوند متعال تو را به زینتی آراسته که هیچ کدام از بندگان به زینتی مزین نشده است که نزد خدا از این زینت دوستداشتنیتر باشد. زهد در دنیا و اینکه دنیا چیزی از تو به دست نیاورد.

علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد: ای علی! خداوند متعال تو، فرزندانت، خانوادهات، شیعیانت و دوستداران شیعیانت را بخشیده است. بشارت باد بر تو که «أنزع بطین» هستی یعنی شرک از تو برداشته شده و آکنده از علم هستی.

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد: ای علی! خداوند متعال فاطمه را به عقد تو درآورد و مهر او را زمین قرار داد. کسی که بر روی زمین راه برود و کینه تو را بر دل داشته باشد راه رفتنش حرام است.

سعد بن ابی وقاص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد: ای علی! تو برای من همچون هارون برای موسی هستی با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمیآید.

عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد: ای علی! تو نخستین مسلمان و نخستین مومن هستی و برای من همچون هارون برای موسی هستی.

علی علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: ای علی! تو به منزله کعبه هستی، مردم به سوظیت میآیند و به سوی کسی نمیروی. اگر این قوم نزدت آمدند و این امر [خلافت] را به تو تسلیم کردند از آنها قبول کن، اما اگر نزد تو نیامدند نزد آنان نرو.

معاویه بن حیده از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: ای علی من اهمیت نمیدهم هر کس از امتم بمیرد و در دل نسبت به تو کینه داشته باشد بر کیش یهودیت مرده است یا بر نصرانیت.

ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: ای علی! تو به خوارج مبتلی میشوی و نخستین کسی خواهی بود که آنها را به قتل میرسانی. به هنگام جنگ با آنها افرادی را که فرار میکنند تعقیب نکن و کار زخمی ها را نساز.

علی علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: یا علی! کار تو مثل عیسی بن مریم است. یهودیان او را دشمن شدند و دشمنی و بغض و کینه آنها تا آنجا پیش رفت که به مادرش مریم بهتان زدند، از طرف دیگر نصاری چنان در دوستی او افراط کردند و او را در جایگاهی نشاندند که متعلق به او نبود. ای علی! درباره تو دو گروه به هلاکت خواهند رسید آنهایی که در دوست داشتن تو افراط میکنند و آنهایی که در دشمنی با تو زیاده روی میکنند؛ هر دو طرف در آتش جهنم خواهند بود.

ابی سعید از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل میکند: ای علی در روز قیامت در دستان تو عصائی از عصاهای بهشت است که با آن منافقان را از حوضم دور میکنی.

علی علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: ای علی! در بهشت برای تو گنجی است و تو ذو القرنین بهشت خواهی بود.

علی علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کرد: ای علی! در روز قیامت من دست به دامان خداوند خواهم داشت و تو دست به دامان من و فرزندانت دست به دامان تو و شیعیان فرزندان تو دست به دامان تو. به نظر تو به کجا فرمان داده میشویم؟!

تا اینجا به احادیثی از کتاب ابن شیرویه که از نسخه قدیمی زمان مؤلف استخراج کردم اکتفا میکنم.

114. عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: بدان که اگر امیرمؤمنان به خود مباهات میکرد و در بیان صفات و فضائلش با فصاحتی که خداوند متعال به وی عطا کرده و به او اختصاص داده بود به تلاش میپرداخت و در این راه تمام اهل فصاحت عرب به او کمک میکردند حتی نمیتوانستند یک دهم آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او گفته است بیان کنند. منظورم اخبار واحادیث شایعی که شیعه امامیه از آنها برای اثبات امامت و خلافت علی علیه السلام استناد میجوید همچون حدیث غدیر خم، قصه سوره برائت، داستان مناجات، حدیث خیبر و یا حدیث دار در مکه در اوایل دعوت، و مانند آن نیست، بلکه منظورم اخبار و احادیثی است که بزرگان حدیث در این باره روایت کردهاند. در حالی که حتی اندکی از آن درباره دیگر صحابه روایت نشده است. در اینجا مقدار کمی از این احادیث را که راویان آن متهم[به طرفداری از وی] نیستند و همه آنان قائل به برتری دیگران بر علی هستند میآورم. احادیث ایشان در باره فضائل آن حضرت، باعث اطمینان نفسی است که روایت دیگران چنین چیزی را ایجاد نمیکند.

روایت اول: : ای علی! خداوند متعال تو را به زینتی آراسته است که هیچکدام از زینت های بندگان تا این اندازه نزد وی محبوب نیستند و آن زینت ابرار است که عبارت از زهد در دنیا است به طوری که چیزی از دنیا نمیکاهی و دنیا چیزی از تو نمیکاهد. پروردگار فضیلت دوست داشتن مساکین را به تو بخشیده است به طوری که از پیروی کردن آنها از تو خوشنود هستی همچنان که آنها از امام قراردان تو خوشنود هستند.

این حدیث را ابو نعیم الحافظ در کتاب معروفش حلیه الأولیاء روایت کرده است و ابو عبدالله احمد بن حنبل در مسندش این جملات را هم به آن اضافه کرده است: خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و تو را باور کند و وای بر کسی که با تو سر دشمنی داشته و راه تکذیب تو را در پیش گیرد.

روایت دوم: پیامبر صلی الله علیه و آله به هیأت ثقیف فرمود: یا تسلیم میشوید یا اینکه مردی از خودم - یا فرمود: همانند خودم - را به سوی شما خواهم فرستاد که بیتردید جنگاوران شما را به قتل میرساند، خانواده شما را به اسارت گرفته و اموالتان را میگیرد. عمر گفت: هیچ وقت مانند آن روز آرزوی امارت نکردم. سینه خود را جلو آوردم به امید آنکه رسول خدا بگوید: منظورم این فرد است، اما حضرت دست علی را بالا برد و فرمود: منظورم این است و آن را دو بار تکرار کرد.

احمد در مسندش آن را روایت کرده و همچنین در کتاب فضائل علی علیه السلام آن را آورد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای بنی ولیعه! یا به نافرمانی خود پایان میدهید یا اینکه مردی همچون خودم را به سوی شما خواهم فرستاد تا فرمان من را در میان شما اجرا کند و جنگاوران شما را به قتل رساند و خانوادهتان را به اسارت گیرد. ابوذر گفت: چیزی مرا نترساند مگر سردی کف دست عمر که از پشت به کمر من خورد وگفت: یعنی منظورش کیست؟ گفتم: منظورش تو نیستی بلکه منظور وی کسی است که در خانه کفشش را وصله می زند. پیامبر صلی الله علیه و آله در آن لحظه فرمود: منظورم این (علی علیه السلام) است.

روایت سوم: خداوند متعال با من درباره علی عهدی گرفت. گفتم: پروردگارا! آن را برایم تبیین کن، فرمود: بشنو! علی علیه السلام پرچم هدایت و امام اولیای من و نور طاعت پیشگان من است. او کلمه ای است که تقوا پیشه گان را به آن الزام کردهام. هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس دشمنش باشد با من دشمنی کرده است. او را به این سخنان مژده ده. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گفتم، پروردگارا علی را بشارت دادم و او در جواب گفت: من بنده خدا هستم و تحت فرمان اویم، اگر مرا به سبب گناهانم مجازات کند هیچ ظلمی مرتکب نشده

است و اگر وعدهاش را در باره من جامه عمل بپوشاند، سزاوارتر است. پیامبر فرمود: گفتم پروردگارا ! قلبش را زلال گردان و بهار آن را ایمان به خودت قرار ده. فرمود: آن را انجام دادم، اما من او را در بوته آزمایشی خاص قرار دادم که پیش از آن هیچکدام از بندگانم را در آن قرار ندادم. گفتم: پرودگارا ! او برادر و همدم من است. فرمود: پیش از این در تقدیر و علمم آمده که او آزمایش میشود و وسیله آزمایش قرار میگیرد.

ابو نعیم حافظ هم در کتاب حلیه الأولیاء از ابوهریره اسلمی آن را روایت کرده سپس با اسناد و الفاظ دیگری آن را به نقل از انس بن مالک آورده است: خداوند متعال با من درباره علی عهدی گرفت و آن اینکه علی پرچم هدایت، مناره ایمان، پیشوای اولیای من و نور تمام کسانی است که از من پیروی میکنند. علی امین من در روز قیامت و صاحب پرچم من است و کلیدهای گنجینههای رحمت پروردگارم در دستان او قرار دارند.

روایت چهارم: کسی که میخواهد به عزم نوح، علم آدم، بردباری ابراهیم، ذکاوت موسی و زهد عیسی بنگرد به علی بن ابی طالب علیه السلام بنگرد.

این حدیث را احمد بن حنبل در مسندش و احمد بیهقی در صحیح خود نقل کرده است.

روایت پنجم: کسی که دوست دارد همچون من زندگی کند و همچون من بمیرد و در قیامت شاخهای از یاقوت را که خداوند متعال با دست خودش خلق کرده وسپس به آن گفته به وجود آی و آن به وجود آمده، در دستانش باشد به ولایت علی بن ابی طالب تمسک جوید.

این حدیث را ابو نعیم الحافظ در کتاب حلیه الأولیاء روایت کرده است. همچنین ابو عبدالله احمد بن حنبل در مسندش و در کتاب فضائل علی بن ابی طالب نقل کرده است که الفاظ آن این گونه است: کسی که دوست دارد در قیامت شاخه قرمز رنگ را که خداوند با دست راستش در بهشت کاشته است در دست گیرد به حبّ علی تمسک جوید.

روایت ششم: قسم به کسی که جانم به دست او است، اگر این ترس را نداشتم که گروهی درباره تو غلو کنند آن گونه که نصاری درباره عیسی غلو کردند، امروز سخنی را در وصفت میگفتم که از کنار هیچ جمعی از مسلمانان عبور نمیکردی مگر آنکه از خاک زیر پایت به تبرک بردارند.

ابو عبدالله احمد بن حنبل آن را در مسند خود ذکر کرده است.

روایت هفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله در شب عرفه خطاب به حاجیان فرمود: خداوند متعال به طور عام به سبب شما به ملائکه مباهات کرد و گناهان همه شمار را بخشید و به طور خاص به سبب علی بر آنها مباهات کرد و به طور ویژه او را بخشید. میخواهم سخنی را درباره علی بگویم بدون آنکه به خاطر قرابت با او دوست داشته باشم آن را بیان بکنم وآن اینکه: در حقیقت، سعادتمند کامل و سعادتمند حقیقی کسی است که علی را در دوران حیاتش و بعد از مرگش دوست داشته باشد.

احمد بن حنبل آن را در کتاب فضائل علی و همچنین در مسندش ذکر کرده است.

روایت هشتم: ابو عبدالله احمد بن حنبل در دو کتاب مذکور به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است: من نخستین کسی هستم که در روز قیامت فرا خوانده میشوم، در طرف راست عرش در سایه او میایستم سپس لباسی پوشانده میشوم. بعد از من پیامبران در پی یکدیگر فراخوانده میشوند و در طرف راست عرش میایستند و لباسهایی پوشانده میشوند. بعد از آن علی بن ابی طالب به خاطر نزدیکی و منزلتش در نزد من فرا خوانده شده و پرچم حمد به دست او داده می شود و آدم و از او پائین تر در زیر آن پرچم قرار میگیرند. سپس به علی علیه السلام فرمود: آن پرچم را به حرکت درمیآوری تا اینکه بین من و ابراهیم خلیل توقف میکنی و لباسی پوشانده میشوی و بعد منادی از عرش ندا میدهد: چه خوب پدری است پدرت ابراهیم و چه خوب برادری است برادرت علی. ای علی! مژده ده که هرگاه من فراخوانده شوم تو هم فراخوانده میشوی، هرگاه من لباس پوشانده شوم تو هم لباس پوشانده میشوی و هرگاه من زنده شوم تو هم زنده میشوی.

روایت نهم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! برایم آبی بریز تا وضو بگیرم. سپس برخواست و دو رکعت نماز به جای آورد و فرمود: ای انس! نخستین کسی که از این در وارد خواهد شد امیر مؤمنان، سرور مسلمانان، رئیس مؤمنان، خاتم وصیان و پیشوای سپید رویانِ بر اثر وضو است. انس گفت: گفتم پروردگارا وی را از میان انصار قرار ده و این خواستهام را پنهان نگاه داشتم و به پیامبر نگفتم. علی علیه السلام وارد شد. پیامبر فرمود چه کسی است؟ گفتم: علی بن ابی طالب، پیامبر در حالی که خوشحالی در چهرهاش موج میزد برخاست و علی را در آغوش گرفت. سپس شروع به پاک کردن عرق صورت علی کرد. علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! میبینم رفتاری با من داری که پیش از این با من نداشتی. پیامبر فرمود: چه مانعی دارد؟ تو هستی که از جانب من ادا میکنی و صدای مرا به گوش آنان میرسانی و بعد از من در آنچه اختلاف کردند برایشان روشنگری می کنی.

ابو نعیم در کتاب حلیه الأولیاء آن را روایت کرده است.

روایت دهم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سرور عرب علی بن ابی طالب را برایم فراخوانید. عایشه گفت: ای رسول خدا! مگر شما سرور عرب نیستی؟ پیامبر فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب است. وقتی علی علیه السلام آمد پیامبرصلی الله علیه و آله انصار را فراخواند و به آنها فرمود: آیا شما را به طرف چیزی که اگر بعد از من به آن تمسک جویید هرگز گمراه نمیشوید هدایت نکنم؟ گفتند: بله، فرمود: هان این علی بن ابی طالب است. همچنان که مرا دوست دارید او را هم دوست بدارید وآن گونه که به من احترام میگذارید به او هم احترام گذارید، همانا جبرئیل از جانب خداوند مرا به آنچه که به شما گفتم فرمان داده است.

حافظ ابو نعیم آن را در حلیه الأولیاء روایت کرده است.

روایت یازدهم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سلام بر سرور مؤمنان و پیشوای متقیان. به علی علیه السلام گفته شد: چگونه - به خاطر این اوصاف - شکر به جای میآوری؟ فرمود: خداوند را به خاطر آنچه که به من عطا کرده ستایش میکنم و از او توانایی شکر کردن برای آنچه به من داده میخواهم و این که در آنچه که به من عطا فرموده فزونی بخشد.

این روایت را نیز صاحب حلیه الأولیاء آورده است.

روایت دوازدهم: کسی که دوست دارد همچون من زندگی کند و همچون من بمیرد و در میان بهشت جاویدانی که پروردگار آن را غرس کرده است سکنا گزیند، بعد از من علی و ولیش را دوست بدارد و سپس به امامان بعد از من اقتدا کند؛ چرا که آنها اهل بیت من هستند و از سرشت من خلق شده اند و به آنها علم و فهم عطا شده است. پس وای بر کسانی که به تکذیب آنها میپردازند و پیوند مرا در ایشان قطع میکنند. خداوند در قیامت، شفاعتم را به آنان نخواهد رساند.

این حدیث را نیز صاحب حلیه الأولیاء ذکر کرده است.

روایت سیزدهم: رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به جنگی فرستاد و علی بن ابی طالب علیه السلام را به جنگ دیگری فرستاد و هر دوی آنها به طرف یمن رفتند. سپس فرمود: اگر به هم رسیدید علی فرمانروای مردم است و اگر جدا شدید هر کدامتان مسؤول سپاه خود است. آنها با هم یکی شدند و بر دشمن تاختند، زنان را به اسارت گرفتند، اموال را تصاحب کردند و تعدادی را هم به قتل رساندند. علی علیه السلام کنیزی را به اسارت گرفت و آن را برای خود انتخاب کرد. خالد به چهار نفر از مسلمانان که بریده اسلمی هم در میان آنها بود گفت: فورا نزد رسول خدا بروید و او را از این اقدام علی و دیگر کارهایش - که بر ضد علی علیه السلام بود و برایشان توضیح داد - باخبر کنید. آن چهار نفر نزد رسول خدا رفتند، نخست مردی از آنها جلو رفت و گفت: علی فلان کار را انجام داده است. رسول خدا از او روی برگرداند. نفر دوم از طرف دیگر رفت و همان سخنان نفر اولی را تکرار کرد، اما رسول خدا همان واکنش قبلی را داشت تا اینکه بریده اسلمی جلو رفت وگفت: ای رسول خدا! علی چنین کاری انجام داده و کنیزی را برای خودش برداشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد تا جایی که صورتش سرخ شد و فرمود: علی را برای من بگذارید - و آن را تکرار میکرد - او از من و من از او هستم ، نصیب علی از خمس بیشتر از آن چیزی است که گرفته است. او ولیّ هر مؤمنی بعد از من است.

ابن حنبل آن را چندین بار در مسندش و نیز در کتاب فضائل علی آورده است و بیشتر محدثین نیز آن را روایت کردهاند.

روایت چهاردهم: من و علی چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم نور واحدی در پیشگاه خداوند متعال بودیم. وقتی آدم را خلق کرد، آن نور را در او به دو قسمت تقسیم کرد که قسمتی از آن من بودم و قسمتی دیگر علی.

این حدیث را احمد در مسند و در کتاب فضائل علی روایت کرده است. نویسنده کتاب الفردوس هم آن را ذکر کرده است البته با اضافه کردن این جمله: سپس منتقل شدیم تا در پشت عبدالمطلب قرار گرفتیم و برای من نبوت و برای علی وصایت بود.

روایت پانزدهم: ای علی! نگاه کردن به صورت تو عبادت است. تو در دنیا و قیامت سرور هستی. کسی که تو را دوست بدارد من را دوست داشته است. دوست من دوست خداوند است و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداوند است. وای بر کسی که تو را دشمن دارد.

احمد در مسند آن را روایت کرده و گفته: ابن عباس درتفسیر آن میگفت: کسی که در صورت علی مینگرد میگوید: پاک ومنزه است خداوند، این جوان چقدر عالم است. پاک ومنزه است خداوند، این جوان چقدر شجاع است و پاک ومنزه است خداوند، چقدر فصیح است این جوان.

حدیث شانزدهم: در شب بدر رسول خدا فرمود: چه کسی برای ما آب میآورد تا سیرابمان کند؟ مردم خوداری کردند. علی علیه السلام مشکی را به دست گرفت و در چاهی عمیق و تاریک پائین رفت. خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل وحی فرمود تا برای پیروزی محمد و برادرش و حزبش آماده شوند. آنها از آسمان فرود آمدند. صداهایی داشتند که هر کس آن را میشنید به وحشت میافتاد. وقتی به مقابل چاه رسیدند همگی یک به یک به خاطر ارزش نهادن وگرامی داشتن علی به او سلام کردند.

احمد در کتاب فضائل علی آن را نقل کرده و به طریقی دیگر به نقل از انس این جمله را هم به آن اضافه کرده است: ای علی! روز قیامت شتری از شتران بهشت

برای تو آورده میشود و سوار آن میشوی و در حالی که زانو و ران من و تو در کنار هم است وارد بهشت می شویم.

حدیث هفدهم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه برای مردم خطبه خواند و فرمود: ای مردم! قریش را مقدم شمارید و بر آنها پیشی نگیرید. از آنها یاد بگیرید و آنها را یاد ندهید. نیروی یک نفر از قریش با نیروی دو نفر از غیر قریش برابری می کند و امانت مردی از قریش برابر با امانت دو نفر از غیر قریش است. ای مردم! شما را به دوست داشتن خویشی از قریش یعنی برادرم و پسر عمویم علی بن ابی طالب سفارش میکنم. تنها مؤمنان او را دوست دارند و تنها منافقان از او بیزار هستند. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و کسی که با او دشمنی کرده با من دشمنی کرده است و کسی که با من دشمنی کند خداوند با آتش جهنم او را عذاب خواهد داد.

حدیث هجدهم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدّیقان سه نفر هستند: حبیب نجار کسی که از دورافتاده ترین نقطه شهر دوان دوان آمد، مومن آل فرعون که ایمان خود را پنهان میکرد و علی بن ابی طالب که سومی و بهترین آنها است.

احمد در کتاب فضائل علی علیه السلام آن را ذکر کرده است.

حدیث نوزدهم: درباره علی پنج چیز به من عطا شده است که نزد من محبوب تر از دنیا و هر آنچه که در آن قرار دارد است، نخست اینکه در روز قیامت تکیه گاه من در پیشگاه خداوند خواهد بود تا زمانی که از حساب خلائق فارغ شود. دوم اینکه پرچم حمد در دستانش است و آدم و همه فرزندان او در زیر آن هستند. سوم اینکه بر سر حوض من میایستد و آنهائی را که از امتم میشناسد سیراب میکند. چهارم اینکه پوشاننده عورت من[پس از مرگم]، و تسلیم کننده من به خداوند[در قبرم] است. پنجم اینکه من هیچ گاه نمیترسم که بعد از ایمان به کفر و بعد از پاکدامنی به زنا برگردد.

احمد در کتاب فضائل آن را روایت کرده است.

حدیث بیستم: بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه هایی داشتند که درهای آنها به مسجد راه داشت پیامبر روزی فرمود: تمام درها را به جز

در علی ببندید و این کار را کردند. گروهی به نشانه اعتراض حرف هایی زدند که به گوش رسول خدا رسید که خطاب به آنها فرمود: گروهی درباره دستور به بسته شدن درها و باز شدن در علی اعتراض داشتند. باید بگویم که من نه دری را بستم و نه دری را باز گذاشتم، بلکه به امری فرمان داده شدم و آن را اجرا کردم.

احمد در مسندش چند بار آن را ذکر کرده در کتاب فضائل علی هم آن را آورده است.

حدیث بیست ویکم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه طائف علی را فرا خواند و با او نجوا کنان صحبت کرد و این کار را طول داد. گروهی از صحابه از سخنان در گوشی پیامبر با علی ناراحت شدند و یکی از آنها گفت: امروز نجوای خود با پسر عمویش را طول داده است. این سخن اعتراض آمیز به گوش رسول خدا رسید و فرمود: شخصی از شما گفته است که نجوای خود با پسر عمویش را طول داده است؛ بدانید که من با او نجوا نکردم بلکه این خداوند بود که این کار را انجام داد.

احمد در مسند آن را روایت کرده است.

حدیث بیست ودوم: ای علی ! در یک چیز بر تو غلبه میکنم و آن نبوت است چرا که بعد از من پیامبری نخواهد آمد. اما تو در هفت چیز بر مردم غلبه میکنی و کسی از قریش نمیتواند در این زمینه بر تو اقامه حجت کند که عبارتند از: تو نخستین ایمان آورنده به خدا، با وفاترین فرد به عهد الهی، برپاکنندهترین ایشان نسبت به امر خدا، بهترین ایشان در تقسیم مساوی، عادلترین ایشان در رعیت، با بصیرتترین ایشان نسبت به قضاوت و با فضیلتترین ایشان در نزد خداوند هستی.

این حدیث را ابونعیم حافظ در حلیه الأولیاء آورده است.

روایت بیست وسوم: فاطمه علیها السلام به پیامبر فرمود: مرا به عقد فرد فقیری درآوردهای که مالی ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو را به عقد پیشتازترین شخص در اسلام آوردن، عالمترین و بردبارترین ایشان درآوردهام. آیا نمی دانی که خداوند به زمین نگاه کرد و از آن پدرت را انتخاب کرد. سپس نظری دیگر انداخت و از آن، همسرت را برگزید.

احمد این را در مسند خود ذکر کرده است.

حدیث بیست وچهارم: پیامبرصلی الله علیه و آله بعد از نازل شدن آیه: «اذا جاء نصر الله والفتح» که بعد از بازگشت از غزوه حنین بود، زیاد سبحان الله و استغفر الله میگفت و فرمود: ای علی! آنچه وعده داده شده بودم فرا رسید و مردم دسته دسته به دین الهی گرویدند، هیچ کس شایسته تر از تو به مقام من نیست؛ چرا که پیش از همه اسلام آوردی و خویشاوند و داماد من هستی و سرور زنان عالم همسرت است. پیش از این، هنگامی که قرآن نازل شد ابو طالب به خوبی آزمایش پس داد - تلاش زیادی کرد - و من مشتاقم آن را در باره فرزندش جبران کنم.

[ابن ابی الحدید گوید:] بدان این احادیث و اخبار را اینجا ذکر کردم چرا که کسانی که درباره علی علیه السلام دچار انحراف شدهاند هر سخنی از نهج البلاغه و دیگر احادیث و اخباری را که درباره برتری علی علیه السلام و نعمت های خداوند به او از جمله توجه ویژه رسول خدا به او و برتری دادنش بر دیگران میبینند آن را به غرور و تکبر و فخر فروشی نسبت میدهند. البته پیش از آنان تعدادی از صحابه چنین چیزی را گفتند. به عمر گفته شد: فرماندهی سپاه و جنگ را به علی بسپار. گفت: علی مغرورتر از آن است که این را قبول کند. همچنانکه زید بن ثابت گفت: مغرورتر از علی و اسامه را ندیدهایم. پس خواستم که این اخبار را در اینجا در تفسیر این حدیث «ما پیراهن تن و یاران هستیم. ما خازنان و ابواب هستیم» بیاورم تا منزلت والای علی علیه السلام در نزد پیامبر را گوشزد کنم. کسی که دربارهاش این سخنان گفته میشود حتی اگر به آسمان برود و در فضا عروج کند و بر ملائک و انبیاء فخر فروشی کند مورد سرزنش قرار نمیگیرد بلکه شایسته چنین فخر فروشی هست. پس چگونه است علی که هیچگاه در رفتار و سخنانش در مسیر تکبر و غرور حرکت نکرد و لطیف ترین، متواضع ترین، کریمترین، پرتحملترین و زیباروترین و بشاشترین فرد در میان مسلمانان بود که حتی بعضی او را به بذله گوئی وشوخ طبعی نسبت میدادند که این کاملا در تضاد با تکبر و فخرفروشی است. آنچه علی علیه السلام گاهی اوقات ذکر کرده است از باب برون دادن غم درون و شکوه مهموم و واکنش محزون است و هدف او تنها، شکر نعمت و آگاه ساختن غافلان از فضیلتی

بود که پروردگار به وی عطا کرده بود. چنین رویهای امر به معروف و تشویق مردم به پیروی از حق و صواب در امر او و نهی از منکری است که بزرگ داشتن و برتری دادن دیگران بر او در فضیلت بود و این چیزی است که خداوند متعال از آن نهی کرده است: «أَفَمَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّی إِلَّا أَنْ يُهْدی فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» {پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می کنید(1) }

ابن ابی الحدید در تفسیر سخن علی علیه السلام «ما درخت نبوت، محل فرود آمدن رسالت، مکان رفت وآمد ملائکه، معدن علم و چشمه های حکمت هستیم. دوست دارنده و یاری رسان ما در انتظار رحمت باشد و دشمن و متنفر از ما در انتظار جنگ و نابودی باشد» میگوید: بدان که اگر منظور علی از (محل رفت وآمد ملائکه) جماعتی باشد که رسول خدا هم در آن بوده هیچ شک وشبهه ای در درستی آن وجود ندارد و اگر منظور فقط خود او و دو فرزندش باشند این هم درست است. زیرا در احادیث صحیح آمده است که پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! علی از من و من از علی هستم. جبرئیل گفت: و من از شما هستم.

ابو ایوب انصاری روایت میکند که پیامبر فرمود: ملائکه هفت سال بر من و علی درود می فرستادند چرا که تنها او با من نماز خواند و شخص سومی همراه ما نبود و آن پیش از ظهور اسلام و رواجش در میان مردم بود.

در خطبه حسن بن علی علیهما السلام زمانی که امیرمؤمنان با دنیا وداع گفت نیز آمده است: «امشب مردی از میان شما جدا شد که در میان پیشینیان کسی از او سبقت نگرفت و آیندگان هم به پای او نخواهند رسید. رسول خدا او را به جنگ میفرستاد در حالی که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپش بود».

1- . شرح نهج البلاغه 2: 677- 678، یونس/ 35

همچنین در حدیث آمده است: در روز احد صدائی از آسمان شنیده شد که میگفت: هیچ شمشیری جز ذوالفقار و هیچ جوانی چون علی وجود ندارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن فرمود: این صدای جبرئیل است.

اما سخن وی «معدن علم وچشمه های حکمت» یعنی حکمت یا حکم شرعی. اگر منظور خودش و فرزندانش باشد مسئله کاملا واضح و آشکار است و در آن شکی وجود ندارد چرا که رسول خدا میفرماید: من شهر علمم وعلی درِ آن است.کسی که میخواهد وارد شهر شود از درِ آن داخل شود. همچنین فرمود: « آگاه ترین شما به قضاوت علی است». قضاوت امری است که مستلزم دانش فراوان است. در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای قضاوت به یمن فرستاد و علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا آنها پیرمرد و پا به سن گذاشته هستند و من جوان هستم میترسم در قضاوت بر آنها درست عمل نکنم. پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: برو، خداوند قلبت را استوار و زبانت را هدایت خواهد کرد. همچنین پیامبرصلی الله علیه و آله در تفسیر سخن خداوند متعال«وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَه »{گوشهای شنوا آن را نگاه دارد(1) } به علی علیه السلام فرمود: از خداوند خواستم که آن را گوش تو قرار دهد وخواستهام را برآورده کرد. همچنین در تفسیر این آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ »{ بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند(2) }

فرمود: این آیه درباره علی و علمی که بدان اختصاص دارد نازل شده است، همچنان که در تفسیر آیه «أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَه مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ» {آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است(3) }

فرمود: من بر حجتی روشن از سوی خدایم هستم و منظور از شاهد علی است.

راویان روایت کردهاند که پیامبرصلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: تو را به عقد کسی درآوردهام که پیشگام در اسلام است و بردبارترین و

1- . الحاقه/12
2- . النساء/ 54
3- 2. هود/ 17

عالمترین فرد است. راویان همچنین از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت کردهاند که فرمود: کسی که میخواهد عزم نوح، علم موسی و تقوای عیسی را ببیند به علی بن ابی طالب نظر افکند.

به طور کلی علی علیه السلام از نظر علمی در جایگاهی بس رفیع بود و کسی به پای او نمیرسید. بنابرین شایسته و برازنده او است که خود را به معدن علم و چشمه های حکمت وصف کند و هیچ کسی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر از علی علیه السلام به این اوصاف نیست(1).

ابن ابی الحدید در جای دیگری میگوید: آنچه در نظر من درست است این است که علی علیه السلام در روز شوری به آنها فرمود: شما را به خداوند قسم میدهم، آیا در میان شما کسی وجود دارد که رسول خدا بین او و خودش برادری ایجاد کرده باشد آنگاه که بین بعضی از مسلمانان و بعضی غیر از من برادری ایجاد کرد؟ گفتند: نه. فرمود: آیا در میان شما کسی وجود دارد که رسول خدا درباره او فرموده باشد: کسی که من مولای اویم علی هم مولای او است؟ گفتند: نه. فرمود: آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد: تو برای من همچون هارون برای موسی هستی با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمیآید؟ گفتند: نه. فرمود: آیا در میان شما کسی هست که سوره برائت به او امانت داده شده باشد و رسول خدا به او بفرماید: تنها خودم و کسی که از من است می تواند رسالت مرا برساند؟ گفتند: نه. فرمود: آیا می دانید که اصحاب رسول خدا در بسیاری از جنگ ها فرار کردند اما من هرگز این کار را نکردم؟ گفتند: بله. آیا می دانید که من نخستین کسی هستم که به اسلام گروید؟ گفتند: بله. پس کدام یک از ما از نطر نسبی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر هستیم؟ گفتند: تو.(2)

تا پایان روایت.

1- . شرح نهج البلاغه 2 : 349،350

2- . شرح نهج البلاغه 2 : 96

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این آیه: «هذان خصمان اختصموا فی ربهم»(1)

سؤال شد، فرمود: منظور علی و حمزه، عبیده و عتبه، و شیبه و ولید هستند(2).

ابن ابی الحدید در جای دیگری میگوید: امیرمؤمنان دارای خصوصیات اخلاقی متضادی بود. معمولا افراد شجاع و جنگجو و اهل خطر، دارای قلبی سخت و سرکش و هراسانگیز و جبار هستند و در مقابل، زاهدان و دنیا گریزان و آنهائی که مشغول وعظ و پند مردم و ترساندن آنها از معاد و مرگ هستند از قلبی لطیف و نازک و طبعی سست و شکننده برخوردار هستند این دو حالت متضاد در علی علیه السلام جمع شده بود. از جمله این که غالبا افراد شجاع و خونریز دارای اخلاق حیوانی، طبع وحشیگری و غرائز حیوانی هستند. اما بر عکس آنها در زاهدان، واعظان، پند دهنگان و دنیاگریزان انقباض اخلاقی، ترش روئی و گریز از مردم و به تنهایی خزیدن به چشم میآید. امیرمؤمنان شجاعترین فرد بود و بیشتر از دیگران به خون ریزی کافران میپرداخت. در مقابل، زاهد ترین و دورترین فرد به لذت های دنیای هم بود. وی بیشتر از همه مردم را پند میداد و ایام الله و عقوبتهای خداوند را به آنها گوشزد میکرد. علی علیه السلام بیشتر از دیگران به عبادت میپرداخت و در معامله بیش از همه آداب و شرایط معاملات را رعایت میکرد. با این وجود لطیف ترین طبع، بشاشترین صورت و زیباترین روی را داشت و از همه خوشمشربتر بود و گریزان ترین فرد از انقباظ روحی و خلق و خوی عبوسانه بود. وی از درشتخویی و سخت گیری اخلاقی که طبعها از آن گریزان هستند و قلبها از آن کدر میشوند به دور بود تا جایی که حتی به بذله گوئی و شوخ طبعی متهم و بر او خرده گرفته میشد. آنگاه که چیزی مبهم و طعنه آمیز را در او نیافتند تا دستاویزی برای روی گردانی و تنفر از او قرار دهند به این طعنه متوسل شدند. «و اینان شاکیانیاند که عیب و عار آن بر تو آشکار است» و این از عجائب و غرائبِ دلنشین علی علیه السلام است.

ص: 102

1- . الحج/ 19
2- . شرح نهج البلاغه 3 : 498

از جمله این که معمولا افراد با اصل و نسب و صاحب شرافت و کسانی که اهل سیادت و ریاست بر مردم هستند، به خود بزرگ بینی و غرور مبتلا هستند به ویژه زمانی که به شرافت نسبی فرد شرافتهای دیگری هم اضافه شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام اصل و معدن شرافت بود و چه دوست و چه دشمن او هیچ شکی ندارند که وی بعد از پسر عمویش صلی الله علیه و آله شریف ترین و بزرگترین خلق خداوند متعال بود. وی گذشته از شرافت نسبی به شرافت ها و بزرگیهای زیاد دیگری هم دست یافت که بعضی از آنها را ذکر کردیم. اما با این وجود، متواضع ترین فرد در برابر بزرگ و کوچک، نرم خوترین، خوشاخلاقترین، دورترین از غرور و عالم ترین آنها به حق بود و این حالت او در هر دو زمان، چه قبل از خلافت و چه بعد از خلافت بود. خلافت، تغییری در سرشت او و ریاست، تغییری در اخلاق او ایجاد نکرد. چگونه ریاست، اخلاق او را که همواره رئیس بوده است عوض کند؟ و چگونه امارت، سرشت او را که همواره امیر بوده است تغییر دهد؟ او از خلافت، افتخاری کسب نکرد و آن را زینت خود قرار نداد، بلکه او همچنان که عبدالله بن احمد بن حنبل گفته - این را شیخ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی الجوزی در کتاب تاریخی اش مشهور به المنتظم ذکر کرده است که در نزد احمد از خلافت ابوبکر و علی سخن به میان آمد و سخن زیاد بر زبان آوردند. وی سرش را بلند کرد و گفت: زیاد سخن گفتید. خلافت علی را زینت نداد بلکه این علی بود که خلافت را زینت بخشید. مفهوم و محتوای این سخن بیانگر این است که غیر علی علیه السلام از خلافت برای زینت بخشیدن به خود استفاده کردند و از طریق آن نقصان های خود را پوشاندند، اما در علی علیه السلام نقصی نبود تا به وسیله خلافت آن را بپوشاند، بلکه این خلافت بود که نقص داشت و با ولایت امیرمؤمنان علیه السلام برطرف شد.

از جمله این که معمولا افراد شجاع و قاتل و خون ریز کمتر به عفو و چشم پوشی میپردازند چرا که کبدهای آنها خروشان، قلب هایشان جوشان و اعصاب به هم ریخته و تندی دارند اما امیرمؤمنان علیه السلام با وجود شجاعت و ریختن خون کافران بسیار بخشنده و بردبار بود و همواره بر هوای نفس خویش چیره بود که نمونه آن را در جنگ جمل دیدید.

از جمله این که ما شجاعی را که بخشنده باشد ندیدهایم به عنوان مثال عبدالله بن زبیر شجاع بود، اما از بخیل ترین مردم روزگار خود بود. زبیر پدرش هم شجاع بود اما خسیس بود و عمر درباره او گفت: اگر او را حکمران منطقهای کنم مردم به خاطر یک یا چند پیمانه خوراک در بطحاء به هم سیلی خواهند زد. علی علیه السلام خواست تا عبدالله بن جعفر را به خاطر ولخرجی در مالش از تصرف درآن بازدارد. پس زرنگی کرد و زبیر را در مال و تجارتش شریک کرد و فرمود: او پناهگاه خود را یافت و دیگر او را از تصرف در مالش منع نکرد! طلحه شجاع اما در عین حال خسیس بود و از انفاق اموالش خوداری کرد تا جائی که بعد از مرگش دارائی بیشماری داشت، عبدالملک شجاع اما خسیس بود و زبانزد خاص و عام شده بود تا جائی که به خاطر بخلش «چکه سنگ» لقب گرفت. از آن سو، حال امیرمؤمنان علیه السلام را در شجاعت و بخشندگی دیدی که چگونه است! این هم از عجایب امیرمؤمنان بود.

ابن ابی الحدید در جای دیگری گفت: از جعفر بن محمد الصادق روایت شد: علی با رسول خدا نور را می دید و صدا را میشنید.

در جائی دیگر آورده است: سه نوع عدالت داریم که اساس و پایه عدالت هستند و بقیه انواع، فرع آن به شمار می آیند. نخست شجاعت است و در آن بخشش جای میگیرد، چرا که بخشش، شجاعت و نادیده گرفتن مال است همچنان که شجاعت اصلی عبارت از نادیده گرفتن و ارزش ننهادن به نفس است. فرد شجاع در جنگ، جان خود را میبخشد. کسی که مالش را میبخشد در انفاق آن شجاع است به همین خاطر حاتم طائی گفت:

یقین پیدا کردم که بخشیدن از شجاعت و شجاعت از بخشیدن است.

دومین نوع آن عفت است که در آن قناعت و زهد و عزلت گزینی هم جای میگیرد و سومین نوع آن حکمت است که شریف ترین نوع آن است. عدالت کامل بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در هیچ کس به جز علی علیه السلام نمود پیدا نکرد و کسی که انصاف داشته باشد به خوبی به آن پی خواهد برد. شجاعت، بخشش، عفت، قناعت و زهد علی علیه السلام ضرب المثل بود.

اما در میان عرب ها کسی نبود که به حکمت و جستجوی در امور الهی بپردازد و در کلام افراد بزرگ وکوچک آنها سخنی در این زمینه نقل نشده است، بلکه این مسائل محدود به یونانیان و حکیمان پیشگام در آن دوره و ارکان حکمت میشود و نخستین کسی که از عرب ها پای به این وادی گذاشت علی بن ابی طالب بود. از این روست که مباحث دقیقی در توحید و عدالت در جای جای سخن و خطبه های او به چشم میآید. این در حالی است که حتی یک کلمه از چنین سخنانی را اصلا در کلام صحابه و تابعین نمییابیم و آن را تصور نمیکردند و اگر هم به آنان تفهیم میشد نمیفهمیدند. عرب چگونه میتوانست چنین سخنانی را بر زبان آورد؟ به همین خاطر متکلمانی که غرق در بحث ها وپژوهش های عقلانی شدهاند خود را به علی علیه السلام نسبت میدادند و او را استاد و رئیس خود در این وادی میدانستند و هر گروهی از آنها او را به خود نسبت میداد و مجذوبش میشد. آیا نمیبینید که معتزلیان خود را به واصل بن عطا نسبت میدهند و واصل شاگرد ابی هاشم ابن محمد بن حنفیه و ابی هاشم شاگرد پدرش محمد و محمد شاگرد پدرش علی علیه السلام بود؟ منتسب بودن شیعه امامیه و زیدیه و کیسانیه به علی علیه السلام روشن است. اشعریه هم در پایان به علی علیه السلام منتسب میشوند چرا که ابوالحسن اشعری شاگرد شیخ ما ابوعلی و ابوعلی شاگرد ابویعقوب شحام و شحام شاگرد ابو الهذیل و ابوالهذیل شاگرد عثمانالطویل و عثمان شاگرد واصل بن عطاء بود که در نهایت به علی علیه السلام منتسب میشوند.

اما کرامیه، ابن هیصم در کتابش که مقالات نام دارد اساس عقیده و باور آنها را از دو طریق به علی علیه السلام منتسب میکند. نخست اینکه آنها اعتقادشان را از شیخی بعد از شیخی تا به سفیان ثوری میرسد گرفتهاند. سپس گفت: سفیان ثوری از زیدیه است بعد از آن از خود پرسید: اگر شیخ بزرگ شما که خود را به او منتسب میدانید از زیدیه است پس چرا شما زیدیه نباشید؟ و جواب داد: اگر چه نسبت زیدی بودن به سفیان ثوری شهرت یافته، اما زیدی بودن او عبارت از دوست داشتن اهل بیت، مخالفت با ظلم بنی امیه و گرامی داشتن و تعظیم زید بن علی و تأیید او در همه احکام و احوال بود و از سفیان ثوری شنیده نشد که از صحابهای عیب گیرد.

طریق دوم این که مشایخ آنها را یکی یکی نام برد تا به علمای کوفه رسید که از یاران و پیروان علی علیه السلام هستند، مثل سلمه بن کهیل، حبه العرنی، سالم بن ابی الجعد، فضل بن دکین، شعبه، أعمش، علقمه، هبیره بن مریم، ابی اسحاق السبیعی و دیگران. سپس گفت: این افراد علم خود را از علی علیه السلام گرفتند، او رئیس این گروه بود یعنی سخنان آنها نقل شده از امیرمؤمنان علیه السلام بود و به او تعلق داشتند.

خوارج هم با وجود بدگوئی و افتراء به علی علیه السلام منتسب به او هستند چرا که بعد از شاگردی در نزد او و اقتباس از او، پیمان شکنی کردند و راه خود را جدا کردند. اما سخنانشان منقول و مأخوذ از آن حضرت بود و در جنگ های جمل و صفین در صف پیروان و یاران امیرمؤمنان بودند، اما بعدها شیطان بر قلب های آنها چیره شد و بصیرت آنها را از بین برد(1).

ابن ابی الحدید در جای دیگر گفت: آیا معاویه و دیگر صحابه نمیدانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله در هزار جا به علی علیه السلام فرمود: من با کسانی که تو با آنها ستیز کنی میستیزم و با کسانی که تو با آنها سازش کنی آشتی هستم. و مانند آن مثل: «پروردگارا دوست بدار کسی را که با او دوستی میکند و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی میکند»، «جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است»، «تو با حق و حق با تو است»، «این برادرم است»، «خداوند و رسولش را دوست دارد و خداوند و رسولش هم او را دوست دارند»، «پروردگار بهترین خلقت را نزد من آر»، «او ولی تمام مؤمنان بعد از من است»، «تنها مؤمن او را دوست دارد و تنها منافق از او بیزار است»، «بهشت، دلتنگ چهار نفر است» و نخستین نفر آنها را علی علیه السلام قرار داد، وسخنش به عمار: «تو را گروه سرکش و ظالم به قتل خواهند رساند»، «بعد از من با پیمان شکنان و ظالمان و مرتدان مبارزه خواهی کرد» ودیگر احادیثی که واقعا تعداد آنها بسیار زیاد است و احتیاج به کتابی جداگانه خواهند داشت.(2)

1- . شرح نهج البلاغه 2 : 208، 209
2- . شرح نهج البلاغه 4 : 301

115. مؤلف: در کتاب سلیم بن قیس هلالی یافتم که گفت: ابوذر و مقداد و سلمان برایم روایت کردند و از علی علیه السلام هم شنیدم که گفتند: مردی بر علی بن ابی طالب فخر فروشی کرد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادرم! به عرب مباهات کن، ای علی! تو گرامیترین از جهت پسر عمو و گرامیترین از جهت پدر، گرامیترین از جهت برادر، ارزشمندترین آنان از نظر خصال نفسانی، گرامیترین از جهت همسر، گرامیترین از جهت فرزند و گرامیترین از جهت عمو هستی، همچنان که از همه ایشان به خودت و مالت مستغنیتری و از همه ایشان بردبارتر و دانشمندتری. تو بیشتر از همه آنها قرآن میخوانی و به سنت خدا آگاهترین و در میدان کارزار شجاعترین، در جود و کرم، بخشندهترین و نسبت به دنیا زاهدترین و در تلاش در عبادت جدیترین و در حُسن خلق، بهترین و در زبان، راستگوترین و نزد خدا و من مجبوترین هستی. تو پس از من سی سال زنده خواهی بود و عمرت را به عبادت خدا و صبر بر ستم قریش سپری خواهی کرد. آنگاه اگر یارانی یافتی، در راه خدا با آنان برای تأویل قرآن با ناکثین و قاسطین و مارقین این امت خواهی جنگید، همان گونه که من برای تنزیل قرآن جنگیدم. سپس به شهادت خواهی رسید و محاسنت با خون سرت رنگین خواهد شد. قاتل تو همانند پی کننده ناقه صالح نزد خداوند مبغوض و از او دور و همانند قاتل زکریا و همانند فرعون صاحب میخها است.

ابان گفت: این حدیث را به نقل از ابوذر برای حسن بصری روایت کردم، گفت: ابوذر راست گفت و سپس این گونه لب به سخن گشود: علی بن ابی طالب در دین و علم، حکمت و فقه، اندیشه و مصاحبت، پیشتاز بود و در جوانمردی و معاشرت، دامادی و یاری رسانی در جنگ، در بخشش، در کار نیک و در علم قضاوت، و در خویشاوندی و در امتحان الهی فضیلت داشت و یکه تاز بود. علی علیه السلام در هر کاری برتر بود. سپس بر او درود ورحمت فرستاد و به گریه افتاد چنان که محاسنش خیس شد. به او گفتم: ای ابا سعید! آیا این سخن را - صلوات و درود فرستادن - به هنگام ذکر کسی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم میگویی؟ گفت: هرگاه مسلمانی را ذکر میکنی برای آنها طلب رحمت کن و بر آل

محمد صلوات بفرست و بدان که علی بهترین شخص از خاندان پیامبر بود. گفتم: ای ابا سعید آیا علی بهتر از حمزه و جعفر و یا فاطمه و حسن و حسین بود؟ گفت: بله به خدا سوگند بهتر از آنها بود و چه کسی در این شک دارد؟ سپس گفت: اسم هایی که ذکر کردی افرادی هستند که هیچگاه به شرک، کفر، بتپرستی و باده خواری نپرداختند و علی با پیشتازی در گرویدن به اسلام و آگاهی نسبت به کتاب الهی و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین آنها بود. رسول خدا به فاطمه علیها السلام فرمود: «تو را به عقد بهترین فرد از امتم در آوردم». اگر رسول خدا در امت اسلام بهتر از علی علیه السلام را می دید حتما استثنائی قرار میداد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بین صحابهاش برادری ایجاد کرد و بین خودش و علی هم اعلام برادری کرد، پیامبر بهترین فرد و همچنین بهترین برادر در میان آنان بود. وی در روز غدیر خم در ملأ عام در حالی که علی در کنارش بود بین خود و علی اعلام برادری نمود و ولایت علی را همچون ولایت خودش بر مردم واجب کرد و به او فرمود: «تو برای من همچون هارون برای موسی هستی» و این را برای هیچ کدام از اهل بیت و امتش نگفت. علی علیه السلام دارای پیشتازیهایی است که کسی از مردم از آنها برخوردار نیست.

به او گفتم: بهترین این امت بعد از علی علیه السلام کیست؟ گفت: همسرش و فرزندانش. گفتم: بعد از آنها، گفت: جعفر و حمزه بهترین هستند بعد از آنها هم اصحاب کساء هستند که آیه تطهیر درباره شان نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش، علی، فاطمه، حسن و حسین را در آن قرار داد و فرمود: اینها ثقل من و عترت من در اهل بیتم هستند که خداوند متعال پلیدی را از آنها دور کرده است و پاک ومطهر گردانده است. امه سلمه گفت: ای رسول خدا مرا هم جزو اصحاب کساء جای دهید. پیامبر اکرم به او فرمود: ای امّ سلمه! تو در خیر هستی و عاقبتت خیر خواهر بود، اما این آیه درباره من و این چند نفر نازل شده است. گفتم: ای ابا سعید! این چیزهای که درباره علی روایت میکنی با چیزهای که قبلا از تو شنیدم بسیار متفاوت است، گفت: درست است میخواهم از این طریق جلوی ریخته شدن خونم توسط این قدرتمندان ستمگر و ظالم - لعنت خداوند بر آنها باد - را بگیرم. برادرم!

اگر این کار را نمیکردم الان جنازهام روی تابوت بود. اما سخنانی را که تو قبلا –شنیده ای، بر زبان میآورم تا به گوش ایشان برسد و از من دست بردارند. منظور من از بغض علی، کسی غیر از علی بن ابی طالب است، ولی آنان فکر میکنند من دوست آنها هستم، خداوند متعال میفرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَن» {بدی را به شیوه ای نیکو دفع کن} و این همان تقیه است.(1)

116. و در همان کتاب از ابان از سلیم آمده است: به ابوذر گفتم: درباره شگفت انگیزترین چیزی که از رسول خدا درباره علی علیه السلام شنیدهای برایم سخن بگو. گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: در اطراف عرش نود هزار ملائکه وجود دارند که هیچ تسبیح وعبادتی جز طاعت علی بن ابی طالب علیه السلام، بیزاری از دشمنانش و طلب آمرزش برای شیعیانش ندارند. گفتم: غیر از این - خداوند تو را رحمت کند -. گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: خداوند متعال جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را به فرمانبرداری از علی علیه السلام و بیزاری از دشمنانش و طلب آمرزش برای شیعیانش اختصاص داده است. گفتم: غیر از این - خداوند تو را رحمت کند -، گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: همواره خداوند با علی بر تمام امت هایی که پیامبری صاحب رسالت در میان آنها مبعوث شده است، اقامه حجت میکند و هر کدامشان که معرفت بیشتری نسبت به علی دارند مقامشان نزد خداوند بالاتر است. گفتم: غیر از این. گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر من و علی نبودیم خداوند شناخته نمیشد. اگر من و علی نبودیم خداوند عبادت نمیشد و ثواب و عقابی وجود نداشت. علی را هیچ پرده ای از خداوند نمیپوشاند و هیچ حجابی بین او و خداوند مانع نمی شود. او خود حجاب و واسطه بین خدا و خلقش است.

سلیم گفت: از مقداد پرسیدم: خداوند تو را ببخشاید، بهترین چیزی را که از پیامبر درباره علی شنیدهای برایم روایت کن. گفت: خداوند با ملکش تنها بود آنگاه خودش را به انوارش شناساند بعد از آن به آنها اختیار تام داد و بهشتش را بر آنها

1- . کتاب سلیم بن قیس: 29،31 وآیه در سوره مومنون / 97 و فصلت/ 34 آمده است.

روا داشت. خداوند متعال قلب هر آنکس را از جن و انس که میخواست پاک گرداند با ولایت علی بن ابی طالب آشنا کرد و در مقابل شناخت علی را از قلب هر آنکس که خواستار گمراهی آن بود دور گرداند. قسم به کسی که جانم به دست او است، خداوند آدم را خلق نکرد و روح در او ندمید و توبه اش را نپذیرفت و او را به بهشت بازنگرداند مگر به واسطه نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب. قسم به کسی که جانم به دست او است،

خداوند متعال ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم نشان نداد و او را به عنوان دوست خود اختیار نگزید مگر با نبوت من و اقرار به ولایت علی بعد از من. قسم به کسی که جانم به دست او است، با موسی سخن نگفت و عیسی را به عنوان نشانه جهانیان برنگزید مگر با نبوت من و شناخت علی بعد از من. سوگند به کسی که جانم به دست او است هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر با شناخت من و اقرار به ولایت ما، و هیچ کس از خلائق شایسته توجه خداوند نیست مگر با عبادتش و اقرار به ولایت علی بعد از من.

سپس ساکت شد و گفتم: خدا تو را ببخشاید به جز این هم هست؟ گفت: بله، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی علیه السلام دیّان این امت و شاهد بر آن و متولّی حساب و کتاب این امت است. او صاحب مقام والا و راه روشن حق و سبیل و صراط مستقیم خداوند است که برای نجات از گمراهی میتوان به آن پناه برد و از کور دلی بیدار گشت. به وسیله او نجاتیافتگان نجات مییابند و از مرگ در امان میمانند و از خوف، به امنیت میرسند و گناهان محو و ظلم و ستم دفع میشود و رحمت فرود میآید. او چشم بینای خدا و گوش شنوا و زبان گویای خدا در میان خلق و دست عطا کننده او بر مردم است. او دین خداوند در آسمانها و زمین و طرف راست آشکار او است. او ریسمان محکم خداوند و دستگیره مطمئن اوست که گسست ندارد. او باب خداوند است که باید از آن وارد شد و خانه خداوند است که هرکس وارد آن خانه شد، در امان است. علی پرچم خداوند بر روی پل صراط به هنگام رستاخیز است؛ هرکه او را بشناسد، به سوی بهشت و نجات راه پیدا میکند و هرکه او را انکار کند در آتش سقوط میکند.

سلیم گفت: از سلمان فارسی شنیدم که گفت: علی دری است که خداوند آن را گشوده است هرکس داخل در آن شود مؤمن و هر کس از آن خارج شود کافر است.(1)

117. الإختصاص: ابن دأب گوید: مردم را دیدم که روایت می کنند که: عرب می گفت: خداوند پیامبری را در میان ما مبعوث می کند که در میان صحابه او شخصی وجود دارد که هفتاد خصلت از مکارم دنیوی و اخروی را دارد. سپس به جستجو و نگریستن در چنین شخصی پرداختند حتی به داشتن ده خصلت به جای هفتاد خصلت اکتفا کردند. اما شخصی را نیافتند که خصلت های دنیوی واخروی با هم در او جمع شده باشد تنها ده خصلت دنیوی را که اصلا دین در آن نقشی نداشت، در زهیر بن حباب الکلبی یافتند که عبارت بودند از: شاعر، طبیب، سوارکار، ستاره شناس، شریف, نیرومند، کاهن، پیشگو، نسب شناس و رجز خوان. آورده اند که او سیصد سال زندگی کرد و چهار بار پوست عوض کرد.

ابن دأب گفت: سپس به نگریستن و جستجوی در میان عرب پرداختند - افرادی که این کار را انجام میداند اهل نظر بودند - در هیچ کسی خصلت های دنیوی و اخروی که بعضی از آنها را قبول و بعضی دیگر را نمی پسندیدند اما چاره ای جز شمارش آن نداشتند، جمع نشده بود به جز در علی بن ابی طالب علیه السلام، که به همین خاطر به او حسادت بردند، حسادتی که قلب ها را فاسد و اعمال را بر باد میدهد. علی علیه السلام شایسته ترین فرد به جمع شدن تمام این صفات در او بود چرا که خداوند به واسطه او خانه های مشرکین را ویران و رسولش را یاری رساند و با کشتن مشرکان در جنگ های متعدد پیامبر دین اسلام را عزت بخشید.

ابن دأب گفت: به آنها گفتم این خصلت های جمع شده در علی چه چیزهایی هستند؟ گفتند: همراهی با پیامبر و بخشیدن جان خود در راه او، حفاظت و دفع خسارت از او، تصدیق وعدههای پیامبر، زهد، ترک آرزو، حیاء، کرم، بلاغت در خطبه ها، ریاست، بردباری و علم، قضاوت تمام کننده، شجاعت، خوشحالی نکردن

1- . کتاب سلیم بن قیس : 168 - 170

بعد از پیروزی، نبود غرور و ترک حیله و مکر و خیانت، سرباز زدن از بریدن اعضای بدنِ[دشمن کشته شده] در حالی که توانایی آن را داشت، میل خالصانه به سوی خداوند، غذا دادن به فقیران با اینکه دوستش داشت، خوار شمردن چیزهای دنیوی که به دست میآورد، جلوگیری از برتری دادن خود وفرزندانش بر زیردستانش، خوردنش پست ترین چیزی را که رعیتش می خورد، پوشیدنش پست ترین لباسی را که مسلمانی می پوشید، تقسیم کردن مساویش، عدالتش با زیردستان، قاطعیتش در جنگ وقتی که مردم او را تنها می گذاشتند و او در هنگامی که تنهایش می گذاشتند همچون وقتی که با او جمع می شدند بود به خاطر اطاعت از خدا و پیروی از دستورش. قدرت حفظش، همان چیزی که عرب، آن را عقل می نامد به طوری که گوش شنوا لقب گرفت، بخشش، نشر حکمت، استخراج کلمات، بلیغ بودن در موعظه و احتیاج مردم به او وقتی حضور داشت به گونه ای که جز به سخن او عمل نمی شد، گره گشائی در مشکلاتی که مردم در رفع آن عاجز بودند، دفاع از مظلوم، یاری رساندن به درماندگان، جوانمردی، عفت در شکم و عورت، اصلاح و مدیریت اموالش تا به مال دیگران نیازمند نشود، ترک سستی و تنبلی، عدم نالیدن به هنگام درد جراحت، پنهان نگاه داشتن جراحاتی که از سر تا پا در بدنش وجود داشت و هزار جراحت در بدن او در راه خداوند وجود داشت، امر به معروف و نهی از منکر، برپائی حدود الهی اگر چه به ضرر خودش هم باشد، ترک کتمان آنچه که مورد رضای خداوند است علیه فرزندانش، اقرار مردم به آنچه که قرآن درباره فضائل او نازل کرده است، تصدیق مردم به آنچه که راویان به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فضائل او روایت کردهاند و اتفاق نظر آنها در عدم رد دستورات پیامبر توسط او، هیچگاه در ماموریت هایی که پیامبر به او سپرد نترسید، شهادت هم عصرانش به اینکه سهم آنها را کامل می داد و خودش از دنیای آنها دوری می کرد، در قضاوت کردن رشوه نطلبید، پاکی قلب، قوت سینه به هنگام حکم خوارج علیه او به طوری که تنهائی بر روی منبر ماند و بقیه از مسجد فرار کردند، سخن مردم درباره اینکه پرندگان بر او گریه کردند، آنچه که ابن شهاب زهری درباره او روایت میکند که سنگهای سرزمین بیت المقدس را به هنگام به شهادت رسیدن او بر عکس که می

کردند در زیر آنها خون تازه بود، امر عظیم که حتی راهبان هم درباره آن سخن گفتند، خواستن او از مردم تا از او درباره فتنهای که صد نفر با آن گمراه و صد نفر هدایت میشوند سؤال بپرسند، آنچه که مردم درباره عجائب او در خبر دادن از فتنه خوارج و قتل آنها روایت میکنند، با وجود این دچار فخر فروشی و خود پسندی نشد بلکه در چنین حالت هایی اشک بر او غلبه میکرد و در برابر خداوند اظهار خواری میکرد تا جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او میفرمود: ای علی! چرا گریه میکنی؟ فرمود: به خاطر رضایت رسول خدا از خودم گریه میکنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، ملائکه و رسولش از تو راضی هستند، احساس سرما نکردن در روزهای سرد و احساس گرما نکردن در روزهای گرم چنان که هیچگاه احساس سرما و گرما نمیکرد، در دست داشتن مداوم شمشیر برای جهاد در راه خدا، زیبائی. راوی گفت: روزی علی علیه السلام به دیدن پیامبرصلی الله علیه و آله رفت، رسول خدا فرمود: گویا که ماه شب چهارده را دیدم، و در مستحکم بودن خلقتش با مردم متفاوت بود. گفت: کولی داشت که همانند کوهان گاو نر بود، فاصله میان شانه هایش زیاد بود، ساعد هایش از بازوانش بازشناخته نمیشد، چراکه درهمآمیخته و ستبر بود. هر کسی را که با دست میگرفت نفس او را بند میآورد و چنانچه کمی به او فشار می آورد او را به قتل می رساند.

ابن دأب گفت: گفتیم: معنای نخستین خصلت او یعنی«مواسات» چیست؟ گفتند: رسول خدا به علی علیه السلام گفت: قریش به توافق رسیدهاند که مرا به قتل رسانند، ای علی! تو به جای من در بسترم بخواب. علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم به فدایت، از خدا و پیامبرش اطاعت می کنم. سپس علی در بستر ایشان خوابید و پیامبر کاری را که خدا به او امر کرده بود، انجام داد و قریش از شب تا صبح به اشتباه، علی را زیر نظر داشتند. او را گرفتند و گفتند: تو در طول شب ما را فریب دادی. پس چوب هایی از درخت کندند و با آن او را زدند تا جایی که نزدیک بود او را بکشند، اما حضرت از دست آنان گریخت. پیامبر صلی الله علیه و آله که در غار بود، برای او پیغام فرستاد که سه شتر کرایه کن؛ یکی برای من، یکی برای ابوبکر و

ص: 113

یکی هم برای راهنما، و تو دخترانم را بیاور تا به من ملحق شوید. او این دستور را اجرا کرد.

ابن دأب گفت: پاسداری و بخشش به چه معناست؟ گفتند: علی علیه السلام پیاده راه می رفت و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر پشت خویش حمل می کرد، در روز پنهان می شد و شب هنگام، با پای پیاده، آنان را حرکت میداد تا این که با پاهای خونین به رسول خدا رسید. رسول خدا خطاب به او فرمود: آیا می دانی در شأن تو، چه چیزی نازل شد؟ پس علی علیه السلام را از آیاتی مطلع ساخت که اگر تا پایان دنیا در دنیا باقی می ماند مقابلی برای آن نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در شأن تو این آیه نازل شد: «فاستجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لاَ أُضِیع عمَلَ عامِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی» { پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرید تباه نمی کنم } در این آیه، منظور از مردان، تو هستی و منظور از زنان، دختران پیامبر خدا هستند، همچنان که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «فَالَّذِینَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِیَارِهِمْ وَأُوذُواْ فِی سَبِیلِی وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ لأُکَفِّرَنَّ عنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَاللّهُ عندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» { پس کسانی که هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند بدیهایشان را از آنان می زدایم و آنان را در باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درمی آورم [این] پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست }(1)

ابن دأب گفت:منظور از دفع ظلم چیست؟ گفتند: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله در شعب ابی طالب تبعید شد، ابو طالب تمام مال و سرمایهاش را بخشید و مانع آسیب رساندن چند قبیله قریش به پیامبر شد. وی همچنین به علی بن ابی طالب علیه السلام هم که همراه پیامبر بود و در کارهایش او را همراهی و کمک و حمایت میکرد، این کار را توصیه کرد.

1- . آل عمران/ 195

گفت: معنای تصدیق به وعد چیست؟ گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت و او را باخبر کرد از پاداش و توشه و سرنوشت خوب کسی که با مال، نیت و جانش با نیکی به مجاهدت در راه خداوند پردازد. پس علی علیه السلام ثواب دنیوی را به تعجیل با پاداش اخروی عوض نکرد و خود را بر کسی به خاطر آنچه داشت برتر ندانست و پاداش این دنیائی را رها کرد تا آن را یکجا در قیامت دریافت کند و با خداوند عهد کرد تا از دنیا فقط آنچه را که نیاز دارد طلب کند و آن چه را که با تلاش و عَرق جبین پیدا می کند، چنانچه از مخارجش فزون تر باشد همه را برای آخرت خود پیش فرستد پس این آیه شریفه نازل گردید: «وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّه» {و هر گونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا باز خواهید یافت آری خدا به آنچه می کنید بیناست }(1).

ابن دأب گفت: پرسیده شد: معنای زهد در دنیا چیست؟ گفتند: علی علیه السلام جامه پنبهای سفید میپوشید و قسمت هایی از آن را که انگشتانش فراتر میرفت میبرید، طول آستین را کوتاه و پائین آن را تنگ میکرد. طول آستینش سه وجب و پائین آن دوازده وجب و مرکز لباس - قسمتی که رو شانه و کمر قرار میگیرد - شش وجب بود.

گفت: گفتیم معنای ترک آرزو چیست؟ گفت: به او گفته شد: قسمت های از پارچه را که در پشت انگشتانت قرار میگیرد بریدهای، چرا آستینت را جمع نمیکنی؟ گفت: امر سریعتر از این است. پس تمام افراد بنی هاشم نزد او جمع شدند و از او خواستند و پرسیدند که چرا لباسش را به آنها بخشیده است و مانند مردم عادی لباش پوشیده است؟ وی در پاسخ به آنها در حالی که که گریه میکرد و نفس عمیق میکشید گفت: پدر و مادرم فدای کسی شود که تا هنگام مرگ هیچگاه شکمی سیر از نان گندم نخورد. سپس به آنها گفت: این لباس هدایت است که فقیر به آن اکتفا میکند و مؤمن با آن خود را میپوشاند.

1- . بقره /110

گفتند: معنای حیاء چیست؟ گفت: هرگاه در نبرد عورت دشمنش ظاهر میشد به خاطر شرم وحیاء او را رها می کرد و دست از کشتنش بر میداشت.

گفت: معنای کرم چیست؟ گفت: سعد بن معاذ در اوایل هجرت که علی علیه السلام هنوز مجرد بود به او گفت: چرا فاطمه را از پیامبر خواستگاری نمیکنی؟ علی علیه السلام گفت: چگونه این جسارت را به خودم بدهم که از پیامبر دخترش را خواستگاری کنم؟ به خدا سوگند حتی اگر کنیز هم داشت جرات نمیکردم این کار را انجام دهم. سعد سخنان علی را برای پیامبر نقل کرد، پیامبر فرمود: به او بگو فاطمه را خواستگاری کند، او را به عقدش در خواهم آورد. وقتی سعد سخنان را به علی گفت، گریه کرد و گفت: اگر خداوند متعال داماد پیامبر بودن با نزدیکی خویشاوندی با او را برایم جمع کند، سعادتمند خواهم بود.

و انچه از «کرم» شناخته می شود، پایین آوردن خویش و پرهیز از فخر فروشی بر دیگران است. همه شرافت علی علیه السلام را میدانستند، او پسر عموی تنی پیامبر بود. پدرش ابو طالب پسر عبدالمطلب پسر هاشم بود و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بود که به هنگام وفات او پیامبر تلقینش را خواند و او را در لباس خودش دفن کرد و در ردای خودش پیچید سپس برایش تضمین کرد که کفنش پوسیده و عورتش ظاهر نشود و فرشته قبر بر او فشار نیاورد و هم او بود که پیامبر در ستایش او لب به سخن گشود و از رفتارش به هنگام مرگ پدر و مادرش و رفتن نزد او در خانه ابو طالب، به نیکی یاد کرد و فرمود: هیچ کس مانند مادر علی به من سود نرساند.

اما بلاغت، وقتی علی علیه السلام از منبر پائین آمد مردم به طرفش رفتند وگفتند: ای امیر مؤمنان! هیچ کس را بلیغ تر و فصیح تر از تو نیافتهایم، علی علیه السلام تبسمی نمود و سپس گفت: چرا که نباشم من به دنیا آمده مکه هستم و غیر از این دو کلمه چیزی نگفت.

اما خطبه، آیا شنوندگان اولین وآخرین هرگز مانند خطبه ها و سخنان او را شنیدهاند؟ بعضی از اهل دواوین بر این باورند که اگر کلام علی علیه السلام و خطبه

ها و بلاغت او در سخن گفتن نبود هیچ کس نمیتوانست نامه ای زیبا به امیری و یا رعیتی بنویسد.

اما درباره ریاست، تمام آن کسانی که از روی جهالت و نادانی با آن حضرت مخالفت نموده و با او جنگ کردند، گفتند: خواستار خونخواهی عثمان هستیم با این حال آنها قلبا ادّعای ریاست امیرمؤمنان را با حضور او نمی کردند. حضرت علیه السلام در جواب آنها فرمود: من شما را به سوی خدا و رسول خدا فرا میخوانم، عمل کنید به آن چیزهایی که به اقرار خودتان از جانب خدا و رسول واجب گشته است و دعوت رسول خدا را در راستای پایبندی به کتاب الهی و سنت نبوی اجابت کنید.

اما در باره حلم، صفیه دختر عبدالله خزاعی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: خدا زنانت را بی شوهر کند همان طوری که زنان ما را بی شوهر کردی و خدا فرزندانت را یتیم کند همان طوری که فرزندان ما را یتیم کردی. مردم برخواستند و به طرف آن زن هجوم آوردند که آن حضرت فرمود: به زن کاری نداشته باشید. آنها هم از او دست برداشتند. پس صفیه رو کرد به اهل خود و به آنان گفت: وای بر شماها [گویا اهل این زن او را وادار به این سخنان خشن کرده بودند] که همه ایشان از حِلم و بردباری علی بن ابی طالب علیه السلام تعجب کردند که هیچ گونه متعرض صفیّه نشد.

اما علم، چه بسیار که عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک میشد.

اما مشورت، در هر مسئلهای که بین مسلمانان رخ میداد سخنان علی علیه السلام گره گشا بود.

اما قضاوت، هیچگاه پیش نیامد که کسی نزد او بیاید و به او بگوید فردا برگردد یا او را رد کند، بلکه در همان بار اول قضیه را فیصله میداد و اگر مجدداً برای همان موضوع مراجعه می کرد همان جواب اول را بدون کم و زیاد می شنید.

اما شجاعت، امیرمؤمنان علیه السلام در شجاعت و دلاوری چنان بوده که در میان اولین و آخرین مانند او نبوده و در جنگیدن و به زانو در آوردن لشکرها نظیر نداشته است. هرگز پشت به لشکری نکرده و تمام حریفان خود را به قتل رسانیده، و

هرگز از کسی نترسیده و هیچ کس را با شمشیر خود از درازا نزده است مگر آنکه قامت او را شکافته و اگر از پهنا زده او را به دو نیم کرده.

روایت کرده اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر اسبی سوار کرد تا به جنگ رود، او به پیامبر اکرم عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت مرا با اسب چه کار؟! زیرا من در میدان جنگ احدی را دنبال نمی کنم و نیز از کسی فرار نمی کنم و هرگاه شمشیر را حمایل کنم آن را فرود نمی آورم مگر برای رضای همان کسی که برای او شمشیر بستهام.

یکی دیگر از صفات آن حضرت این است که هنگام کشتن دشمن اظهار خوشنودی نمی نمود و حالت تکبّر و ناز به خود نمی گرفت. در جنگ اُحُد برای پیغمبر صلی الله علیه و آله پی در پی خبر می آوردند که علی بن ابی طالب صاحبان عَلَم را به قتل رسانید ولی آن حضرت و به خود نبالید و تکبر نورزید. اما ابو دجانه انصاری در میان صف دو لشکر به طور تکبّر و تبختر حرکت می کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود این گونه راه رفتن را خداوند دشمن می دارد مگر در این موقع (جنگ).

اما ماجرای کارزار خیبر و کشتن مرحب و فرار افرادی از اصحاب؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و پیغمبر هم او را دوست دارند و از جنگ فرار نمی کند - و این گفتار پیغمبر که علی بن ابی طالب فرار نمی کند، اعتراضی بود به آن کسانی که از جنگ فرار کردند - سپس پرچم را به امیرمؤمنان علیه السلام داد و او قلعه خیبر را فتح کرد و مرحب را کُشت و درب قلعه را به دست گرفت که کمتر از چهل نفر نمیتوانستند آن را از جای بردارند. این واقعه را به پیغمبرصلی الله علیه و آله اطلاع دادند. آن حضرت از جای برخواست و با خوشحالی به جانب علی بن ابی طالب حرکت نمود و چون این خبر به آن بزرگوار رسید به جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله بیامد. وقتی به هم رسیدند پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود جریان این کارزار تو به من رسید. من از تو راضی هستم. در این هنگام علی علیه السلام شروع به گریه نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا گریه می کنی؟

عرض کرد چگونه گریه نکنم با آن که رسول خدا از من راضی است. سپس پیامبر اکرم به او فرمود: خداوند و ملائکه و پیامبر او از تو خوشنود می باشند. سپس فرمود: اگر این ترس را نداشتم که گروهی درباره تو غلو کنند آنگونه که نصاری درباره عیسی غلو کردند سخنی را در وصفت می گفتم که از کنار هیچ مسلمانی عبور نمیکردی مگرآنکه خاک زیر پایت را برای تبرک بردارد.

ترک فریب ومکر و خیانت؛ مردم نزد علی علیه السلام جمع شدند وگفتند: آن کسی که با شما مخالف است فعلا او را به حکومت نصب کن و بعدا او را خلع نما. اما علی بن ابی طالب علیه السلام به آنان فرمود: مکر کردن و گول زدن و فریب دادن در آتش است.

ترک مثله کردن؛ علی علیه السلام به پسرش حسن گفت: پسرم قاتل مرا بکش اما بپرهیز از مثله کردن؛ چرا که رسول آن را ناروا دانسته است حتی برای سگ هار.

اما تمایل به تقرب به خداوند با صدقه؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! دیشب چکار کردی؟ گفت: برای چه میپرسی ای رسول خدا؟ فرمود: خداوند چهار آیه را درباره تو نازل کرده است، گفت: پدر ومادرم فدایت شوند، چهار درهم داشتم یک درهم را در شب، یک درهم را در روز، یک درهم را آشکارا و یک درهم را در خفا بخشیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال این آیه را درباره تو نازل کرد: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُون» {کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می کنند پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند}(1) سپس فرمود: آیا عملی غیر از این انجام دادهای؟ خداوند متعال هفده آیه پی در پی بر من نازل کرده است از آیه: « ِ إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً » { به یقین ابرار و نیکان از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است }(2)

1- . بقره / 274
2- . انسان/ 5 - 22

تا «إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْیُكُمْ مَشْكُورا »{این [پاداش] برای شماست و کوشش شما مقبول افتاده است} و «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْكِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیرا» {و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند}. عالم گفت: آگاه باشید که علی بن ابی طالب به زبان نگفته است: ما برای رضای خدا شما را اطعام می کنیم و انتظار تشکر از شما نداریم، لیکن خداوند از دل او آگاه بوده است که برای خدا این اعمال را انجام داده است و به همین جهت این آیات را نازل فرموده و از قلب او خبر داده است .

اما ناچیز شمردن آنچه که در دنیا به آن دست یافته است؛ علی علیه السلام اموال بیت المال را جمع آوری کرد سپس برای تقسیم آن میان فقرا بر آن داخل شد و فرمود:

- این چیده من است و بهترین آن در میانش است. چه هر چیننده ای دستش به سوی دهانش است. [اما من آن را تقسیم کنم و به اهلش رسانم]

[و خطاب به دنیا فرمود:]سفید شو و زرد شو و کسی غیر مرا فریب ده یعنی اهل شام را اگر فردا بر تو دست یابند. و سپس فرمود: من رئیس مؤمنانم و مال رئیس ظالمان است.

برتری ندادن خود و فرزندانش بر مسلمانان، علی علیه السلام خود و خاندان خود را بر دیگر مسلمانان برتری نداد. وقتی خواهر مکرمهاش، اُمّ هانی، به خدمت او رفت، حضرت دستور داد که بیست درهم به وی بپردازند. ام هانی بازگشت و از کنیزک عجمی خود پرسید: عطای علی به تو چقدر بود؟ او پاسخ داد: بیست درهم. ام هانی، با خشم و به عنوان اعتراض و انتقاد از این مساوات، به نزد برادر بازگشت. امام علیه السلام فرمود: باز گرد ! خدای تو را رحمت کند ! ما در کتاب خدا، برتری و رجحانی برای اسماعیل بر اسحاق نیافتیم. هنگامی که دختران کسری را از خراسان نزد علی علیه السلام آوردند. به آنها گفت: شما را به عقد مسلمانان در بیاورم؟ گفتند: تنها پسران تو شایستگی ازدواج با ما را دارند. اگر ما را به عقد آنها در میآوری راضی میشویم در غیر این صورت نه. علی علیه السلام درخواست آنها را قبول نکرد

چرا که مکروه دانست در امری که به همه مسلمانان نمی رسد پسرانش را بر دیگران ترجیح دهد.

گوهری دریایی که ارزش آن را کسی نمی دانست، به عنوان هدیه از بصره برای آن حضرت فرستادند. امّ کلثوم دخترش عرض کرد ای امیرمؤمنان! اجازه می دهی من این گوهر را گردن بند خود کنم؟ حضرت به ابورافع فرمود: این گوهر را بردار و داخل بیت المال کن و هیچ کس حق تصرف در آن را ندارد تا آن وقتی که جمیع دختران مسلمین مانند آن را به دست آورند.

پس از به خلافت رسیدن در مدینه خطبه ای خواند و فرمود: ای گروه مهاجر و انصار و ای گروه قریش، بدانید سوگند به خداوند، تا زمانی که خوشهای خرما برای من در یثرب باشد، من هیچگاه چیزی از حقوق و غنائم شما را برای خود برنمیدارم. آیا میبینید که من خود و فرزندانم را از آن منع کرده و به شما میبخشم؟ و البته میان سیاه و سرخ شماها فرقی نمی گذارم و هر چیزی را به طور مساوی میانتان تقسیم می کنم، در این میان عقیل (برادر حضرت) برخواست و گفت: من را با سیاهی از سیاهان مدینه یکسان قرار می دهی؟ امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود بنشین خدا تو را رحمت کند، آیا کس دیگری غیر از تو در این جا نبود که سخن بگوید؟ تو برتری بر آن سیاه نداری مگر به سابقه ای نیکو و یا تقوا.

اما درباره لباس؛ زیاد بن شداد حارثی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت از برادرش عاصم بن زیاد شکایت کرده و عرض کرد: ای امیرمؤمنان برادرم از دنیا دوری گزیده و به عبادت صرف مشغول شده، به خانه من هم نمیآید و پست ترین لباس را پوشیده است، امیرمؤمنان فرمود: او را نزد من بیاورید. چون آمد گفت: ای امیرمؤمنان! من هم مانند شما لباس پوشیدهام. علی علیه السلام فرمود: تو نمیتوانی چنین کنی، زیرا وقتی امام مسلمانان ولایت امر ایشان را به دست میگیرد لباس پایینترین فقیر آنان را میپوشد تا این که فقر و تنگدستی آنان را پریشان نکند و از پای درنیاورد. بدان که باید از بهترین لباسی که قومت میپوشند استفاده کنی و به نعمت های پروردگار اقرار کنی «وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّث» {به نعمت پروردگارت خبر بده} و عمل به نعمت بهتر از صحبت کردن درباره آن است.

یکی دیگر از صفات آن حضرت عدالت با رعیّت و تقسیم کردن بین آنان به طور مساوی است، امیرمؤمنان علیه السلام عمّار یاسر و ابوالهیثم بن تیهان را متولی بیت المال مدینه قرار داد و نوشت: عربی و قریشی و انصاری و عجمی و هر کسی که از قبایل عرب و عجم که داخل در اسلام شده اند مساوی می باشند. سهل بن حنیف، نوکر سیاه خود را به حضور آن حضرت آورده و گفت، چند دینار به این می دهی؟ فرمود: خودت چقدر گرفته ای؟ عرض کرد من و همه مردم سه دینار گرفته ایم، حضرت فرمود به این هم سه دینار بدهید.

پس چون مسلمین فهمیدند هیچ کس تفضیل و برتری بر دیگری ندارد مگر به تقوی، طلحه و زبیر نزد عمار و ابوالهیثم رفتند و گفتند: ای ابویقظان برای ما از صاحبت اذن بگیر. او گفت: آن صاحبم علی علیه السلام است که دست کارگر خود را گرفته و بیل و زنبیل را برداشته و به جانب چاه ملک رهسپار شده اند. این چاه تُبّع بوده که چاه ملک نامیده شده و خود امیرمؤمنان علیه السلام آن را حفر کرده و درخت های خرما در آن جا کاشته بوده است. این است عدالت با رعیت و تقسیم بالسویّه.

ابن دأب گفت: گفتیم: درباره خوراک او که مانند خوراک فقیرترین رعیت بوده توضیح دهید. گفتند: مردم نقل کرده اند که امیرمؤمنان علیه السلام به دیگران نان و گوشت می داد و خود نان جو و زیتون می خورد، و ظرف غذایش را مُهر می کرد که چیزی به آن اضافه نکنند و شنید که در خانه گوشتی را تفت می دهند از جای برخاست و گفت: آیا در ذمّه علی بن ابیطالب کباب کردن گوشت کراکر باشد(1)؟ اهل و عیالش از این گفتار حضرت ترسیدند و عرض کردند ای امیرمؤمنان! خانواده زوجه ات فلانی شتری را در قبیله خود نحر کردهاند و قسمتی از آن را به خاطر او جدا نموده و برایش فرستاده اند. آن حضرت فرمود: بخورید گوارایتان باشد. گفته میشود آن زن دیگر هیچ دردی نگرفت تا مرگ.(2) امیرمؤمنان به این خاطر میترسید

1- . منظور بهترین قسمت بدن شتر است برای خوردن

2- . ظاهرا منظور این است که به خاطر کلام حضرت که فرمود گوارایتان باشد، چنین شد.(مترجم)

که مبادا این گوشت به عنوان هدیه از طرف رعیّت فرستاده شده باشد زیرا هدیه قبول کردن والی مسلمانان در واقع خیانت به مسلمین است.

گفته شد: قاطعیت به چه معنا است؟ گفت: امیرمؤمنان علیه السلام از جنگ برگشت و در نخیله (اسم موضعی است نزدیک کوفه) اطراق کرد. لشکریانش از او اجازه خواستند و گفتند ای امیرمؤمنان شمشیرهای ما کند شده و نیزه های ما از کار افتاده است به ما اذن بده تا برویم و با وسائل مجهّز برمی گردیم. آنها رفتند و خود آن حضرت در نخلیه بماند و می فرمود: جنگجوی شب زنده دار آن کسی است که از بیداری شب و تشنگی روز و از فراق زن و فرزند اندوهگین نمی شود. ابن دأب می گوید: نه آن افرادی که اجازه گرفته و رفته بودند به طرف حضرت برگشتند و نه آن کسانی که در نخیله مانده بودند برای جنگ آماده شدند. پس چون امیرمؤمنان این وضع را از آن مردم دید داخل کوفه شده و بر منبر بالا رفت و فرمود: به خدا قسم شما مردم هنگام رفاه و آسایش، شیران بیشه هستید و روباه های مکّار. شماها رکنی نیستید که با آن بتوان در جنگ حمله کرد و یارانی نیستید که به آنان پناه آورده شود. ای مردمانی که بدن هایتان گرد یکدیگر جمع است ولی افکار و رأی هایتان پراکنده و مختلف می باشد. دعوت کسی که شما را بخواند اجابت نمی شود و کسی که درباره شما رنج و زحمت کشیده است دل او راحتی و آسایش نمی یابد. شماها با کدام امام بعد از من جنگ خواهید کرد؟ و از چه خانه ای بعد از خانه و سرزمین خودتان دفاع خواهید نمود؟ (سپس ابن دأب می گوید): امیرمؤمنان در آخر جنگش به واسطه یاری نکردن مردم، اندوه و خشمش بیشتر بود و مردم او را ناامید کرده بودند.

گفت: حفظ چیست؟ گفت: آن است که عرب آن را عقل می نامد. هیچ گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به امری خبر نمی داد مگر آن که آن را از بر می کرد و هیچ چیزی بر پیامبر نازل نمی گردید مگر آن که آن را حفظ می نمود و آن چه از عجایب آسمان به زمین نازل می شد آن را از رسول خدا می پرسید تا آن که: «وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيه»(1) { و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد }در شأنش نازل گردید.

1- . الحاقه/ 12

روزی علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و درب منزل پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد. در آن هنگام ملائکه بر آن حضرت سلام می کردند. حضرت ایستاد تا وقتی سلام کردن فرشتگان تمام شد، آنگاه داخل خانه شد و عرض کرد: ای رسول خدا چهار هزار و چندی ملائکه بر شما سلام کردند. حضرت به او فرمود: تو از کجا می دانی؟ عرض کرد من گفتارهای آنان را ضبط کردم. هر فرشته ای با زبانی مخصوص بر شما سلام می کرد که غیر از زبان فرشته دیگر بود. سید حمیری سروده است:

- او همچنان با دو دست خود میشمارد و میشنید، گویی شمارندهای از اهالی دارین است.

- که کشتیهای هند در حالی که ناخداهای خود را معلق کرده بودند، نوع اعزام و آمدن خود را به سوی او منتهی میکردند.

ابن دأب گفت: دارین روستایی از روستاهای اهالی شام و اهالی جزیره است که مردمش از بهترین مردمان هستند.

یکی دیگر از صفات آن حضرت فصاحت است: مردم از جای برخاسته عرض کردند: ای امیرمؤمنان ما نشنیده ایم هرگز فصیح تر و سخنران تر از شما؟ فرمود: چرا چنین نباشد، حال آن که متولد مکه هستم.

ابن دأب گفت: با افرادی برخورد کردم که سرزنش می نمودند هر کسی که در میان سخنان خود از گفتارهای دیگران کمک و یاری می جوید و نیز اشخاصی را دیدم که کسی را که در بین گفتار دست خود را به عضوی از اعضایش و یا بر زمین می زد و یا در خلال سخنرانی خویش از مطالب دیگران استفاده می نمود سرزنش می کردند. گروه اولین را دیدم که می گفتند امیرمؤمنان علیه السلام از وقت چاشت تا ظهر سخن میگفت و غیر از آنچه تکلم کرده بود در کلامش داخل نمیشد - در باره یک موضوع سخن میگفت -. آنان روزی سخن او را شنیدهاند که فرمود:

به خدا سوگند از روی اختیار نزد شما نیامدم بلکه به اجبار آمدم. آگاه باشید به خدا سوگند، پس از من اسیر اسیرانی خواهید شد که شما را بر سر غیرت خواهند آورد و شما را ابزار غیرت خواهند کرد. آگاه باشید که به خدا سوگند، پشت سر شما

پیآمدی خواهد بود که هیچ یک از شما را باقی نخواهد گذاشت و شیر و گرگ خونخوار و چموش است که ده تن از ایشان شما را ارث خواهند برد که گنجهایتان را از پستوهایتان بیرون میکشند و آخرین آنان از اولین آنها مهربانتر نیست. سپس دین و دنیاتان در میانتان نابود میشود. به خدا سوگند، شنیدم که میگویید: من دروغ میگویم، علیه چه کسی دروغ میگویم؟ بر خدا دروغ میبندم در حالی که من اولین نفری هستم که به خدا ایمان آورد. به پیامبر او دروغ میبندم حال آن که من اولین کسی هستم که او را تصدیق کرد. نه هرگز به خدا قسم، اما سخنانی است که از پیامبر گرفته ام که شما از آن غایب بودید، و لیاقت شنیدن آن را نداشتید. وای بر امت، پیمانه - علم و حکمت را - بدون قیمت میدهم اگر برای آن ظرفی باشد. «و شما حتما خبر آن را مدتی دیگر خواهید دانست». همانا من اگر شما را به امر ناگواری وادار کنم که خدا عاقبت آن را خیر قرار داده و در راه او و به خاطر او باشد، که اگر پایداری کنید هدایت میشوید و اگر منحرف شوید راست داشته میشوید و اگر امتناع کنید با شما آغاز میکنم، آن امر حتما همان امر محکمی خواهد بود که بر او غلبه نمی شود. ولی به چه کسی و به سوی چه کسی؟ با شما شما را مداوا میکنم و با شما شما را سرزنش میکنم مثل کسی که میخواهد با خاری خار دیگر را قطع کند. ای کاش بعد از قومم قوم دیگری و قبل از روزم روز دیگری داشتم.

- آنجا اگر فرابخوانی، مردانی مانند ابرهای تابستانی نزد تو میآیند

خدایا، فرات و دجله دو نهر گنگ و کر و کور و لال هستند. خدایا، دریایت را بر آنها مسلط کن و یاریات را از آنان دریغ بدار؛ که آب کشندگان از چاهها با ریسمانها خسته و ناتوان شدند. کجایند آنها که به اسلام دعوت شدند و پذیرفتند و قرآن را خواندند و آن را حاکم کردند. به جهاد فراخوانده شدند پس به آن شیفته شدند چنانچه شتران به فرزندان خود. و شمشیرها را از غلافهایش بیرون کشیدند و دو سوی نیزهها را گرفتند با پیشروی و صف به صف. یک صف کشته می شد و یک صف نجات می یافت. نه از نجات خوشحال میشدند و نه به فناء نسبت داده میشدند. آنان برادران منند که رفتند؛ پس حق ستایش، آنان راست اگر ما کُند بودیم.

ص: 125

سپس دیدیم که چشمانش اشک میریزد و میفرماید: إنا لله و إنا إلیه راجعون؛ تا کی دعوت به زندگانی همچون شکم مار؟ از آنان نمیشنوی تا کی؟ تا کی؟

ابن دأب می گوید: هر چه در این جا نقل شده است، همان هایی است که راویان ثبت و ضبط نموده اند. و آن چه از کلمات امیرمؤمنان علیه السلام ساقط شده زیادتر از آنست که نوشته شده و طوریست که نمی توان آن ها را از این عبارات به دست آورد.

اما درباره حکمت و بیان کلمات با زیرکی، هیچگاه در میان مردم بلاغتی که در موعظه و پندهای علی علیه السلام وجود دارد شنیده نشده است. از جمله سخنان حکمت آمیز او میتوان به وصفش از مردی پرداخت که درباره آن میفرماید: مردم را نهی می کند ولی خودش دست برنمی دارد. مردم را به کارهای خیر امر می کند اما خودش آن را انجام نمی دهد. زیاده از آن چه که باقی مانده درخواست می نماید. و آنچه را که به او داده شده از بین می برد. نیکوکاران و صالحین را دوست می دارد ولی کردار آنان را انجام نمی دهد. از گناهکاران بیزار است اما خود جزو آنها است. در چیزهایی که نابود شدنی است کوشش می کند و در چیزهایی که باقی و جاویدان است سهل انگاری می نماید. به واسطه گناهانش از مرگ کراهت دارد ولی آن گناهان را در زندگیاش ترک نمیکند.

ابن دأب گفت: آیا بشر هیچ گاه فکر کرده است درباره خودش که دارای چه صفتی است و یا آن چه دیگران درباره اوصاف او گفته اند؟

یکی دیگر از صفات آن حضرت آن است که مردم به او نیازمند و او از مردم مستغنی بود، زیرا هیچ موضوعی تاریک و مبهمی برای مردم پیش نمی آمد که درباره حلّ آن موردی غیر از آن حضرت پیدا کنند. چنان که یهودی ها نزد او می آمدند و از حضرتش پرسش ها می نمودند و سؤال های دشواری مطرح می کردند و او هم از تورات و دیگر کتاب های خودشان به آنان جواب می داد و چه بسیار یهودی که مسلمان شدند و سبب اسلام آن ها آن حضرت بود.

و امّا بی نیازی آن حضرت از مردم آنست که هیچ گاه دیده نشده که علی بن ابی طالب علیه السلام به سراغ کسی رفته و از او چیزی بپرسد و یا از او حرفی استفاده کرده باشد.

اما درباره حمایت از مظلوم و فریاد رسی ستم دیده، ابن دأب گفت : کوفیّون گفته اند: روزی سعید بن قیس همدانی امیرمؤمنان علیه السلام را دید که در کنار دیواری نشسته است. عرض کرد: یا امیرمؤمنان در چنین ساعتی این جا نشسته ای؟ فرمود بیرون نیامدم از خانه مگر برای آن که مظلومی را کمک کنم و به داد ستمدیده ای برسم. در همین حال بود که زنی سراسیمه و پریشان که نمی دانست به کجا برود، سر رسید تا آن که نزد آن حضرت ایستاد و گفت: ای امیرمؤمنان! شوهرم به من ستم می کند و بر من تعدّی می نماید و سوگند یاد نموده که مرا بزند. شما با من بیایید تا نزد او برویم آن حضرت سر خود را به زیر افکنده و سپس سر برداشت و فرمود: سوگند به خدا چنین نخواهد ماند تا آن که حق مظلوم از ظالم گرفته شود بدون دشواری و ناراحتی. سپس به آن زن فرمود: منزلت کجاست؟ آن زن خانه اش را معرّفی کرد. پس آن حضرت با آن زن حرکت کرده و رفتند تا به منزلش رسید و سلام کرد. پس جوانی بیرون آمد که جامه رنگارنگی بر خود پوشانده بود. حضرت به او فرمود: بترس از خدا چرا زنت را ترسانده ای؟ آن مرد در جواب گفت: ترا به این امر چه کار؟ سوگند به خداوند به خاطر همین گفتارت این زن را با آتش می سوزانم. عادت حضرت این بود به هر کجا می خواست برود تازیانه ای در دست گرفته و شمشیری حمایل خود می نمود پس هر که محکوم به تازیانه می شد او را تازیانه می زد و هر کسی که محکوم به شمشیر می گردید او را گردن می زد. ناگاه جوان شمشیر کشیده ای دید و حضرت به او فرمود: من تو را امر به معروف می کنم و نهی از منکر می نمایم و تو معروف را ردّ می کنی؟ توبه کن و گرنه ترا می کشم. در این میان مردم از کوچه ها می آمدند و سراغ امیرمؤمنان را می گرفتند تا آن که دور آن حضرت را گرفتند. جوان از گفتار خویش پشیمان شده و گفت یا امیرمؤمنان! مرا ببخش خدا ترا ببخشد. سوگند به خداوند مثل زمینی خواهم شد که بر من پای گذارد. در این هنگام حضرت به آن زن فرمود: برو داخل منزلت و خود برگشت در حالی که این آیه را میخواند: «لا خَيْرَ فِی كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً»» {در بسیاری از رازگوییهای ایشان خیری نیست مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا

کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد و هر کس برای طلب خشنودی خدا چنین کند به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد(1) }.

و می فرمود: حمد می کنم خدا را که به دست من میان زن و شوهری اصلاح نمود سپس آیه شریفه فوق را می خواند.

دیگر از صفات آن حضرت جوانمردی، عفت شکم و عورت و اصلاح اموالش بود. ابن دأب گوید: آیا دیده ای کسی را که کوه ها را کلنگ زنی کند و مانند گردن شتر آب از آن ها جاری کند وبگوید: بشارت دهید وارثان آن را، سپس از آن درگذرد و آن را وقف ابدی قرار دهد تا آن روزی که این جهان برپاست و این بدان جهت است که خداوند آتش را از او دور کند و روی او را از آتش دور نماید و اعلام کرد که کسی حق ندارد گیاهی از یک درخت آن بردارد تا آن که تمام آن چه را که این آب آن را فرا می گیرد بروید و به حد کمال رسد؟

ابن دأب گفت: امیرمؤمنان علیه السلام سیصد هزار هسته خرما را بر بار شتر می بُرد. از او پرسیدند این ها چیست؟ فرمود سیصد هزار درخت خرماست ان شاء الله. پس آن ها را کاشت و یکی از آن ها هدر نرفت. و این از شگفتیهای او است.

اما درباره عدم سستی و ضعف، گفت: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام از جنگ اُحُد برگشت هشتاد زخم بر بدنش وارد شده بود، به طوری که هرگاه پارچه ای [برای مداوا] داخل زخمی می نمودند از طرف زخمهای دیگر خارج می شد. در این هنگام رسول خدا صل الله علیه و آله برای عیادتش آمدند در حالی که آن حضرت مانند گوشت کوبیده ای بود که روی پوستی نهاده شده است و چون پیغمبر او را در آن حالت دید اشک بر چشمانش جاری شد و فرمود: مردی که این گونه در راه خدا مصیبت به او برسد سزاوار است که خداوند پاداشش را بدهد و حتما خواهد داد. امیرمؤمنان علیه السلام در جواب پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پدر و مادرم فدایت شوند، شکر می کنم خدای را که مرا در حالی ندید از تو روی گردان باشم و فرار کنم. پدر و مادرم فدایت شوند. چگونه شد که من از شهادت محروم گشتم؟

1- . النساء/114

پیامبر در جواب او فرمود: شهادت در پشت سرت قرار دارد ان شاء الله به آن خواهی رسد.

ابن دأب ادامه داد: پیامبرصلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود ابوسفیان بین ما و خودش حمراء الاسد را موعد[جنگ] قرار داده است. علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، اگر مرا روی دست ببرند از همراهی با شما تخلف نخواهم کرد. سپس آیات فوق در شأن امیرمؤمنان علیه السلام نازل گردید: «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِين » {و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد} وقبل از آن هم این آیه در موردش نازل شد: «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتاباً مُؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْها وَ سَنَجْزِی الشَّاكِرِين » {و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد [خداوند مرگ را] به عنوان سرنوشتی معین [مقرر کرده است] و هر که پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و هر که پاداش آن سرای را بخواهد از آن به او می دهیم و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد}.(1)

از دیگر صفات آن حضرت آن است که هیچ گاه از درد زخم شکایت نمی نمود.ابن دأب گفت: دو زن شکایت کردند از زخم های علی علیه السلام و گفتند: ای رسول خدا ما بر علی بن ابیطالب می ترسیم از این که فتیله های زخم او از زخمی به زخم دیگر می روند و با این وصف دردهای خود را پنهان می کند. ابن دأب گوید: هنگامی که امیرمؤمنان به شهادت رسید بدن او را جستجو کردند و هزار اثر زخم را در آن یافتند.

از دیگر صفات آن حضرت آنست که امر به معروف و نهی از منکر می نمود. ابن دأب گوید: امیرمؤمنان علیه السلام خطبه ای خواند و فرمود: ای مردم امر کنید به

1- . آل عمران/ 145، 146

معروف و نهی نمایید از منکر. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر اجل کسی را جلو نمی اندازد و روزی را عقب نمی برد. آوردهاند که آن حضرت در جایگاه وضویی با مردم وضو می گرفت که مردی او را فشار داده و زمین انداختند. حضرت او را با تازیانه بزد و فرمود: این نه برای آنست که با من چنین رفتاری نمودی، بلکه برای آنست که با ضعیف تر از من برخورد می کنی و این عمل را درباره او انجام می دهی و در نتیجه ضامن می شوی. ابن دأب گفت: روزی علی علیه السلام به خاطر خیس نشدن در سایه بان دکانی ایستاد، اما صاحب دکان او را راند!

اما درباره اقامه حدود اگر چه که بر ضد خودش باشد؛ ابن دأب گفت: بسیاری از افراد مشهور و صاحب مقام و منزلت بودند که مسلمین از اجرا کردن حدود درباره آن ها روی گردان شدند، اما علی بن ابی طالب علیه السلام در این کار اقدام نمود. پس آیا شنیده شده است که درباره شخص آبرومندی کسی حدّی جاری کرده باشد غیر از امیرمؤمنان علیه السلام؟ از جمله افرادی که امیرمؤمنان حد شرعی را بر آنها زد می توان اشاره کرد به عبیدالله پسر عمر بن خطاب، قدامه پسر مظعون و ولید پسر عقبه بن ابی معیط که شراب خورده بودند و مردم در حدّ زدن آنان اقدام نکرده و روی گردان شدند، ولی امیرمؤمنان علیه السلام شخصاً آن ها را حدّ زدند که مبادا حدود شرعیّ تعطیل گردد.

یکی دیگر از صفات آن حضرت آنست که گناه دختر خود ام کلثوم را کتمان ننمود. ابن دأب گوید: بعضی از حکام مقداری عنبر برای ام کلثوم هدیه فرستادند. امیرمؤمنان علیه السلام بر منبر بالا رفته و فرمود: ای مردم ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب درباره عنبر به شماها خیانت کرده است و سوگند به خداوند اگر این عنبر را سرقت کرده بود البته می بریدم از او آن چه را که از زنان در سرقت بریده می شود.

سپس قرآن است و فضائلی که در آن به علی علیه السلام نسبت داده شده است؛ چه فضائلی که در جنگ های پیغمبر صلی الله علیه و آله به وقوع پیوسته و آیاتی از قرآن کریم در این زمینه نازل گردیده و چه فضائلی که مسلمین از پیغمبر روایت کرده اند.

ص: 130

از دیگر صفات آن حضرت آن است که مسلمین اتفاق نظر دارند که هیچ گاه امیرمؤمنان علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ننموده است و به هر جایی که او را می فرستاد از آن مکان ترسان نبود و همواره در سفرها خدمت او را می نمود و با مشک ها برای او آب می آورد و خیمه اش را سرپا می کرد و با شمشیر خود بالای سر آن حضرت می ایستاد تا آن که او را امر به نشستن و یا امر به رفتن می نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله افراد بسیاری را برای آوردن آب گوارا به جانب جُحفه می فرستاد. آب بر آنها طغیان می نمود و برمی گشتند بدون آن که آبی بیاورند سپس امیرمؤمنان با مشک بزرگی به طرف جُحفه رهسپار شد و آب زلال گوارایی آورد. در این هنگام ارواحی به استقبال او آمدند و چون جریان را به رسول اکرم عرضه داشت، فرمود: آن ها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند که هر کدام با هزار فرشته به استقبال تو آمدند. و در این باره سید اسماعیل حمیری دو بیت شعر زیر را سروده است:

- منظورم کسی است که در آن شب میکائیل و جبرئیل بر او سلام کردند.

- جبرئیل با هزار فرشته و میکائیل با هزار فرشته بود و بعد از آنها هم اسرافیل آمد.

یکی دیگر از صفات آن حضرت آنست که جمعی از مردم یک روز پیش از شهادتش بر او وارد شدند و همگی گواهی دادند به این که حقوق و نصیب شان را از بیت المال و غنائم جنگی، همه را به طور وافر و کامل به آنان داده است، و خود از دنیای مردم کناره گرفته است، در اجرای احکام دینی رشوه ای نگرفته است، از بیت المال مسلمین حتی به اندازه زکات سالیانه شتر و گوسفند برنداشته است و از مال و اموال خودش استفاده نکرده است مگر به اندازه آنچه که نیازش را برآورده کند، و در پایان همگی گواهی دادند به این که دورترین ایشان از نظر قرابت و خویشی با حضرت، همچون نزدیک ترین ایشان به آن حضرت بوده اند.

باب نود و دوم : مناقب و فضائل امیرمؤمنان و امامان علیهم السلام از زبان دشمنان آنها

روایات:

1. امالی صدوق: عروه بن زبیر از پدرش از جدش روایت کرد که گفت: مردی در حضور عمر شروع به بدگوئی و دشنام علی علیه السلام کرد. عمر به او گفت: آیا صاحب این قبر را میشناسی؟ این قبر محمد بن عبدالله بن عبد المطلب است و علی پسر ابی طالب پسر عبدالمطلب است یعنی پسر عموی پیامبر است، هرگاه نام علی را ذکر میکنی به نیکی از او یاد کن چرا که در غیر این صورت صاحب این قبر را اذیت خواهی کرد.(1)

امالی طوسی: از صدوق مثل آن را آورده است.(2)

2. امالی صدوق: به حسن بصری خبر رسید که کسی گمان برده است که از علی علیه السلام بدگویی میکند. روزی میان اصحابش برخاست و گفت: قصد داشتم در خانه را به روی خود ببندم و تا آخر عمر از خانه ام بیرون نیایم. به من خبر رسیده که یکی از شماها مرا متهم کرده است که علی را کم می شمارم. بدانید که او بهترین مردم است پس از پیغمبر ما و انیس و جلیس او است. به هنگام گرفتاری گره گشا بود. در روز نبرد هم نبردانش را می کشت. مردی از شما جدا شده که قرآن را خواند پس او را گرامی داشت، و علم را گرفت، پس او را سرشار ساخت و شجاعت به دست آورد که در طاعت پروردگارش به کار بست. او بر سختیهای نبرد صبر پیشه میکرد و در هنگام خوشی و بدی شکرگزار بود. به کتاب پروردگارش عمل کرد و

1- . امالی الصدوق: 234

2- . امالی الطوسی: 275

برای پیغمبرش خیر خواه بود. عموزاده و برادر رسول خدا بود. رسول خدا فقط با او برادری کرد نه با دیگر اصحابش و رازش را به او سپرد. علی علیه السلام در خردسالی از او دفاع کرد و در بزرگی به همراهش نبرد نمود. پهلوانان را می کشت و با یکه تازان میدان نبرد برای رواج دین خدا مبارزه می کرد تا جنگ پایان یابد. متمسک به عهد و پیمان پیغمبرش بود و کسی او را از آن باز نمیداشت و مخالفی بر او چیره نمیشد. پیغمبر با کمال رضایت از او درگذشت. دانشمندترین مسلمانان و با فهم ترین آنان بود و در اسلام بر همه سبقت داشت. در مناقب و فضائلش همانند نداشت. خود را از شهوات باز داشت و هنگام غفلت دیگران برای خدا کار کرد و هنگام سرما وضوی کامل انجام داد و در نماز برای خدا خاشع بود و خود را از لذات باز گرفت و آستین بالا زد و اخلاقی نیکو داشت و ریشهای اصیل داشت. پیرو روشهای پیغمبرش بود و آثار ولی خود را دنبال کرد چگونه من در باره اش چیزی گویم که هلاکم کند و کسی را نمیشناسم که بتواند در باره او بدی سراغ دهد. ما را آزار مدهید و از راه هلاکت بر کنار باشید(1).

3. خصال: عبدالله بن مسعود گفت: عالمان زمین سه نفر هستند. یکی در شام، یکی در حجاز و یکی هم در عراق است. عالم شام ابو درداء، عالم حجاز علی و عالم عراق برادر شما در کوفه است. دو عالم شام و عراق نیازمند عالم حجاز هستند این در حالی است که عالم حجاز به آنها احتیاجی ندارد(2).

4. مجالس مفید، امالی طوسی: حبشی بن جناده گفت: نزد ابوبکر نشسته بودم که مردی آمد و گفت: ای خلیفه رسول خدا، پیامبرصلی الله علیه و آله به من وعده داد تا سه مشت خرما به من دهد. ابوبکر گفت: علی را صدا زنید، وقتی علی علیه السلام آمد به او گفت: رسول خدا به این مرد قول داده است که سه مشت خرما به او دهد. سه مشت خرمایش را به او بده. وقتی حضرت علیه السلام به آن مرد خرما داد ابوبکر گفت: آنها را بشمارید. وقتی شمردند در هر مشت شصت خرما یافتند. در آن هنگام ابوبکر گفت: پیامبر راست گفت. در شب هجرت در حالی که از مکه به طرف

1- . امالی الصدوق: 260

2- . الخصال1: 82

مدینه حرکت میکردیم از او شنیدم که فرمود: ای ابابکر کف من و علی در عدالت مساوی است(1).

5. امالی طوسی: عبدالله بن حویه العبدی روایت کرده: دو نفر نزد عمر آمدند ودر مورد طلاق کنیز از او سؤال پرسیدند؟ عمر پشت سرش را نگاه کرد و سپس نگاهش را متوجه علی علیه السلام کرد و گفت: ای مرد بی مو نظرت چیست؟ علی علیه السلام با انگشتانش این گونه اشاره کرد - انگشت سبابه و انگشت بعد از آن را نشان داد - عمر به آنها رو کرد و گفت: طلاق کنیز دو طلاق است، آن دو مرد گفتند: سبحان الله ما نزد تو که امیرمؤمنان هستی آمدهایم و در مورد مسئلهای سؤال میکنیم حال آنکه تو از کسی دیگر سؤال میپرسی؟ و او با تو سخن نگفت. عمر گفت: آیا این مرد را میشناسید؟ گفتند: نه، عمر گفت: او علی بن ابی طالب است از پیامبر شنیدم که فرمود: اگر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه در کفهای قرار گیرند و ایمان علی در کفه ای دیگر، ایمان علی سنگینی خواهد کرد(2).

امالی طوسی: محمد بن تسنیم هم مانند آن را آورده است(3).

6. امالی طوسی: ابن عمر گفت: عمر بن خطاب از من پرسید و گفت: پسرم، بهترین شخص بعد از رسول خدا چه کسی است؟ گفتم: کسی که خداوند آنچه را که بر مردم حلال است بر او حرام و آنچه را که بر مردم حرام است بر او حلال گردانیده است. گفت: به خدا قسم راست گفتی، خداوند متعال صدقه را که بر مردم حلال است بر علی حرام گردانیده است و بر مردم حرام گردانیده که در حالت جنب وارد مسجد شوند اما بر علی حلال کرده است و همه درهای منتهی به مسجد بسته شدند به جز در علی که همچنان باز است و بسته نشده است(4).

7. امالی طوسی: جمیع بن عمیر گفت: عمهام به عایشه در حالی که من هم میشنیدم گفت: چرا با علی مخالفت کردی؟ گفت: رها کن ما را، در میان مردان هیچ

1- . امالی المفید: 172، امالی الطوسی: 42

2- . امالی الطوسی: 149

3- . امالی ابن الشیخ: 17
4- . امالی الطوسی: 182

کس به اندازه علی در نزد رسول خدا محبوب نبود و در میان زنان هم فاطمه چنین جایگاهی داشت.(1)

8. امالی طوسی:جمیع بن عمیر التمیمی گفت: همراه با مادرم و خالهام نزد عایشه رفتیم و از او پرسیدیم که جایگاه و مقام علی در میان آنها چگونه بود؟ گفت: سبحان الله چگونه از مردی سؤال میپرسید که به هنگام وفات رسول خدا درحالی که مردم به دنبال مکان دفنی برای او بودند، گفت: در زمین هیچ مکانی در نزد خداوند محبوبتر از مکانی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جان به جان آفرین تسلیم کرد. چگونه از مردی سؤال میپرسید که دستانش را در جایی قرار داد که هیچ کس نمیتوانست آنجا قرار دهد(2).

توضیح: جمله اخیر کنایه از غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط علی علیه السلام است که در آن احتمال مسح عورت وجود دارد.

9. امالی طوسی: امام سجاد از پدرش علیهما السلام روایت کرد که فرمود: عمر بن خطاب گفت: عیادت بنی هاشم سنت و زیارت آنها مستحب است.(3)

10.توحید: یزید بن اصم گفت: مردی از عمر بن خطاب پرسید: ای امیرمؤمنان تفسیر «سبحان الله» چیست؟ عمر گفت: پشت این دیوار کسی است که اگر سؤال شود پاسخ خواهد داد و اگر سکوت کنی شروع به سخن گفتن خواهد کرد. مرد به آنجا رفت و علی بن ابی طالب را یافت و از او پرسید: ای ابا الحسن تفسیر سبحان الله چیست؟ حضرت فرمود: عبارت از تعظیم پروردگار متعال و پاک ومنزه دانستن وی از هر آنچه که مشرکان درباره او می گویند است. هرگاه بندهای آن را بر زبان آرد همه ملائکه بر او درود میفرستند.

11. کتاب روضه: حارث بن زید گفت: وقتی عمر بن خطاب به هنگام خلافتش به حج رفت من هم همراهش بودم شنیدم که به هنگام طواف می گفت: پروردگارا! میدانی که به خانه ات آمدهام و از پرده پوشی تو آگاه هستم. وقتی مرا

1- . امالی الطوسی: 211
2- . امالی الطوسی : 242و 243
3- . امالی الطوسی: 214

دید سخنش را قطع کرد اما من آن را حفظ کردم. زمانی که حج به پایان رسید و به طرف مدینه به راه افتادیم منتظر لحظهای بودم که با او خلوت کنم. او را بر روی شترش دیدم که کسی اطرافش نیست. به طرفش رفتم وگفتم: ای امیر مؤمنان! تو را به کسی که از رگ گردن به تو نزدیکتر است قسم میدهم که مرا از سؤالی که از تو میپرسم باخبر کنی. گفت: هر چه میخواهی بپرس، گفتم: در آن روز چنین سخنانی را از تو شنیدم. چهره عمر با شنیدن این سخن تغییر کرد انگار که سنگی را در گلویش گذاشته باشم. گفتم: عصبانی نشو سوگند به کسی که مرا از نادانی رها کرد و داخل در هدایت و اسلام کرد تنها هدفم از سؤالم رضای خدا است. در آن هنگام خندید و گفت: ای حارثه! در حالی که رسول خدا روزهای آخر عمر خود را سپری میکرد بر او وارد شدم و نزد او علی بن ابی طالب و فضل بن عباس بود. دوست داشتم با رسول خدا خلوت کنم. نشستم تا ابن عباس برخاست و آنجا را ترک کرد و من و علی باقی ماندیم. به رسول خدا اشاره کردم که می خواهم با او تنها باشم. حضرت نگاهی به من انداخت و فرمود: ای عمر آمدهای تا از من بپرسی که بعد از من خلافت و امامت به چه کسی میرسد. گفتم: درست فهمیدی یا رسول خدا. فرمود: ای عمر! این وصی و خلیفهام بعد از من است.گفتم: راست فرمودی ای رسول خدا. فرمود: ای عمر! علی مخزن اسرارم است هر کس او را اطاعت کند مر ا اطاعت کرده و هرکس راه عصیان با او را در پیش گیرد مرا عصیان کرده و کسی که مرا عصیان کند خداوند را عصیان کرده و کسی که بر او پیشی گیرد نبوت مرا تکذیب کرده است. سپس او را به خود نزدیک کرد و میان چشمانش را بوسید و در آغوش گرفت و فرمود: ای علی! ولی و یاری رسان تو خداوند است. ای علی دوست تو دوست خداوند ودشمنت دشمن خداوند است. تو وصی و جانشین من در امتم هستی، سپس ناله گریه او بلند شد واشک از چشمانش جاری گشت تا جایی که گونه هایش خیس شد در حالی که صورت علی به صورت او چسپیده بود. عمر گفت: سوگند به کسی که با هدایتم به اسلام بر من منت گذاشت آرزو داشتم که در آن لحظه جای علی باشم. سپس به من نگاه کرد و فرمود: ای عمر! آنگاه که ناکثان، عهد شکنند و قاسطان، ستم کنند و مارقان، منحرف شوند، علی در جایگاه من قرار خواهد گرفت و

به مبارزه با آنها خواهد پرداخت تا زمانی که که خداوند خیر را بر او فتح گرداند و او است بهترین فاتحان. حارثه گفت: این سخنان مرا به درد آورد و گفتم: وای بر تو ای عمر! چگونه از او پیشی گرفتید در حالی که چنین سخنانی را از پیامبرصلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: ای حارثه! با فرمانی که بود. گفتم: از جانب خداوند بود یا رسول خدا و یا علی؟! گفت: نه، بلکه مُلک عقیم است! و حق با علی بن ابی طالب بود(1).

12. فضائل، کتاب روضه: حکم بن مروان گفت: در دوران خلافت عمر بن خطاب مشکلی به وجود آمد. عمر بالا و پائین میپرید و مضطرب و پریشان گشته بود و نمیدانست چگونه آن را حل کند. اطرافش را نگاه کرد و گفت: ای مهاجران و انصار در این مشکل چه میگوید؟ گفتند: تو امیرمؤمنان و جانشین رسول خدا هستی؛ فرمان به دست تو است؟ عمر از این جواب به خشم آمد وگفت: «{ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و سخنان سنجیده و درست گویید} سپس گفت: به خدا سوگند، حل کننده و آگاه ترین شخص به این مسئله را می شناسم، گفتند: ای امیر مؤمنان! گویا منظورت پسر ابی طالب است؟ گفت: چگونه میتوانیم از او صرف نظر کنیم و آیا زنی آزاد مانند او را به دنیا آورده است؟ گفتند: او را بیاوریم ای امیر مؤمنان؟ گفت: هیهات! او از بزرگان

بنی هاشم و نزدیک پیامبر است. او به اینجا نمی آید، برخیزید تا ما نزد او رویم. عمر و افرادی که با او بودند به راه افتادند و نزد حضرت رسیدند در حالی که این آیه را میخواند: «أَیَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً أَ لَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی ثُمَّ کانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّی» {آیا انسان پندارد که بیهوده رها می شود! مگر او [قبلاً] نطفه ای نبود که [در رحم] ریخته می شود؟پس عَلَقه[= آویزک] شد و [خدایش] شکل داد و درست کرد } سپس(2)

حضرت شروع به گریه کردن کرد وهمراهانش به خاطر گریه او به سر و صورت خود زدند. سپس ساکت شد و آنها هم ساکت شدند. آنگاه عمر سؤالش را مطرح کرد و جواب خود را از علی علیه السلام شنید. عمر گفت: به خدا سوگند ای ابا الحسن خداوند متعال تو را برای

1- . الروضه: 16

2- . نبأ / 17

حق خواست اما قومت ابا کردند! امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بر تو است از اینجا و از اینجا «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ مِيقاتا» { قطعا وعدگاه [ما با شما] روز داوری است } راوی گفت: عمر در حالی که - به نشانه پشیمانی - دستانش را به هم میزد و رنگ رخش سیاه شده بود، گویی در سیاهی مینگرد آنجا را ترک کرد.

این حدیث از کتاب اعلام النبوه در بخش اول آمده است(1).

13. کشف الغمه: در کتاب یواقیت ابو عمر زاهد نقل میکند از بعضی راویان مورد اعتماد که خبر دادند و گفتند: احمد بن حنبل وارد کوفه شد. در آنجا محدثی بود که اظهار مذهب امامیه میکرد و از احوال احمد پرسید که آیا قصد آن ندارد که به پیش من بیاید. گفتند: او معتقد نیست آنچه تو اظهار آن میکنی. او پیش تو نخواهد آمد مگر که از این سخنان ساکت شوی، گفت: من باید دین خود را برای او و غیر او بیان کنم، به احمد گفتند اما او امتناع نمود که به پیش او برود. چون احمد خواست که از کوفه برود بعضی از شیعیان به او گفتند که تو از کوفه بیرون می روی این در حالی است که از این مرد نه حدیثی نوشتهای و نه چیزی نقل کردهای، گفت: چه کنم اگر او از اعلان مذهب خود ساکت میشد من او را می دیدم و چیزی از او می نوشتم. گفتند: ما خوش نداریم که مثل او را از دست دهی. احمد آنها را وعده داد که شما پیشتر بروید پیش آن شیخ و مقدمه دیدار را فراهم کنید تا او مذهب خود را پنهان دارد تا من بتوانم نزد او روم. آنها بلافاصله پیش محدث رفتند بی آنکه احمد با ایشان باشد و گفتند: احمد بن حنبل عالمترین و سر آمدترین اهل بغداد است پس اگر از اینجا برود بدون آنکه از تو خط یا نقلی ببرد اهل بغداد گویند که چرا از فلان شیخ چیزی ننوشتی و این باعث می شود [به این عیب] مشهور شوی و تکفیر شوی و ما برای حاجتی نزد تو آمده ایم. گفت: بگوئید. گفتند آن درخواست احمد را قبول کن و او قبول کرد. فورا نزد احمد رفتند وگفتند: خواستهات را برآورده کردیم. برخیز تا برویم. او برخاست و با آنها نزد شیخ رفتند. شیخ او را تعظیم کرد و در صدر مجلس نشاند و آنچه احمد از او پرسید از حدیث جواب داد و نوشت. چون احمد فارغ شد و قلم را

1- . الفضائل: 143، الروضه: 121

پاک کرد تا برخیزد شیخ گفت: یا ابا عبد اللّٰه خواسته ای از تو دارم، گفت: بگو تا اجابت کنم. گفت دوست ندارم که تو از پیش من بروی و من مذهب خود را به تو اعلام نکنم !. احمد گفت: آنچه داری رو کن. شیخ گفت: بر این باورم که امیرمؤمنان علیه السلام بهترین شخص بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است. بر این باورم که او برترین و عالمترین آنها است، و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امام او است. چون کلام شیخ تمام شد احمد در جواب گفت: این سخنی را که تو میگوئی و به آن اعتقاد داری پیش از تو چهار نفر از صحابه رسول خدا گفتند و بر آن اعتقاد داشتند؛ جابر، أبوذر، مقداد، و سلمان. شیخ از سخن احمد آنقدر خوشحال شد که نزدیک بود پرواز کند. چون از آنجا بیرون رفتیم شکر گفتیم احمد را و دعا کردیم او را. (1)

ثعلبی از احمد بن حنبل روایت کرده که گفت: فضائلی که درباره علی آمده است درباره هیچ صحابه دیگری نیامده است.(2)

الطرائف: از ثعلبی مانند آن را روایت کرده است.(3)

14. کشف الغمه: به نقل از سالم آمده است: به عمر گفته شد که رفتاری که تو با علی داری با هیچ کدام از صحابه دیگر نداری. گفت: علی مولای من است.

و به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که: دو اعرابی در حالی که با هم نزاع داشتند نزد عمر آمدند، عمر گفت: ای ابا الحسن میان آنها داوری کن. علی علیه السلام بر ضد یکی از آنها رای صادر کرد. فرد محکوم شده به عمر گفت: ای امیرمؤمنان آیا این فرد میان ما قضاوت میکند؟ عمر به محض شنیدن این سخن گریبان آن فرد را گرفت و چاک زد. سپس گفت: وای بر تو مگر نمیدانی که این فرد کیست؟ این مولای من و تمام مؤمنان است و هرکس علی مولای او نباشد مؤمن نیست.(4)

1- . کشف الغمه: 46
2- . کشف الغمه: 48
3- . الطرائف: 33
4- . کشف الغمه: 87

از کتاب موفّقیّات: ابن عباس گفت: در یکی از کوچه های مدینه با عمر راه میرفتیم که به من گفت: ای ابن عباس دوست تو (علی) را مظلوم میبینم. به خودم گفتم: سوگند به خدا با این حرف بر من غلبه نمی کند. گفتم: ای عمر! پس ظلم به او را دفع کن! دست خود را از دستم جدا کرد و رفت و ساعتی آهسته و پنهان با خود سخن گفت سپس ایستاد تا به او برسم و گفت: ای ابن عباس! گمان میکنم که تنها دلیل روگردانی آنها کوچک شمردن سن اوست! با خود گفتم به خدا سوگند که این بدتر از اولی است. گفتم: به خدا سوگند پروردگار آنگاه که سوره برائت را از دوستت (ابوبکر) گرفت و به او داد کوچکش نشمرد. این را که گفتم از من روی گرداند(1).

15. امالی طوسی: جاحظ گوید: از نظّام شنیدم که گفت: علی بن ابی طالب محنتی بر متکلم است. اگر حقش را زیاد گوید غلو کرده است و اگر حقش را کم دهد مرتکب بدی شده است، و راه میانه این دو حد، باریک و حساس و صعب العبور است مگر برای فرد باهوش و تیز فهم(2).

16. جامع الأخبار: ابو بکر گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: خداوند متعال از نور رخسار علی ملائکهای را خلق کرد که تقدیس و تسبیح او را به جای میآورند و پاداش آن را برای دوستداران او و خاندانش می نویسند(3).

17. مناقب ابن شهر آشوب: عمر بن خطاب گفت: خداوند متعال ملائکه ای را از نور رخسار علی علیه السلام خلق کرده است(4).

18. طرائف: غزالی در کتاب المنقذ من الضلال آورده است: انسان عاقل باید به سرور عاقلان علی بن ابی طالب اقتدا کند که فرمود: حق با مردان شناخته نمیشود. خود حق را بشناس صاحبان آن را هم خواهی شناخت. و در رساله علم لدنّی گفت: امیرمؤمنان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله زبانش را در دهانم فرو برد و در قلبم هزار درِ از علم گشود و از هر در، هزار درِ دیگر باز شد. همچنین فرمود:

1- . کشف الغمه: 126
2- . امالی ابن الشیخ: 23
3- . جامع الأخبار: 208

4- . مناقب آل ابی طالب 1 : 565، 566

اگر برای من منبری زده شود و بر روی آن بنشینم میان یهودیان با تورات، میان مسیحیان با انجیل و میان مسلمانان با فرقان قضاوت خواهم کرد. و این مرتبه تنها با یادگیری به دست نمیآید بلکه فرد با کمک علم لدنی به این مقام میرسد. همچنان که حضرت به هنگام سخن از عهد موسی فرمود که شرح کتابش چهل بار سنگین می شود. این کثرت و فراوانی و گشایش در علم، نیست مگر از جانب فرد الهی و آسمانی.(1)

مولف: دیگر باب های این مجلد و باب های کتاب فتنه ها و سایر مجلدات امامت پر از اقرار مخالفان به فضائل علی و خاندانش علیهم السلام است.

1- . الطرائف 1: 136

ابواب خصال نیکو و محاسن اخلاقی و افعالی

امیرمؤمنان علی علیه

السلام

باب نود و سه : پیامبر صلی الله علیه و آله هزار باب را به امیرمؤمنان علیه السلام آموخت و او محدَّث بود

روایات:

1. خصال: اصبغ بن نباته از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار حدیث را مخفیانه به من فرمود. در هر حدیثی هزار در و برای هر دری هزار کلید است. تا آخر روایت.(1)

2. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی را به امیرمؤمنان آموخت که هر بابی از آن هزار باب را باز می کند(2).

در بصائر الدرجات هم مانند آن به نقل از یقطینی آمده است(3).

توضیح: شیخ مفید قدس الله روحه گفت: جمعی از عامه مردم کوته فکر با تمسک کردن به این حدیث بر صحت اجتهاد و قیاس حکم دادهاند. شیخ مفید به این مسئله به چند طریق پاسخ داده و سپس در تاویل خبر چند وجه را ذکر کرده است که از آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

نخست اینکه خود رسول خدا این باب ها را به او آموخت و برای هر کدام از آن باب ها هزار باب را باز کرد و علی علیه السلام را بر آن مسلط کرد.

دوم اینکه علم او به هر بابی باعث اندیشیدن در آن شد و اندیشه باعث سوال کردن از شعبه ها و متعلقات آن از رسول خدا شد پس با اندشیدن در آن علم

1- . الخصال 2: 174، 175
2- 2. الخصال 2: 174، 175

3- . بصائر الدرجات: 87.

هزار باب را آموخت و به جستجو در آنها پرداخت. و این مثل آن سخن رسول خدا صلی الله است که میفرماید: هرکس به آنچه که میداند عمل کند خداوند علم آنچه را که نمیداند به او خواهد آموخت.

سوم اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه های حوادث را به او آموخت و هر حادثهای بر حادثهای دیگر دلالت میکرد تا اینکه به هزار حادثه منتهی شد. هرگاه با هزار علامت آشنا شد با هر علامتی از آن با هزار علامت دیگر آشنائی پیدا کرد. آنچه شاهدی بر این وجه میباشد این است که هنگامی که علی علیه السلام ما را از اموری قبل از به وقوع پیوستن آنها خبردار کرده، بعد از آن فرموده: رسول خدا هزار باب را به من آموخت که هر بابی از آن هزار باب دیگر را بر روی من گشود.

بعضی از شیعه بر این باورند که معنای سخن فوق این است که رسول خدا مسائل کلی را به علی علیه السلام آموخت بدون آنکه وارد جزئیات و تفصیل آن شود به عنوان مثال فرمود: هر آنچه از طریق نسب حرام می شود از طریق رضاع نیز حرام می شود. از این حکم می توان به حرام بودن ازدواج با خواهر شیری، مادر، خاله، عمه، خواهر زاده و برادر زاده شیری حکم داد و همچنین مانند سخن امام صادق که فرمود: ربا در هر چیز پیمانهکردنی و وزنکردنی وجود دارد. که از آن حکم انواع پیمانهکردنیها و وزنکردنیها به دست می آید. جواب های اولی متعلق به من است و به آنها باور دارم، سخن شیخ مفید قدس سره به پایان رسید.

میگویم: قول سوم با آنچه که در روایت ابن نباته ودیگران به آن تصریح شده است منافات دارد و آن اینکه «هزار باب از حلال وحرام و آنچه که بوده و تا قیامت خواهد بود را به من آموخت» و قول آخر را آنچه که در روایت موسی بن بکر به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام آمده تایید میکند که فرمود: در هر امری که از جانب خدا بر بنده پیش بیاید، خداوند بنده خود را معذور می دارد. سپس گفت: این از ابوابی است که هر باب آن هزار باب دیگر را باز میکند. و ظاهر امر این است که پیامبرصلی الله علیه و آله هزار نوع از انواع استنباط علوم را به امیرمؤمنان علیه السلام آموخت که از هر کدام از آنها هزار مسئله یا نوع را

استنباط کرد. و اینکه از اجتهاد منع می شود تنها به این دلیل است که بر پایه ظن و گمان است. پس اگر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله کیفیت استخراج مسائل را به گونهای تعلیم دهد که از آن علم به حکم الهی حاصل شود هرگز از باب اجتهاد مذموم نیست. بیشتر این اخبار را در کتاب عقل و علم و باب وصیه النبی صلی الله علیه و آله و بابهای علوم ائمه علیهم السلام آوردهام.

3. خصال: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در سینهام علم فراوانی وجود دارد که آن را پیامبر صلی الله علیه و آله به من آموخته است. اگر حافظانی می یافتم که آن را به خوبی حفظ کنند و آن را همانطور که از من میشنوند روایت کنند، بعضی از آن را به آنها میسپردم تا با آن، علم بسیاری را بدانند. علم، کلید هر بابی است و هر بابی هزار باب را باز می کند(1).

در بصائر الدرجات هم به نقل از ابن محبوب مانند آن ذکر شده است(2).

4. خصال: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب را به علی علیه السلام آموخت که هر کدام از آنها هزار باب دیگر را می گشود(3).

در بصائر الدرجات از حجال مانند آن روایت شده است(4).

5. خصال: عمر بن یزید گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به ما خبر رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام هزار باب را آموخته و هر باب از آن هزار باب دیگر را میگشاید. فرمود: بلکه یک باب را به او آموخت و آن باب هزار باب دیگر را بر روی او باز میکند و هر باب از آن، هزار باب دیگر را میگشاید(5).

در بصائر الدرجات به نقل از ابراهیم بن هاشم مانند آن آمده است(6).

1- . الخصال 2: 175
2- . بصائر الدرجات: 87
3- . الخصال 2: 175 ، 176

4- . بصائر الدرجات: 87
5- . الخصال 2: 176
6- . بصائر الدرجات: 87

6. خصال: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از حلال وحرام و آنچه که بوده و تا قیامت خواهد بود را به من آموخت. هر باب از آنها هزار باب را خواهد گشود و آن هزار هزار باب خواهد شد تا جایی که علم مرگها، بلاها و فصل الخطاب را هم آموختم.(1)

در بصائر الدرجات به نقل از ابراهیم بن اسحاق مانند آن آمده است(2).

7. خصال: ابوبصیر گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به او گفتم: شیعیان می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی را به علی آموخت که هزار باب دیگر را بر روی او گشود. امام فرمود: ای ابا محمد سوگند به خدا رسول خدا هزار باب را به علی آموخت که از هر کدام از آنها هزار باب دیگر باز شد. به او گفتم: به خدا سوگند این همان علم [اصلی] امام است؟ فرمود: این علم است اما آن علم [اصلی] نیست(3).

در بصائر الدرجات هم به نقل از ابن عیسی مانند آن آمده است(4).

8. امالی طوسی: امیرمؤمنان علی علیه السلام بسیار میفرمود: از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا در نیابید، سوگند به خدا هیچ زمینی نیست چه سرسبز وچه شوره زار و هیچ گروهی نیست که گمراه کننده صد نفر و یا هدایت کننده صد نفر باشد جز آنکه رهبر، سوق دهنده و بانگزننده آن را تا روز قیامت می شناسم (5).

9. امالی طوسی: عیاض از پدرش نقل کرد که گفت: علی بن ابی طالب از کنار جمعی که سلمان هم در میان آنها بود گذشت، سلمان به آنها گفت: برخیزید و دامن این مرد را بگیرید. سوگند به خدا هیچ کس به جز او شما را به سرّ پیامبرتان آگاه نمیسازد(6).

1- . الخصال 2: 175
2- . بصائر الدرجات: 87
3- . الخصال 2 : 176 ، 177
4- . بصائر الدرجات: 86
5- . امالی الطوسی: 37

6- . امالی الطوسی: 78

10. خصال: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب را به من آموخت که هر باب آن هزار باب دیگر را باز میکند(1).

در بصائر درجات هم مانند آن به نقل از ابن یزید ذکر شده است(2).

11. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا بابی را به علی آموخت که از آن هزار باب دیگر باز میشد و هر باب آن هزار باب دیگر را باز میکرد(3).

در بصائر الدرجات هم مانند آن به نقل از احمد بن حسن آمده است(4).

در خصال هم به نقل امام صادق علیه السلام مانند آن آمده است (5) و در بصائر الدرجات هم این بار به نقل از عبدالجبار مانند آن ذکر شده است(6).

12. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب را به علی علیه السلام آموخت که هر یک از آن هزار باب دیگر را میگشود.(7)

در بصائر به نقل از ابن یزید مانند آن آمده است(8).

13. خصال: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار حرف را به علی علیه السلام آموخت. هر حرف هزار حرف را بر روی او گشود و هر کدام از آنها هم هزار حرف دیگر را بر روی او باز کرد.(9)

1- . الخصال 2: 176
2- . بصائر الدرجات: 87
3- . الخصال 2: 176
4- . بصائر الدرجات: 86، 87
5- . الخصال 2: 177
6- . بصائر الدرجات: 86
7- . الخصال 2: 177

8- . بصائر الدرجات: 86
9- . الخصال 2: 77

در بصائر الدرجات از منصور بن یونس مانند آن نقل شده است همچنین از ابن یزید از پدرش از ابن ابی عمیر مانند آن آمده است(1).

14. خصال: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا هزار کلمه و هزار باب را به علی علیه السلام آموخت که هر کلمه و هر باب هزار کلمه و هزار باب دیگر را بر روی او گشود(2).

15. خصال: ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که گفت: در محفظه ای که با بندی به شمشیر رسول خدا بسته بود، نوشته کوچکی بود. گفتم چه چیزی در آن بود؟ فرمود: در آن حرف هایی بود که هر کدام از آنها هزار حرف می گشود. ابوبصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: تا به امروز تنها دو حرف از آن خارج شده است(3).

در بصائر درجات به نقل از ابن عیسی مانند آن ذکر شده است(4).

16. خصال: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهنی را بر علی علیه السلام پوشاند، سپس هزار کلمه را به او گفت که هر کلمه هزار کلمه دیگر را میگشود(5).

در بصائر درجات به نقل از ابن ابی الخطاب مانند آن آمده است(6).

17. خصال: امام جواد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار کلمه را به علی علیه السلام آموخت که هر کلمه هزار کلمه دیگر را میگشود.(7)

در بصائر الدرجات از امام محمد باقرعلیه السلام مانند آن آمده است(8).

1- . بصائر الدرجات: 88
2- . الخصال 2: 178
3- . الخصال 2: 177
4- . بصائر الدرجات:88
5- . الخصال 2: 178
6- . بصائر الدرجات:89
7- . الخصال2: 178

8- . بصائر الدرجات: 89

18. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبرصلی الله علیه و آله هزار کلمه را به علی علیه السلام فرمود که هر کلمه هزار کلمه دیگر را میگشود. مردم از آنچه که پیامبر به علی فرمود چیزی نفهمیدند(1).

در بصائر الدرجات مانند آن به نقل از ابن هشام آمده است(2).

19. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: ما وارثان پیامبران هستیم سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهنی را بر علی علیه السلام پوشاند سپس به او علم آموخت. منظور از این علمی که رسول خدا به او آموخت همان چیزی است که مردم درباره آن سخن میگویند یعنی هزار کلمه را به او آموخت و هر کلمه ای هزار کلمه دیگر را میگشود(3).

در بصائر الدرجات به نقل از ابن فضال مانند آن آمده است(4).

20. خصال: بُکَیر از سالم ابن ابی حفصه نقل کرد: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «رسول خدا هزار باب را به علی علیه السلام آموخت که هر کدام از آنها هزار باب دیگر را میگشود». پس دوستان ما به راه افتادند تا از امام درباره درستی این سخن سؤال کنند که دریافتند سالم راست میگوید.

بُکَیر گفت: شخصی که از امام محمد باقر علیه السلام این حدیث را شنیده بود حدیث فوق را برای من روایت کرد و گفت: از آن بابها تنها یک یا دو باب آشکار شده است، به احتمال زیاد گفت: یک باب(5).

21. خصال: امام سجاد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار کلمه را به علی آموخت که هر کلمه هزار کلمه دیگر را میگشود و هر کلمه از همین هزار کلمه نیز هزار کلمه دیگر را می گشود(6).

در بصائر الدرجات هم مانند آن از ابن هاشم آمده است(7).

ص: 148

1- . الخصال 2: 178

2- .بصائر الدرجات: 88

3- . الخصال 2: 178،179

4- . بصائر الدرجات: 88
5- . الخصال 2: 174
6- . الخصال 2: 179
7- . بصائر الدرجات: 88

22. خصال: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: رسول خدا هزار حدیث را به من فرمود و برای هر حدیثی هزار باب وجود داشت (1).

در بصائر الدرجات به نقل از ابن عیسی مانند آن آمده است(2).

23. امالی صدوق: زر بن حبیش گفت: روزی علی علیه السلام سوار بر استر پیامبر از کنار سلمان و جمعیتی گذشت، سلمان رحمه الله گفت: چرا بر نمیخیزید و دامن این مرد را نمیگیرید و از او سؤال نمیپرسید: سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید کسی جز او شما را به راز پیامبرتان آشنا نمیکند. او عالم و ربّانی زمین است و زمین به واسطه او آرام می گیرد. به خدا سوگند اگر او را از دست دهید علم را از دست خواهید داد و مردم را نخواهید شناخت(3).

24. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه ترین فرد به قضاوت و عالم ترین امتم بعد از خودم علی بن ابی طالب است(4).

25. امالی صدوق: امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: وقتی وحی، در روز بر پیامبر نازل میشد داخل در شب نمیشد مگر اینکه علی را از آن باخبر می کرد و هرگاه شب بر او نازل میشد داخل در صبح نمی شد مگر اینکه او را از آن آگاه می ساخت(5).

26. امالی طوسی: عبدالرحمان بن یزید از عبدالله نقل کرد که گفت: ما در مدینه در میان خود میگفتیم که علی علیه السلام آگاه ترین فرد مدینه به قضاوت است(6).

27. بصائر الدرجات: زراره می گوید: نزد امام محمد باقرعلیه السلام نشسته بودم که مردی از اهل کوفه آمد و درباره سخن امیرمؤمنان که فرموده: «از من

1- . الخصال 2: 179
2- . بصائر الدرجات: 90
3- . امالی الصدوق: 327.
4- . امالی الصدوق: 327

5- . امالی الصدوق: 328
6- .امالی الطوسی: 247

سؤال کنید از هر آنچه که می خواهید، که از هر چه سؤال کنید جوابتان خواهم داد» امام فرمود: نزد هیچ کسی علمی وجود ندارد مگر اینکه از نزد امیرمؤمنان خارج شده باشد. مردم هر جایی که میخواهند بروند به خدا سوگند امر از اینجا (به طرف مدینه اشاره کرد) به آنها خواهد رسید.(1)

28. بصائر الدرجات: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اگر برای من مَسندی زده می شد و حکمم نافذ می گشت بین مسلمانان با قرآن حکم می کردم تا روشن شود و مقبول خدا واقع شود و بین اهل تورات با تورات حکم می کردم تا روشن شود و مقبول خدا واقع شود و بین اهل انجیل با انجیل و اهل زبور با زبور حکم می کردم تا روشن شود و مقبول خدا واقع شود. و اگر یک آیه در کلام الهی نبود شما را از آنچه که در آینده رخ میداد تا زمان برپائی دنیا باخبر میساختم(2).

توضیح: ثنی الشی ء بر وزن سعی: یعنی بعضی از آن را بر بعضی دیگر به هم پیچاند این را فیروز آبادی ذکر کرده است(3).

الوساده یعنی متکا و همچنین برای تختی که بر روی آن نشسته میشود استعمال میگردد، و بالش برای قاضیان و امراء تا میشود به این علت که مرتفع شود و بر آن بنشینند و از دیگران متمایز شوند یا به خاطر آنکه بر آن تکیه زنند و سخن اول را آنچه که در بعضی از روایات بعد از این سخن آمده و فرموده: «و بر روی آن می نشستم»، تایید میکند. و تا کردن بالش در اینجا کنایه از توانائی در کاری و اجرای حکم است. جزری درباره سخن پیامبر که فرموده: «اذا وُسّد الأمر الی غیر اهله فانتظر الساعه» گفته: گفته شده: که از وساده است یعنی هر گاه بالش حکم رانی و فرمان دهی بر کسی وضع شود که شایسته آن نباشد(4).

اما این سخن امیرمؤمنان علیه السلام: «حتی یزهر الی الله» یعنی تا بدرخشد و روشن و واضح شود در حال بالا رفتن به سوی خداوند. روشن شدن کنایه از

1- . بصائر الدرجات:4

2- . بصائر الدرجات:36

3- . القاموس 4: 309

4- . النهايه 4: 209

ظهور امر است و صعود کنایه از موافقت آن با حق است احتمال دارد که کنایه از شهادت او در نزد خدا باشد به اینکه به حق حکم کرده است همچنان که میآید. آیهای که به آن اشاره فرمود این است: «یَمْحُوا اللّٰهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتاب (1)» {

خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست} و در روایت أصبغ صراحتا به آن اشاره کرده است و من آن را به همراه دیگر اخباری که با قول «سلونی» شروع می شود آورده ام و نیز دیگر احادیثی که بر وفور علم او دلالت می کند و در کتاب إحتجاجات آمده است. اما حکم کردن او با دیگر کتاب های آسمانی چه بسا محکوم کردن آنها به واسطه کتاب هایشان باشد و یا اینکه اگر موافق شریعت ما باشد بر اساس آن حکم میکند یا حکم کتابشان را بیان کند، اگر چه جز با آنچه که موافق شریعت ما باشد در میان آنان حکم نکرده است.

29. بصائر الدرجات: از امام محمد باقرعلیه السلام آمده که علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدا چنانچه اهل تورات، انجیل، زبور و قرآن از من سؤال پرسند با استناد به کتاب هایشان و آنچه که در آنها آمده جواب همه آنها را خواهم داد(2).

30. بصائر الدرجات: امام علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند از اهل انجیل به انجیل آگاهتر و از اهل تورات به تورات آگاهتر هستم.

31. بصائر الدرجات: اصبغ ابن نباته گفت: وقتی علی علیه السلام به کوفه رفت چهل صبح برای آنها نماز به جای آورد و سوره «سبح اسم ربک الأعلی» را خواند. منافقان گفتند به خدا سوگند علی قرآن را به خوبی نمیداند چرا که اگر به خوبی میدانست سوره دیگری را غیر از این سوره میخواند. این سخن به گوش علی علیه السلام رسید و فرمود: وای بر آنها، من ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، فصل و وصل و حروف و معانی قرآن را میدانم. به خدا سوگند حرفی بر محمد نازل نشد مگر اینکه من میدانستم درباره چه کسی و در چه روزی و در کجا نازل شد، وای بر آنها مگر این آیه را نخوانده اند: «إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی* صُحُفِ

1- . الرعد/ 39

2- . بصائر الدرجات:36

إِبْراهِيمَ وَ مُوسی» } قطعا در صحيفه های گذشته اين [معنی] هست صحيفه های ابراهيم و موسی }(1)

به خدا سوگند صحف ابراهيم وموسی در نزد من است چرا كه من آن را از رسول خدا به ارث بردم و رسول خدا هم از ابراهيم و موسی، وای بر آنها سوگند به خداوند من همان كسی هستم كه آيه «وتعيها اذن واعيه» { و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد }(2) درباره او نازل شد. ما نزد رسول خدا بوديم و ايشان ما را از وحی باخبر كرد. من آن را حفظ ميكردم اما ديگران نميتوانستند و وقتی بيرون ميرفتيم از من ميپرسيدند كه چند لحظه پيش چه آياتی بر پيامبرصلی الله عليه و آله نازل شد(3).

32. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق از امير مؤمنان علی عليه السلام روايت كرد كه فرمود: پيش من نوشتهای با مُهر پيامبر خداست كه در آن نام شصت قبيله باطله وجود دارد كه سهمی در اسلام ندارند و از جمله آنان دو قبيله غنی و باهله هستند. سپس فرمود: ای افراد قبايل باهله و غنی! و هداياتان را به من برگردانيد، تا در روز قيامت در جايگاه شايسته(مقام المحمود) گواهی دهم كه شما مرا دوست نميداريد و من هم هرگز شما را دوست نميدارم و فرمود: انتقامی از قبيله غنی خواهم گرفت كه قبيله باهله از آن به لرزه بيفتد.

و در بيت المال، مالی از مَهر زناكاران بود كه فرمود: آن را بين دو قبيله غنی و باهله تقسيم كنيد(4).

توضيح: فيروز آبادی گفت: البهرج يعنی باطل و پست و مباح يعنی چيزی را از راه خود منحرف كردن و سوق دادن آن به طرف ديگر(5).

33. بصائر الدرجات: سليم بن قيس از اميرمؤمنان عليه السلام نقل كرد كه فرمود: هر گاه از رسول خدا صلی الله عليه و آله سؤال ميكردم جوابم را ميداد و

1- . اعلی/ 18-19
2- .الحاقه / 12
3- . بصائر الدرجات: 36

4- . بصائر الدرجات: 42
5- . القاموس1: 180

هرگاه سؤال هایم تمام میشد خود او شروع میکرد. هیچ آیهای در شب وروز، زمین و آسمان، دنیا و آخرت، بهشت وجهنم، کوه و دشت و نور و تاریکی نازل نشد مگر آنکه آن را بر من میخواند و من آن را مینوشتم سپس تأویل و تفسیر، محکم و متشابه، خاص وعام و اسباب نزول آن را تا روز قیامت به من آموخت و از پیشگاه خداوند متعال طلبید که به من توانائی فهم و حفظ کردن قرآن را عطا کند. هیچ آیه ای از قرآن را فراموش نکردم و و نه اینکه علیه چه کسی نازل شده است(1).

34. بصائر الدرجات: امام علی علیه السلام فرمود: از من سؤال کنید قبل از اینکه مرا از دست دهید. آیا از کسی که علم مرگ ها و بلایا و انساب در نزد او است سؤال نمیپرسید(2).

35.

بصائر الدرجات: بُکَیر بن اعین گفت: شخصی که از امام محمد باقرعلیه السلام شنیده بود برایم روایت کرد که فرمود: از آن بابهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آموخت تنها یک باب یا دو باب در میان مردم ظاهر شد تا جایی که میدانم گفت تنها یک باب آن(3).

36. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله حرفی را به علی علیه السلام آموخت که هزار حرف را میگشود و هر حرف آن هزار حرف دیگر را می گشود(4).

37. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا دفن شد ابوبکر و عمر نزد علی علیه السلام آمدند و حدیث، طولانی است. امیرمؤمنان علیه السلام به آنها فرمود: اما آنچه که ذکر کردید که چرا من اجازه ندادام که شما در شستن پیکر مبارک رسول خدا شرکت کنید به این خاطر است که رسول خدا به من فرمود که هیچ کس جز تو حق ندارد عورت مرا ببیند در

1- . بصائر الدرجات:53
2- . بصائر الدرجات: 74
3- . بصائر الدررجات: 88

4- . بصائر الدرجات: 88

غیر این صورت بینائی خود را از دست خواهد داد و من نمی خواستم که با این کار شما را اذیت کنم و اما این که با من به طور خصوصی سخن گفت به این خاطر است که رسول خدا هزار حرف را به من آموخت که هر یک از آن، هزار حرف دیگر را میگشود و قطعا من چنین نبودهام که شما را از راز رسول خدا باخبر کنم(1).

38. بصائر الدرجات: امام سجاد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله کلمهای را به علی علیه السلام یاد داد که هزار کلمه را گشود و هر کلمه آن هم دو هزار کلمه دیگر را در برابرش باز کرد(2).

39. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار کلمه را به علی علیه السلام سفارش کرد که هر کدام از آنها هزار کلمه دیگر را گشود(3).

در بصائر الدرجات به نقل از ابن سنان مانند آن آمده است(4).

40. راوی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فلانی برایم روایت کرد که علی و حسن علیهما السلام مُحدَّث(5)

بودند. من گفتم: چگونه این ممکن است؟ او گفت: در گوش آنها صدایی ایجاد می شد. امام فرمود: راست گفته(6).

41. بصائر الدرجات: راوی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای ابو عبدالله! ما میگوییم: به قلب علی علیه السلام زده میشد یا در سینهاش کوبیده میشد. گفت: علی مُحدَّث بود. راوی گفت: وقتی بیشتر از او توضیح خواستم فرمود: در روز جنگ با بنی قریظه و بنی نظیر جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ علی بودند و با او سخن میگفتند(7).

1- . بصائر الدرجات:88
2- . بصائر الدرجات:88
3- . بصائر الدرجات:88
4- . بصاائر الدرجات:89
5- . یعنی کسی که فرشته برای او سخن می گوید.(مترجم)

6- . بصائر الدرجات: 92
7- [7]. بصائر الدرجات: 92

مؤلف: مثل این روایت را با سندهای فراوان در باب «آنان مُحدَّث هستند» آوردم.

42. بصائر الدرجات: اصبغ بن نباته گفت: در مسجد کوفه درحالی که امیرمؤمنان علیه السلام اموال بیت المال را بین مردم تقسیم میکرد بالای سر او ایستاده بودیم. زنی وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! سهم همه خاندان ها را به آنها دادی به غیر از این خانواده از قبیله مراد که چیزی به آنها ندادهای. امیرمؤمنان علی علیه السلام به او گفت: ساکت باش ای گستاخ، بد زبانِ درشت صدا، ای کسی که از پشت دچار عادت ماهانه میشوی و همچون زنان عادی قاعده نمیشوی. اصبغ گفت: آن زن سرش را به زیر انداخت و از مسجد خارج شد. عمرو بن حریث به دنبالش رفت و به او گفت: ای زن شنیدی که امیرالمومنان علی علیه السلام چه چیزهای دربارهات گفت، جواب داد: به خدا سوگند هر آنچه که فرمود درست بود و تمام آن چیزهای که گفت دربارهام صدق میکند انگار تیر را به درستی به هدف زد. هیچ کس به جز پرودگار و مادرم که مرا به دنیا آورد از این مسائل باخبر نبود. عمرو بن حریث نزد علی علیه السلام برگشت و گفت: ای امیر مؤمنان! آن زن را دنبال کردم و از چیزهای که در وصف بدنش گفتی از او پرسیدم، تمام سخنان شما را تایید کرد.از کجا به این مسائل پی بردی؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از حلال و حرام را و آنچه بوده و تا قیامت خواهد بود را به من آموخت. هر بابی هزار باب را باز میکند و هزار هزار باب میشود تا جایی که علم منایا (مقدرات)، بلایا، قضایا و فصل الخطاب را آموختم و حتی زنان مردنما و مردان زن نما را نیز می شناسم.(1)

توضیح: البذیه از بذاء آمده است یعنی فحش و سخن زشت، فیروز آبادی در قاموس گفت: سلفع: زن درشت صدا (2)و

زشت گفتار و بد اخلاق همچون سلفعه، و گفت: سلقان یعنی زنی که از پشت عادت ماهانه میشود اما سلقلق را ذکر نکرد(3).

ص: 155

1- . بر فرض صدور این واقعه باید گفت لابد آن زن از منافقان و دشمنان اعتقادی حضرت بوده که این گونه با او برخورد شده است.(مترجم)
2- . القاموس3: 40

3- . القاموس3: 246

43. بصائر الدرجات: حارث بن مغیره از حمران روایت کرد که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: علی علیه السلام محدَّث بود، گفتم: یعنی میگوئی او پیامبر بود؟ دستش را این گونه تکان داد و گفت: او همچون صاحب سلیمان یا موسی و یا همچون ذو القرنین بود. آیا به شما نرسیده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در شما مانند او وجود دارد؟(1).

توضیح: دستش را این گونه حرکت داد میتواند به این معنا باشد که به طرف بالا برد یعنی سخن او را رد کرد و یا اینکه به طرف چپ و راست برد به این معنا که احتمال هر یک از مواردی که در ادامه ذکر میشود وجود دارد و میتوان به آنها تمسک جست. اما منظور از صاحب موسی یا خضر است یا یوشع پس دلالت می کند بر اینکه علی علیه السلام، نبی نبود و پیشتر در کتاب امامت در این باره صحبت کردیم.

44. بصائر الدرجات: حارث بصری گفت: حکم بن عیینه نزد ما آمد و گفت: علی بن الحسین علیه السلام فرمود: تمام علم علی علیه السلام در یک آیه بود. حمران بن اعین بیرون رفت و دید که علی بن حسین علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم کرده است، نزد امام محمد باقر علیه السلام رفت و گفت: حکم بن عیینه حکایت کرد که علی بن الحسین علیه السلام فرمود: تمام علم علی علیه السلام در یک آیه بود. امام باقر فرمود: نمیدانی کدام آیه است؟ گفتم: نه، فرمود: این آیه است: «وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی»و لا محدَّث{ و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم } و نه محدَّثی(2).

45. کتاب إختصاص و بصائر الدرجات: حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام نقل کرد و گفت: از امام درباره این آیه پرسیدم: «الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآن» {[خدای] رحمان قرآن را یاد داد} فرمود: خداوند متعال قرآن را یاد داد. گفتم: «خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیان» { انسان را آفرید، به او بیان آموخت } گفت:

1- . بصائر الدرجات: 92
2- . بصائر الدرجات: 107

منظور امیرمؤمنان است که بیان هر چیزی را که مردم نیازمند آن هستند به او آموخت.(1)

46. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند متعال: «وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ(2)»

فرمود: گوش امیرمؤمنان علیه السلام آنچه را بوده و میباشد حفظ کرد.(3)

47. بصائر الدرجات: عفیف بن ابی سعید گفت: در میان اصحاب البرود بودیم در حالی که جوان بودیم. امیرمؤمنان علیه السلام بازگشت. شخصی از ما گفت: بوداسکفت - شکم بزرگ - نزد شما آمد. علی علیه السلام فرمود: وای بر تو! بالای آن علم و پائین آن غذا است.(4)

توضیح: شیان یعنی دور اندیش و همچنین احتمال دارد که باء آن یک نقطه و جمع شباب به معنای جوان باشد. بوداسکفت چه بسا اسم مردی شکم بزرگ باشد. این اسم را برای علی علیه السلام به کار بردند، چرا که این وصف را داشت یا اینکه در بعضی از لغات برای شکم بزرگ وضع شده باشد. این کلمه را به کار بردند چرا که گمان میکردند علی علیه السلام با آن آشنا نیست و در جوابشان فرمود: پائین شکمم محل غذا و بالای آن محل علوم واحکام است و پیش از این گفتیم که امیرمؤمنان به این علت بطین لقب گرفت که سرشار از علم بود. عده ای هم معتقدند که از اسامی رایج در کاهنان بود و عدهای هم آورده اند که اسم شاهزادهای است که بلّوهر نزدش رفت و پیامبر شد که این دو معنی به سیاق جمله نمیخورند.

1- . الاختصاص: 57، بصائر الدرجات: 148، الرحمان /1-4
2- . الحاقه/12
3- .بصائر الدرجات: 151
4- . بصائر الدرجات: 151

48. بصائر الدرجات: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال علم را به شش جزء تقسیم کرد. پنج جزء آن را به علی داد و در جزء آخر هم او با سایر مردم شریک است(1).

49. إرشاد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب عالمترین فرد امت من و آگاه ترین آنها به قضاوت به هنگام اختلاف در میانشان است.(2)

50. إرشاد: عبدالله بن مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرا خواند و با او خلوت کرد، وقتی نزد ما آمد از او پرسیدم رسول خدا چه چیزی را به تو آموخت؟ فرمود: هزار باب از علم را به من آموخت که هر باب آن هزار باب دیگر را برایم گشود(3).

51. إرشاد: اصبغ بن نباته گفت: وقتی با علی علیه السلام برای خلافت بیعت شد در حالی که عمامه و ردای رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیده بود وارد مسجد شد و بر منبر بالا رفت و پس از شکر و سپاس بر خداوند موعظه کرد و انذار داد. سپس درحالی که انگشتانش را به هم گره کرده بود و پائین تر از نافش قرار داده بود گفت: ای مردم از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، از من بپرسید چرا که علم اولین و آخرین نزد من است. سوگند به خداوند اگر برای من بالشتی تا شود - مسندی زده شود - میان اهل تورات با تورات، میان اهل انجیل با انجیل، میان اهل زبور با زبور و میان اهل فرقان با فرقانشان قضاوت خواهم کرد تا زمانی که این کتاب ها بدرخشند و بگویند: ای پروردگار! علی با حکم تو قضاوت میکند. سوگند به خدا من در تأویل و تفسیر قرآن از تمام کسانی که ادعای علم به آن را دارند آگاهترم و اگر آیهای در قرآن نبود مردم را به آنچه که تا قیامت رخ خواهد داد خبر دار میکردم. از من سؤال پرسید قبل از آنکه مرا در نیابید. سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد چنانچه از آیهای از من سؤال پرسید شما را

1- . بصائر الدرجات : 151
2- . الإرشاد: 15
3- . الإرشاد: 15

به زمان، مکان و شخصی که درباره آن نازل شده است آگاه خواهم کرد همچنان که شما را از ناسخ و منسوخ، خاص و عام، مکی و مدنی و محکم و متشابه آن خبردار خواهم کرد. سوگند به خدا هیچ گروهی که گمراه شود و یا هدایت یابد تا روز قیامت نیست، جز آنکه جلودار و عقبه و دعوت کننده آن را میدانم(1).

52. خرائج: از ابی اراکه روایت شد که گفت: در خانهای همراه با علی علیه السلام سکونت داشتیم. در مورد این موضوع که علی از رسول خدا چه چیزی را به ارث برده است صحبت میکردیم. بعضی از ما گفتند که شمشیرش را به ارث برده است. بعضی دیگر هم از استر و نوشتهای که در حمائل شمشیرش بود سخن گفتند. ناگهان علی علیه السلام در حالیکه ما مشغول بحث کردن بودیم وارد شد و فرمود: قبل از هر چیز باید بگویم اگر با تمام توان خود یکسال تمام برای شما صحبت کنم نخواهم توانست یک حرف از آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث بردهام بر زبان آرم. سوگند به خدا در نزد من نوشته های زیادی است یکی از آنها عبیط نام دارد که بر عرب شدیدتر از آن وجود ندارد و در آن از قبائل باطل عرب که بهره ای از اسلام ندارند سخن به میان آمده است.

53. مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس درباره این آیه قرآن: «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمان...»(2) {و[لی]

کسانی که دانش و ایمان یافته اند... } گفت: گاهی اوقات فرد مؤمن است اما عالم نیست. به خدا سوگند برای علی هر دوی آنها یعنی علم و ایمان جمع شده است.

ابن عباس درباره آیه: «انما یخشی الله من عباده العلماء»(3) {[] از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند }گفت: علی علیه السلام از خدا میترسید و به نیکی رفتار میکرد. او فرائض الهی را به جای می آورد و به مجاهدت در راه خداوند میپرداخت.

1- . الإرشاد: 15و16
2- . الروم/ 56 و آیه اینگونه است: «وقال الذین اوتوا العلم والإیمان»
3- . فاطر/ 28

ابن عباس گفت: «حم» اسمی از اسماء خداوند است و «عسق» اسم علم علی علیه السلام است که بر هر گروهی پیشی گرفت و از تمام فرقه ها بالاتر بود.

از چند امام و چند راوی بزرگ روایت شده است: که همگی درباره این آیه «قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِی وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب(1)» { بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد } گفتند که منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ثعلبی در تفسیرش از ابن عباس و از امام محمد باقرعلیه السلام روایت کرده که به آنها گفته شد: بعضی بر این باورند که منظور از «من عنده علم الکتاب» عبدالله بن سلام است. گفتند: نه، منظور علی بن ابی طالب است.

همچین روایت شده است که از سعید بن جبیر درباره «ومن عنده علم الکتاب» پرسیده شد که آیا منظور عبدالله بن سلام است؟ گفت: نه چگونه ممکن است منظور ابن سلام باشد حال آنکه این سوره مکی است؟ همچنین از ابن عباس روایت شده است که گفت: منظور آیه تنها علی بن ابی طالب علیه السلام است چرا که او از تفسیر و تاویل، ناسخ ومنسوخ و حلال و حرام آگاه بود. و از ابن حنفیه روایت شده است که گفت: علی بن ابی طالب علم الکتاب اول و آخر را داشت.

و نطنزی در خصائص آن را روایت کرده است.

ابن شهر آشوب: و غیر ممکن است که خداوند متعال به یک فرد یهودی استشهاد کند و او را بعد از خود به عنوان شاهد قرار دهد و آیه: «قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِی وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» با «كَلّا أنزل فی اميرالمؤمنين علیّ» «فقط درباره علی علیه السلام نازل شده است» موافق است و عدد حرفهای هر کدام 817 حرف است.

جاحظ گفت: امت اسلامی اتفاق نظر دارند که صحابه، علم را از چهار نفر میگرفتند که عبارتند از علی علیه السلام، ابن عباس، ابن مسعود و زید بن ثابت، گروهی هم میگویند و عمر بن خطاب، و اجماع دارند که این چهار نفر بیشتر از

-1 . الرعد/ 43

عمر قرآن را میدانستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی بر مردم امامت کند که بیشتر از همه قرآن را بداند» پس عمر کنار می رود. سپس اجماع دارند که پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: امامان از قریش هستند. پس ابن مسعود و زید کنار می روند چرا که از قریش نیستند، و تنها علی و ابن عباس باقی میمانند این دو نفر عالم، فقیه و از قریش میباشند. اما علی بزرگتر از ابن عباس است و زوتر از او هجرت کرد، بنابرین ابن عباس هم حذف میشود و علی علیه السلام به اجماع امت سزاوارتر از همه به رهبری و امامت امت است و همواره از او سؤال میپرسیدند اما او هیچگاه از کسی سؤال نپرسید. همچنان که پیامبر درباره او میفرماید: هرگاه دچار اختلاف و چند دستگی شدید با علی بن ابی طالب باشید.

عباده بن الصامت گفت: عمر گفت: دستور داده شدیم که هرگاه در مسئلهای دچار اختلاف شویم علی را داور قرا دهیم. به همین سبب افرادی همچون سلمان، عمار، حذیفأ، ابوذر، ابی بن کعب، جابر انصاری، ابن عباس، ابن مسعود و زید بن صوحان که در میان صحابه به علم شهرت دارند از او پیروی کردند و تخلف نکردند مگر افرادی چون زید بن ثابت، ابو موسی، معاذ و عثمان، و همه آنها به عالم بودن علی علیه السلام و برتریش اقرار میکردند.

نقاش در تفسیرش به نقل از ابن عباس آورد که گفت: علی علیه السلام علمی را یاد گرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به او آموخت و خداوند متعال آن علم را به رسول خدا یاد داد. بنابرین علم رسول خدا از علم خداوند و علم علی از علم رسول خدا بود و علم من از علم علی است و علم من و اصحاب رسول خدا در مقایسه با علم علی همچون قطرهای در برابر هفت دریا است.

ضحاک به نقل از ابن عباس آورد که گفت: نُه دهم تمام علم به علی بن ابی طالب علیه السلام داده شده و در آن یک دهم باقیمانده هم عالمتر از همه مردم بود.

یحیی بن معین به اسناد از عطاء بن ابی ریاح آورد که از او سؤال شد آیا بعد از رسول خدا کسی را عالمتر از علی میشناسی؟ گفت: نه، سوگند به خدا نمیشناسم.

اما سخنان عمر بن خطاب در این زمینه زیاد هستند. خطیب در اربعین آورده است که عمر گفت: علم شش بخش است، پنج بخش آن مختص علی و یک ششم باقی مانده آن برای تمام مردم است، علی در یک ششم باقیمانده هم با ما سهیم است حتی او در آن هم عالم تر از ما است.

عکرمه از ابن عباس آورد که عمر گفت: ای ابا الحسن! وقتی از تو سؤال میشود و یا به داوری گرفته میشوی به سرعت جواب میدهی، علی علیه السلام دستش را نشان داد و فرمود: این چند تا است؟ عمر گفت: پنج تا، علی علیه السلام فرمود: عجله کردی ای ابا حفص! عمر گفت: بر من پوشیده نبود. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پس من هم در چیزی که بر من پوشیده نیست سریع جواب می دهم.

مسئلهای برای عمر پیش آمد و از فهم آن عاجز ماند. با عبدالرحمن بر سر آن دچار اختلاف شدند. برای علی علیه السلام پیغامی فرستاد تا به خود زحمت دهد و نزد آنها بیاید. علی علیه السلام در جواب آنها نوشت: علم نزد کسی نمیرود بلکه نزد او میروند. عمر گفت: علی علیه السلام از بنی هاشم و میراث علم است او نزد کسی نمیرود بلکه این مردم هستند که به او احتیاج دارند و نزدش میروند. عمر برای دیدن علی علیه السلام رفت. به حضور وی رسید در حالی که بر بیلش تکیه زده بود. سؤالش را مطرح کرد و علی علیه السلام جوابش را داد و مشکل حل شد. در آن هنگام عمر گفت: قومت از تو روی گرداندند. به راستی که تو سزاورترین شخص به آن هستی، علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ مِيقاتاً» { قطعا وعدگاه [ما با شما] روز داوری است }.

یونس بن عبید به نقل از حسن آورد که گفت: عمر بن خطاب گفت: پروردگارا پناه میبرم به تو از مشکلی که در آن علی در کنارم نباشد(1).

1- . مناقب آل ابی طالب1: 257-259

توضیح: «عضیهه» یعنی بهتان و دروغ و این غریب به نظر میرسد. لفظ شناخته تر برای این معنا «معضله» است، جزری در النهایه گفت: گفته میشود: اعضل بی الأمر: یعنی زمانی که در آن راه چارهای نداشته باشی وتمام راهها بر روی تو بسته باشند همچنان که عمر در جائی دیگر گفت: اعوذ بالله من کل معضله لیس لها ابوحسن، پناه میبرم به خداوند از هر معضلی که در آن اباالحسن کنارم نباشد. و روایت شده «معضله» به معنای مسئله سخت یا راهی که خروجی آن تنگ باشد که از ریشه اعضال یا تعضیل است. منظور از ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است. همچنین از این باب است سخن معاویه که مسأله مشکلی برای او پیش آمد و گفت: «معضله و لا ابا حسن» مشکلی هست و ابوحسن نیست. در این حالت ابو الحسن که معرفه است که در موضع نکره به کار رفته است گویا که گفته: «ولا رجل لها کأبی حسن» وهیچ مردی چون ابالحسن نمیتواند حلش کند. چرا که لا نافیه فقط در نکره داخل می شود(1)

پایان سخن وی.

54. مناقب ابن شهر آشوب: کتاب الابانه: ابن بطه گفت: عمر هرگاه از علی سؤال میپرسید و مشکلش حل می شد میگفت: خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد.

تاریخ بلاذری: خداوند مرا با معضلی که ابو الحسن را در کنار خودم نبینم قرار ندهد.

الإبانه و الفائق: پناه میبرم به خداوند از مشکلی که در آن ابو الحسن نباشد.

معلوم شده که عمر در بیست و سه مشکل به علی علیه السلام مراجعه کرد و همین مسأله باعث شد تا بگوید:اگر علی نبود عمر نابود میشد. بسیاری از افراد مانند: ابوبکر و ابو المظفر سمعانی این را روایت کرده اند. این سخن از ابوبکر مشهور است که هنگامی به خلافت رسید این سخن را بر زبان آورد: «اگر بر راه راست رفتم پیرویم کنید و اگر منحرف شدم راستم کنید» و یا این سخن «معنای "فاکهه" را میدانم اما معنای "أبّ" را خدا داند»(2)

و یا سخنش درباره کلاله که

1- . النهایه 3: 105
2- . این را وقتی گفت که از او درباره معنای آیه «و فاکهه و أبا» پرسیدند.

گفت: نظر شخصی خودم را میدهم اگر درست گفتم از خداوند است و اگر اشتباه شد به خودم و شیطان بر میگردد. و از عمر هم چنین اموری روایت شده مثلا سوال صبیع درباره «الذاریات» و سخن او که گفت: تعجب نکنید از امامی که اشتباه کرد و زنی که درست عمل کرد و با امام شما مسابقه داد و بر او غلبه کرد وهمچنین در مسائل دیگری همچون مسأله حماریه، آیه کلاله و قضاوت او درباره جدّ و غیره.(1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به عالم بودن علی علیه السلام گواهی داد و فرمود: علی مخزن علم من است. و یا احادیث دیگری از جمله (علی عالمترین شما و پیشگام ترین شما نسبت به اسلام است) ،(عالمترین شخص بعد از خودم علی بن ابی طالب است) علی بن هاشم و شیرویه دیلمی این را از سلمان روایت کرده اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به علی جزئی از فضل داده شده است که اگر در میان زمینیان تقسیم شود همه آنها را در بر میگیرد و جزئی از فهم که اگر در میان اهل زمین تقسیم شود همه را در بر خواهد گرفت.

حلیه الأولیاء: از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیده شد. فرمود: حکمت به ده جزء تقسیم شد؛ نُه جزء آن به علی داده شد و یک جزء دیگر آن در میان مردم تقسیم شد.

ربیع بن خثیم گفت: هیچ شخصی را ندیدم که به اندازه علی علیه السلام محبوب و مورد نفرت مردم باشد. سپس به چپ و راست خود نگریست و این آیه را خواند: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً» {و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیر فراوان داده شده است}.

و با حساب ابجد استدلال کردند و گفتند: «عالم ترین امت»، «علی بن ابی طالب» است که هر دو عبارت عددشان 218 است.

1- . علامه امینی در جلد شش کتاب الغدیر به تفصیل در این زمینه به بحث پرداخته است.

و همچنین همگی اجماع داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام آگاه ترین فرد به قضاوت است.

امام جعفر صادق علیه السلام به ابن ابی لیلی فرمود: آیا بین مردم قضاوت میکنی ای عبدالرحمان؟ گفت: بله ای فرزند رسول خدا. فرمود: با چه چیز به قضاوت میپردازی؟ گفت: کتاب الهی، فرمود: اگر در کتاب الهی نیافتی؟ گفت: در سنت رسول خدا و اگر در آن هم چیزی نیافتم به اجماع صحابه مراجعه خواهم کرد، فرمود: اگر صحابه دچار اختلاف نظر بودند از کدام یک از آنها پیروی میکنی؟ گفت: به سخن کسی که بخواهم استناد میکنم و با دیگران مخالفت میکنم. فرمود: آیا با آنچه که از قضاوت علی علیه السلام به تو رسیده است مخالفت میکنی؟ گفت: چه بسا همچون دیگران با او هم مخالفت کنم. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت چه جوابی داری، آنگاه که رسول خدا فرماید: پروردگارا سخنی از من به این شخص رسیده است اما به مخالفت با آن پرداخته است؟ گفت: کجا من با سخن پیامبر مخالفت کردهام ای پسر رسول خدا؟ فرمود: مگر به تو نرسیده است که پیامبر فرمود: علی آگاه ترین شما به قضاوت است؟ گفت: بله، فرمود: پس آیا مخالفت با قول او به معنای مخالفت با قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؟! صورت ابن ابی لیلی زرد شد و ساکت ماند.

ابو امامه در الإبانه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عالم ترین شما به سنت و قضاوت بعد از من علی بن ابی طالب است.

در کتاب الجلاء و الشفاء و الإحن و المحن از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: علی مسئلهای را در یمن قضاوت کرد، آنها نزد پیامبر آمدند و گفتند: علی بر ما ظلم کرده است. پیامبر فرمود: علی ظالم نیست و برای ظلم خلق نشده است. علی ولی شما بعد از من است و حکم، حکم او و سخن، سخن او است. حکم او را تنها کافر رد میکند و تنها مومن از آن راضی میشود.

پس وقتی این ثابت شد نباید آنها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از علی علیه السلام را به عنوان داور انتخاب کنند. و قضاوت، همه علوم دینی را در برمیگیرد. اگر علی علیه السلام عالمترین شخص است پس جایز نیست که غیر او

بر او برتری داده شود چرا که تقدیم برتری داده شده (مفضول) بر برتر (فاضل) قبیح است. چگونه عالم ترین مردم نباشد حال آنکه که همواره در خانه و مسجد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و وحی و مسائل دینی را مینوشت و فتواها را میشنید و سؤال میپرسید. روایت شده است که هر گاه در شب وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل میشد داخل در صبح نمیشد مگر آنکه علی علیه السلام را خبردار کند و هرگاه در روز بر او نازل میشد داخل در شب نمیشد مگر آنکه علی علیه السلام را باخبر کند.

و مشهور است که علی علیه السلام برای نجوا با رسول خدا صلی الله علیه و آله دینار انفاق کرد و از ده مسأله از او سؤال پرسید که از آن هزار باب گشوده شد که هر کدام از آنها هزار باب دیگر را گشود و همچنین هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفاتش وصیت نمود.

ابو نعیم حافظ به اسناد زید بن علی از پدرش از جدش از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا هزار باب را به من آموخت که هر کدام از آنها هزار باب دیگر را در برابرم گشود. ابو جعفر ابن بابویه این حدیث را در خصال با چهل و چهار طریق ذکر کرده است همچنان که سعد بن عبدالله قمی در بصائر الدرجات آن را با سی و شش طریق نقل کرده است.

و از حضرت صادق علیه السّلام آمده است که: در محفظه ای که با بندی به شمشیر رسول خدا بسته بود، نوشته کوچکی بود که عبارت بود از حروفی که هر یک از آنها هزار حرف دیگر را می گشود. و تا این ساعت بیش از دو حرف از آن بیرون نیامده است.

و در روایتی است که آن صحیفه را علی علیه السّلام به حسن علیه السّلام داد و او حروفی را از آن قرائت نمود. و پس از آن به حسین علیه السّلام داد او نیز آن را قرائت کرد. و سپس آن را به محمّد بن حنفیّه داد و او نتوانست آن را بگشاید.

أبوالقاسم بُسْتی گوید: و این مثل این است که بگوید: «ربا در معاملات عبارت است از: زیادی کیل در یک طرف معامله، در هر چیزی که در عرف و

عادت آن را با پیمانه می سنجند، هر جا که بوده باشد. و نیز در هر چیزی است که در عرف با وزنه سنجیده شود».

و مثل این است که بگوید: «از تخم های پرندگان آن تخمی حلال است که طرف بالایش باریک و طرف پائینش پهن باشد».

و مثل این است که بگوید: «از درندگان آن حیوانی حرام گوشت است که نیش داشته باشد و از پرندگان آن مرغی حرام گوشت است که ناخن درنده داشته باشد و غیر از این دو صنف از درندگان و پرندگان بقیّه اقسام آن حلال است».

و همین طور است گفتار حضرت صادق علیه السّلام: «در هر امری که از جانب خدا پیش بیاید، خداوند بنده خود را معذور می دارد».

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی زمان مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد علی علیه السلام براو وارد شد. رسول خدا شروع به صحبت با او کرد و سپس فرمود: ای علی! هرگاه روحم از بدنم جدا شد مرا غسل ده و در کفن بپوش آنگاه مرا بنشان و سؤال بپرس و هر آنچه را جواب دادم بنویس.

در تهذیب الأحکام آمده است: اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و از هر آنچه که میخواهی سؤال بپرس. سوگند به خدا از هر آنچه که سؤال پرسی جواب خواهی گرفت.

در روایت ابو عوانه آمده است که علی علیه السلام فرمود: آنچه را رسول خدا فرمود انجام دادم و مرا به آنچه که تا قیامت وجود دارد خبردار کرد.

جمیع بن عمیر التمیمی به نقل از عایشه آورد که گفت: نفس رسول خدا در دست علی جاری شد و علی آن را به دهانش بازگرداند.

صفوانی از امّ سلمه روایت کرده که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، کتابی را به من داد و فرمود: هر کس از آن کسانی که بعد از من در جای من قرار می گیرند این کتاب را از تو طلب کرد آن را به او بده. امّ سلمه گفت: وقتی ابوبکر و عمر و عثمان به حکومت رسیدند آن را طلب نکردند اما وقتی با علی علیه السلام بیعت شد از منبر پائین آمد و از

میان جمع گذشت تا به من رسید و فرمود: ای امّ سلمه کتابی را که رسول خدا به تو داد برایم بیاور. امّ سلمه گفت: به

ص: 167

او گفتم: تو صاحب آن هستی؟ فرمود: بله، و من کتاب را به او دادم. گفته شد که چه چیزی در کتاب بود؟ امّ سلمه گفت: هر چیزی که قبل از قیامت اتفاق می افتد. و در روایت ابن عباس آمده است، وقتی علی علیه السلام به خلافت رسید نزد امّ سلمه رفت و کتاب را طلب کرد، کتاب را به او داد آنگاه که آن را باز کرد و نگاهی به نوشته ها کرد فرمود: این علم ابدی است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آب اندک را سر میکشند و رود بزرگ را رها میکنند. از معنای این جمله از امام سؤال شد، فرمود: خداوند متعال علم تمام پیامبران را به رسول خدا وحی کرد. پیامبر صلی الله علیه و اله هم آن را نزد علی علیه السلام قرار داد.

علی علیه السلام در علم ادعایی میکرد که از هیچ کسی شنیده نشده است. حبیش الکنانی از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: سوگند به خدا از تبلیغ رسالتهای آسمانی، تصدیق وعدهها و تمام کلمات آگاهی داده شدم و یا این حدیث: در دو پهلوی من علم فراوانی وجود دارد؛ ای کاش حاملان و راویان آن را مییافتم. و یا این حدیث: اگر پرده برداشته شود چیزی به علم من اضافه نخواهد شد.

ابن ابی البختری و دیگران با اسناد گوناگون روایت کرده اند که: امیرمؤمنان علیه السلام در حضور مهاجرین و انصار در حالی که به سینه اش اشاره کرد فرمود: از علم پر شده است ای کاش که طالبی را برای آن مییافتم. از من بپرسید قبل از آنکه مرا درنیابید این ظرف علم است. این آب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این همان چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من خوراند چنانچه پرنده ای جوجه خود را خوراک می دهد. از من سؤال کنید چرا که در نزدم علم اولین و آخرین است. سوگند به خدا اگر بالشتی برایم تا گردد و مرا بر آن بنشانند، میان اهل تورات با تورات، اهل انجیل با انجیل، اهل زبور با زبور و اهل فرقان با فرقان قضاوت خواهم کرد تاجایی که هر کدام از کتاب ها ندا دهد که علی با حکم الهی در من حکم کرد. در روایت دیگری آمده: تا خداوند تورات و انجیل را به سخن گفتن آورد. در روایت دیگری آمده: تا تمام این کتاب

ها روشن و واضح شوند و بگویند: پروردگارا علی علیه السلام به حکم تو قضاوت کرد. سپس فرمود: از من سؤال کنید قبل از آنکه مرا در نیابید. سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد اگر از هر آیهای سؤال کنید اینکه در شب نازل شد یا روز، مکی است یا مدنی، ناسخ است یا منسوخ، محکم است یا متشابه، در سفر نازل شد یا در حضر، به شما پاسخ خواهم داد.

در غرر الحکم آمِدی آمده است: از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا درنیابید. من به راه های آسمان آگاهترم به شما از راه های زمین.

و در نهج البلاغه آمده است: از من پرسید پیش از آنکه مرا در نیابید. سوگند به خدائی که جانم در دست او است، نمیپرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت است و نه از گروهی که صد نفر را هدایت یا گمراه سازد، مگر آنکه شما را از دعوت کننده و جلودار و عقبه شان و جای فرود آمدن مرکبها و بار اندازشان و آنکه از اهل آنها کشته میشود و آنکه به مرگ طبیعی میمیرد باخبر کنم. و در روایت دیگری آمده است: اگر بخواهم میتوانم هر کدام از شما را از مکان دخول و خروجش و تمام امور مربوط به او باخبر کنم.

سلمان به نقل از علی علیه السلام آورد که فرمود: در نزد من علم منایا (مقدرات)، بلایا (گرفتاریها)، وصایا (ثمره سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله)، فصل الخطاب، علم انساب و مکان تولد کفر و اسلام است. من صاحب میسم، فاروق اعظم و دوله الدول هستم. از هر آنچه که میخواهید از الان تا به روز قیامت و از آنچه که قبل از من و الان است تا روزی که خدا پرستش میشود سؤال پرسید.

ابن مسیب گفت: در میان صحابه تنها علی علیه السلام بود که میفرمود: از من سؤال کنید. ابن شبرمه گفت: هیچ کس جز علی علیه السلام بر منبر نگفت: از من بپرسید.

ص: 169

خداوند متعال می فرماید: « تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ(1)» {و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است } یا « وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِین (2)» {و

هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم } و یا «وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِین (3)» {و

هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است } پس وقتی اینها در ظاهر قرآن وجود ندارد آیا جز این است که در تأویل آن وجود دارد؟ همچنانکه میفرماید: «وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ (4)» {تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند } و این همان منظور سخن علی علیه السلام است که فرمود: از من سؤال پرسید قبل از آنکه مرا درنیابید. اگر منظور ظاهر قرآن بود در امت اسلامی افراد زیادی وجود دارند که ظاهر آن را میدانند و در حرف به حرف آن اشتباه نمیکنند. و علی علیه السلام هم نمی آید در ملأ عام چیزی را بگوید که صحیح نیست و ادعایی کند که دیگرانی هم در آن با او مساوی هستند. پس وقتی ثابت شد که هیچ کس در علم به پای علی علیه السلام نمیرسد درست است که او به امامت سزاوارتر بود.

و از عجایب امر علی علیه السلام آن است که هیچ علمی نیست مگر این که افراد صاحب نظر در آن علم، آن حضرت را الگوی آن قرار میدهند، به طوری که سخنان او قبله شریعت شد و از او قرآن شنیده شد. شیرازی در کتاب نزول القرآن و ابو یوسف در تفسیرش به نقل از ابن عباس درباره آیه «لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَک (5)» {

زبانت را]در هنگام وحی[زود به حرکت درنیاور }آوردند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام نازل شدن وحی زبانش را حرکت میداد تا آن را حفظ کند، به او گفته شد: «لا تحرک به لسانک» ضمیر هاء به قرآن بر میگردد «لتعجل به» قبل از آنکه خواندن آن بر تو تمام شود «إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَه» {در

1- . نحل / 89
2- . یس / 12
3- . انعام / 59

4- . آل عمران / 7

5- . القیامه/16

حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر]عهده[ماست}. ابن عباس گفت: خداوند متعال به رسول خدا تضمین داد که علی بن ابی طالب بعد از او قرآن را جمع آوری خواهد کرد. ابن عباس گفت: خداوند متعال قرآن را در قلب علی جمع کرد و او شش ماه بعد از وفات رسول خدا آن را جمع آوری کرد.

در اخبار ابی رافع است که: رسول خدا در بستر بیماری که در نهایت منجر به وفات او شد، به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی! این کتاب خداوند است آن را بگیر. علی آن را در پارچهای گذاشت و به منزلش رفت، وقتی رسول خدا وفات یافت، علی علیه السلام آن را به صورت کتاب آنگونه که خداوند متعال نازل کرده بود - و حضرت به آن آگاهی داشت - گرد آورد.

علی بن رباح گفت: رسول خدا علی را به گردآوری قرآن دستور داد. علی آن را گردآوری کرده و نوشت.

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر بالشی برای من تا میشد و به حقّ من اعتراف میشد، هر آینه برای ایشان بیرون می آورم قرآنی را که من خودم نوشته ام و آن را رسول خدا بر من املاء نمود. همچنین روایت شده است که بیعت علی علیه السلام با ابوبکر به خاطر نوشتن قرآن به تاخیر افتاد.

ابو نعیم در حلیه و خطیب در أربعین از علی علیه السلام روایت کردند که فرمود: چون رسول خدا رحلت نمود، من قسم خوردم که ردایم را بر دوش نگیرم تا اینکه آنچه را که در بین دو لوح قرار دارد جمع آوری کنم بنابراین من ردایم را بر دوش نگرفتم تا قرآن را جمع کردم.

در اخبار اهل بیت علیهم السلام آمده است که علی سوگند خورد ردایش را تنها برای نماز بر دوش اندازد تا زمانی که قرآن را جمع آوری کند و به صورت کتاب درآورد. امیرمؤمنان علیه السلام مدتی را در انزوا گذراند و کار نوشتن و جمع آوری قرآن را به پایان رساند سپس آن را در پارچه ای گذاشت و در حالی که مسلمانان در مسجد جمع شده بودند به آنجا رفت، افرادی که در آنجا بودند بعد از غیبت علی از آمدن سر زده او تعجب و غافلگیر شدند و با خود گفتند: ابو الحسن حتما برای کاری مهم آمده است. علی علیه السلام به میان آن ها رفت و کتاب را

در برابرشان قرار داد و گفت: رسول خدا فرمود: تحقیقاً من چیزی را در میان شما باقی می گذارم که اگر به آن تمسّک کنید هیچگاه گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من. و این است کتاب خدا و من هستم عترت. دوّمی(عُمر) برخاست و رو به او کرد و گفت: اگر در نزد تو قرآن هست در نزد ما نیز مثل آن هست بنابراین ما حاجتی به شما دو تا نداریم. علی علیه السّلام کتاب را برداشت و با خود بازگردانید پس از آنکه حجّت را بر آنان تمام کرد.

و در خبر طولانی از حضرت صادق علیه السّلام آمده است که علی علیه السّلام قرآن را با خود حمل کرد و رو به عقب به سوی حجره خود برگشت در حالی که این آیه از قرآن را می خواند: «فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ ما یَشْتَرُون» {پس کتاب را به پشت سرهای خود افکندند و آن را به قیمت کمی فروختند. چه بد معامله ای کردند}.

و از همین لحاظ ابن مسعود قرائتش این طور است: «إن علیّا جمعه وقرآنه فإذا قرأه فاتبعوا قرآنه: علی قرآن را جمع کرد و بعضی از آن را به بعض دیگر منضّم نمود. پس زمانی که آن را جمع آوری کرد شما از قرائت و جمع شده به دست او پیروی کنید». و امّا آنچه که روایت شده است: ابوبکر و عمر و عثمان قرآن را جمع کردند، امّا أبوبکر چون از او درخواست نمودند که قرآن را جمع کند گفت: من چگونه دست به کاری زنم که رسول خدا خودش به آن دست نزد و مرا هم امر بدان ننمود؟ این روایت را بخاری در «صحیح» خود آورده است (1).

اما علی علیه السلام مدعی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را امر به جمع و تألیف قرآن نموده است. از این گذشته آنها زید بن ثابت، سعید بن عاص، عبدالرّحمن بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر را امر به جمع کردن قرآن نمودند، پس جمعآوری قرآن نتیجه عمل مجموعه این افراد است.

از ایشانند علماء قرائات [که علی را الگوی خود می دانند]؛ أحمد بن حنبل و ابن بَطّه و أبویَعلی در مصنّفات خود، از أعمش از أبوبکر بن عیّاش در ضمن

1- . صحیح بخاری 3: 139، 140

خبری طولانی روایت کرده اند که: دو نفر مرد سی آیه از سوره احقاف را خواندند و در قرائتشان اختلاف داشتند. ابن مسعود گفت: این خلاف را من نمیخوانم. و آن دو نفر را به حضور پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم برد. پیغمبر به خشم آمد و علی نزد رسول خدا بود، علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا به شما امر می کند که قرآن را همان طوری که به شما تعلیم داده شده است بخوانید. و این دلیل است بر اینکه علی علیه السّلام به کیفیّت وجوه قرائت های مختلف عالم بوده است.

و روایت شده است که چون زید، تابوت را تابوه خواند، علی علیه السّلام به او فرمود: تابوت بنویس و او چنین نوشت.

قرّاء سبعه همگی رجوعشان در قرائت به امیرمؤمنان علیه السّلام است. امّا حمزه و کسائی بر قرائت علی علیه السّلام و ابن مسعود اتّکاء و اعتماد دارند و مصحف آنها مصحف ابن مسعود نیست. بنابراین آنها رجوع به علی علیه السّلام دارند و با ابن مسعود در آن چیزی که مربوط به إعراب است موافق هستند.

ابن مسعود گفته است: من هیچکس را در قرائت قرآن، استادتر و ماهرتر از علیّ بن ابی طالب علیه السلام ندیده ام.

و امّا نافع و ابن کثیر و ابو عمرو، قسمت عمده قرائت های آنان به قرائت ابن عبّاس بر می گردد، و ابن عبّاس نزد اُبَی بن کعب و علی علیه السّلام قرائت نموده است. و آنچه از قرائت این جماعت قرّاء مخالف قرائت اُبَی می باشد از قرائت علی علیه السّلام گرفته شده است.

و امّا عاصم، او در نزد أبو عبدالرحمن سلمی قرائت کرده است، و أبو عبدالرّحمن گفته است: من تمام قرآن را پیش علیّ بن أبی طالب قرائت نموده ام. و گفته اند که فصیح ترین قرائت ها قرائت عاصم است چون اصل را آورده است به علّت آنکه جاهائی را که دیگران ادغام کرده اند، او اظهار نموده است، و همزه ای را که دیگران لینت داده اند او تثبیت کرده و الف هایی را که دیگران اماله نموده اند او فتحه داده است.

و عدد کوفی در قرآن، منسوب به علی علیه السّلام است و در میان صحابه غیر از علی کسی نیست که عدد آیات بدو منسوب باشد. و عدد آیات را هر شهری از بعضی از تابعین نوشته اند.

از جمله آنان مفسرانند مانند: عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و اُبَی بن کعب و زید بن ثابت که همگی آنها اتّفاق نظر داشتند که امیرمؤمنان علیه السّلام بر آنها تقدّم دارد. در تفسیر نقّاش به نقل از ابن عبّاس آمده است که گفت: بیشتر آنچه را که از تفسیر آموختم از علیّ بن أبیطالب و ابن مسعود بوده است. قرآن بر هفت حرف نازل شده است، هر کدام از این هفت حرف ظاهر و باطنی دارد و علیّ بن ابی طالب علیه السّلام علم به ظاهر و باطن آن داشته است.

و در فضائل عکبری آمده است که: شَعبی گفت: بعد از پیغمبر خدا هیچکس از علی بن ابی طالب داناتر به کتاب خدا نیست.

در تاریخ بلاذُری و حلیه الاولیاء آمده است که علی علیه السلام فرمود: قسم به خدا آیه ای نازل نشده است مگر اینکه من می دانم درچه موضوعی نازل شده و در کجا نازل شده است. آیا در شب نازل شده یا در روز، در بیابانِ هموار نازل شده یا در کوه؟ پروردگار به من قلبی عاقل و زبانی پرسشگر عنایت فرموده است.

در قوت القلوب آمده است که علی علیه السلام فرمود: اگر بخواهم میتوانم در تفسیر سوره فاتحه الکتاب چندان بنویسم که بار هفتاد شتر شود.

وقتی مفسران قول آن حضرت را ببینند فقط آن را میپذیرند. ابن کَوّاء در وقتی که امیرمؤمنان علی علیه السلام بر بالای منبر بود، از او پرسید: مراد از «الذَّارِيَاتِ ذَرْواً» {سوگند به بادهای ذره افشان} چیست؟ فرمود: بادها، پرسید: منظور از «فالحامِلاَتِ وِقْرَأ» {و ابرهای گرانبار}چیست؟ فرمود: ابرها. پرسید. «فالجَارِياتِ يُسْرَا» {و سبک سیران} فرمود: کشتی ها. پرسید: و«فالمُقسِّمَاتِ أَمْرًا» { و تقسیم کنندگان کار[ها]} فرمود: فرشتگان. و مفسّران در این آیات قول آن

حضرت را گرفتهاند. هچنین تفسیر این آیه: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاس (1)» {در

حقیقت نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده} را نمی دانستند به طوری که مردی پرسید: نخستین خانه است؟ علی علیه السلام فرمود: نه قبل از آن هم خانه هایی بودهاند اما نخستین خانهای است که برای مردم ساخته شده در حالی که مبارک است و در آن هدایت و رحمت و برکت وجود دارد. برای نخستین بار ابراهیم آن را بنا کرد سپس قومی از اعراب که از قبیله جرهم بودند آن را دوباره ساختند سپس ویران شد و قبیله عمالقه آن را ساختند. بعد از آن یکبار دیگر ویران شد که این بار قریش آن را بنا کرد. و این که سخنان ابن عباس در تفسیر را نیکو دانسته اند به این خاطر است که آنها را از علی علیه السلام گرفته است.

در مسند احمد آمده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت یافت ابن عباس ده سال داشت و سورههای محکم یعنی مفصل را خوانده بود(2).

و از جمله ایشان، فقهاء هستند که امیرمؤمنان علیه السلام فقیه ترین ایشان بوده است به علت اینکه آنچه را که او در فقه ارائه داد تمام فقهاء نتواستند بیاورند. تمامی فقهاء سرزمینها به او مراجعه دارند و از دریای فقه او مشتی آب بر می دارند اما فقهای کوفه که عبارت از سفیان ثوری، حسن بن صالح بن حی، شریک بن عبدالله و ابن ابی لیلی بودند اینها مسایل را که از اصول تفریع می کردند و می گفتند: این قیاس گفتار علی بن ابیطالب است. آنها اساس ابواب فقه خود را بر این مجری قرار می دهند. اما فقهای اهل بصره، حسن و ابن سیرین می باشند و هر دو نفر آنها فقه خود را از کسی اخذ کرده اند که او از علی علیه السلام اخذ کرده است. خود ابن سیرین به صراحت اعلام کرد که علم فقه را از کوفیان و به ویژه عبیده سلمانی که از نزدیکترین افراد به امیرمؤمنان بود گرفته و اما اهل مکه فقهشان را از ابن عباس و از علی علیه السلام گرفته اند. و ابن عباس بیشتر علم خود را از آن حضرت گرفته است .

1- . آل عمران/96

2- . در برهان از عیاشی روایتی آمده است که بیانگر این است که مفصل 67 سوره است و از سوره فتح شروع و تا آخر آن ادامه دارد.

فقهای مدینه نیز علم خود را از علی علیه السلام گرفتهاند و شافعی کتاب مستقلی تصنیف نموده است در دلالت بر اینکه اهل مدینه همگی در فقه تابع علی علیه السلام و عبدالله می باشند. محمد بن حسن فقیه - که شافعی نزد او درس خواند - گفت: اگر علی علیه السلام نبود حکم اهل بغی(تجاوز) را نمیدانستیم. وی در این زمینه کتابی نوشته است که حاوی سیصد مسأله درباره جنگ با این افراد است که بر اساس کردار علی علیه السلام آن را نوشته است.

در مسند ابو حنیفه آمده است که هشام بن حکم گفت : حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: قیاس را از چه کسی می گیری؟ گفت: از علی بن ابیطالب و زید بن ثابت. وقتی که عمر علی بن ابیطالب علیه السلام و زید بن ثابت را در باب ارث جد با برادران شاهد قرار داد، علی علیه السلام به او فرمود: اگر درختی را فرض کنیم که از آن یک شاخه منشعب شود و سپس از این شاخه، دو شاخه دیگر پهلوی هم منشعب شوند، کدامیک به یکی از دو شاخه منشعب و جدا شده نزدیکتر است: آیا همین شاخه موازی که در پهلوی او در آمده نزدیکتر است یا اصل تنه درخت. زید گفت: اگر اگر رودی کوچک از رودخانه جدا شود و از آن رود کوچک، دو رود دیگر جدا شوند کدام یک نزدیکترند، یکی از دو رود به دیگری یا به رودخانه؟

و از جمله آنان فرضیون هستند که حضرت در این زمینه از همه آنها مشهورتر است(1).

در کتاب فضایل اثر احمد بن حنبل آمده است که عبدالله گفت: عالم ترین اهل مدینه به فرائض(مقدار سهم الإرث) علی بن ابی طالب است. شعبی گفت: من از علی علیه السلام در علم ارث و در کیفیت محاسبه آن عالمتر ندیدهام. شعبی سپس سؤال کسی را از آن حضرت در حالی که بر روی منبر در حال خواندن خطبه بود نقل می کند که از مردی که مرده بود و یک زن و پدر و مادر و دو دختر بجای گذارده بود، از سهم الإرث زنش پرسید. حضرت بدون وقفه فرمود :

1- . منظور کسانی هستند که در محاسبه سهم الارث تخصص داشتند.

در این صورت یک هشتم زن به یک نهم تبدیل می گردد. این مسأله به مسأله منبریه معروف شد.

شرح این مسئله از این قرار است: برای پدر و مادر دو ششم است.و برای دو دختر دو سوم و برای زوجه یک هشتم و در این صورت عول لازم می آید، زیرا سهمیه زوجه که سه سهم از بیست و چهار قسمت است و همان ثمنیه اوست. در این صورت تبدیل می شود به سه سهم از بیست و هفت قسمت و این مقدار یک نهم از ما ترک است و باقی می ماند بیست و چهار قسمت، برای دو دختر شانزده قسمت، و برای پدر و مادر هشت قسمت به طور مساوی. و این گفتار را حضرت بنابر طریق استفهام گفته اند، یعنی آیا ثمنیه او تسعیه می شود؟ یا بنابر قول عامه که آنها در این صورت به عول قائلند و سهمیه زوجه را کم می کنند، و یک نهم می دهند، یا می خواسته است بیان کند که چگونه بنابر مذهب قائلین به عول حکم اینطور می شود. بنابرین جواب و حساب و قسمت و نسبت را بیان کرد. و مسأله دیناریه هم همین گونه است.

و از جمله ایشان، اصحاب روایات هستند؛ حدود بیست واندی راوی وجود داشتند از جمله ابن عباس، ابن مسعود، جابر انصاری، ابو ایوب، ابو هریره، انس و ابو سعید خدری، ابو رافع و دیگران اما علی علیه السلام بیشتر از همه روایت میکرد و موثق ترین شخص آنها از نظر ارائه دلیل و برهان بود و درونش از هر گونه تعصب در امان بود همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: علی علیه السلام با حق است.

ترمذی و بلاذری گفتند: به علی علیه السلام گفته شد: دلیل اینکه بیشتر از دیگر صحابه حدیث نقل میکنی، چیست؟ فرمود هرگاه از پیامبر سؤال می کردم پاسخ می داد و چون ساکت می شدم خود شروع می کرد.

در کتاب ابن مردویه هم آمده است که فرمود: هرگاه سؤال میکردم پاسخ داده می شدم و هرگاه سکوت میکردم با من سخن گفته می شد.

و از جمله عالمان، متکلمان بودند که علی علیه السلام اصل علم کلام بود. پیامبرصلی الله علیه و آله فرمودند: علی علیه السلام ربانی این امت است. در

اخبار آمده است که اوّلین کسی که بدعت گزاران را به بحث و گفتگو دعوت کرد و آنها را به حق فرا خواند، علی علیه السّلام بود. ملحدان در تناقضات قرآنی با او به جدل میپرداختند و او بود که جواب مشکلات جاثلیق را داد تا در نهایت اسلام آورد.

ابوبکر بن مردویه در کتابش از سفیان آورد که گفت: علی علیه السلام با هر کس که به مجادله پرداخت او را قانع کرد.

امام حسین از امیرمؤمنان علیهما السلام نقل کرد که فرمود: در حالی که شب با فاطمه علیها السلام در منزل نشسته بودیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و فرمود: مگر شما نماز را به جای نمیآورید ؟ گفتم: ای رسول خدا نفس های ما به دست خداست اگر بخواهد ما را به قیام وادار میکند یعنی به ما لطف افزون میکند. وقتی این سخن را گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و دیگر برنگشت و شنیدم در حالیکه بر ران های خود میزد گفت: «و کان الإنسان» یعنی علی بن ابی طالب «أکثر الشیء جدلا» «بیشتر از همه به جدل میپردازد» یعنی به حق و صدق تکلم میکند.

علی علیه السلام در جواب رأس جالوت که به او گفت: سی سال بعد از پیامبرتان با شمشیر مقابل هم صف آرائی کردید، فرمود: اما شما اجازه ندادید که پاهای موسی از آب خشک شود گفتید: «اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَه، برای ما خدایانی قرار بده همان طور که آنان خدایانی دارند».

بعد از جنگ جمل گروهی از اعراب « کلیب جرمی» را به نمایندگی از جانب خود به سوی حضرت فرستادند تا با امام دیدار و مذاکره کند و شک و شبهه در باره وی را از آنها بزداید. امام علی علیه السّلام با استدلال و ارائه دیدگاه های روشن موقعیت خود و اصحاب جمل را تشریح نمود سپس به او فرمود: با من بیعت کن. کلیب جرمی از این کار امتناع کرد و گفت : من نماینده گروهی از مردم هستم و قبل از مراجعه به آنان به هیچ کاری اقدام نمیکنم .

امیر مؤمنان علیه السّلام در پاسخ فرمود: اگر آنان تو را میفرستادند که محل ریزش باران را بیابی سپس به سوی آنان باز میگشتی و از گیاه و سبزه و

آب خبر میدادی، اگر مخالفت میکردند و به سرزمین های خشک و بی آب روی میآوردند تو چه میکردی؟ گفت: آنها را رها میکردم و به سوی آب و گیاه میرفت . امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: پس دستت را برای بیعت کردن بگشای، کلیب با امام علیه السّلام بیعت نمود و پس از آن گفت :سوگند به خدا به هنگام روشن شدن حق توانایی مخالفت نداشتم و با امام بیعت کردم.

این سخنش که فرمود: اول شناخت خداوند توحیدش است و اساس توحید نفی صفات از او است و تا آخر حدیث. آنچه متکلمان در اصول این علم گفتهاند شرح و تفصیل این جملهها و این اصول است. اما شیعیه امامیه در این علم به امام جعفر صادق علیه السلام رجوع می کنند و آن حضرت هم به پدرانش تا منتهی به علی علیه السلام میشود. اما معتزلیان و زیدیه هم قاضی عبدالجبار بن احمد برایشان روایت می کند و او از ابو عبدالله حسین بصری از ابو اسحاق عباس از ابی هاشم جبایی از پدرش ابو علی از ابو یعقوب الشحام از ابو الهذیل العلاف از ابو عثمان طویل از واصل بن عطاء از ابو هاشم عبدالله بن محمد بن علی و ابوهاشم از پدرش محمّد بن حنفیه روایت میکند و او نیز از امیرمؤمنان علیه السّلام.

وراق قمی این گونه سروده است:

- علی برای مردم مسائلی را که در آن اختلاف داشتند روشن کرد و به خاطر شدّت خشم یا ترس سکوت نکرد.

علی علیه السلام دین را زنده و حق آن را تمام و کمال ادا کرد و اگر او نبود دین یک دهم درهم هم ارزش نداشت.

و از جمله آن عالمان، نحویها بودند که علی علیه السلام پیشگام آنها و پدید آورنده علم نحو بود؛ چرا که آنها از خلیل بن احمد بن عمرو ثقفی از عبد الله بن إسحاق حضرمی از أبی عمرو بن العلاء از میمون الأقرن از عنبسه الفیل از أبی الأسود دؤلی روایت میکردند که ابو الأسود خود از علی علیه السلام روایت میکرد و علت ابداع علم نحو این بود که قریش با اهل انباط ازدواج میکردند و از آنها فرزندانی به دنیا آمد که باعث فساد در زبانشان شدند تا جایی که دختر خویلد

اسدی که با یکی از افراد این قبیله ازدواج کرده بود گفت: «ان ابوی مات و ترک علی مال کثیر(1)»

وقتی آنها فساد در زبانشان را دیدند علم نحو را تاسیس کردند.

روایت شده است که فرد اعرابی از فردی بازاری شنید که میخواند: «ان الله برئ من المشرکین و رسولِه» یعنی رسول را به جای منصوب مجرور می خواند، وقتی اعرابی این را شنید ضربهای به سر آن فرد زد و سرش را شکست. فرد مضروب از ضارب نزد علی علیه السلام شکایت کرد وقتی امیرمؤمنان دلیل آن را از اعرابی پرسید گفت: او آیه قرآن را اشتباه میخواند و به خداوند کفر ورزیده است. حضرت فرمود: در این کار که عمدی وجود نداشته است.

روایت شده است که ابو الأسود مشکل بینائی داشت و دختری داشت که او را پیش علی علیه السلام میبرد. روزی دخترش گفت: (یا ابتاه ما اشدُّ حرِ الرمضاء) با این جمله میخواست اسلوب تعجب را به کار برد که اشتباه بود. پدرش او را منع کرد و وقتی نزد علی علیه السلام رسید حضرت را باخبر کرد و علم نحو را تاسیس کرد.

روایت شده است که ابا الأسود در تشییع جنازه ای حرکت میکرد. مردی از او پرسید: مَن المتوفِّی؟: چه کسی میراننده است. - می خواست بپرسد مرده کیست اما به جای اسم مفعول از اسم فاعل استفاده کرد - ابو الأسود گفت: خدا! سپس علی علیه السلام را خبر دار کرد و این گونه بود که علم نحو پایه گذاری شد.

به هر حال هر طور که بود علی علیه السلام نوشته ای به أبوالاسود داد و گفت: چقدر نیکوست به این «نحو»! ای ابو الأسود مسائل را در حاشیه این اصول بنویس. و به این علت بود که علم نحو نامیده شد. ابن سلام گفت از جمله املاء آن حضرت به ابو الأسود این است: «کلام از سه چیز تشکیل می شود: اسم و فعل و حرف». سپس فرمود اسم آن چیزی است که از مُسمّی خبر دهد. و فعل آن چیزی است که از حرکت مُسمّی خبر دهد. و حرف آن چیزی است که معنائی را در غیر خودش به وجود می آورد. بعد از آن نوشت: (علی بن ابو طالب). علمای نحو در

1- . به جای آنکه بگوید: ان ابای مات و ترک علی مالا کثیرا.

اعراب ابوطالب ماندند. بعضی گفتند که أبوطالب اسم او است نه کنیهاش. و بعضی گفتند: این جمله، ترکیب است مثل حَضْرَ موت. زمخشری در کتاب فائق گفته است: لفظ أبوطالب را در حال جرّ هم به همان حالت رفع باقی گذاردند چون «أبوطالب» به همین شکل شهرت یافته و بدین صورت شناخته شده و بنابراین مانند ضرب المَثَل است که حرکاتش تغییر نمی پذیرد.

و از جمله علوم، علم خطابه است که امیرمؤمنان علیه السّلام در این فن هم سرآمد بود . آیا نمی بینی خطبه های غرای او را همچون توحید، و شِقشِقیّه و هدایه و ملاحم و لؤلؤه و غرّاء و قاصعه و افتخار و أشباح و دُرّه یَتیمه و أقالیم و وسیله و طالوتیه و قصبیه و نخیله و سلمانیّه و ناطقه و دامغه و فاضحه، وهمچنین نهج البلاغه شریف رضی را و کتاب «خطب امیرمؤمنان علیه السّلام» از اسماعیل بن مهران سَکونی از زید بن وهب را؟ سیّد رضی گفت: امیرمؤمنان علیه السّلام منبع و سر چشمه فصاحت است. او منشأ و زادگاه بلاغت بوده است و نکات نهان این علوم از او به ظهور رسیده و قوانینش از او گرفته شده است.

جاحظ در کتاب غُرّه گوید: امیرمؤمنان علیه السّلام به معاویه نوشت: غَرَّکَ عِزُّکَ فَصَارَ قَصَارُ ذَلِکَ ذِلَّکَ فَاخْشَ فَاحِشَ فِعْلِکَ فَعَلَّکَ تَهْدَأُ بِهَذَا. عزیز بودنت تو را فریب داده است و نهایت آن، چیزی جز ذلت نیست. از کردار زشت خود بترس، باشد که هدایت یابی.

و امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: مَنْ آمَنَ أَمِنَ. کسی که ایمان آورد در امان است.

کلبی و ابن بابویه از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده اند که: صحابه رسول خدا در جایی جمع شده بودند و درباره این مسئله صحبت میکردند که حرف الف از همه حروف بیشتر در کلام وارد می شود. امیرمؤمنان علیه السّلام بدون مقدّمه و ناگهانی خطبه ای پربار - بدون الف - برای آنها خواند که اوّل آن این است: «حَمِدْتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنَّتُهُ وَ سَبَغَتْ نِعْمَتُهُ وَ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ وَ تَمَّتْ کَلِمَتُهُ وَ نَفَذَتْ مَشِیَّتُهُ وَ بَلَغَتْ قَضِیَّتُهُ: حمد و سپاس می گویم آن کس را که منتش عظیم، نعمتش گوارا، و رحمتش پیشی گرفته، کلمه اش تمام، و اراده اش نافذ و قضاء او

رسیده است». سپس بالبداهه شروع به خواندن خطبهای دیگر کرد که بدون نقطه بود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ أَهْلِ الْحَمْدِ وَ مَأْوَاهُ وَ لَهُ أَوْكَدُ الْحَمْدِ وَ أَحْلَاهُ وَ أَسْرَعُ الْحَمْدِ وَ أَسْرَاهُ وَ أَطْهَرُ الْحَمْدِ وَ أَسْمَاهُ وَ أَكْرَمُ الْحَمْدِ وَ أَوْلَاه: سپاس خدایی را که شایسته سپاس و جایگاه سپاس است و برای اوست محکم ترین سپاس و شیرین ترینش و سریعترینش و رونده ترینش و پاک ترینش و بالاترینش و گرامی ترینش و سزاوارترینش». و این دو خطبه را در کتاب «مخزون مکنون» آورده ام. از سخنان آن حضرت علیه السلام میتوان اشاره کرد به:

- سبکبار شوید تا به قافله برسید زیرا اول شما را منتظر آخر شما گذاشته اند.

- کسی که دستش را از اقوام خود بکشد فقط یک دست از آنها را جمع کرده و اما دستهای بسیاری از آنها را از خود بسته است و کسی که با اهل خود، به نرمی رفتار کند پیوسته از قوم خود به او محبّت می رسد.

- جاهل به چیزی با آن دشمنی می کند. همچنان که خداوند متعال می فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَم يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ(1)» {بلکه تکذیب کردند چیزی را که در علم به آن احاطه نداشتند}.

- مرد زیر زبان خود پنهان است چون سخن گوید ظاهر می گردد همچنان که خداوند متعال می فرماید: «وَ لَتَعْرِفَنَّهُم فِی لَحْنِ الْقَوْلِ(2)»

{آنها را از لحَنِ گفتارشان می شناسی.

- قیمت و بهای هر کس به اندازه دانش اوست. و مثل این گفتار، کلام خداست که می فرماید: «إِنَّ اللَّه اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْم (3)» {در

حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است}

1- . یونس/39

2- . محمد /30

3- . بقره/ 247

- کشتن موجب کمی کشتار می شود همچنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَ لَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَوه(1)»

{همانا برای شما در قصاص، حیات است }

و از جمله ایشان، شاعران هستند که امیرمؤمنان علیه السّلام شاعرترین است. جاحظ در کتاب بیان و تبیین و نیز در کتاب فضائل بنی هاشم و بلاذری در کتاب أنساب الاشراف آورده اند که: علی علیه السّلام از همه اصحاب شاعرتر و فصیح تر و خطیب تر و نویسنده تر بوده است.

در تاریخ بلاذری است که ابوبکر و عمر و عثمان شعر میگفتند اما علی علیه السّلام شاعرتر از هر سه نفر آنها بود.

و از جمله ایشان، آگاهان به عروض هستند و عروض از خانه علی علیه السلام بیرون آمده است. در روایت است که خلیل بن احمد قواعد عروض را از مردی که از اصحاب امام باقر و یا امام سجاد علیهما السّلام بود فرا گرفت و بعد از آن بود که اصول این علم را وضع نمود.

و از جمله ایشان، عالمان به عربیّت است که علی علیه السلام حاکم ترین آنها است. ابن حریری بصری در کتاب «دُرّه الغوّاص» و ابن فیّاض در «شرح اخبار» روایت کرده اند که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در معنای کلمه «مَوْءُودَه» دچار اختلاف شدند. علی علیه السّلام فرمود: مَوْءُودَه نیست مگر زمانی که مراحل هفتگانه بر او بیاید. عمر گفت: راست گفتی، خداوند عمرت را طولانی کند. منظور حضرت از این مراحل همانی است که در قول خداوند: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَه مِن طین» {و به یقین انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم } تا آخر آیه بنا بر این استشهاد اگر جنین پس از ولادت زنده باشد و سپس دفن شود مَوْءُودَه است.

و از جمله علما، واعظان هستند و هیچکس در امثال، موعظه ها و سخنان بازدارنده مانند امیرمؤمنان علیه السلام نبوده است. سخنان او در این زمینه زیاد هستند و به چند مورد آنها اشاره میکنیم:

1- .بقره / 179

کسی که تخم دشمنی بکارد زیان برداشت می کند.

کسی که مرگ را به یاد آرد آرزوها را فراموش میکند.

کسی که در او عقل خفته باشد جهل در او قیام می کند.

ای فریفته گان به دنیا، چقدر شیفته خانه ای شدهاید که خیرش ناچیز، شرّش آماده، نعمتش رخت بر بسته و عزیز آن ذلیل است. خانهای که کسی که با آن مسالمت کند محروم می گردد. مالکش مملوک دیگری است و میراثش بهره دیگران است.

عبدالواحد آمدی کتابی در غُرَر کلمات آن حضرت تصنیف نموده است.

و از جمله ایشان، فلاسفه هستند که امیرمؤمنان علیه السّلام بر همه فلاسفه برتری دارد. وی فرمود: من نقطه هستم من خطّ هستم، من خطّ هستم من نقطه هستم، من نقطه و خطّ هستم. جماعتی در تفسیر این جمله گفتند: قدرت اصل است و جسم حجاب آن است، و صورت حجاب جسم است. چرا که نقطه اصل است و خطّ حجاب آن و مقام آن است و حجاب غیر از جسد ناسوتی است.

از حضرت علیه السلام درباره عالَم برتر سؤال شد. فرمود: صورت هائی عاری از مادّه، و فراتر از قوّه و استعداد هستند. خداوند در آنجا تجلّی کرد و به عرصه آمدند، و به آنها تابید ودرخشیدند. آنگاه در هویّت آنها نمونه ای از خود را انداخت، بنابراین افعال خود را از آنها ظاهر نمود(1).

انسان را صاحب نفس ناطقه آفرید که اگر آن نفس را با علم رشد دهد با جوهرهای علل اولیّه خود مشابهت پیدا می کند و اگر مزاجش را معتدل نماید و از افعال مخالف با فطرت نفس خود دوری گزیند با هفت آسمان استوار مشارکت خواهد نمود.

1- . بعید است این سخن از آن حضرت باشد. چه از نظر سند که در هیچ یک از کتب معتبره روایی شیعه نیامده و چه از نظر متن که در آن اصطلاحات ارسطویی چون قوه و استعداد و صورت به کار رفته و مهمتر اینکه ظاهرش اثبات مجرداتی غیر از خداوند است که این مطلب با ادله

عقلی و روایات فراوانی که تنها موجود مجرد را خدای متعال می داند منافات دارد.(مترجم)

ابو علی سینا در وصف علی علیه السلام گفت: هرگز مردی شجاع و فیلسوف به ظهور نرسیده مگر علیّ بن أبیطالب.(1)

شریف رضی گفت: کسی که گفتار علی را بشنود شک نمی کند که کلام کسی است که در گوشه خانهای

غرق در تفکر بوده ویا در دامنه کوهی عزلت گزیده است؛ چنانکه تنها حسّ خود را می شنود و تنها خودش را میبیند و هیچگاه باور نمی کند که این، کلام کسی است که غرق در جنگ بود و شمشیرش را از غلاف بیرون میکشید و گردن پهلوانان را از عرض می پراند و قهرمانان را نقش بر زمین می کرد و جانها را میگرفت. با این حال امیرمؤمنان علیه السلام زاهد زاهدان و اسوه صالحان است و این از فضائل عجیب و خصائصی است که علی علیه السلام با وجود تضاد آنها همه را با هم داشت.

و از جمله ایشان، عالمان به هندسه هستند که امیرمؤمنان علیه السّلام عالمترین آنهاست. حفص بن غالب آورده است: دو نفر در زمان عمر نشسته بودند از جلوی آنها غلامی که به غل و زنجیر کشیده شده بود عبور داده شد، یکی از آنها گفت: اگر وزن این غل و زنجیر فلان مقدار نباشد زن من سه طلاقه باشد. و دیگری بر خلاف مقداری که اوّلی ذکر کرده بود سوگند یاد کرد. از صاحب برده خواستند تا زنجیر او را باز کند تا آن را وزن کنند، اما او ابا کرد، موضوع را نزد عمر بردند و عمر گفت: از زنان خود دوری کنید، سپس به دنبال علی علیه السلام فرستاد تا وزن آن غل و قید را مشخّص نمود. علی علیه السلام دستور داد ظرف بزرگی شبیه تغار آوردند. به غلام گفت تا پایش را در آن بگذارد. سپس فرمود تا در تغار تا جائی که پا و غل و زنجیر غلام پوشیده میشود آب بریزند. آنگاه

1- . فیلسوف دانستن امام به هیچ وجه صحیح نیست. چرا که فیلسوف در لغت یعنی دوستدار دانش و در واقعیت یعنی کسانی چون ارسطو و افلاطون که با استبداد به فکر و اندیشه خود و بدون مراجعه به انبیا درباره مسائل معرفتی مهمی چون توحید و خلقت و ... نظر دادند و به اشتباهات مهلکی دچار شدند و دیگرانی را نیز گمراه کردند. با این وصف چه جای قیاس امام معصوم یعنی کسی که علم و معرفتش را نه با اتکای بر فکر و ذهن خود بلکه از منبع وحی الهی دریافت می کند با فیلسوفانی که با اتکای

بی جا به رای و اندیشه خود و بدون رجوع به انبیا به چنان خطاهایی افتادند؟ ! (مترجم)

دستور داد تا غلام غل و زنجیر را بالا بیاورد در نتیجه آب از نقطه مورد نظر پائین آمد. علی علیه السلام فرمود تا آهن بیاورند، حضرت آنقدر آهن در تغار قرار داد تا اینکه آب به نقطه قبلی خود رسید آنگاه دستور داد تا آهن را وزن کنند و غل و زنجیر را هم وزن کردند دیدند دقیقا برابر با وزن آهن است و این تعجب عمر را برانگیخت.

در تهذیب آمده است که مردی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت که قسم خورده است که فیل را وزن کند و طریق توزین آن را از حضرت علیه السلام پرسید. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: چرا به انجام کارهایی سوگند یاد می کنید که از عهده آنها بر نمیآید؟ مرد گفت : من مبتلا به آن شدم.

امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد که بار نی زیاد یک کشتی بزرگ را خارج کنند. جایی را که کشتی با آب تماس داشت علامت زدند سپس فیل را داخل کشتی کردند محل جدید تماس کشتی با آب را علامت زدند. فیل را خارج کردند و بجای آن آنقدر نی ریختند تا کشتی به همان سطح دومی که علامت زده بودند رسید. سپس حضرت امر کرد تا آن مقدار نِی را وزن کنند و چون وزن کردند، فرمود: این است وزن فیل.

و گفته می شود که در روزهای جنگ صفّین برای عبور از فرات، حضرت علیه السلام کَلَک و پارو را وضع نمود تا بدین وسیله از شطّ فرات بگذرد.

و از جمله ایشان، منجمان هستند که امیرمؤمنان علیه السّلام زیرک ترین آنهاست. سعید بن جبیر گفت: دهقانی به استقبال امیرمؤمنان علیه السّلام آمد - و در روایت قَیس بن سعد آمده است که او نامش مَزخان بن شاسوا بود -. این فرد دهقان از مدائن تا پل بوران به استقبال حضرت شتافت و قتی به او رسید گفت: ستارگان طلوع کننده به نحوست مبتلا شدهاند وخوشبختی به خاطر نحوست آنها به بدیمنی تبدیل شده است. بنابراین در چنین حالتی بر شخص حکیم واجب است که از دیدگان پنهان شود و این روز تو روز سختی است تا جایی که دو ستاره در آستانه برخورد با هم هستند و میزان به هم خورده است، و از برج تو آتش می بارد و جنگ برای تو مفید نیست.

ص: 186

امیرمؤمنان علیه السّلام فرمودند: ای دهقانی که از حوادث خبر می دهی و از قضا و قدر می ترسانی، به من بگو دیشب ستارگانی که در برج میزان بودند کدام دسته از ستارگان بودند؟ و ستارگانی که در برج سرطان بودند در کدام برج قرار داشتند؟ و ستارگانی که از برج أسَد طلوع کرده اند تعدادشان چند می باشند و چند ساعت از حرکات می گذرد؟ و چقدر فاصله بین طلوع ستارگان کم نور و ستارگان روشن وجود دارد؟

دهقان گفت: باید نظر به اُسطرلاب کنم، امیرمؤمنان علیه السّلام تبّسمی نمود و به او گفت: وای بر تو ای دهقان، تو هستی که ستارگان ثابت را به گردش در میآوری؟ چگونه تو بر ستارگان در حال جریان حکم می دهی؟ و ساعات طلوع ستارگان برج أسد در میان طلوع سایر ستارگان کدام است؟ و نسبت ستاره زهره با توابع و جوامع چیست؟ و دور ستارگان متحرّک چقدر است؟ و اندازه شعاع ستارگان نوردهنده چه مقدار است؟ و چقدر ستاره در بامدادان طلوع می کنند؟

دهقان گفت: من به این مطالب علم ندارم ای امیر مؤمنان! علی علیه السّلام به او فرمودند: ای دهقان آیا علم تو به این مقدار رسیده است که بدانی خانه پادشاه چین به جای دیگری انتقال یافته است. خانه هایی در زنج طعمه حریق واقع شده است. آتشکده فارس خاموش گردیده است. مناره هند منهدم گردیده است. شبه جزیره سراندیب - سریلانکا - در زیر آب فرو رفته است. و باروی دور اُندلُس شکاف برداشته است و رئیس روم از زن رومی اولاد آورده است؟ و در روایتی دیگر آمده است که: دیشب خانه ای در چین فرو ریخت. برج ماچین شکاف برداشت. دیوار دور سراندیب سقوط کرد. فرمانده رم به أرمنیّه گریخت. بزرگ عالم یهود در شهر إیلَه از دنیا رفت. در وادی و صحرای مورچگان، مورچگان به جنب وجوش افتادند و پادشاه آفریقا هلاک شد؟ دهقان گفت: نه ای امیر مؤمنان، و در روایتی است که: من چنین می دانم که تو به واسطه حرکت رفت و برگشت مشتری و زحل حکم نمودی و اینکه آنها در شفق برای تو روشن شدند و شعاع مرّیخ در وقت سحر برای تو پدیدار شد و جرم مریّخ به جرم ماه متّصل شد. سپس امیرمؤمنان علیه السّلام فرمودند: دیشب هفتاد هزار عالم خوشبخت شدند و در هر

عالمی هفتاد هزار طفل متولد شد. و امشب به همان مقدار می میرند و این مرد از آنان است - و با دست خود اشاره کرد به سعد بن مسعده حارثی که از خوارج بود و در لشکر او به عنوان جاسوسی وارد شده بود - آن ملعون چنین پنداشت که آن حضرت می گوید: بگیرند او را. پس خود به خود به خاطر ترس زیاد به هلاکت رسید. دهقان که این جریان را مشاهده کرد به روی زمین به سجده افتاد. چون به حال آمد امیرمؤمنان علیه السّلام به او گفت: می خواهی من تو را از سرچشمه توفیق سیراب کنم؟ گفت: آری. امیرمؤمنان علیه السّلام فرمودند:

من و رفیقم (رسول خدا صلی الله علیه وآله) نه شرقی هستیم و نه غربی. ما از قطب به وجود آمده ایم. ما نشانه های ستارگان می باشیم امّا سخن تو که گفتی: از برج تو آتش بیرون زد، در این صورت باید به نفع من حکم کنی نه عَلَیه من! زیرا نور و تابشش در نزد من است و آتش و لهیبش از من دور شده است و این مسأله، مسأله عمیقی است که اگر حسابگر هستی آن را حساب کن. دهقان گفت: گواهی می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و محمّد رسول خداست و تو علی ولیّ خدائی.

از جمله ایشان، اهل حساب هستند که امیرمؤمنان علیه السّلام بیشترین سهم را در میان عالمان این علم داشت. ابن أبی لیلی گوید: دو مرد در سفر بودند و نهار می خوردند. با یکی از آنها پنج نان بود و با دیگری سه نان بود. تا آخر حدیث. بعدا در باب قضایا این قصه را خواهیم آورد.

و از جمله ایشان، کیمیاگران هستند که امیرمؤمنان علیه السّلام در این علم هم بیشترین نصیب را داشت. روزی از امیرمؤمنان درباره صنعت پرسش شد. حضرت فرمودند: خواهر نبوّت و نگهبان مردانگی است. مردم درباره صنعت سخن از ظاهر آن می گویند و اما من به ظاهر و باطن آن علم دارم. سوگند به خدا که آن نیست مگر آب جامد، هوای راکد، آتش متحرک و زمین روان.

در اثنای خطبه آن حضرت از وی پرسیدند: آیا کیمیا وجود داشته است؟ فرمود: بوده است و اینک نیز هست و در آینده هم خواهد بود. سؤال شد: چه چیزی است؟ فرمودند: کیمیاء از جیوه لغزنده، اسرب و زاج، آهن ملون به زعفران و زنگارِ مس سبز رنگ و سست است به شرط آنکه بستگی به سنجنده آنها نداشته

باشد. به آن حضرت گفته شد: فهم و ادراک ما به این مطالب نمی رسد. حضرت فرمودند: بعض از این مواد را زمین قرار دهید و بعضی از آنها را آب. آنگاه زمین را به واسطه آب بشکافید. در این صورت همه چیز حل میشود. به آن حضرت گفته شد: توضیح بیشتری بدهید، فرمود: توضیح بیشتری نیست زیرا حکیمان پیشین بر این مطلب توضیح بیشتری نداده اند به این سبب که بازیچه دست مردم قرار نگیرد.

و از جمله عالمان طبیبان هستند که حضرت بیش از دیگر طبیبان هم عصر خود مهارت داشت. از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که امیرمؤمنان علیه السّلام فرمودند: اگر پسر بچه خصیه هایش به هم نپیچیده و سست و آویزان باشد و آلتش کوچک باشد و نگاه کردن او آرام باشد از کسانی است که امید به خیر او می رود و مردم از شرّش در امان هستند. اما اگر پسر بچه خصیه هایش محکم و شدید باشد، و آلتش بزرگ باشد و نگاه و نظر او تند باشد از کسانی است که امید خیر در او نمی رود و از شرّش نمیتوان در امان بود.

و نیز از امیرمؤمنان علیه السّلام آمده است که فرمود: طفل اگر شش ماهه، و یا هفت ماهه، و یا نُه ماهه متولّد گردد، زنده می ماند و اما اگر هشت ماهه به دنیا آید زنده نمی ماند.

و نیز میفرماید: شیر دختر بچّه و بول او از مثانه مادرش خارج می شود و شیر پسر بچه از دو بازو و دو کتف مادرش بیرون می آید.

و نیز از آن حضرت است که: هر کودک در هر سال، به قدر درازای پهنای چهار انگشت از انگشتان خودش رشد می کند.

مردی از امیرمؤمنان علیه السّلام درباره فرزند سؤال کرد اینکه چرا در بعضی از اوقات شبیه پدر و مادر است و در بعضی از اوقات شبیه دائی و عمو. حضرت به امام حسن علیه السّلام گفتند: پاسخش را بگوی. امام حسن علیه السّلام فرمود: اگر مرد سراغ زن خود رود با نفس آرام و جوارح غیر مضطرب، در این صورت دو نطفه با هم مانند دو نفر مبارز که منازعه می کنند و در حالی که هر کدام از آنها می خواهد بر دیگری غالب آید در هم می پیچند. اگر نطفه مرد بر نطفه زن غالب شد، طفل شبیه پدر می شود و اگر نطفه زن بر نطفه مرد پیروز شد طفل شبیه

مادر می شود. اما اگر مرد با نفس پریشان و اعضای مضطرب سراغ زن رود، در این صورت این دو نطفه مضطرب می شوند و در قسمت راست و یا چپ رَحِم می افتند اگر در سمت راست افتادند بر عروق و رگهای عموها و عمّه ها واقع می شوند و شباهت به آنها پیدا می کند و اگر در سمت چپ افتادند، بر عروق و رگهای دائی ها و خاله ها واقع می شوند و شباهت به دائی ها و خالهها پیدا می نماید.

در این حال مرد سائل برخواست و گفت: «الله أعلم حیث یجعل رسالاته» {خداوند داناتر است جائی را که رسالتهای خود را می نهد} در روایت است که آن مرد خضر بود .

و از پیغمبر اکرم سؤال شد: چگونه جنین مونث می شود و چگونه مذکر؟ فرمود: دو آب زن و مرد با هم تلاقی می کنند. اگر آب زن بر آب مرد غلبه کند مونث می شود. و اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند مذکر می شود.

و از جمله ایشان کسانی هستند که در علم معامله به طریق صوفیه سخن گفته اند و آنها اعتراف می کنند که امیرمؤمنان اصل در این علم است و غیر او بهره ناچیزی در این زمینه داشتهاند تا جایی که مشایخ آنها گفته اند: اگر علی علیه السّلام فرصت می یافت تا آنچه را از علوم ما می داند اظهار کند ما را در این علم بی نیاز میکرد.(1)

و از وفور حکمتش میتوان اشاره کرد به آنچه که اسامه بن زید و ابی رافع در ضمن خبری بیان کرده اند که: جبرئیل علیه السّلام بر پیامبر صلّی الله علیه وآله نازل شد و گفت: یا محمّد، تو را به گنجینهای پنهان برای خاندانت سفارش می کنم

1- . باید توجه داشت به فرض اینکه صوفیه، عرفا، فلاسفه و امثال ایشان خواسته باشند مکتب خود را به امیرمؤمنان منتسب کنند این به معنای صحت ادعایشان و حقانیت مکتبشان نیست. چگونه چنین چیزی باشد در حالی که معارف صوفیه و فلاسفه بر خلاف معارف امیرمؤمنان و مکتب وحی در باب توحید و نوبت و امامت و سایر عقاید اصولی می باشد؟ ! بنابر این از این ادعاها بیش از این مطلب نباید نتیجه گرفت که عظمت و مقام والای حضرت باعث شده است تا مذاهب و مکاتب باطل برای آبرو دادن

به نحله خود به نحوی خود را به ایشان منسوب کنند چنانچه همین اتفاق درباره قرآن افتاده و نحله های باطل در جهان اسلام سعی کرده اند از آیاتی متشابه از قرآن برای تأیید خود سوء استفاده کنند. (مترجم)

سپس داستان توراتی را برای آن حضرت بیان کرد که جماعتی از اهل یمن آن را در میان دو سنگ سیاه یافته اند و نام آن جماعت را برای رسول خدا برد. زمانی که آن جماعت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند پیامبر به آنها فرمود: شما لازم نیست چیزی بگویید. من شما را از نامهایتان و نامهای پدرانتان خبردار میکنم. شما تورات را پیدا کرده اید و آن را با خودتان آورده اید. آن جماعت یَمَنی تورات را به رسول خدا تقدیم کردند و اسلام آوردند. پیامبر اکرم تورات را کنار سرش گذاشت و خداوند را به اسمش خواند. تورات به زبان عربی درآمد. پیامبر آن را باز کرد و نظری افکند و آن را به علیّ بن أبیطالب علیه السّلام داد و به او فرمود: این پس از من ذکری برای تو و فرزندانت است.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره این آیه: «ِوَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْک» { و پیامبرانی [را فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلا بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی [را نیز برانگیخته ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم(1) }

فرمود: خداوند، پیامبر سیاه پوستی را مبعوث کرد و شرح حال وی را برای ما نگفته است.

و از وفور علم آن حضرت است که زبان پرندگان، وحوش و جنبندگان را میفهمید. زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که گفت: امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: خداوند متعال زبان هر جنبنده ای چه در خشکی و چه در دریا را به ما تعلیم داد آنگونه که به سلیمان نبی تعلیم داد.

ابن عبّاس از امیرمؤمنان علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: صدای خروس به این معناست: ای غافلان، خدا را به یاد آورید، صدای شیهه اسب: پروردگارا، بندگان مؤمن خودت را بر کافران پیروز گردان، صدای الاغ: ربا خواران را لعنت بفرستد و صدای عرعر خود را در چشم شیطان بلند کند. صدای قورباغه: پاک و منزّه است پروردگارم که تنها معبود است و در تاریکی دریاها پرستش میشود. و صدای چکاوک: پروردگارا، بر دشمنان آل محمّد لعنت فرست.

1- . نساء / 164

سعید بن طریف، از حضرت صادق علیه السّلام، و أبو امامه باهلی هر دوی آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله در خبر طولانی روایت کرده اند که: مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدند تا او را به تولد حسین علیه السلام تبریک گویند. مردی در میان جمعیّت برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، ما امروز از علی علیه السلام چیز عجیب و شگفت انگیزی را دیده ایم. پیامبر صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمود: چه دیده اید؟ گفتند: ما آمدیم تا بر تو سلام کنیم و تولد نوهات حسین را تبریگ بگوئیم اما علی مانع ورود ما شد و گفت که اینک یکصد و بیست و چهار هزار فرشته بر شما نازل شده اند. از شمردن تعداد فرشتگان توسط او در شگفتیم. رسول خدا با تبّسم رو به علی کرده و فرمود: از کجا دانستی که تعداد فرشتگان نازل بر من، یکصد و بیست و چهار هزار بوده است؟ علی علیه السّلام جواب داد: ای رسول خدا، من یک صد و بیست و چهار هزار زبان شنیدم و از این طریق دانستم که تعداد ملائکه یکصد و بیست و چهار هزار است.

رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: ای أبا الحسن خداوند عِلم و بردباری تو را افزون کند.

زمخشری در کتاب فائق آورده است که از شریح درباره زنی پرسیدند که او را طلاق داده اند و آن زن خبر داده که در یک ماه سه بار دچار قاعدگی شده است. شریح گفت: اگر سه زن از نزدیکان زن شهادت دهند که این زن قبل از طلاقش هم در هر ماه این گونه عادت ماهانه می شده گفتارش درست است. علی علیه السّلام گفت: «قالون»، و این به زبان رومی یعنی درست گفتی و این در حالتی است که زن متّهم شود.

در بصائر الدّرجات از سعد قمّی روایت شده است که گفت: امیرمؤمنان علیه السلام وقتی به نهروان رفت در قَطفتا وارد شدند و اهل بادوریا گرداگرد او جمع شدند و از سنگینی خراجشان شکایت داشتند. آنها که با حضرت با زبان نَبطی سخن می گفتند گفتند: ما همسایگانی داریم که زمینشان از ما وسیع تر است و

خراجشان کمتر. امیرمؤمنان علیه السلام در جواب آنها به زبان نبطی فرمود: «زعرا و طائه من زعرا رباه». یعنی: ارزن ریز بهتر از ارزن درشت است.

همچنین آمده است که آن حضرت به دختر یزدگرد گفت: اسمت چیست؟ گفت: جهان بانویه. حضرت به زبان عجمی به وی گفت: بلکه اسم تو شهر بانویه است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام صدای ناقوس را تفسیر کرد. مصباح الواعظ: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ناقوس می گوید: در حقیقت در حقیقت پاک و منزه است خدا. مولای بی نیازی است که باقی می ماند و با ما با نهایت صبر و بردباری رفتار میکند. اگر حلمش نبود ما بدبخت می شدیم. از روی حقّ حقّ و صدق صدق. خداوند از ما می پرسد، موافقت می کند و محاسبه می نماید. ای مولای ما، ما را هلاک مگردان و به داد ما برس. ما را در خدمت خود بگیر و با حِلم و بردباری خود رهایمان ساز. ای سرور ما بخشش و بردباریت ما را جسور نموده است. دنیا ما را مغرور و به خود مشغول ساخته و هوائی کرده است و ما را به لهو و بازی واداشته و اغوا کرده است. ای دنیا پرست که پیوسته جمع می کنی، مهلت بده و آرام بگیر. ای دنیا پرست، دنیا قرن قرن فانی می شود. هیچ روزی از ما نمی گذرد مگر آنکه دنیا ستونی از ما را خراب می کند. ما خانۀ همیشگی را رها و خانه از دست رفتنی را وطن گزیدهایم. دنیا قرن قرن قرن نابود میشود و این تسلسل ادامه مییابد. همگی مرده اند، همگی مرده اند، همگی مدفون شده اند، همگی مرده اند، همگی به گور منتقل شده و همگی دفن شدهاند. ای فرزند دنیا، مهلت ده مهلت ده و آنچه را که در آینده میآید به درستی اندازه گیر. اگر جهالتم نبود دنیا در نزدم غیر از زندانی نبود. اگر کار خیری باشد جزا خیر است و اگر بد باشد بد است، کم کم غصّه و اندوه فرا می گیرد. تا کی می گوئی: چیست آن؟ کیست او؟ چقدر است آن؟ این بلندتر است. امید داری نجات یابی می ترسی پَست می شوی. پیش از مرگ حساب اعمال خود را داشته باش. هیچ روزی از عمر ما نمی گذرد مگر آنکه ستونی از ما را سست می کند. مولای ما، ما را بیم داده است که در روز قیامت ختنه نکرده محشور میشویم.

راوی گفت: صدای ناقوس قطع شد و یکی از راهبان دَیر این کلام حضرت را شنید و اسلام آورد و گفت: من در کتاب یافته ام که بعد از آخرین پیامبر کسی خواهد بود که صدای ناقوس را تفسیر می کند.

مسلمانان اجماع دارند که بهترین بندگان خدا تقوا پیشگان هستند زیرا خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ أَکْرمکمْ عند الله أَتْقاکمْ(1)» {گرامی ترین

شما نزد خداوند با تقوا ترین شما است} همچنین اجماع دارند که بهترین متقیان خاشعان هستند و آن به علت سخن خداوند متعال که میفرماید: «وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّه لِلْمُتَّقِینَ غَیْرَ بَعِید تا اینجا که می گوید مُنِیبٍ(2)» {و بهشت را برای پرهیزگاران نزدیک گردانند بی آنکه دور باشد...و با دلی توبه کار [باز] آید}. و اجماع کرده اند که باخشیت ترین مردمان عالمان هستند، و آن به سبب سخن خداوند متعال: «إِنَّمَا یَخْشَی اللَهَ مِن عِبَادِهِ الْعُلَمَاءِ(3)» {

از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند}و اجماع کردند که عالمترین مردم، هدایت یافتهترین آنها به حق است و سزاوارترین آنها برای رهبری و فرمان دادن و نه تابع و پیرو بودن است، زیرا خداوند می فرماید: «یحکم به ذوا عدل منکم» { آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند} و اجماع کردهاند که داناترین مردم به عدل کسی است که بیناترین آنها به حق است چنین فردی شایسته این است که رهبر و مقتدا باشد نه تابع و پیرو و این هم به جهت گفتار خداوند است که می فرماید: «أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحقِّ أَحَقُّ أَن یَتَّبَعَ أَمَّنْ لاَ یَهِدِّ ی إِلاَّ أَن یُهْدَی (4)» {

پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود} بنابرین کتاب خدا و سنّت پیامبر و اجماع امّت همگی دلالت دارند بر اینکه علی علیه السلام برترین فرد بعد از پیامبر بوده است(5).

1- . حجرات/ 13
2- . ق/ 31-33
3- . فاطر / 28
4- . مائده/ 35
5- . مناقب آل ابی طالب1: 259-277

توضیح: عادت اصحاب ما رضی الله عنهم این بود که در بیان فضائل علی علیه السلام به آنچه که تمام فرقههایی که خود را به او نسبت میدادند اکتفا کنند تا از این طریق اثبات کنند که علی علیه السلام در علم سرآمد و برتری او در نزد تمام فرقهها مسلم است گرچه چنین انتساب هایی اثبات نشده باشد بلکه حتی خلاف آن در نزد شیعه امامیه وجود داشته باشد همچون انتساب اشعری و ابو حنیفه و نظیر آنها به امام علی علیه السلام. مخالفت چنین فرقههایی با اندیشه امیرمؤمنان علیه السلام پیداتر از تضاد بین ظلمت و نور است. به عنوان مثال آنچه که ابن آشوب رحمه الله درباره فلسفه نقل میکند با این هدف است که فیلسوفان به علی علیه السلام منتسب بودند و از او روایت میکردند وگرنه بر تمام کسانی که کوچکترین آگاهی در سخن علی علیه السلام دارند پوشیده نیست که چنین سخنانی هیچ شباهتی به احکام و حکمت های غرای امیرمؤمنان ندارد بلکه اصلا شباهتی به سخنان اصحاب شریعت ندارد و مسلما در آنها مصطلحات متأخرین درج شده است. آیا کسی دیده است که در کلام صحابه و تابعین و یا بعضی از امامان الفاظی همچون هیولا، ماده، صورت، استعداد و یا قوه آمده باشد؟! شگفت انگیز این است که بعضی از هم عصریهای ما، کسانی که گمراه شده اند و دیگران را هم گمراه کردهاند، به جای طرد چنین عبارتهایی که مخالف با ضرورت دین است به آنها تمسک میجویند. آیا عمل آنها همچون عمل شخصی نیست که با آویزان شدن به تارهای عنکوبتی در پی عروج به آسمان است؟! آیا نمیدانند آنچه که با ضرورت دین مخالف است حتی اگر با سندهای فروان آورده شود تأویل و یا طرد می شود؟ گذشته از این تمسک کردن به چنین سخنانی آنها را در هدفی که به دنبالش هستند یعنی تخریب قواعد دین سودی نمیرساند. خداوند ما و آنها را به طرف صراط های تقواپیشگان هدایت کند و ما و تمام مسلمانان را از فتنه های شیطان نجات دهد.

فیروز آبادی در قاموس گفت: «قبع الرجل فی قمیصه»، یعنی داخل شد و عزلت گزید از دوستان «الکسر» با کسره کاف به معنای پائین ترین طبقه خانه که بعد از سطح زمین است میباشد. به این معنا که دو طرفش از راست و چپ متصل

به زمین است. «الإلتیاف» یعنی در هم پیچیدن و شل شدن. «الإزره» شکل بستن لنگ پس معنا چنین می شود: کسی که لنگش را خوب نمی بندد ومردم از آن ایراد میگیرند، یا کنایه از نازکی وسط و عدم ضخامت آن باشد، اما در نسخه کافی با دال مهمله آمده است یعنی «ادره» که به معنای بیضه است که در این صورت کنایه از بزرگ بودن و آویزان بودن آن و یا فقط کنایه از آویزان بودن است(1).

55. مناقب ابن شهر آشوب: سُدّی گفت: نزد عمر بن خطاب بودم که کعب بن اشرف و مالک بن صیفی و حیی بن اخطب وارد شدند و گفتند: در کتاب شما آمده است که: «وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْض (2)» {و

بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است} چنانچه پهنای یک بهشت به اندازه وسعت تمام آسمانها و زمین است، تمام بهشت ها در روز قیامت کجا خواهند بود؟ عمر گفت: نمی دانم، در آن حالت بودیم که ناگهان علی علیه السلام وارد شد و فرمود: در چه حال هستید؟ کعب رو به او کرد و سؤالش را تکرار کرد. علی علیه السلام به او گفت: به من بگوئید وقتی شب فرا می رسد روز کجاست و وقتی روز فرا می رسد شب کجاست؟ گفت: در علم خداست. علی علیه السلام فرمود: بهشت ها هم چنین هستند. بعد از آن امیرمؤمنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و او را از آنچه که فرموده بود باخبر کرد و این آیه نازل شد: « فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون (3)» {پس اگر نمی دانید از اهل ذکر جویا شوید}.

توضیح: چه بسا معنا این باشد: همچنان که خداوند متعال نور و تاریکی را در هر روز و شبی ایجاد می کند بعضی از مکان ها را هم بعد از به وجود آوردن بهشتها خلق می کند که پیش از این در قسمت معاد به این شبهه پاسخ دادیم.

56. مناقب ابن شهر آشوب: جابر و ابن عباس روایت کردند که علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه: «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ

1- . القاموس 3: 64

2- . آل عمران /133
3- . مناقب آل ابى طالب 1: 486 ، النحل/ 43 ، الأنبياء / 7

باطِنَه(1)» {و

نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است }را خواند. پیامبر به افرادی که در نزدش بودند که در میان آنها ابوبکر و عبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمان بودند فرمودند: الان به من بگویید نخستین نعمتی که خداوند به واسطه آن شما را عزت بخشید و امتحان کرد چیست؟ آنها از معاش و خوراک و فرزندان و زن ها سخن گفتند. وقتی از سخن بازایستادند پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای ابا الحسن تو بگو. حضرت فرمود: خدواند متعال مرا در حالی که چیزی نبودم خلق کرد و به من نیکی کرد و مرا زنده و نه مرده قرار داد سپس در بهترین شکل - سپاس او را - و استوارترین ترکیب به وجود آورد و مرا متفکر و آگاه و نه احمق و غافل قرار داد. برای من وسایل ادراکی را قرار داد که به وسیله آنها آنچه را که میخواهم درک میکنم و در من چراغ پرتو افکنی را قرار داد. مرا به دینش هدایت کرد و از راهش گمراه نکرد. در زندگی برایم بازگشت بیانقطاع قرار داد و مرا مالک و رهبر و نه برده و تابع قرار داد. سپس زمین و آسمان و هر آنچه را که در آنها و بین آنها است به تسخیرم در آورد و ما را مرد و سرپرست همسرانمان و نه زن قرار داد. رسول خدا در هر کلمه ای که علی میگفت می فرمود: راست گفتی. سپس فرمود: دیگر چه؟ علی علیه السلام فرمود: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها(2)» {و

اگر نعمت خدا را شماره کنید نمی توانید آن را به شمار درآورید } رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسمی کرد و فرمود: ای ابا الحسن! حکمت و علم گوارایت باد. تو وارث علم من و برطرف کننده اختلاف امتم بعد از من هستی.

الحلیه: علی علیه السلام فرمود: گفتم ای رسول خدا مرا نصیحت و سفارش کنید، فرمود: بگو پروردگارم الله است و سپس استقامت کن. گفتم: پروردگارم الله است «وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیب» و توفیق من جز به یاری خدا نیست بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم، فرمود: ای ابو الحسن علم گوارایت، به خدا سوگند که تو از چشمه علم نوشیدهای و سیراب شدهای.

1- . لقمان/20

2- . ابراهيم/34

فضائل احمد: علی علیه السلام در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسئلهای به قضاوت پرداخت. رسول خدا از قضاوت او راضی و خوشنود شد و فرمود: شکر خدائی را بر جای میآورم که حکمت را در میان ما اهل بیت قرار داد(1).

توضیح: «نهلته» یعنی آشامیدن نخست یا با تشدید هاء که در این صورت معنا این گونه میشود: علم را چشمهای قرار دادی که مردم از آن مینوشند. «المنهل» یعنی آبشخور، و آن آبخوری است که شتر به هنگام چریدن بر آن داخل می شود، و «النهل» یعنی آشامیدن اول «و قد نهل» با کسره و «انهلته أنا» چرا که شتر برای بار اول بر آبشخور وارد می شود و آب نوشانده میشود سپس به خوابگاه خود بازگردانده میشود و بعد از آن برای بار دوم به آبشخور وارد میشود و سیراب میشود که این را (علل) گویند. سپس به چراگاه بازگردانده میشود(2).

57. مجالس مفید: یحیی بن ام طویل گفت: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: در بین دو لوح مصحف هیچ آیهای وجود ندارد مگر اینکه میدانم که درباره چه کسی نازل شد و در کجا و در دشت نازل شد یا در کوه. در درون من علم فراوانی وجود دارد از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا در نیابید، چرا که اگر مرا از دست دهید کسی را نخواهید یافت که برای شما مثل من حدیث گوید(3).

58. کتاب روضه و فضائل: از عمار بن یاسر رضی الله عنه آمده که گفت: در بعضی از جنگ ها در کنار امیرمؤمنان علیه السلام بودم. روزی از بیابانی که پر از مورچه بود عبور کردیم. گفتم: ای امیرمؤمنان آیا کسی از بندگان خداوند وجود دارد که بتواند تعداد این مورچگان را بشمارد؟ فرمود: بله ای عمار، من مردی را میشناسم که از تعداد آنها باخبر است و میداند که چه تعداد مذکر و چه تعداد

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 488 ، 489
2- . صحاح اللغه : 1837
3- . امالی المفید:90

مونث هستند. گفتم: این فرد چه کسی است سرورم؟ فرمود: ای عمار مگر در سوره یس نخواندهای: «وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِین» {و هر چیزی را در امامی آشکار برشمرده ایم} گفتم: بله سرورم خواندهام، فرمود: من آن امام آشکار هستم.(1)

59. کتاب روضه: از ابن عباس آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل فرشی از فرش های بهشتی را برایم آورد و روی آن نشستم زمانی که در پیشگاه الهی حضور یافتم با من سخن و راز گفت. هر آنچه را که یاد داده شدم به علی بن ابی طالب یاد دادم. او درِ شهر علم من است سپس پیامبر، علی علیه السلام را صدا زد و فرمود: ای علی صلح تو صلح من و جنگ تو جنگ من است. تو پرچم ما بین من و امتم بعد از من هستی(2).

60. کتاب روضه، فضائل: در قبر «زمازمی» پوست نازکی که با خط سریانی بر روی آن نوشته شده بود و تاریخش به 1200 سال پیش بر میگشت، پیدا شد تفسیر آن به عربی این گونه است: زمانی که بگو مگو میان موسی بن عمران و خضر در داستان کشتی و غلام و دیوار رخ داد همچنان که در سوره کهف آمده است و موسی به سوی قوم خود بازگشت، قومش و برادرش هارون از ماجرای او با خضر پرسیدند. موسی گفت: این علمی است که جهل به آن ضرری نمیرساند، اما چیزی شگفت انگیز تر از آن را یافتم. هارون گفت: چه چیزی؟ موسی علیه السلام فرمود: وقتی در ساحل دریا ایستاده بودیم ناگهان پرندهای که به شکل پرستو بود بر دریا فرود آمد و با منقارش مقداری آب برداشت و به طرف شرق انداخت سپس مقداری برداشت و این بار به طرف غرب انداخت و این کار را به طرف شمال و جنوب و آسمان و زمین هم انجام داد. برای آخرین بار برگشت و این بار آبی را که با منقارش از دریا برداشته بود به خود دریا ریخت، سپس پر زد و رفت. با خضر در حیرت مانده بودیم نمیدانستیم که آن پرنده چه منظوری داشت. در همان حالت مانده بودیم که ناگهان فرشتهای به شکل آدمیزاد بر ما نازل شد و گفت: چه شده است شما را حیران میبینم؟ گفتیم: منظور آن پرنده را

1- . الروضه : 2، الفضائل: 98
2- . الروضه : 12

نفهمیدیم. گفت: نمیدانید که چه منظوری داشت؟ گفتیم: خدا میداند، گفت: آن پرنده میگوید سوگند به حق آنکه شرق را شرق و غرب را غرب گردانید و آسمان را برافراشت و زمین را گستراند، خداوند پیامبری را در آخر الزمان به اسم محمد مبعوث خواهد کرد و این پیامبر وصیای به نام علی دارد که علم شما دو نفردر مقایسه با علم آن دو همچون این قطره در برابر این دریا است(1).

61. کشف الغمه: در کتاب مناقب خوارزمی به نقل از علی علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله برای قضاوت مرا به یمن فرستاد. گفتم: ای رسول خدا مرا برای داوری بین آنها میفرستی حال آنکه جوان هستم و قضاوت نمی دانم؟ رسول خدا به سینهام زد و فرمود: پروردگارا! قلبش را هدایت و زبانش را ثابت گردان. سوگند به کسی که دانه را شکافت بعد از آن روز دیگر در داوری میان افراد شک نکردم.

نسائی در صحیحش آن را آورده است، احمد بن حنبل هم در مسندش آن را این گونه آورده است: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا مرا در حالی که جوان بودم برای قضاوت و داوری به یمن فرستاد، گفتم: ای رسول خدا مرا برای داوری بین قومی می فرستی که مشکلاتی بین آنها پیش آمده و من چیزی از قضاوت نمیدانم؟ فرمود: خداوند زبان تو را هدایت و قلبت را ثابت میگرداند، از آن روز دیگر در داوری بین دو نفر شک نکردم.

در مناقب از علی بن ابی طالب علیه السلام آمده که فرمود: گفتم ای رسول خدا! مرا نصیحت و سفاش کنید. فرمود: بگو پرودگارم الله است و سپس استقامت کن، گفتم: پروردگارم الله است و توفیق من جز به یاری خدا نیست بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم، فرمود: ای ابو الحسن! علم گوارایت باد، به خدا سوگند که تو از چشمه علم نوشیدهای و سیراب شده ای.

1- . الروضه: 26و 27

و همچنین در آن آمده است که علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدا آیهای نازل نشد مگر اینکه من میدانستم که درباره چه کسی و در کجا نازل شد. پروردگار قلبی عاقل و زبانی پرسشگر را به من بخشید.

و در آن از ابی البختری آمده که گفت: علی علیه السلام را در کوفه دیدم که از منبر بالا رفت در حالی که زره رسول خدا را پوشیده بود، شمشیر رسول خدا را به میان بسته بود و عمامه رسول خدا را بسته و انگشترش را به دست کرده بود. سپس بر منبر نشست و شکمش را نمایان کرد و فرمود: از من بپرسید قبل از آنکه مرا پیش خود نیابید. در درونم علم فراوانی جمع شده است. این مخزن علم و لعاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این همان چیزی است که رسول خدا به من چشاند چنانچه پرنده به جوجه خود خوراک می دهد بدون آنکه وحی بر من نازل شود. سوگند به خداوند چنانچه بالشی برای من تا شود و بر آن بنشینم با تورات برای اهل تورات و با انجیل برای اهل انجیل فتوا خواهم داد تا جایی که خداوند تورات و انجیل را به سخن گفتن وا دارد و بگویند: علی راست گفت، او شما را به چیزی که در ما نازل شده فتوا داد.« وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (1)» {با

اینکه شما کتاب [خدا] را می خوانید آیا [هیچ] نمی اندیشید }.

در مسند احمد آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام گفت: آیا خشنود نیستی از اینکه تو را به عقد نخستین ایمان آورنده به اسلام، عالم ترین و بردبارترین ایشان درآوردهام؟

دوست ما محدث حنبلی نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه ترین شما به قضاوت علی است.

ابن عباس گفت: به علی نه دهم علم داده شد و به خدا سوگند در آن یک دهم باقیمانده هم با دیگران سهیم بود.

ابو طفیل گفت: علی را در حال خطبه خواندن دیدم که میفرمود: از من سؤال کنید، سوگند به خدا از من چیزی نخواهید پرسید مگر آنکه جوابتان را می

1- . بقره / 44

دهم. از کتاب الهی بپرسید سوگند به خداوند هیچ آیهای نازل نشد مگر اینکه من میدانم در شب نازل شد یا روز، در دشت نازل شد و یا کوه.

ابو المؤید هم در مناقبش آن را آورده است.

به عطاء گفته شد: آیا در میان اصحاب محمد کسی عالمتر از علی وجود دارد؟ گفت: نه به خدا کسی عالمتر از او را نمیشناسم.

عمرو بن سعید گفت: به عبدالله بن عیاش بن ابی ربیعه گفتم: عمو! چرا مردم به علی متمایل شدند؟ گفت: علی هر آنچه را که از علم بخواهی دارد و سرآمد و شاخص معیار عالمان است. او شریف ترین فرد قبیلهاش است و قدیمترین فرد نسبت به اسلام است. علی داماد رسول خدا است و آگاه به سنت، دلاور و فریاد رس در جنگ و بخشنده به هنگام قحطی و فقر است.

عایشه گفت: علی علیه السلام عالمترین مردم به سنت بود.

در مناقب ابی الموید از ابن عباس آمده است که گفت: عمر برای ما خطبه خواند و گفت: علی آگاه ترین ما به قضاوت است و أبیّ بهتر از همه ما قرآن را میخواند!

در مناقب به نقل از ابن عباس آمده که گفت: علم شش بخش است که به علی پنج بخش آن داده شد و به بقیه مردم تنها یک ششم بخشیده شد که علی در آن هم سهم داشت تا جایی که عالمترین ما به آن جزء باقی مانده است.

باز هم از ابن عباس مانند آن آمده است.

و همچنین در آن آمده است: سلمان از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: عالمترین فرد در امتم بعد از خودم علی بن ابی طالب است.

عبدالله بن مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حکمت به ده جزء تقسیم شد. نه جزء آن به علی داده شد و جزء دیگر آن در میان مردم تقسیم شد.

حافظ در حلیه هم آن را روایت کرده است.

عبدالله گفت: هفتاد سوره را بر رسول خدا خواندام و قرآن را در نزد بهترین و برگزیدهترین فرد یعنی علی بن ابی طالب ختم کردم.

ص: 202

از عبد خیر از علی بن ابی طالب علیه السلام آمده که فرمود: وقتی رسول خدا وفات یافت سوگند یاد کردم که تا جمع کردن آنچه که در بین دو لوح آمده(قرآن) ردایم را از پشتم برندارم و به سوگندم وفا کردم.

در مناقب آمده که زنی را که شش ماهه وضع حمل کرده بود نزد عمر آوردند. عمر خواست که او را رجم کند. خبر به علی علیه السلام رسید و فرمود: نباید رجم شود، وقتی سخن علی علیه السلام به گوش عمر رسید شخصی را به سوی حضرت فرستاد تا از او سؤال کند، علی علیه السلام فرمود: «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ(1)» {

و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند [این حکم] برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند }و فرمود: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا(2)» {

و بار برداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است } شش ماه حمل آن و دو سال کامل شیر دادن به او. پس هیچ حد و رجمی براو لازم نیست، راوی گفت: که عمر از رجم آن زن خوداری کرد.

و در مناقب از سعید بن مسیب آمده است که گفت: از عمر شنیدم که گفت: خداوندا مرا زنده باقی نگذار با مشکلی که علی بن ابی طالب برای حل آن نباشد.

و در مناقب از محمد بن خالد ظبی آمده است که گفت: عمر بن خطاب در حالی که برای جمعی خطبه میخواند گفت: اگر شما را از آنچه که میشناسید منع کنیم و به آنچه که منکر هستید سوق دهیم چه کار میکنید؟ این جمله را سه بار تکرار کرد، اما کسی چیزی نگفت. علی علیه السلام برخاست و فرمود: در این صورت از تو طلب توبه میکنیم و اگر توبه کردی میپذیریم. عمر گفت: اگر توبه نکنم. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در غیر این صورت با این شمشیر، چیزی را که چشمانت در آن است خواهیم زد. عمر گفت: شکر و سپاس خدای را که در این امت کسی را قرار داده است که چنانچه کج برویم ما را راست گرداند.

1- . بقره / 233
2- . احقاف / 15

ابو مؤید خوارزمی هم به همین شکل آن را روایت کرده است و این سخن عجیب است و در آن لایههای پنهانی وجود دارد که برای کسی که در آن تأمل کند روشن میشود.

محمد بن طلحه از انس نقل کرد که گفت: پیامبر هر کدام از صحابه را به صفت ویژه ای اختصاص داد. علی علیه السلام را به صفت قضاوت اختصاص داد و فرمود: علی علیه السلام قاضیترین شما است(1).

توضیح: فیروز آبادی گفت: صغی یصغو صغوا به معنای مایل شدن است، «صغاه معک» یعنی میل او با تو است و «اصغی» یعنی گوش داد(2).

جزری درباره لغت«سطه»گفت: «قامت امراه من سطه النساء» یعنی از وسط آنها از نظراصل و نسب و در اصل از وسط بوده که هاء بدل از واو محذوف است همچون عده و زنه(3)

و «انه کان من اوسط قومه» یعنی از شریفترین و اصیل ترین آنها است(4). وی همچنین درباره جمله «الی ما تذکرون» گفت: مجهول از باب تفعیل است و منظورش این است که آنها را از توحید منصرف و به طرف شرک سوق دهد و این همان خبء است که علی بن عیسی به آن اشاره کرد و خبء به معنای چیز پنهان است، «فأرمّوا» از باب افعال و یا «أزموا» است جزری گفت: «انه قال ایکم المتکلم؟ فازم القوم» یعنی چه کسی از شما سخن میگوید؟ کسی سخن نگفت(5)،

و درباره رمم گفت: «فارم القوم» یعنی سکوت اختیار گزیدند و چیزی نگفتند(6).

62. کنز جامع الفوائد وتاویل الآیات الظاهره: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند به علی آنگاه که کودک بود توانائی قضاوت داده شد؛ همان گونه که به یحیی بن زکریا هم به هنگام کودکی داده شد(7).

1- . کشف الغمه: 33-35
2- . القاموس 4: 352
3- . النهایه 2: 161

4- . النهایه 4: 210
5- . النهایه 1: 30
6- . النهایه 2: 105
7- . کنز جامع الفوائد، البحرانی هم در البرهان 3: 6 آورده است

63. کافی: یهود نزد رأس الجالوت گرد آمدند و به او گفتند: این مرد عالم است - مقصودشان امیرمؤمنان علیه السلام بود - ما را نزد او ببر تا از او سؤال کنیم، نزدش آمدند. به آنها گفتند: حضرت در خانه خویش است. منتظر بمانید خواهد آمد. وقتی امیرمؤمنان علیه السلام آمد رأس الجالوت گفت : آمده ایم از شما پرسشی کنیم. علی علیه السلام فرمود: ای یهودی بپرس از هر آنچه که می خواهی. گفت: از پروردگارت میپرسم که از چه زمانی بوده؟ فرمود: خدا بوده است بدون به وجود آمدن. و بوده است بدون چگونگی. همیشه بوده است بدون کمیت و کیفیت. برای او قبلی نیست، او قبل از قبل است و بدون قبل و غایت و انتهایی. غایت از او منقطع است و او غایت هر غایتی است. رأس الجالوت گفت: راه بیفتید برویم که او از آنچه در باره اش گویند عالم تر است(1).

64. اصبغ بن نباته از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرد که فرمود: سوگند به کسی که محمد را به حق برانگیخت و خاندانش را گرامی داشت، هیچ دعایی نیست که شما آن را بجوئید از دعای حفاظت گرفته تا سوختن، غرق شدن، دزدی، گریختن چهارپائی از دست صاحبش، گمشده ای و یا بنده فراری، جز اینکه در قرآن است، هر که خواهد از من بپرسد تا به او جواب دهم : مردی برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان مرا آگاه کن از آنچه برای محافظت از سوختن و غرق شدن است؟ فرمود: این آیات را بخوان: «اللَّه الَذِی نَزّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلّی الصَّالِحِینَ(2)» { بی تردید سرور من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده و همو دوستدار شایستگان است } و این آیه: «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ تا سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَما یُشرِکون (3)» { و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه [قدرت] اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست او منزه است و برتر است از آنچه [با وی] شریک می گردانند} هر کس این آیات را بخواند از سوختن و غرق شدن در امان است، گفت: مردی آن را خواند و آتش در

1- . الکافی 1 :89
2- . اعراف/ 196
3- . زمر/ 67

خانه های همسایگان شعله ور شد و در حالی که خانه او هم وسط آن خانه ها بود آسیبی به آن نرسید. سپس مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! حیوانی که زیر پای من هست چموشی می کند و من از آن میترسم؟ حضرت علیه السلام فرمود: در گوش راستش بخوان: « وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُون (1)» {هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید} مرد آیه را خواند و آن حیوانش چموشی نکرد و برای او رام شد.

مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان سرزمین ما مکان درندگان است و آنها به دنبال شکار خود وارد خانه من شوند و تا شکار خود را نگیرند آنجا را ترک نکنند. علی علیه السلام فرمود: بخوان: «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیم (2)» { قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.پ س اگر روی برتافتند بگو خدا مرا بس است هیچ معبودی جز او نیست بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است} آن مرد این دو آیه را خواند و دیگر درندگان به او نزدیک نشدند.

سپس مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! در شکم من آب زردی است. آیا درمانی دارد؟ فرمود: آری بدون صرف کردن درهمی و دیناری. آیه الکرسی را بر روی شکمت بنویس و سپس آن را بشوی و آب آن را بخور و آن را در شکمت ذخیره کن ان شاء الله شفا مییابی. آن مرد دستورات علی علیه السلام را انجام داد و به خواست خداوند شفا یافت.سپس دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! چگونه میتوانم گمشدهام را پیدا کنم؟ فرمود: سوره یس را در دو رکعت نماز بخوان و بگو: ای راهنمای گمشده، گمشدهام را به من باز گردان. مرد آن را انجام داد و خدای عز و جل حیوان گمشدهاش را به او باز

1- . آل عمران / 83

2- . توبه / 129،128

گرداند. پس دیگری برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان! برای من که بنده ام فرار کرده و پنهان شده چه آیهای داریی؟ فرمود: بخوان: «أَوْ كَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ تا وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُور(1)» {مانند تاریکیهایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند [و] روی آن موجی [دیگر] است [و] بالای آن ابری است تاریکیهایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است هر گاه [غرقه] دستش را بیرون آورد به زحمت آن را می بیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود} و آن مرد آن را گفت و بنده فراریش بسوی او بازگشت.

سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آیهای درباره دزدی بخوان چرا که پیوسته شبها از من دزدی شود؟ فرمود: چون به بستر رفتی بخوان: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیًّا ما تا وَ كَبِّرْهُ تَكْبِیرا(2)» {بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر كدام را بخوانید، برای او نامهای نیکوتر است. و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن، و میان این [و آن] راهی [میانه] جوی } سپس امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: هر کس در بیابانی خالی شب را به سر برد و این آیه را بخواند: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ تا تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِین»(3) {در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت روز را به شب که شتابان آن را میطلبد می پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان} فرشتگان از او محافظت کنند و شیاطین از او دور میشوند. راوی گوید: آن مرد رفت و به ویرانه ای رسید و شب را در آنجا به صبح رساند اما این آیات را نخواند به همین خاطر شیطان او را فراگرفت. ناگهان او بینیاش را گرفت. رفیقش به او گفت: به او

1- . نور /40
2- . اسراء / 110و 111
3- . اعراف / 54

مهلت بده، آن مرد از خواب پرید و آیه ای را که علی علیه السلام به او یاد داده بود خواند. در آن هنگام شیطان به رفیقش گفت: خدا بینی تو را به خاک بمالد. از الان تا صبح از او محافظت کن! چون صبح شد نزد امیر مؤمنان علیه السّلام رفت و جریان را گفت و عرض کرد: در سخن شما شفاء و راستی یافتم و پس از بالا آمدن آفتاب بدان جا رفت و جای موی شیطان را دید که روی زمین کشیده شده بود(1).

65. امالی صدوق: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بعد از من اختلافاتی را که دامنگیر امتم میشود روشن میکند(2).

66. امالی صدوق: ابوامامه گوید: هر گاه علی علیه السلام چیزی را می فرمود در آن شک نمیکردیم چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: مخزن اسرارم بعد از خودم علی است(3).

67. امالی صدوق: علی علیه السلام فرمود: هرگاه از رسول خدا سؤال میکردم جوابم را میداد و هرگاه سکوت میکردم خود شروع به سخن گفتن میکرد(4).

68. بصائر الدرجات: امیرمؤمنان علیه السلام به حارث اعور که نزدش بود فرمود: ای حارث! آیا میبینی آنچه را که من میبینم؟ گفت: چگونه میتوانم آنچه را که تو میبینی ببینم حال آنکه خداوند نور خود را به تو ارزانی داشته است و چیزهایی را به تو بخشیده که به هیچ کس نداده است؟ فرمود: این فلانی - اوّلی - است که بر دری از درهای جهنم قرار دارد و می گوید: ای ابو الحسن! برای من طلب آمرزش کن. خداوند او را نیامرزد. امیرمؤمنان لحظهای مکث کرد و فرمود: ای حارث! آیا میبینی آنچه را که من میبینم؟ گفت: چگونه میتوانم آنچه را که تو میبینی ببینم حال آنکه خداوند نور خود را به تو ارزانی داشته است و چیزهایی را به تو بخشیده که به هیچ کس نداده است. امیرمؤمنان فرمود: این فلانی - دومی -

---

1- . الکافی 2 : 624 -626
2- . امالی الصدوق: 294
3- . امالی الصدوق: 327
4- . امالی الصدوق: 147

است که بر دری از درهای جهنم قرار دارد و می گوید ای ابا الحسن برای من طلب آمرزش کن. خداوند او را نیامرزد(1).

توضیح: «تُرعه» به معنای در است.

69. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: به رسول خدا دانجوجی - نوعی از غلات - از یَمَن که در آن دانههای مختلطی وجود داشت هدیه داده شد. رسول خدا دانه ها را یکی یکی بر علی علیه السلام عرضه داشت و از او سؤال میپرسید: این چه چیزی است؟ علی همه آنها را برای پیامبر ذکر کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آگاه باش که جبرئیل به من خبر داده که خداوند اسم هر چیزی را به تو یاد داده است همچنان که به آدم آموخت.

70. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از یمن برای رسول خدا دانهای و پرندهای برشته شده هدیه آورده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در جلو خود گذاشت و به علی علیه السلام فرمود: ای علی! این چیست و این چیست؟ علی علیه السلام تمام جزئیات آنها را برای پیامبر گفت. رسول خدا فرمود: جبرئیل به من خبر داده که خداوند اسم هر چیزی را به تو یاد داده است همچنان که به آدم آموخت.

71. مشارق الأنوار: حسن بصری روایت کرد: هنگامی که خضر با موسی دیدار کرد و آن جریان ها میان آنها رخ داد، در کنار دریا ایستاده بودند که پرنده ای آمد و قطرهای از آب دریا را برداشت و در دست موسی قرار داد. موسی به خضر گفت: این دیگر چیست است؟ خضر گفت: آن پرنده با این عمل خود میخواهد بگوید: علم ما و علم اولین و آخرین در مقایسه با وصی پیامبر امیّ همچون این قطره از دریا است.

ابن عباس روایت کرد که علی علیه السلام یک شب از زمانی که تاریکی فرا رسید تا زمانی که نور صبح دمیدن گرفت در شرح باء بسم الله سخن گفت و به

1- . بصائر الدرجات: 124

سین نرسید و در پایان فرمود: اگر بخواهم میتوانم چهل بار شتر در شرح بسم الله سخن بگویم.

72. مؤلف: در کتاب سلیم بن قیس دیدم که سلیم گفته: کنار علی در مسجد کوفه نشستم و مردم همه در اطراف او بودند، فرمود: از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا در نیابید. سوگند به خدا هیچ آیهای از قرآن نازل شد مگر آنکه رسول خدا آن را بر من خواند و مرا از تأویلش خبردار کرد. ابن کواء گفت: پس آنچه که نازل می شد در حالی که تو غائب بودی چه؟ فرمود: آری، پیامبر آنچه را که من غائب بودم حفظ میکرد و وقتی من نزدش میرفتم میفرمود: ای علی! این آیه و این آیه بعد از تو نازل شد و آن را بر من میخواند و سپس تاویل آن را هم به من میآموخت.

سلیم گفت: به ابن عباس گفتم: مرا از بزرگترین چیزی که از علی علیه السلام شنیدی خبردار کن؟ به من چیزی گفت که خودم پیشتر آن را از زبان علی شنیده بودم و آن اینکه فرمود: رسول خدا در حالی که کتابی در دستش بود مرا فراخواند و گفت علی این کتاب را بگیر. گفتم: ای رسول خدا این چه کتابی است؟ فرمود: کتابی است که خداوند متعال آن را نوشته است و در آن نام سعادتمندان و بدبختان امتم تا روز قیامت آمده است. پروردگار به من دستور داد تا آن را به تو دهم.

مؤلف: سید داماد در یکی از تالیفاتش نوشته: در کتاب قبس الأنوار فی الأوفاق الحرفیه و العددیه دیدم: علی علیه السلام قائل به حروف و عدد [و خواص آن] بود و بیشتر از همه در حساب مهارت داشت. سپس از کتابهای روایت نقل کرده که: فردی یهودی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: عددی به من بگو که بدون کسر، کسر همه کسرهای نه گانه از آن صحیح باشد(یعنی بطور صحیح بر 2 تا 9 قابل قسمت باشد) و نیز همه کسرهای نهگانه حاصله جز چهارتا اینگونه باشند، پس برای آن بدون کسر، کسر همه کسرهای نه گانه از آن صحیح باشد و برای هر یک از کسرهای نهگانه همه کسرهای نهگانه بدون کسر صحیح باشد، مگر یک هشتمِ یک چهارم آن و یک چهارمِ یک هشتم آن و یک هفتمِ یک هفتم آن و یک نهمِ یک نهم آن؟ حضرت فرمود: اگر آن را بیان کنم ایمان میآوری؟ گفت: آری.

پس به وی فرمود: روزهای هفته ات را در ماهت ضرب کن؛ سپس حاصل آن را در روزهای سالت ضرب کن تا به مطلوب خود دست یابی. پس یهودی هفت را در سی ضرب کرد دویست و ده شد و آن را در سیصد و شصت ضرب کرد که هفت هزار و پانصد و شصت شد. چون یهودی به هدف خود رسید، مسلمان شد.

در کتاب اصحاب روایات آمده است که وقتی یهودیان این آیه «وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعا(1)» { و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نُه سال [نیز بر آن] افزودند} را درباره اصحاب کهف شنیدند گفتند: در کتاب ما این نُه سال نیامده است و ما چیزی در باره آن نمیدانیم. این موضوع را جماعتی از مفسرین از جمله زجاج و دیگران نقل کردهاند و آورده اند که گروهی از یهودیان بعد از رسول خدا به مدینه آمدند و گفتند:آنچه که در قرآن آمده مخالف با تورات است، زیرا 300 سال در تورات ذکر شده است. جواب این سؤال بر صحابه سخت آمد و مبهوت ماندند و نتوانستند پاسخی برای آن پیدا کنند. به علی علیه السلام مراجعه کردند ایشان فرمود: تعارضی بین قرآن و تورات وجود ندارد، چرا که معیار در نزد یهودیان سال شمسی و در نزد عرب سال قمری است و سیصد سال با سال شمسی 300 است و با سال قمری 309 است و تورات به زبان یهودیان و قرآن به زبان عربها نازل شده است.

یکی از اهل فلسفه از متاخرین از خفر فارس که خدا پرست شده بود در آخر شرحش از گزیده چغمینی در علم هیئت آورده است که وقتی یهودیان «وَ ازْدَادُوا تِسْعا» را شنیدند گفتند با تورات موافق نیست. صحابه جوابی برای این سؤال نیافتند و مسئله بر آنها سخت شد. اما امام حق امیرمؤمنان علی بن ابی طالب این شبهه را حل کرد.

سپس سید داماد قدس سره گفت: چنان که ما در علم هیأت تحقیق کردیم سال قمری واسطی حدود ده روز و بیست و یک ساعت کمتر از سال شمسی حقیقی است. زیرا به تحقیق، تفاوت بین این دو سال، ده روز و بیست و یک ساعت

1- . کهف / 25

و یک پنجم ساعت است بنابر نظر کسی که میگوید سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و یک چهارم روز است و ده روز و بیست و یک ساعت و سه پنجم یک پنجم ساعت است بنابر نظر بطلمیوس که بر آن است سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و پنجاه و پنج دقیقه و دوازده ثانیه است. و ده روز و بیست و یک ساعت یک دقیقه کم و سه پنجم دقیقه از دقائق ساعتها بنابر آنچه که تبّانی که از متأخرین است به آن اعتقاد دارد و بر آن است که سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و شش دقیقه و بیست ثانیه است و این برای کسی که در حساب مهارت دارد واضح است. پس مابهالتفاوت هر صد سال شمسی و صد سال قمری، حدود سه سال قمری است و فرق میان عدد دقیق و تقریبی بعد از جمع کسرها و افزودن کبیسه نزدیک بیست روز میشود. پس صد سال شمسی مطمئنا صد و سی سال و حدود بیست روز قمری است. بنابراین سیصد سال شمسی از سیصد سال قمری نه سال و حدود دو ماه بیشتر است. از سویی، وقتی سالهای کامل محاسبه میشود، ماهها به خصوص ماههای اندک به حساب نمیآید. پس آنچه فاضل مفسر، اعرج نیشابوری در تفسیر خود آورده که آن یک امرتقریبی است، به هیچ روی اشکال تردید در آن راه نمییابد. پایان سخن.

مؤلف: در جای دیگر این موضوع را شرح دادیم و دیگر تکرار نمیکنیم.

73. تفسیر فرات: امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَه(1)» {و

گوش شنوا آن را نگاه دارد} فرمود: سوگند به خدا آن، گوش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همواره از خداوند متعال خواستم تا آن گوش را گوش تو قرار دهد ای علی.

1- . حاقه / 12

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: گوش شنوا علی علیه السلام است که حجت خداوند بر بندگانش است. کسی که او را اطاعت کند خداوند را اطاعت و کسی که از او نافرمانی کند خداوند را نافرمانی کرده است.

بریده رضی الله عنه میگفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: خداوند متعال به من دستور داده که تو را نزدیک کنم و دور نگردانم و به تو آموزش دهم و تو آن را حفظ کنی و بر خداوند است که تو آن را حفظ کنی. بریده گفت: در این هنگام آیه: «وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَه» نازل شد.(1)

74. طرائف: مسلم در صحیح خود در اولین دفتر از بخش دوم در نسخهای که تأویل «غافرالذنب» در سوره«حم تنزیل الکتاب» در آن نقل شده از ابن عباس آورده است که گفت: امیرمؤمنان ملاک شناخت فتنهها بود. و بر حدیث افزود: هر گروهی که در زمین بوده یا در زمین خواهد بود و هر سرزمینی که در زمین بوده یا در زمین خواهد بود.

روایت شده است که علی علیه السلام بر فراز منبر فرمود: از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا درنیابید. از کتاب خداوند سؤال کنید. هیچ آیه ای وجود ندارد مگر آنکه میدانم در کجا نازل شد. در پائین کوه نازل شد یا در دشت. از فتنه ها از من سؤال کنید هیچ فتنه ای نیست مگر آنکه من وقوع آن را میدانم و میدانم که در آن چه کسی کشته میشود.

و همانند این، از او بسیار روایت شد. مسلم هم در جلد پنج صحیح خود آن را آورده است. احمد بن حنبل هم در مسندش از سعید آورده است که گفت: در میان اصحاب رسول خدا کسی به جز علی بن ابی طالب نبود که بگوید: از من سؤال کنید. ابن مغازلی به اسناد از ابن عباس آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل فرشی مخملین از فرشهای بهشتی را برایم آورد و روی آن نشستم. زمانی که در پیشگاه الهی حضور یافتم با من سخن و راز گفت. هر آنچه را که یاد داده شدم به علی بن ابی طالب یاد دادم. او درِ شهر علم من است.

1- . تفسیر فرات: 189

سپس پیامبر علی را صدا زد و فرمود: ای علی! صلح تو صلح من و جنگ تو جنگ من است، تو پرچم - نشانه - ما بین من و امتم بعد از من هستی(1).

مؤلف: ابن عبد البر در کتاب الإستیعاب از جماعتی از راویان و محدثان آورد که گفتند: در میان صحابه کسی جز علی بن ابی طالب این جمله «سلونی - از من سؤال کنید -» را به کار نبرد(2).

ابن ابی الحدید گفت: ابو جعفر اسکافی در کتاب نقض العثمانیه از علی بن جعد از ابن شبرمه آورد که گفت: هیچ کس جز علی بن ابی طالب شایستگی این را ندارد که بر روی منبر بگوید: سلونی، از من سؤال کنید(3).

75. نهج البلاغه: سوگند به خدا، اگر بخواهم می توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شئون زندگی اش آگاه سازم ،امّا از آن می ترسم که به خاطر من نسبت به رسول خدا کافر شوید. آگاه باشید که من این اسرار را به یاران راز دار و مورد اطمینان خود می سپارم. سوگند به خدایی که محمّد را به حق برانگیخت و او را برگزید جز به راستی سخن نگویم. پیامبر اسلام همه اطلاعات را به من سپرده است و از محل هلاکت آن کس که هلاک می شود و جای نجات کسی که نجات می یابد و پایان این حکومت، همه را به من خبر داده و مرا آگاهانده است. هیچ حادثه ای بر من نگذشت جز آن که در گوشم نجوا کرد و مرا مطّلع ساخت. ای مردم به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نکنم مگر انکه خودم قبل از شما بر آن سبقت جستم. و از هیچ معصیتی شما را بر حذر ندارم مگر آنکه خودم قبل از شما از آن دوری جستم(4).

ابن ابی الحدید درباره این جمله «میترسم که به خاطر من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله کافر شوید» گفت: یعنی میترسم که درباره من غلو کنید

1- . الطرائف: 18، 19
2- . الإستیعاب3 : 40، و ابن ابی حدید آن را در شرح نهج البلاغه2: 277، 3 : 320 نقل کرده است
3- . شرح نهج البلاغه: 2: 277

4- . نهج البلاغه: 345،346

و مرا بر رسول خدا برتری دهید. سپس گفت: پیش از این در خبر دادن علی علیه السلام از غیب به موارد قابل قبول و بجا اشاره کردیم و از جمله سخنان شگف انگیز او که بدان دست یافتم خطبه ای است که در آن از نشانه های غیبی - الملاحم - سخن میگوید و به نشانه های قرامطه اشاره میکند که میفرماید: «عشق خود را در ظاهر برای ما ابراز میدارند اما در باطن کینه و بغض را نسبت به ما میپرورانند و نشانه آن کشتن وارثان ما و کوچاندن و تبعید جوانان ما است» آنچه علی علیه السلام خبر میدهد درست بود چرا که قرامطه از آل ابی طالب افراد زیادی را کشتند و اسامی آنها در کتاب مقاتل الطالبیین از ابوالفرج اصفهانی ذکر شده است. چنانچه ابو طاهر سلیمان بن الحسن الجنابی - که از قرامطه بود - با سپاه خود از دو منطقه نجف و کربلا گذشت بدون آنکه در حرم این دو مکان وارد شود و یا چیزی را وقف کند. و در این خطبه در حالی که به ستونی که در مسجد کوفه بر آن تکیه زد بود اشاره کرد و فرمود: «گویا میبینم که حجر الأسود اینجا منصوب شده است. وای بر آنها فضیلت او در خودش نیست بلکه در جایگاهش است، مدتی در اینجا و سپس اینجا اندکی درنگ می کند - و به بحرین اشاره کرد - سپس به موطن و مأوای خود بر میگردد»، و این رویداد برای حجر الأسود رخ داد همان طور که حضرت علیه السلام خبر داده بود.

خطبه های زیادی را از علی علیه السلام که در آنها به نشانه های غیبی اشاره میشود پیدا کردم که بعضی از آنچه را که در آنهاست می توان به حضرت نسبت داد و برخیها را نمیتوان به او نسبت داد. در بسیاری از آنها هم به وضوح، خدشه و اختلال یافتم. این مواردی که ذکر میکنم از آن خطبه های مضطرب و مشکوک نیست بلکه از سخنان امام است که آن را به صورت پراکنده در کتاب های مختلف یافتم.

از جمله خطبه هایی که در آن امیرمؤمنان علیه السلام خبر از غیب می دهد این است که وقتی مشغول ایراد این خطبه بود و میفرمود: «از من بپرسید پیش از آنکه مرا در نیابید. سوگند به خدائی که جانم در دست او است، نمیپرسید از گروهی که صد نفر را گمراه یا صد نفر را هدایت کند مگر آنکه شما را از دعوت

کننده و عقبه شان باخبر کنم و اگر بخواهم شما را از مکان دخول و خروج و تمام امور مربوط به او باخبر کنم»، اسامه بن زهیر بن درید تمیمی کلام او را قطع کرد و گفت: پس بگو تعداد موهای سر من چقدر است؟ امیرمؤمنان به او فرمود: سوگند به خدا تعداد آنها را میدانم. ولی دلیل و برهان آن چیست اگر تو را باخبر کنم؟ سوگند به خدا از نشست و گفتار تو آگاه شدهام و به من گفته شده است: بر هر مویی از موهای سر تو فرشتهای است که تو را لعنت میکند و شیطانی است که از تو طلب یاری میکند و نشانه آن این است که الان در خانه تو فرد پستی است که نوه رسول خدا را خواهد کشت یا به کشتن او تشویق خواهد کرد. آنچه علی علیه السلام خبر داد بعدها به وقوع پیوست. فردی که حضرت از او خبر داد فرزند آن مرد بود که اسمش حصین بود در آن زمان او طفلی کوچک و شیرخوار بود، اما وقتی بزرگ شد به سپاه عبیدالله بن زیاد پیوست و ابن زیاد او را با نامهای که در آن فرمان کشتن امام حسین علیه السلام بود به طرف عمر بن سعد فرستاد و با زبانِ حصین او را تهدید کرد که نباید این دستور را به تأخیر اندازد، امام حسین صبح همان شبی که حصین نامه را برای عمر بن سعد برد به شهادت رسید.

همچنین در این زمینه میتوان به سخن امیرمؤمنان علیه السلام به براء بن عازب اشاره کرد که فرمود: ای براء! آیا حسین کشته میشود و تو زندهای و به او یاری نمیرسانی؟ براء گفت: ای امیر مؤمنان! چنین چیزی رخ نخواهد داد. وقتی حسین علیه السلام به شهادت رسید براء سخن حضرت را به یاد آورد و گفت: چه حسرت و اندوه بزرگی است. حسین علیه السلام به شهادت رسید و من همراهش نبودم تا در رکاب او کشته شوم. همانند این مثالها را در قسمتهای بعدی به فراخور مطلب آنچه به خاطرم آید ذکر خواهم کرد.(1)

76. مؤلف: در جامع الأصول آمده: عمر درباره حد شراب خوردن با علی علیه السلام مشورت کرد. حضرت فرمود: بر این باورم که باید هشتاد ضربه شلاق زده شود چرا که فرد اگر شراب بخورد مست میشود، اگر مست شود هذیان می

1- . شرح نهج البلاغه 2: 772-774

گوید و اگر هذیان گوید افترا میزند، پس از آن عمر به کسانی که شراب خوردند هشتاد ضربه شلاق زد(1).

انس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: علی آگاه ترین آنها به قضاوت است.

77. نهج البلاغه: سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدارتر نیست امّا معاویه حیله گر و فاجر است. اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرک ترین افراد بودم، ولی همه نیرنگکاران فاجر و همه فاجران کافرند. روز رستاخیز در دست هر حیله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم، و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد(2).

توضیح: غمز یعنی فشردن با دست، به این معنا که با سختی شدید نرم نمیشدم بلکه بر آن صبر میکردم و با راء هم آمده است یعنی با سختیهای جان فرسا سبک و خفیف نمیشدم.

78. امالی طوسی: عبدالله بن مسعود گفت: هفتاد سوره از قرآن را نزد رسول خدا خواندم و مستقیما از دهان مبارک وی آنها را گرفتم در آن هنگام زید دو کاکل مو داشت که دو طرف پیشانیش آویزان بود و با نوجوانان بازی میکرد سپس بقیه قرآن را در نزد بهترین فرد و آگاه ترین آنها به قضاوت بعد از رسول خدا یعنی علی بن ابی طالب خواندم(3).

79. نهج البلاغه: عمر با امیر مؤمنان علی علیه السّلام مشورت کرد که آیا در جنگ ایران شرکت کند؟ حضرت پاسخ داد:پیروزی و شکست اسلام، به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود. اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرمود و رسید تا آنجا که باید برسد، در هر جا که لازم بود طلوع کرد، و ما بر وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا میکند و سپاه خود را یاری خواهد کرد. جایگاه رهبر چونان ریسمانی محکم است که

1- . تیسیر الوصول2: 16
2- . نهج البلاغه 1 :441

3- . امالی ابن الشیخ: 32

مهره ها را متّحد ساخته به هم پیوند می دهد. اگر این رشته از هم بگلسد، مهره ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد و سپس هرگز جمع آوری نخواهند شد. عرب امروز اگر چه از نظر تعداد اندک، امّا با نعمت اسلام فراوانند و با اتّحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمندند. چونان محور آسیاب جامعه را به گردش در آور، و با کمک مردم، جنگ را اداره کن، زیرا اگر تو از این سرزمین بیرون شوی، مخالفان عرب از هر سو تو را رها کرده و پیمان میشکنند، چنانکه حفظ مرزهای داخل که پشت سر می گذاری مهم تر از آن میشود که در پیش روی. همانا، عجم اگر فردا تو را در نبرد بنگرند، گویند این ریشه عرب است اگر آن را بریدید آسوده می گردید، و همین فکر سبب فشار و تهاجمات پیاپی آنان می شود و طمع ایشان در تو بیشتر گردد. اینکه گفتی آنان به راه افتاده اند تا با مسلمانان پیکار کنند، ناخشنودی خدا از تو بیشتر و خدا در دگرگون ساختن آنچه که دوست ندارد تواناتر است. امّا آنچه از فراوانی دشمن گفتی، ما در جنگ های گذشته با فراوانی سرباز نمی جنگیدیم، بلکه با یاری و کمک خدا مبارزه می کردیم(1).

80. تنبیه الخاطر: از ابن عباس روایت شده است که روزی در مجلس عمر بن خطاب در حالی که نزدش کعب الحبر بود حضور یافت. عمر به کعب گفت: ای کعب! آیا تورات را حفظ هستی؟ گفت: بسیاری از آن را حفظ کردهام. مردی از اطراف مجلس پرسید: یا امیرمؤمنان از وی بپرس خداوند قبل از آنکه عرش را خلق کند کجا بود؟ و آبی که عرشش را بر روی آن قرار داده از چه چیزی آفریده شده است؟ عمر گفت: ای کعب آیا چیزی در این باره می دانی؟ گفت: بله ای امیر مؤمنان. در کتاب ما - الأصل الحکیم - آمده است که خداوند متعال قدیم و قبل از خلق عرش بود و بر روی صخرهای در بیت المقدس در هواء بود. وقتی خواست که عرش را خلق کند آب دهانی انداخت که از آن دریاهای ژرف و امواج بزرگ و گردان شکل گرفت، و عرشش را از قسمتی از صخرهای که در زیرش بود خلق کرد و بقیه آن صخره را هم به مسجدی تبدیل و آن را مقدس کرد. ابن عباس گفت:

1- . نهج البلاغه 1 : 283[1]

علی بن ابی طالب هم آنجا حاضر بود، پروردگارش را تعظیم کرد و برخاست و پیراهنش را تکاند و قصد رفتن کرد. عمر او را قسم داد که به محل خود بازگردد و علی علیه السلام قبول کرد. عمر به حضرت گفت: ای غواص! در این مسئله غوطه ور شو، ای ابا الحسن! تو چه نظری داری؟ همواره تو را برطرف کننده غم و اندوه دیدهام. علی علیه السلام نظری به کعب انداخت و فرمود: دوستان تو اشتباه کردند و کتاب الهی را تحریف کردند و به آن افترا بستند. ای کعب! وای بر تو! این صخرهای که تو گمان میکنی ذات جلاله الله را در بر نمیگیرد و گنجایش عظمت او را ندارد، هوائی هم که از آن صحبت میکنی عظمت او را در بر نمیگیرد. اگر صخره و هواء از قدیم با پروردگار بودهاند پس حتما باید قدمتی همچون او را داشته باشند. پروردگار متعال منزه از آن است که مکانی داشته باشد که به آن اشاره شود. سوگند به خدا، پروردگار آن گونه که ملحدان میگویند و جاهلان گمان میکنند نیست. او بود و مکانی نبود تا جائی که ذهن ها او را در نمیبابند و سخن من (کان، بود) خبر دهنده است از بودن او و آن بدین خاطر است که او مرا بیان آموخته است، چنان که میفرماید: «خلق الإنسان علمه البیان(1)» {انسان

را آفرید. به او بیان آموخت} بنابراین سخن من «کان» از بودن او، برآمده از بیانی است که او به من آموخت تا از حجت ها و عظمتش سخن گویم. خداوند متعال بود و دائما بر هر آنچه که می خواست قادر بود و بر تمام اشیاء احاطه داشت. سپس هر آنچه را که خواست بدون فکری که برای او حادث شود به وجود آورد و هیچ شبههای در آنچه که خواست وارد نشد. او نوری را آفرید که آن را از هیچ چیز به وجود آورد سپس تاریکی را از آن آفرید و قادر بود که تاریکی را هم همچون نور از هیچ چیز خلق کند. سپس از تاریکی نوری را آفرید و از نور یاقوتی را به وجود آورد که غلظت آن به غلظت هفت آسمان و هفت زمین بود. آن یاقوت شکافت و در برابر هیبت الهی ذوب شد و به آب لرزان و مضطربی تبدیل شد و تا قیامت هم لرزان باقی خواهد ماند. بعد از آن خداوند عرششش را از نور خود به وجود آورد و آن را

1- . الرحمن / 3

بر روی آب قرار دارد. عرش ده هزار زبان دارد که هر کدام از آنها با ده هزار زبان پروردگار متعال را تسبیح میکند که هیچ کدام از آنها با هم شباهت ندارد و عرش الهی بر روی آب است و در پایین آن حجابی از ابرها و مه است چنان که میفرماید: «وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ لِیَبْلُوَکُم(1)» {و

عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید}، ای کعب وای بر تو! آنکس که آب دهان او دریاها را به وجود آورد چنان که تو میگوئی بزرگتر از آن است که صخرهای در بیت المقدس و یا هوائی که به آن اشاره کردی که او بر آن قرار گرفته، او را در بر بگیرد. در این هنگام عمر بن خطاب خندید و گفت: این است امر و این است علم، نه علم تو ای کعب. سپس گفت: زنده نباشم در زمانی که تو را در آن نبینم ای ابا الحسن(2).

81. مناقب ابن شهر آشوب: و از وفور حکمت امیرمؤمنان می توان اشاره کرد به این ماجرا که: معاویه برای ابو ایوب انصاری نوشت: «اما بعد با تو محاجّه - دلیل آوردن و مخاصمه - کردم با آنچه که شیباء آن را فراموش نمی کند». امام علی علیه السلام فرمود: معاویه به ابو ایوب خبر داده که او از قاتلان عثمان است و کسی که در میان قاتلان عثمان است در نزد او همچون شیباء - دوشیزهای که بکارت او را بردارند - است، زیرا شیباء، پارهکننده بکارت خود و صاحب بکارت خود را فراموش نمیکند(3).

توضیح: چه بسا معاویه که خدا او را لعنت کند، این نامه را به صورت معماگونه برای ابو ایوب فرستاده و قصد امتحان او را داشته است و علی علیه السلام سخن او را روشن و تبیین کرد. اما سخنش: «فحاجّیتک» یعنی حجت و دلیل آوردم و مخاصمه کردم و این همچون: «املیت و امللت» است، یا این که از «احجیه» یعنی معما و چیستان است. جوهری میگوید: حاجیته فحجوته: هرگاه با او محاجه کرده و بر او غلبه کردم و اسم آن الحجیّا و الأحجیه است به معنای بازی

1- . هود / 7
2- . تنبیه الخواطر 2: 5،6
3- . مناقب آل ابی طالب 1: 275

و چیستانی که مردم در میان خود از آن استفاده میکنند(1). پایان سخن. بر مبنای قول اول، معنا آن است که به قتل عثمان با تو دشمنی و خصومت کردم و با کلامی از قتل او سخن گفت که خواهیم گفت. اما بر مبنای قول دوم، معنا آن است که معما و چیستانی را بر تو عرضه میدارم و تو را با آن امتحان میکنم. جوهری گفت: باتت فلانه بلیله شیباء (در حالت اضافه) یعنی گوهر دوشیزگی او پاره شد و باتت بلیله حره، یعنی پاره نشد(2).

میدانی در کتاب مجمع الأمثال آورده است: عرب شبی را که در آن پرده بکارت دوشیزه پاره میشود (لیله شیباء) و شبی را که در آن فرد نمیتواند پرده بکارت دوشیزه را پاره کند (لیله حره، شبی که داماد از کار بماند) گویند. به عنوان مثال گفته میشود: (باتت فلانه بلیله حره) وقتی است که مرد نتواند بر او غلبه کند و (باتت بلیله شیباء) وقتی بر او غلبه کند و پرده بکارتش را بردارد، این دو مثال برای غالب و مغلوب زده میشود(3).

در جایی دیگر میگوید : لا تنسی المراه ابا عذرها و قاتل بکرها (زن زفاف کرده، هیچگاه از بینبرنده بکارت و گوهر ربای خویش را فراموش نمیکند) برای رعایت حقوق آورده میشود. پایان.

جوهری گفت: گفته میشود: فلان ابو عذرها، یعنی او کسی است که پرده بکارتش را برداشته است(4).

اشاره معاویه به بودن ابو ایوب انصاری در میان قاتلان عثمان اشاره بعیدی است که شیباء و فراموش نکردن او را ذکر کرده که از مثل معروف گرفته شده است. اما آنچه که کلام به آن اشاره میکند اشاره قریبی است و آن عدم فراموش کردن گوهر ربای خود در شب زفاف است و از آنجا که در ضرب المثل معروف (قاتل بکرها) با (ابی عذرها) ذکر شده اشاره بعیدی به آن است. اما سخن آن حضرت: (أخبره) به صورت فعل ماضی یعنی معاویه ابو ایوب را خبردار کرد که از قاتلان عثمان است و کسی که عثمان را کشته باشد نزد معاویه به منزله

1- . الصحاح: 2309
2- . الصحاح: 160
3- . مجمع الأمثال 1: 107

4- . الصحاح: 738

(شیباء) است یعنی معاویه گمان میکند که کسی که قاتل عثمان است نباید هرگز عمل خود را فراموش کند و هر لحظه منتظر انتقام باشد، همچنانکه دوشیزه، قاتل بکارت خود را فراموش نمیکند. در بعضی از نسخه ها (غیره) به جای (عنده) آمده است و این واضح تر است و احتمال دارد که در کلام آن حضرت، تقدیر مضاف باشد؛ یعنی کسی که عثمان را به قتل رسانده نزد معاویه همچون قاتل بکارت دوشیزه است به این معنا که معاویه خود را به دوشیزهای که در شب زفاف گوهر زنانگی او ربوده میشود تشبیه کرده و اعلام نموده که همچنان که چنین زنی قاتل بکارت خود را هیچگاه فراموش نمیکند او هم قتل عثمان را هیچگاه فراموش نخواهد کرد. دراین موضوع تدبر کن که از اخبار پیچیده است.

82. منتخب البصائر: امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند متعال به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی کرد که عمر تو تمام شده است و دنیایت به پایان رسیده و به لقای پروردگار نیازمند شدهای. رسول خدا دستانش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: پروردگارا ! وعدهای را که به من دادی برآورده نمیکنی همانا که تو خلاف وعده نمیکنی. خداوند متعال به او وحی کرد: ای محمد ! همراه کسی که به او اعتماد داری به کوه احد بیا. پیامبر دعایش را دوباره تکرار کرد. خداوند متعال این بار فرمود: تو و پسر عمویت به راه افتید تا به احد برسید. بر پشت او بالا رو و قبله را پشتت قرار ده سپس حیوانات وحشی آنجا را صدا زن. نزد تو میآیند. وقتی آمدند، بزغالهای مؤنث - بزغاله را آنگاه که چهار ماهه باشد و تازه شاخ های آن در آمده باشند جفره مینامند - را که از رگهایش خون فوران کند قصد کن. آن مال تو است و به پسر عمویت دستور ده تا به طرفش رود و آن را ذبح کند. سپس از ناحیه گردن پوست آن را بکند و داخلش را زیر و رو کند پی خواهد برد که دباغی شده است. بعد از آن روح الأمین و جبرئیل بر تو نازل خواهند شد و همراه جبرئیل، مرکب و قلم و مدادی است که همچون مدادهای زمینی نیست، زیرا آن نوشته و پوستی که بر روی آن نوشته میشود تا ابد از بین نخواهد رفت؛ موریانه آن را نخواهد خورد و خاک آن را فاسد نخواهد کرد و هر بار که باز شود نو خواهد شد اما در عین حال، محفوظ و مستور باقی خواهد ماند

و در آن از هر آنچه که بوده و در آینده خواهد بود به تو خبر داده می شود. آن را بر پسر عمویت املا میکنی و باید او بنویسد و از آن مرکبی که جبرئیل آورد استفاده کند.

رسول خدا برای رسیدن به احد به راه افتاد و آنچه را که خداوند به او دستور داده بود انجام داد و با آنچه که برایش وصف کرده بود روبرو شد. وقتی علی علیه السلام شروع به پوست کندن بزغاله کرد جبرئیل و روح الأمین با ملائکه بیشماری که تعداد آنها را فقط خداوند میداند بر او نازل شدند. جبرئیل نزد علی علیه السلام آمد و با دیگر حاضران آن مجلس در مقابل او قرار گرفت. مرکب و مدادی که همچون گیاهی سبز و حتی سبزتر از آن بود نزد او آمد. سپس وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و علی علیه السلام شروع به نوشتن کرد. جبرئیل برای پیامبر هر دوره زمانی و هر آنچه را که در آن بود وصف کرد و او را از ظاهر و باطن تمام چیزها و آنچه که بوده و تا روز قیامت خواهد بود با خبر کرد و چیزهایی را بای او گفت که تاویلش را تنها خداوند و راسخان در علم می دانند. سپس پیامبر را از تمام دشمنان آنها در کلیه زمانها با خبر کرد تا این که همه آنها را فهمید و نوشت. آنگاه پیامبر را از آنچه که برای علی علیه السلام و یارانش بعد از وفات او رخ میدهد خبردار کرد. پس، از او درباره آن سؤال کرد و او فرمود: صبر ، صبر، و ما را به صبر و تسلیم دستور داد تا زمانی که فرج فرا رسد و در ادامه، پیامبر را از نشانه های آن و زمان و علائم تولدش(مهدی) و نشانه هایی که در ملک بنی هاشم خواهد بود آگاه کرد.

از این کتاب است که همه احادیث ملاحم - غیبگوئی - استخراج شده است و امام آنگاه که به امامت می رسد از چیزهای شگفت انگیز خبر می دهد.

توضیح: «الجفر» بچه گوسفند است آنگاه که بزرگ و شکمش بزرگ شود و شروع به خوردن کند یا اینکه به چهار ماهگی برسد، «وهی التی» جمله معترضه است و تفسیر جفره است یعنی مادینه گوسفند که تازه شاخ درآورده است و «تشخب» به ما قبل آن بر میگردد.

مؤلف: در کتابی بزرگ درباره زیارات از نوشته های سید فخار و یا شخصی دیگر از عالمان فاضل هم عصر او یافتم که با سند از میثم تمار رضی الله عنه روایت کرد که گفت: شبی مولایم امیرمؤمنان علی علیه السلام مرا به صحرا برد. او از کوفه خارج شد و به مسجد جُعْفِیٍّ رسید به طرف قبله ایستاد و چهار رکعت نماز به جای آورد. وقتی سلام داد وتسبیح به جای آورد دستهایش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: پروردگارم! من که نافرمانی تو را انجام دادهام چگونه تو را بخوانم تا آخر دعا، سپس بلند شد و آنجا را ترک کرد. او را دنبال کردم تا وارد صحرا شد در آنجا برای من خطی کشید و گفت: مواظب باش که از این خط جلوتر نیایی و مرا دنبال نکنی. امیرمؤمنان از من دور شد. شب بسیار تاریکی بود به خودم گفتم: ای نفسم! مولایت را که دشمنان زیادی دارد تنها گذاشتی و تسلیم امر او شدی. اگر اتفاقی برایش افتد چه عذری پیش خدا و رسول خدا خواهی داشت؟ به خدا سوگند او را دنبال خواهم کرد اگرچه که با دستور او مخالفت کنم، به دنبالش رفتم او را در حالی که نصف بدنش را در چاهی فرو برده بود و با چاه سخن می گفت و چاه هم با او سخن می گفت. حضور مرا احساس کرد و به طرف من چرخید و فرمود: چه کسی آنجاست؟ گفتم: میثم، فرمود: ای میثم! مگر به تو نگفتم که حق نداری از آن خط فراتر آیی؟ گفتم: سرورم ترسیدم که دشمنانت به تو آسیبی رسانند. دلم طاقت نیاورد و دنبالت کردم، فرمود: آیا از سخنانی که گفتم چیزی شنیدی؟ گفتم نه سرورم، فرمود: ای میثم

- سینه ام از اندوه و درد هایی که در آن است به تنگ آمده است.

- با کف دستم زمین را کوبیدم و دردهایم را به او گفتم.

- هر آنچه در زمین میروید از بذری است که من در آن پاشیدهام.

مؤلف: این روایت به صورت کامل در کتاب المزار می آید.

مؤلف: احادیث علم حضرت در بابهای قبلی و بعدی به تحریر در آمده است به ویژه در باب خبردادن حضرت از غیب و بسیاری از آنها را در باب وصیه النبی و باب انّ جمیع العلوم فی القرآن و بابهای علوم الأئمه آوردهام.

باب نود و چهارم : امیرمؤمنان علیه السلام دروازه شهر علم و حکمت بود

روایات:

1. امالی طوسی: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر حکمت و تو ای علی دروازه آن هستی. دروغ گفت کسی که گمان میکند از غیر این در وارد این شهر میشود(1).

2. امالی صدوق: امام محمد باقر از پدرانش علیهم السلام نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: من شهر حکمتم که بهشت است و تو ای علی دروازه آن هستی. چگونه کسی به بهشت راه برد جز از دروازهاش؟ !(2).

امالی طوسی: غضائری هم به نقل از صدوق مانند آن را آورده است(3).

3.امالی طوسی: جابر بن عبدالله انصاری گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی بن ابی طالب را گرفته است و میفرماید: این امیر نیکوکاران و قاتل تباهکاران است. کسی که او را یاری رساند پیروز و کسی که او را خوار کند خوار خواهد شد سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: من شهر حکمت و علی دروازه آن است کسی که میخواهد به حکمت برسد باید از دروازهاش وارد شود(4).

4. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است(5).

1- . امالی الطوسی: 194
2- . امالی الصدوق: 233، 234
3- . امالی الطوسی: 275
4- . امالی الطوسی: 308
5- . عیون الأخبار: 225

5. عیون اخبار الرضا: امام محمد باقر علیه السلام به نقل از جابر انصاری آورد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: من مخزن علم و علی کلید آن است کسی که خواستار مخزن است باید کلید را بیاورد(1).

6. توحید: اصبغ ابن نباته نقل کرد: زمانی که با امیرمؤمنان علی علیه السلام بیعت شد به طرف مسجد رفت و بعد از خطبهاش به حسن علیه السلام فرمود: ای حسن! برخیز و منبر برو و سخن بگو با کلامی که قریش بعد از من تو را نادیده نگیرند و نگویند: حسن بن علی کاری را به خوبی انجام نمیدهد. حسن علیه السلام فرمود: پدر چگونه میتوانم منبر بروم و سخن گویم حال آنکه شما در میان مردم نشسته و گوش میدهی؟ فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، خودم را پنهان میکنم و گوش میدهم و نگاه میکنم، اما تو مرا نمیبینی. حسن علیه السلام بر فراز منبر رفت حمد و سپاس پروردگار را به شیوائی و با عبارت های نیکو به جا آورد و به صورت مختصر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود فرستاد و سپس گفت: ای مردم! از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است و آیا به جز از دروازهاش می توان وارد شهر شد؟ سپس پائین آمد. علی علیه السلام به طرفش جهید و او را در آغوش گرفت؛ سپس به حسین علیه السلام فرمود: برخیز و منبر برو و سخن بگو با کلامی که قریش بعد از من تو را نادیده نگیرند و نگویند: حسین بن علی به چیزی آگاهی ندارد و باید سخنانت پیرو سخنان برادرت باشد. حسین علیه السلام بر فراز منبر رفت و بعد از حمد و سپاس پروردگار و درودی مختصر بر پیامبرش فرمود: ای مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی شهر هدایت است. هر کس در آن داخل شود نجات مییابد و هر کس از آن روی گرداند هلاک میشود. علی علیه السلام به سرعت به طرف حسین علیه السلام رفت و او را در آغوش گرفت و سپس فرمود: ای مردم! شاهد باشید که این دو، فرزندان رسول خدا و امانتی هستند که به من سپرده است ومن هم آنها را به شما می سپارم. ای مردم! رسول خدا از شما درباره آنها خواهد پرسید(2).

1- . عیون الأخبار: 230
2- . التوحید: 318-323

7. إرشاد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است. کسی که خواستار علم است آن را از علی بگیرد(1).

8. کشف الغمه: ترمذی در صحیحش در باب وصف امیرمؤمنان علیه السلام به الأنزع (کسی که موهای دو طرف پیشانش ریخته باشد) و بطین (کسی که شکمش بزرگ باشد) روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است. البغوی هم در صحاح گفت: من خانه حکمت و علی دروازه آن است. و در مناقب خوارزمی به نقل از ابن عباس آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است کسی که خواستار علم است، باید از دروازه آن وارد شود(2).

9. جامع الأخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب گفت: من شهر حکمت و تو دروازه آن هستی. کسی نمیتواند وارد شهر شود جز از طریق دروازه آن. دروغ گفت کسی که ادعای دوست داشتن من را دارد حال آنکه از تو بیزار است، چرا که تو از من هستی و من از تو هستم. خون تو از خون من، گوشت تو از گوشت من، روح تو از روح من، و نهان و آشکار تو از نهان و آشکار من است. تو امام و خلیفه امتم بعد از من هستی. خوشبخت شد کسی که تو را اطاعت کرد و بدبخت شد کسی که تو را عصیان کرد. سود برد کسی که تو را دوست داشت و خسران دید کسی که با تو دشمنی کرد. پیروز شد کسی که همراه تو بود و هلاک شد کسی که از تو دوری کرد. بعد از من مثال تو و امامانی که از نسل تو میآیند همچون کشتی نوح است هر کس سوار آن شود نجات یافته است و هر کس از آن دوری کند غرق شده است. شما همچون دسته ستارگانی هستید که هرگاه ستارهای از آنها غیبت کند ستاره دیگری طلوع خواهد کرد و این تا قیامت ادامه خواهد یافت(3).

1- . الإرشاد :: 15
2- . کشف الغمه: 33
3- . جامع الأخبار: 15

10. تفسیر فرات: امام جعفر صادق درباره این آیه «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِب»(1) {نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید} و همچنین درباره این آیه «لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها(2)» {نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآیید بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه ها از در [ورودی] آنها درآیید} فرمود: آسمان مدینه بارانی شد. وقتی ابرها کنار رفتند و خورشید بیرون آمد رسول خدا به همراه تعدادی از مهاجرین وانصار بیرون رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و آنها هم در اطرافش نشستند. علی بن ابی طالب علیه السلام به طرف آنها آمد. رسول خدا به کسانی که در اطرافش بودند فرمود: این علی است کسی که قلبی تقوا پیشه و دستانی پاک دارد. این علی است کسی است که نمی گوید مگر آنچه را که درست باشد. کوه ها از بین میروند اما او از دینش برنخواهد گشت. وقتی به رسول خدا نزدیک شد او را در برابر خود نشاند و فرمود: ای علی! من شهر حکمت و تو دروازه آن هستی؛ کسی که از دروازه وارد شهر شود به آن خواهد رسید. ای علی! تو دروازه من هستی که از آن به من وارد میشوند و من درِ خداوند هستم. کسی که به غیر از دروازه تو نزد من آید نخواهد رسید و کسی که غیر از طریق من به سوی خداوند بیاید به او نخواهد رسید. بعضی از کسانی که آنجا بودند گفتند: این به چه معنا است؟ در آن هنگام بود که خداوند متعال آیات فوق را «لَیْسَ الْبِر» تا آخر آیه نازل کرد(3)

11. نهج البلاغه: ما اهل بیت پیامبر چونان پیراهن تن او، و یاران راستین او، و خزانه داران علوم و معارف وحی، و درهای ورود به آن معارف، می باشیم که جز از در، هیچ کس به خانه ها وارد نخواهد شد، و هر کس از غیر در وارد شود، دزد نامیده می شود(4).

1- . بقره/ 177
2- . بقره/189
3- . تفسیر الفرات :12
4- . نهج البلاغه 1: 297، 298

عبدالحمید بن ابی الحدید گفت: یعنی خزانه داران علم و درهای ورود به آن معارف هستیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است. کسی که خواستار حکمت است باید از دروازه آن وارد شود. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام در جائی دیگر فرمود: خزانه دار علم من و در جائی دیگر هم فرمود: نگهدار علم من است(1).

12. مناقب ابن شهر آشوب: امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره این آیات: «لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوت مِنْ ظُهُورِها»(2) {و نیکی آن نیست که از پشتِ خانه ها درآیید} و «وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هذِهِ الْقَرْیَه» {و [نیز به یادآرید] هنگامی را که گفتیم بدین شهر درآیید} فرمود: ما خانههایی هستیم که خداوند متعال دستور داده است که مردم از در آنها وارد شوند. ما درها و خانههای خداوند هستیم که ورود باید از آنها باشد. کسی که از ما تبعیت کند و به ولایت ما اقرار کند از درهای خانه ها وارد آنها شده است و کسی که با ما مخالفت کند و دیگران را بر ما برتری دهد از پشت خانه ها وارد آنها شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اجماع محدثین فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است. کسی که خواستار علم است باید از دروازه آن وارد شود. این حدیث را احمد از هشت طریق، ابراهیم ثقفی از هفت طریق، ابن بطه از شش طریق، قاضی جعافی از پنج طریق، این شاهین از چهار طریق، خطیب تاریخی از سه طریق و یحیی بن معین از دو طریق نقل کرده است. همچنین سمعانی، قاضی مارودی، ابو منصور سکری، ابو صلت هروی، عبد الرزاق و شریک به نقل از ابن عباس، مجاهد و جابر روایت کردند. این حدیث بیانگر لازم بودن رجوع به علی علیه السلام است چرا که او شهر علم لقب گرفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که رسیدن به علمش از طریق علی علیه السلام امکان پذیراست، چرا که او را همچون در شهری قرار داده است که ورود به آن فقط از طریق او صورت میگیرد. سپس این ورود را با این عبارت «پس باید از در وارد شود» واجب کرده است. همچنین این

1- . شرح نهج البلاغه 2: 276
2- . بقره / 189

حدیث بیانگر عصمت علی علیه السلام است؛ زیرا اگر کسی معصوم نباشد احتمال وقوع عمل زشت از او وجود دارد و در صورت ارتکاب قبیح، اقتدا درست نیست و چنین چیزی بیانگر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور به قبیح و کار زشت داده باشد و این جایز نیست و همچنین این حدیث بیانگر این است که علی علیه السلام عالمترین فرد امت اسلامی است، زیرا گاهی اوقات که امت اسلامی دچار اختلاف میشد، مسلمانان به همدیگر مراجعه میکردند، اما علی علیه السلام بی نیاز از دیگران بود و به مشکل پیچیدهای گرفتار نمیآمد که این را پیش از این بیان کردیم. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به صراحت ولایت و امامت علی علیه السلام بعد از خود را اعلام کرد و فرمود که طلب کردن حکمت و علم و روایت کردن از او بعد از وفات و قبل از وفاتش تنها در نزد علی علیه السلام درست است. همچنان که خداوند متعال می فرماید: «خانه ها را از درهاشان وارد شوید» و در علم حساب «علی بن ابی طالب» و، «باب مدینه الحکمه» هر دو در عدد 218 با هم برابرند(1).

13. العمده: جابر بن عبدالله گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفت و فرمود: این امیر نیکوکاران و قاتل تباهکاران است. کسی که او را یاری رساند پیروز و کسی که او را خوار کند خوار خواهد شد، سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است کسی که میخواهد به علم برسد باید از دروازهاش وارد شود(2).

میگویم: مانند این حدیث در همان کتاب به سندی دیگری از جابر نقل شده است(3).

14. العمده: ابن عباس گفت: من شهر علم و علی علیه السلام دروازه آن است کسی که میخواهد به علم برسد باید از دروازهاش وارد شود(4).

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 261-262
2- . العمده: 153
3- . العمده:153
4- . العمده: 154

مؤلف: وی این حدیث را در کتاب مذکور با چهار سند دیگر از ابن عباس روایت کرده است و همچنین به اسناد از حذیفه از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم و علی علیه السلام دروازه آن است. وارد خانه نمیشود جز از طریق دروازه آن. همچنین مانند آن را با سندی دیگر از حذیفه روایت کرده است.

همچنین ابن مغازلی به اسناد از علی بن موسی الرضا از پدرانش علیهم السلام روایت کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! من شهر علم و تو دروازه آن هستی. دروغ گفت کسی که گمان کرد به جز از دروازه میتوان به شهر رسید.

ابن عباس همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است کسی که خواستار بهشت است باید از دروازه آن وارد شود.

همچنین از ابن عباس روایت شده است که گفت: من خانه حکمت و علی در آن است، کسی که خواستار حکمت است باید از در آن وارد شود.

از سلمه بن کهیل از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند آن روایت شده است(1).

15. امالی طوسی: ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: من شهر بهشت و علی دروازه آن است کسی که خواستار بهشت است باید از دروازه آن وارد شود(2).

16. امالی طوسی: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رسول خدا به من فرمود: ای علی من شهر علم و تو دروازه آن هستی دروغ گفت کسی که گمان کرد از غیر از درِ شهر وارد آن میشود(3).

1- . العمده: 153، 154
2- . امالی ابن الشیخ: 18
3- .امالی ابن الشیخ: 19

باب نود و پنجم : امیرمؤمنان علیه السلام شریک پیامبر صلی الله علیه و آله در علم بود نه در نبوت، و دانست تمام آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله دانست و عالمتر از دیگر پیامبران بود

روایات:

1. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال حلال و حرام و تاویل را به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخت و او هر آنچه را که یاد گرفته بود به علی علیه السلام آموخت.(1)

بصائر الدرجات: حمران بن اعین هم به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام مانند آن را نقل کرد.(2)

بصائر الدرجات: ابی بصیر از آن حضرت مانند آن را روایت کرد.(3)

بصائر الدرجات: ابی الأعز از آن حضرت مانند آن را روایت کرد.(4)

بصائر الدرجات: حمران از امام محمد باقر علیه السلام مانند آن را روایت کرد.(5)

بصائر الدرجات: حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام مانند آن را روایت کرد.(6)

1- . بصائر الدرجات: 82
2- . بصائر الدرجات: 82
3- . بصائر الدرجات84
4- . بصائر الدرجات: 84
5- . بصائر الدرجات: 84
6- . بصائر الدرجات: 84

2. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال قرآن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخت و چیزهای دیگری را هم غیر از آن به او یاد داد. رسول خدا هر آنچه را که خداوند به او یاد داده بود به علی علیه السلام آموخت(1).

محمد بن حسین از ابن فضال مانند آن را حکایت کرد(2).

3. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام میدانست هر آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانست. خداوند متعال هیچ چیزی را به رسول خدا یاد نداد مگر آنکه رسول خدا آن را به علی یاد داد(3).

4. بصائر الدرجات: حمران بن اعین گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای تو شوم به من رسیده است که خداوند متعال با علی راز گفته است؟ فرمود: بله درست است. مناجاتی بین آنها در طائف صورت گرفت و جبرئیل میان آنها نازل شد. وی همچنین فرمود: خداوند متعال حلال و حرام و تاویل را به پیامبر آموخت و او هر آنچه را که یاد گرفته بود به علی آموخت(4).

5. بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل با دو انار بهشتی بر پیامبر نازل شد. علی به پیامبر رسید و از دو اناری که در دستش بود سؤال پرسید. پیامبر فرمود: این یکی نبوت است که تو نصیبی از آن نداری اما این یکی علم است، سپس رسول خدا آن را شکافت و نصفی از آن را به علی داد و نصف دیگر را برای خود برداشت و فرمود: تو در این یکی که علم است شریک من هستی ومن هم درآن شریک تو هستم. امام فرمود: به خدا سوگند، رسول خدا حرفی را از جانب خداوند نیاموخت مگر آنکه آن را به علی یاد داد(5).

ص: 233

1- . بصائر الدرجات: 82
2- . بصائر الدرجات: 83
3- . بصائر الدرجات: 83
4- . بصائر الدرجات: 82، 83
5- . بصائر الدرجات: 83

6. بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل دو انار را برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر یکی از آنها را خورد و دومی را دو نصف کرد نصفی را خود خورد و نصف دیگر را به علی علیه السلام داد و به او گفت: برادرم علی! آیا میدانی این دو انار چیست؟ علی علیه السلام فرمود: نه، پیامبر فرمود: اولی نبوت بود که تو در آن سهمی نداری اما دومی علم بود که تو شریک من در آن هستی. راوی گوید گفتم: خداوند تو را اصلاح کند، چگونه علی علیه السلام شریک رسول خدا در علم است؟ امام فرمود: خداوند متعال هیچ علمی را به پیامبر یاد نداد مگر آنکه به او دستور داد تا آن را به علی هم یاد دهد(1).

حمران هم به نقل از امام محمد باقر علیه السلام مانند آن را آورده است(2).

7. بصائر الدرجات: زراره گفت: جبرئیل با دو انار بهشتی بر پیامبر نازل شد و آن دو انار را به او داد. پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از آنها را به تنهایی خورد اما دومی را دو نصف کرد؛ نصفی از آن را خود خورد و نصف دیگر را به علی علیه السلام داد و او خورد. سپس فرمود: ای علی! اناری که به تنهائی خوردم نبوت بود که تو در آن سهمی نداری؛ اما انار دومی علم است که تو شریک من در آن هستی. به امام محمد باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم چگونه علی شریک رسول خدا در علم است؟ امام فرمود: خداوند متعال هیچ علمی را به پیامبر یاد نداد مگر آنکه به او دستور داد تا آن را به علی هم یاد دهد. پس او شریک پیامبر در علم اوست(3).

بصائر الدرجات: ابن اذینه هم مانند آن را تا «تو شریک من در آن هستی» روایت کرده است(4).

8. بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام علم رسول خدا را به ارث برد و فاطمه علیها السلام مال او را به ارث برد(5).

1- . بصائر الدرجات: 83
2- . بصائر الدرجات: 83
3- . بصائر الدرجات: 83

4- . بصائر الدرجات: 83
5- . بصائر الدرجات: 83

9. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام علم رسول خدا را به ارث برد و فاطمه علیها السلام میراث او را به دست آورد(1).

10. بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام هدیه خداوند برای رسول خدا بود که علم وصیان و آنچه را که قبل از او بود به ارث برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم علم پیامبران و مرسلین و وصیانی را که قبل از خود او بودند به ارث برد(2).

11. منتخب البصائر: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال پیامبران اولو العزم را به واسطه علم بر دیگر پیامبران برتری داد و محمد صلی الله علیه و آله را بر آنها برتری داد و به ما هم علم آنها را به ارث داد و ما را بر آنها برتری داد. آنچه را که دیگر پیامبران نمیدانستند به پیامبر یاد داد و علم رسول خدا را به ما آموخت. و ما آن را برای شیعیان خود روایت کردیم که هر کس از شیعیان آن را قبول کند برترین آنها است و هرکجا ما باشیم شیعیانمان نیز با ما هستند.

سپس فرمود: شیر پستانها را میمکید و جوی عظیم را رها میکنید. از او سؤال شد: این جمله به چه معناست؟ فرمود: خداوند متعال به رسول خدا علم تمام پیامبران را وحی کرد و آنچه را که آنها نمیدانستند به او آموخت و رسول خدا تمام آن را به علی یاد داد، گفتم: یعنی علی عالمتر از بعضی از پیامبران است؟ فرمود: خداوند متعال گوشهای هر آنکس را که بخواهد باز میکند. میگویم: رسول خدا علم تمام پیامبران در برگرفت و گذشته از آن خداوند متعال چیزهایی را به او آموخت که دیگر پیامبران نمی دانستند. سپس پیامبر تمام آن را به علی آموخت. اما تو باز می پرسی: علی عالمتر از بعضی از پیامبران است؟! سپس این آیه « قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتاب (3)» {

کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت } را خواند

ص: 235

1- . بصائر الدرجات:83
2- . بصائر الدرجات: 84
3- . النمل/ 40

و انگشتانش را از هم جدا کرد و بر روی سینهاش قرار داد و فرمود: سوگند به خدا در نزد ما همه علم کتاب است(1).

12. منتخب البصائر: عبدالله بن ولید سمّان گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای عبدالله! درباره علی و عیسی و موسی چه میگوئی؟ گفتم: چه میتوانم درباره آنها بگویم! گفت: سوگند به خدا علی از آنها عالمتر است. آنگاه فرمود: آیا شما نمیگویید: علی از علمی که رسول خدا داشت برخوردار بود؟ گفتم: بله اما مردم انکار میکنند. فرمود: با آنها با این آیه مجادله کنید: «وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ(2)» {و در الواح [تورات] برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم} بدان که همه امر درباره او تبیین نشده بود به همین خاطر خداوند متعال به محمد فرمود: «وَ جِئْنا بِکَ شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ(3)» {و

تو را [هم] بر این [امت] گواه آوردیم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم} سپس این آیه را «قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتاب (4)» { بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد}از آنها بپرس، سوگند به خدا! منظور ما هستیم و علی اولین و بهترین و برترین ما است و بعد از رسول خدا برگزیدهترین فرد از میان ما می باشد(5).

1- . مختصر البصائر: 108
2- . اعراف/ 145
3- . نحل/89
4- . الرعد/43
5- . مختصر البصائر: 109

باب نود و ششم : آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام وفات و بعد از آن به امیرمؤمنان علیه السلام یاد داد و آنچه که به او بخشید از اسم اکبر و آثار علم نبوت.

روایات:

1. بصائر الدرجات: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وصیت کرد و فرمود: ای علی! هرگاه وفات یافتم با شش مشک از آب چاه غرس مرا بشوی. وقتی از غسل فارغ شدی مرا کفن بپوشان سپس دهانت را در دهانم گذار؛ آنچه را رسول خدا فرمود انجام دادم و مرا از آنچه که تا روز قیامت وجود داشت با خبر کرد.(1).

خرائج: جعفر بن اسماعیل هاشمی هم مانند آن را آورده است با این تفاوت که به جای شش مشک هفت مشک را ذکر کرد.(2).

2. بصائر الدرجات: عمر ابن ابی شعبه گفت: وقتی رسول خدا در حالت احتضار قرار گرفت علی علیه السلام نزد او آمد، رسول خدا سرش را به او نزدیک کرد و فرمود: ای علی! هرگاه وفات یافتم مرا غسل کن و کفن بپوشان سپس مرا بنشان و بپرس و بنویس.(3).

1- . بصائر الدرجات: 80
2- . الخرائج والجرائح:132
3- . بصائر الدرجات: 80

3. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان فرمود: ای علی! هرگاه وفات یافتم مرا با آب چاه غرس بشوی سپس مرا بنشان و از آنچه که میخواهی سؤال کن.(1)

4. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا در حالت احتضار قرار داشت علی را فرا خواند. سرش را به او نزدیک کرد و گفت: ای علی هرگاه وفات یافتم مرا غسل ده و کفن بپوشان، سپس مرا بنشان و از من سؤال بپرس و بنویس.(2)

بصائر الدرجات: ابان بن تغلب هم مانند آن را ذکر کرده است.(3)

5. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: هرگاه وفات یافتم مرا غسل ده و کفن بپوشان سپس مرا بنشان و از من سؤال بپرس و بنویس.(4)

6. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هرگاه وفات یافتم مرا غسل ده و حنوط کن و کفن بپوشان، سپس مرا بنشان و آنچه را به تو املا کردم بنویس. گفتم: دستور پیامبر را انجام داد؟ فرمود: بله انجام داد.(5)

الخرائج و الجرائح: سلیمان جعفی از امام جعفر صادق علیه السلام مانند آن را روایت کرده است.

7. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: هرگاه وفات یافتم شش مشک از آب چاه غرس را بیاور و مرا با آن غسل ده و بعد از آن مرا کف بپوشان سپس اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و از هر آنچه میخواهی سؤال کن. به خدا سوگند، از هیچ چیزی سؤال نمیپرسی مگر آنکه من جوابت را میدهم.(6)

1- . بصائر الدرجات: 80
2- . بصائر الدرجات: 80

3- . بصائر الدرجات: 80
4- 3. بصائر الدرجات: 80
5- 4. بصائر الدرجات: 80
6- . بصائر الدرجات: 80

الخرائج و الجرائح: سعد از محمد بن حسين مانند آن را آورده است.(1)

8. الخرائج والجرائح: امام جعفر صادق از على بن ابى طالب عليهما السلام نقل كرد كه فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: هرگاه وفات يافتم با هفت مشک از آب چاه غرس مرا بشوى: با سه تاى آنها مرا غسل ده و چهارتاى ديگر را بر رويم بپاش. هرگاه مرا غسل دادى و حنوط كردى و كفن پوشاندى، مرا در حالت نشسته قرار ده و دستت را بر قلبم بگذار؛ سپس هر آنچه را كه ميخواهى بپرس. تو را از هر آنچه كه تا روز قيامت خواهد بود باخبر خواهم كرد. فرمود: آن را انجام دادم. امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: هرگاه حضرت ما را از چيزى از آينده خبردار كرده فرموده: اين از چيزهاى است كه رسول خدا بعد از وفاتش به من آموخت.(2).

9. بصائر الدرجات: امّ سلمه همسر پيامبر روايت كرده: وقتى رسول خدا در بستر بيمارى كه منجر به وفاتش شد قرار گرفت فرمود: دوستم را صدا زنيد. عايشه به دنبال پدرش ابوبكر فرستاد. وقتى ابوبكر آمد رسول خدا صورتش را پوشاند و فرمود: دوستم را فرا خوانيد. ابوبكر با حالت متحير و سرگشته بازگشت. حفصه به دنبال پدرش عمر فرستاد. وقتى كه آمد رسول خدا بازهم صورتش را پوشاند و فرمود: دوستم را صدا زنيد. او هم بهت زده برگشت. در آن هنگام فاطمه به دنبال على فرستاد. وقتى على آمد رسول خدا از جا برخواست و پيراهنش را بر تن او پوشاند. على فرمود: رسول خدا هزار حديث را براى من گفت كه هر كدام از آنها هزار در ديگر برايم گشود تا جايى كه رسول خدا عرق كرد و عرقش بر من ريخت و عرق من هم بر او ريخت(3).

10. امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا هنگامى كه در بستر بيمارى كه منجر به وفاتش شد قرار گرفت به عايشه وحفصه فرمود: دوستم را برايم فرا خوانيد. هر دوى آنها به دنبال پدرانشان فرستادند. وقتى آمدند رسول خدا صلى

1- . الخرائج و الجرائح: 132

2- .الخرائج و الجرائح: 132

3- . بصائر الدرجات: 89،90

الله علیه و آله به آنها نظری افکند و روی برگرداند. سپس فرمود: دوستم را برایم فرا خوانید. به دنبال علی علیه السلام فرستادند. وقتی علی آمد پیامبر شروع به حدیث گفتن به او کرد و این کار مدتی طول کشید. وقتی حضرت خواست خارج شود ابوبکر و عمر از او پرسیدند: دوستت چه چیزهایی را به تو گفت، فرمود: هزار باب را به من گفت که هر کدام از آنها هزار باب دیگر را در برابرم گشود.(1)

مؤلف: تمام این اخبار را در باب وصیت پیامبر و باب وفات و غسلش آوردهام.

در کتاب سلیم بن قیس یافتم که گفت: از ابن عباس شنیدم که گفت: از علی حدیثی را شنیدم که وجه آن را ندانستنم. فرمود: رسول خدا هنگامی که در بستر بیماری که منجر به مرگش شد قرار گرفت با من خلوت کرد و کلید هزار باب از علم را به من آموخت که هر کدام از آنها به هزار باب دیگر راه داشت. ابن عباس گفت: روزی در منطقه ذی قار در خیمه علی نشسته بودم. وی حسن و عمار را برای دعوت مردم به میان آنها فرستاده بود. در حالی که آنجا نشسته بودم علی نزدم آمد و فرمود: ای ابن عباس! حسن با یازده هزار مرد به جز یک یا دو نفر نزد تو خواهد آمد. به خودم گفتم: اگر راست بگوید از همان هزار باب خواهد بود. وقتی حسن با آن سپاه نزدم آمد به استقبال آنها رفتم و به کاتب سپاه که اسامی آنها را نوشته بود گفتم: چه تعداد مرد همراهتان است؟ گفت: یازده هزار به جز یک یا دو نفر(2).

11. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال به رسول خدا وحی کرد که نبوتت را ادا کردی و روزهای عمرت به پایان رسیده است پس اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نزد علی بن ابی طالب قرار ده. من زمین را به حال خود نمیگذارم مگر آنکه در آن برای من عالمی باشد که به وسیله او طاعت و ولایتم شناخته شود و حجتی بین قبض روح پیامبری تا خروج پیامبری

1- . بصائر الدرجات: 90
2- . کتاب سلیم بن قیس: 137-138

دیگر باشد. این گونه بود که رسول خدا اسم اکبر، میراث علم و آثار نبوت را به علی علیه السلام آموخت.(1)

12. بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: زمانی که پیامبر نبوتش را ادا کرد و روزهای عمرش به پایان رسید خداوند متعال به او وحی کرد که ای محمد! نبوتت را ادا کردی و روزهای عمرت به پایان رسیده است. علمی را که در اختیار داری همراه با اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت در اهل بیتت در نزد علی بن ابی طالب قرار ده. من پس از وفات تو علم نبوت را در میان فرزندانت قطع نخواهم کرد همچنان که آن را در میان خانههای پیامبرانی که بین تو و بین پدرت آدم بودند قطع نکردم(2).

13. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: موسی به یوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون به فرزند هارون وصیت کرد نه به فرزند موسی چرا که خداوند صاحب اختیار است و هر آنکس را که بخواهد از هر کسی که بخواهد برمیگزیند. موسی به یوشع بن نون مژده ظهور مسیح را داد. وقتی مسیح به پیامبری مبعوث شد به حواریونش گفت: بعد از من پیامبری خواهد آمد که اسم او احمد است و از فرزندان اسماعیل است او من و شما را تصدیق میکند. این سخن میان حواریون - که لقبشان نگهدارندگان بود - جریان یافت. خداوند متعال آنها را نگهدارندگان نامید چرا که اسم اکبر نزد آنها به امانت گذاشته شد و آن (اسم اکبر) کتابی است که به وسیلهاش تمام آن چیزهایی که با پیامبران بوده دانسته میشود؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزان(3)» {به

راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم} منظور از کتاب، اسم اکبر است وتنها کتابهایی که علم نامیده شده تورات و انجیل و فرقان هستند. پس صحف نوح، ابراهیم، صالح و شعیب که خداوند متعال درباره آنها در آیات زیر سخن میگوید چه چیزی هستند؟ «ان هذا لفی

1- . بصائر الدرجات: 137
2- . بصائر الدرجات: 137

3- . الحديد/25

الصحف الأولی * صحف ابراهیم وموسی(1)» {قطعا

در صحیفه های گذشته این [معنی] هست. صحیفه های ابراهیم و موسی} صحف ابراهیم کجاست؟ صحف ابراهیم و صحف موسی اسم اکبر است و این وصیت همواره توسط عالمی بعد از عالمی دیگر توصیه شد تا اینکه آن را به دست محمد صلی الله علیه و آله دادند. سپس جبرئیل بر او نازل شد و گفت: نبوتت را ادا کردی و روزهای عمرت به پایان رسیده است. پس اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نزد علی بن ابی طالب قرار ده، من زمین را به حال خود نمیگذارم مگر آنکه در آن برای من عالمی باشد که به وسیله او طاعت و ولایتم شناخته شود و حجتی بین قبض روح پیامبری تا خروج پیامبری دیگر باشد، این گونه بود که رسول خدا اسم اکبر، میراث علم و آثار نبوت را به علی علیه السلام داد.(2)

1- . الأعلی/18،19

2- . بصائر الدرجات: 137، 138

باب نود و هفتم : قضاوتهای امیرمؤمنان علیه السلام و راهنماییهای آن حضرت به قومش در مسائل و مشکلاتی که درباره منافعشان پیش میآمد. بسیاری از قضاوتهایش را در بخش علم حضرت آوردیم

روایات

1. مناقب ابن شهر آشوب: طبری و مجاهد در تاریخ خود آوردهاند: عمر بن خطاب مسلمانان را جمع کرد و از آنها پرسید که تاریخ اسلام را از چه روزی بنویسند؟ علی علیه السلام فرمود: از روزی که رسول خدا مهاجرت کرد و وارد سرزمین شرک شد. گویا حضرت اشاره کرد که هیچ گونه بدعتی نگذارید و تاریخ نگارید آن گونه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مینوشتند، زیرا زمانی که پیامبر در ماه ربیع الأول به مدینه رفت دستور داد تا تاریخ بنویسند. مسلمانان نیز تاریخ یک ماه و دو ماه را مینوشتند تا اینکه یک سال تمام شود. ابن شهاب مورخ این مسأله را ذکر کرده است.(1)

2. مناقب ابن شهر آشوب: در روایتی آمده است که امیرمؤمنان به وشّاء فرمود: نزدیک من آی. وشّاء گفت: نزدیک شدم. فرمود: به محله خود برو آنجا بر در مسجد، زن و مردی را خواهی یافت که در حال مشاجره و دعوا با هم هستند. آنها را نزد من بیاور. وشّاء گفت: به آنجا رفتم و زنی و مردی را در حال نزاع و مشاجره دیدم. گفتم: امیرمؤمنان شما را خواسته است. به راه افتادیم تا اینکه به محضر حضرت رسیدیم، فرمود: ای جوان! چه ارتباطی با این زن داری؟ گفت: ای امیر

1- . مناقب ابن شهر اشوب 1: 338،339

مؤمنان! او را به عقد خود درآوردهام و مهریهاش را دادهام و شرعا همسر من شد، اما وقتی در شب زفاف خواستم به او نزدیک شوم او خون دید و در خود ماندم. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این زن بر تو حرام است و نمیتوانی با او ازدواج کنی. مردم که آنجا بودند با شنیدن این سخن صدایشان بلند شد و شگفت زده شدند. حضرت رو به آن زن کرد و فرمود: مرا میشناسی؟ زن گفت: درباره شما چیزهایی شنیدهام، اما تا به حال از نزدیک شما را ندیدهام، حضرت فرمود: تو فلانی دختر فلانی از آل فلان هستی؟ گفت: بله به خدا سوگند راست میگوئی، فرمود: تو بدون اطلاع خانوادهات و در خفا متعه(زن موقت) فلانی شدی و از او حامله شدی و پسری به دنیا آوردی، اما از قوم و خانوادهات ترسیدی و بچه را برداشتی و شب از شهر خارج شدی تا اینکه به بیابانی خالی از سکنه رسیدی و بچه را بر روی زمین گذاشتی و قصد رفتن کردی، اما دلت به حال او سوخت و طاقت نیاوردی و برگشتی و او را بغل گردی سپس بار دیگر خواستی که او را دور بیندازی تا اینکه گریه کرد و از رسوائی ترسیدی. سگها سر رسیدند و شروع به پارس کردن کردند. ترسیدی و فرار کردی. یکی از سگ ها به طرف بچهات رفت و شروع به بوییدن او کرد. به خاطر بوی بدی که بچه داشت خواست که او را گاز بگیرد که تو در این هنگام به خاطر ترحم بر بچه و دور کردن سگ سنگی را به طرف او پرتاب کردی اما سنگ به سگ برخورد نکرد و سر بچه را شکست و به گریه افتاد و تو ترسیدی که صبح فرا رسد و رسوا شوی. آنجا را ترک کردی در حالی که قلبت سرشار از نگرانی و اضطراب بود. در آن هنگام دستانت را به نشانه دعا به طرف آسمان بلند کردی و گفتی: ای حفظ کننده امانتها! امانت من را هم حفظ کن. زن گفت: بله سوگند به خدا تمام آنچه که میگوئی عین حقیقت است. از این سخنانت در حیرت ماندهام. حضرت دستور داد تا آن مرد را صدا زنند. مرد آمد، فرمود: حجاب را از پیشانیت بردار. وقتی پیشانیش نمایان شد، امیرمؤمنان علیه السلام به آن زن گفت: این همان شکستگی است که در سر فرزندت به وجود آمد. این مرد همان پسری است که در بیابان تنها گذاشتی خداوند متعال با دعائی که خواندی او را حفظ کرد و با نشانه ای

که به او نشان داد اجازه نداد با تو همبستر شود. شکر خداوند را به خاطر این لطفی که به تو کرد به جای آر(1).

واقدی و اسحاق طبری آوردهاند: حنظله بن ابی سفیان، عمیر بن وائل ثقفی را تطمیع کرد که نزد حضرت علی علیه السلام برود و به دروغ ادعا کند هشتاد مثقال طلا نزد رسول خدا ودیعه گذاشته بوده و بگوید: حال که محمد از مکه گریخته و تو وکیل او هستی آن را بازگردان. و به او گفت اگر علی از تو شاهد خواست ما گروه قریش برای تو شهادت خواهیم داد و برای این کار صد مثقال طلا به عنوان پاداش به او دادند که از جمله آن ها: گردنبندی بود از آنِ هند که به تنهایی سیزده مثقال طلا وزن داشت.

عمیر نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفت و از آن حضرت مطالبه امانت کرد. حضرت تمام امانت ها را نگاه کرد اما سپردهای به نام عمیر ندید و فهمید که وی دروغ میگوید پس او را موعظه نمود تا از ادعایش دست بردارد ولی آن همه پند و اندرز سودی نداشت و عمیر همچنان به گفته خود ثابت بود و میگفت من بر ادعای خویش گواهانی از قریش دارم که آنان برایم گواهی میدهند مانند: ابو جهل، عکرمه، عقبه بن ابی معیط، ابوسفیان و حنظله.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این نیرنگی است که ضرر آن به تدبیر کنندهاش بر میگردد و آن گاه دستور داد همه شهود در خانه کعبه نشینند و به عمیر رو کرده و فرمود: اکنون بگو بدانم در چه وقتی امانتت را به پیامبر تسلیم نمودی؟ گفت: نزدیکی ظهر بود که آن را به حضرت تحویل دادم و او آن را از دستم گرفت و به غلام خود داد. سپس ابو جهل را به حضور طلبید و پرسش های عمیر را از او پرسید ولی ابو جهل گفت: مرا حاجتی به پاسخ گفتن نیست. سپس ابوسفیان را به نزد خویش خواند و همان سؤالات را از او پرسید. ابوسفیان گفت: نزدیک غروب بود که عمیر امانتش را تسلیم محمد کرد و او مال را از او گرفت و در آستین خود قرار داد. پس حنظله را به محضر خود فرا خواند و چگونگی را از او پرسش نمود. حنظله

1- . مناقب آل ابی طالب1: 424، 425

گفت به خاطر دارم که آفتاب در وسط آسمان بود که عمیر ودیعه را به محمد تسلیم داشت و او امانت را در پیش رو گذاشت تا وقتی که خواست برخیزد آن را به همراه خود برد. سپس عقبه را احضار کرد و این بار از او سؤال نمود. وی گفت: به هنگام عصر بود که عمیر امانتش را تحویل محمد داد و او فورا آن امانت را به خانه اش برد. پس از او عکرمه را طلب کرد و سؤالات را از او پرسید، عکرمه گفت اول روز بود که عمیر امانت را به محمد تحویل داد و او آن را گرفت و فورا به خانه فاطمه فرستاد!

آنگاه حضرت به عمیر رو کرد و فرمود: چرا رنگ صورتت زرد شده و حالتت دگرگون گشته است. عمیر گفت الان حقیقت را به شما خواهم گفت، زیرا شخص حیله گر رستگار نخواهد شد. به خدا سوگند من هرگز امانتی نزد محمد نداشتم و تنها عامل محرک من حنظله و ابوسفیان بودند و این دینارهای ایشان است و در میان آنها گردنبند هند است که مُهر هند بر آن ها نقش بسته است.

سپس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بیاورید شمشیری را که در گوشه خانه پنهان است. شمشیر را آوردند. حضرت شمشیر را به دست گرفت و به حاضرین نشان داد و فرمود: آیا این شمشیر را میشناسید؟ گفتند: آری این شمشیر حنظله میباشد. ابو سفیان گفت: این شمشیر از حنظله سرقت شده است. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: اگر راست می گویی غلام سیاه تو «مهلع» چه کرد؟ ابوسفیان گفت او فعلا برای ماموریتی به طائف رفته است. آن حضرت فرمود: ای کاش می آمد و تو یک بار دیگر او را میدیدی و اگر راست میگویی او را احضار کن تا بیاید! ابو سفیان خاموش شد و سخنی نگفت، سپس آن حضرت به ده نفر از غلامان اشراف قریش فرمود تا محلی که ایشان تعیین کرد را حفر نمایند. چون آنجا را حفرکردند ناگهان به بدن کشته «مهلع» رو به رو شدند. حضرت فرمود: آن را بیرون بیاورید. جسد را بیرون آوردند و به طرف خانه کعبه حمل کردند.

مردم از سبب قتلش از آن حضرت پرسیدند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ابو سفیان و پسرش این غلام را تطمیع کرده و پاداش کشتن مرا آزادیش قرار دادند و او را بر این کار تشویق کردند تا اینکه در راهی برایم کمین کرد و به ناگاه بر من

حمله نمود، من هم مهلتش ندادم و گردنش را زدم و شمشیرش را گرفتم! و چون نیرنگ آنان این بار به جایی نرسید خواستند بار دیگر حیلهای به کار برند و این بار دست به دامان عمیر شدند. عمیر در آن هنگام گفت: أشهد أن لا الله الا الله و أشهد أن محمد رسول الله.(1)

3. مناقب ابن شهر آشوب: اما از قضایای حضرت علیه السلام در زمان ابوبکر: روایت شده است که از ابوبکر درباره مردی که با زنی در صبح ازدواج میکند و در شب آن زن بچهای به دنیا میآورد و پسر و مادر صاحب ارث او میشوند سؤال شد؟ ابوبکر جواب آن را ندانست. علی علیه السلام فرمود: آن مرد کنیزی داشت که از او آبستن بود و وقتی وضع حمل کرد آن مرد فوت کرد(2).

توضیح: یعنی کنیز از صاحب خود آبستن بود سپس او را آزاد کرد و صبح با او ازدواج کرد و شب وضع حمل کرد سپس خود آن مرد فوت کرد.

4. مناقب ابن شهر آشوب: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردم در زمان ابوبکر خواستند که مسجدی را در ساحل عدن بنا کنند. هر بار که بنا تکمیل میشد فرو میریخت. نزد ابوبکر رفتند تا از او سؤال کنند. او به میان مردم رفت و خطبه خواند و گفت: اگر در میان شما کسی است که در این زمینه آگاهی داشته باشد ما را با خبر کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: طرف راست و چپ قبله آن مسجد را حفر کنید در آنجا دو قبر در برابر شما ظاهر خواهد شد که بر روی آنها نوشته شده است: من رضوی هستم و خواهرم حبا است. دار فانی را وداع گفتیم در حالی که به خداوند عز و جل شرک نورزیدیم، آنها برهنه هستند هر دو نفر را غسل دهید و کفن پوشانید سپس نماز خوانید و دفن کنید. بعد از آن میتوانید به ساخت مسجد بپردازید. دستور حضرت را انجام دادند و به درستی سخنانش پی بردند. ابن حماد در این زمینه می گوید: - به قوم گفت الان پی قبله را حفر کنید در آن به صندوقچهای دست خواهید یافت

- که لوحی از طلا بر روی آن است و با مروارید بر رویش نوشته شده است.

1- . مناقب آل ابی طالب: 486، 487

2- . مناقب آل ابی طالب 1: 489

- ما حبا و رضوی فرزندان تُبّع پادشاه یمن هستم و پروردگاری غیر از الله را پرستش نکردیم.

- بر دین توحید از دنیا رفتیم وجزو کسانی نبودیم که به بت نماز آوردند و شرک ورزیدند.

دو نفر نصرانی از ابوبکر پرسیدند فرق بین دوستی و دشمنی چیست حال آنکه از یکجا سرچشمه میگیرند؟ فرق بین حفظ و فراموشی چیست حال آنکه از یکجا سرچشمه میگیرند؟ فرق بین رؤیای صادق و رؤیای کاذب چیست با آنکه از یک جا سرچشمه میگیرند؟ ابوبکر آنان را به نزد عمرفرستاد. عمر نیز پاسخ آن را ندانست و به نزد علی علیه السلام فرستاد.

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ از سؤال اول چنین فرمود :خداوند ارواح را 2000 سال پیش از بدن ها آفرید و آنها را در هوا سکونت داد. پس ارواحی که در آنجا با هم آشنایی و الفت داشتهاند اینجا نیز با یکدیگر انس و الفت دارند و ارواحی که در آنجا با هم دشمن بوده اینجا نیز دشمن هستند. سپس از حضرت درباره حفظ و فراموش کردن پرسیدند؟ فرمود: خداوند متعال فرزند آدم را خلق کرد و برای قلبش پوششی قرار داد. هرآنچه بر قلب گذر کند و پوشش باز باشد حفظ و شمرده میشود و هر آنچه گذر کند و پوشش بسته باشد حفظ نخواهد شد. سپس درباره خوابهای صادق و کاذب پرسیدند که در پاسخ آنها فرمود : خداوند روح را خلقت نموده و برای آن سلطانی قرار داده که نفس است. پس موقعی که انسان به خواب میرود روح از بدنش پرواز میکند و سلطان آن در بدن میماند پس جمعی از فرشتگان و جنیان به روح گذر میکنند و هر خوابی که راست باشد از فرشتگان است و اگر دروغ باشد از جنیان است. آن دو نصرانی از شنیدن این پاسخها مسلمان شده و در جنگ صفین شهید شدند(1).

أبو داود و ابن ماجه در سُنَن های خودشان، ابن بَطه در «ابانه»، أحمد در «فضائل الصحابه»، و أبوبکر مردَوَیْه در کتاب خود، با طرق کثیری از زَید بن أرقم

1- . مناقب آل ابی طالب: 489، 490

روایت می کنند که به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته شد که سه نفر در یمن نزد علی علیه السلام آمدند و بر سر فرزند خود دعوا داشتند. هر یک از آنان ادعا میکرد با کنیزی در طُهر واحد آمیزش نموده است و این کار در أیّام جاهلیّت انجام می شد. آن حضرت فرمود: اینها شریکانی هستند که در دعوای خود دچار تناقض شدهاند. حضرت نام آن پسر را میان آنها قرعه کشی کرد و او را به آنکس که قرعه به نامش در آمده بود، سپرد و او را الزام کرد تا دو ثلث دیه پسر را به دو منازع خود در دعوی بپردازد وآن دو را از مثل چنین عملی منع نمود. چون به پیامبر خبر رسید؛ فرمود: سپاس پروردگاری را که در میان ما اهل بیت کسی را قرار داده که بر سنن داود قضاوت میکند(1).

ابن جریح از ضحاک از ابن عباس نقل کرده است که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله از بادیه نشینی شتری را به چهارصد درهم خرید. وقتی پیامبر قیمت شتر را پرداخت نمود، مرد اعرابی دست خود را به افسار شتر گرفت و گفت : درهمها متعلق به من و شتر نیز از آن من است و چنانچه محمد مدعی چیزی است باید بینه (دو نفر شاهد) اقامه کند. ابوبکر آمد و حضرت فرمود: بین من و این اعرابی قضاوت کن. ابوبکر گفت: موضوع واضح است، بیّنه بیاور. عمر آمد و او نیز مانند ابوبکر سخن گفت. وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام از راه رسید، پیامبر فرمود: آیا به قضاوت جوانی که میآید رضایت داری؟ پاسخ داد: آری، شتر و درهمها هر دو متعلق به من است و اگر محمد ادعایی دارد باید بینه بیاورد. علی فرمود: ای مرد عرب ! دست از شتر و رسول خدا بردار - سه بار این جمله را تکرار کرد- اعرابی گفت: هرگز چنین نکنم مگر آنکه او بینه بیاورد. این جا بود که علی علیه السلام با حرکتی آن عرب را گردن زده - اهل حجاز اجماع دارند که علی علیه السلام سر آن مرد را از تن جدا نمود، ولی یکی از فقهای عراق میگوید: بلکه تنها عضوی از اندام او را برید - سپس خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای پیامبر خدا ! ما تو را در مورد وحی آسمانی تصدیق میکنیم چگونه در مورد چهارصد درهم تصدیق

1- . مناقب آل ابی طالب: 487

نکنیم؟! در خبر دیگری آمده است که رسول خدا به سوی آنها (ابوبکر و عمر) نظری افکند و فرمود: این حکم خداوند است نه آنچه که شما در میان ما حکم کردید.

جاحظ و تفسیر ثعلبی آوردهاند که شخصی از ابو بکر از کلام خدای عز و جل که فرموده: «وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا(1)»

پرسید. ابو بکر معنای کلمه «أبّ» را ندانست و در پاسخ گفت: کدام آسمان بر سرم سایه بیندازد و کدام زمین مرا حمل کند یا کجا بروم و یا چکار کنم اگر درباره قرآن چیزی بگویم که بدان علم ندارم؟! اما کلمه «فاکهه» که معنایش را همه میدانیم و اما کلمه «أبّ» را من نمیدانم، خدا داناتر است. در روایت اهل بیت است که این سخن به امیرمؤمنان علیه السلام رسید و فرمود: کلمه (اب) به معنای علف و چراگاه است. و اینکه خدای تعالی در این آیه میخواهد نعمتهایی را که به خلقش داده و از آن جمله آنچه غذای آنان و غذای چهار پایان ایشان است که به وسیله آن هم جانشان زنده میماند و هم جسمشان نیرو می گیرد، به یاد آنها آورد.

روزی فرستاده پادشاه روم از ابوبکر پرسید کیست آن مردی که امیدوار بهشت نیست و ترس از جهنم ندارد، از خداوند نمی ترسد، رکوع و سجود او را به جای نمیآورد، گوشت مرده و خون میخورد، درباره چیزی که ندیده شهادت می دهد و فتنه را دوست دارد و حق را دشمن می دارد؟

ابوبکر جواب نداد. عمر گفت: کفری بر کفر خود افزودی. این خبر را به علی بن ابی طالب دادند. آن حضرت فرمود : این مردی است از اولیای خداوند. او امید به بهشت ندارد و از عذاب جهنم نمیترسد، اما از خداوند میترسد ولی نه آنکه از ظلم او واهمه ای داشته باشد بلکه از عدل خداوند میترسد. در نماز میت رکوع و سجود نمی کند. ملخ و ماهی و جگر میخورد. مال و اولاد را دوست دارد و این دو فتنه هستند زیرا خداوند در قرآن فرموده: «إِنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَه(2)» {اموال

شما و فرزندانتان صرفا [وسیله] آزمایشی [برای شما]یند و خداست} و به بهشت و دوزخ گواهی میدهد در حالی که آنها را ندیده و مرگ را دشمن میدارد حال آنکه مرگ حق است .

1- . عبس/31
2- .منافقون/ 15

در جایی دیگر آمده: چیزهایی را دارم که خداوند ندارد؛ من زن و بچه دارم و او ندارد. چیزهایی همراه من است که با او نیست و آن ظلم و ستم است و همراه من است آنچه که خداوند خلق نکرده است، زیرا من حامل قرآن هستم که در آن دروغ راه ندارد(1)،

و میدانم آنچه را که خداوند نمیداند و آن قول نصاری است که گفتند: عیسی پسر خداوند است، نصاری و یهود را در قولشان: «وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء(2)» {

و یهودیان گفتند ترسایان بر حق نیستند} تصدیق کرد و پیامبران و صاحب رسالت ها را تکذیب کرد چرا که برادران یوسف را نسبت کذب داد آنگاه که گفتند: «أکله الذئب(3)» {گرگ

او را خورد}و آنان پیامبران الهی و فرستاده شدگان به صحراء بودند؛ در حالی که من پیامبر صلی الله علیه و آله را ستایش میکنم، او را ستایش میکنم و شکر میگویم. من برتر برتر در قومم هستم و من پروردگار شما هستم، بالا میبرم و پائین میآورم، آستینم است که بالا میبرم و پائین میآورم.

روزی رأس الجالوت بعد از آنکه از ابوبکر سؤال پرسید و او نتوانست جواب دهد نزد علی علیه السلام آمد و گفت: اصل اشیاء چیست؟ علی علیه السلام فرمود: آب است به دلیل سخن خداوند متعال: «وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَی (4)» {هر

چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم}. پرسید دو چیزی جمادی که سخن میگویند چه هستند؟ فرمود: زمین و آسمان. گفت: دو چیزی که کم و زیاد میشوند، اما مردم از چنین تغییری بی خبرند؟ فرمود: شب و روز. گفت: آبی که نه از آسمان است و نه از زمین؟ فرمود: آبی که سلیمان برای بلقیس فرستاد و آن عرق اسب است که به هنگام تاختن در میدان جاری میشود. گفت: آنچه که بدون روح تنفس میکند؟ فرمود: « وَالصُّبْحِ إِذا تَنَفَّس (5)»

{سوگند به صبح چون دمیدن گیرد} گفت: قبری که صاحب

1- . منظور حضرت از خلق در اینجا دروغ بستن است. یعنی خداوند قرآن را دروغ نساخته است.(مترجم)
2- .بقره/113
3- .یوسف/17
4- .انبیاء/30
5- . تکویر/ 18

خود را حمل کرد؟ فرمود: یونس است آنگاه که نهنگ در دریا او را این طرف و آن طرف میبرد(1).

5. مناقب ابن شهر آشوب: اما قضاوتهای حضرت در زمان عمر: جوانی نزد عمر رفت و میراث پدرش را از او طلب کرد و اظهار داشت زمانی که پدرش در کوفه فوت کرده است او کودکی در مدینه بوده است. عمر بر او فریاد زد و او را دور نمود. جوان از نزد عمر بیرون رفت و از دست او شکایت میکرد. امیرمؤمنان علیه السلام به جوان رسید و چون از قضیه آگاه شد به همراهان خود فرمود: جوان را به مسجد جامع بیاورید تا خودم ماجرایش را بررسی کنم .جوان را به مسجد بردند. علی علیه السلام از او سؤالاتی کرد و آنگاه فرمود: چنان درباره شما حکم کنم که خداوند بزرگ به آن حکم نموده و تنها کسانی که او برای علمش آنان را برگزیده بدان حکم میکنند. سپس بعضی از اصحاب خود را طلبید و به آنان فرمود: بیایید و بیلی نیز به همراه خود بیاورید. میخواهیم به طرف قبر پدر این کودک برویم. چون رفتند، آن حضرت به قبری اشاره کرد و فرمود: این قبر را حفر کنید و دنده ای از دنده های میت را برایم بیاورید و چون آوردند حضرت آن را به دست پسر داد و به وی فرمود: این استخوان را بو کن. پسر استخوان را بو کشید. ناگهان خون از دو سوراخ بینی او جاری شد، علی علیه السلام فرمود: این پسر اوست .عمر گفت: با جاری شدن خون، مال را به او تسلیم میکنی؟حضرت فرمود: این پسر سزاوارتر است به این مال از تو و سایر مردم. آنگاه به حاضران دستور داد استخوان را بو کنند و چون بو کردند هیچ گونه تاثیری در آنها نگذاشت و دوباره پسر آن را بو کشید و خون زیادی از بینی او خارج شد. پس مال را به پسر تسلیم نمود و فرمود: به خدا سوگند نه من دروغگو هستم و نه آن کسی که این اسرار را به من آموخته است دروغ گفته است(2).

توضیح: جوهری گفت: الجرف به معنای گرفتن زیاد است و جرفت الطین یعنی آن را جارو کرد و مجرفه از آن گرفته شده است.

1- . مناقب آل ابی طالب1: 490-491
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 491،492

6. مناقب ابن شهر آشوب: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: عقبه بن ابی عقبه چون وفات کرد در تشییع جنازهٔ او علی علیه السّلام و جماعتی از اصحاب آن حضرت حضور پیدا کردند و در میان آنها عمر نیز بود. علیّ علیه السّلام به مردی که در بین تشییع کنندگان آمده بود فرمود: چون عقبه فوت کرد، زن تو بر تو حرام شد. مواظب باش که با او نزدیکی نکنی! عمر گفت: تمام قضایای تو ای ابوالحسن عجیب است و این از عجیب ترین آنهاست! آخر چطور می شود مردی بمیرد و در اثر آن زنی بر مردی دیگر حرام شود؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آری این چنین است! این مرد برده عقبه بوده است و با زن آزادی ازدواج کرده است و آن زن امروز به واسطه مرگ عقبه، مقداری از مال او را ارث می برد، بنابراین مقداری از شوهرش به بندگی او در می آید و ناموس - نکاح و نزدیکی - زن بر غلام خودش حرام است تا اینکه آن غلام را آزاد کند و سپس با وی ازدواج نماید. عمر گفت: به خاطر همین است که در اموری که در آن اختلاف داریم به تو رجوع می کنیم.

روض الجنان: ابو الفتوح رازی گوید: چهل تن از زنان نزد عمر حاضر شدند و درباره شهوت انسان سؤال کردند. حضرت علیه السلام فرمودند که از ده قسمت نه قسمت برای زن و 1 قسمت برای مرد میباشد. گفتند پس چگونه است مردان میتوانند هم دائمی و هم موقت و هم کنیز داشته باشند حال آنکه تنها یک دهم شهوت را دارند، اما زنها با وجود آنکه نه دهم شهوت را دارند همزمان نمیتوانند چند همسر داشته باشند، عمر مبهوت شد. موضوع به علی علیه السلام ارجاع داده شد. ایشان دستور داد که هریک از زنان کاسهای آب بیاورند. دستور داد که همه آبها را در داخل یک ظرف بریزند. سپس فرمود که هر یک آبی را که در داخل ظرف ریختند بردارند. زنان همگی گفتند آب ما مشخص نیست. علی علیه السلام اشاره کرد که [در صورت تعدد شوهر] فرزندان تشخیص داده نمیشوند نسب و میراث باطل میشود. در روایت یحیی بن عقیل آمده است که عمر گفت: ای علی! خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد.

زنی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و این اشعار را خواند:

- خداوند تو را اصلاح کند و خانواده ات را بی نیاز کند.

- نظرت درباره زنی که شوهر دارد اما دلش هوای شوهری دیگر را کرده است چیست؟

- بعد از آنکه از پدر خود در این موضوع اجازه گرفته است. آیا آن را حلال میدانی؟

تمام شنوندگان، سخن او را زشت شمردند. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمودند: برو و شوهرت را اینجا بیاور؛ زن رفت و او را حاضر کرد. حضرت به او امر کردند: زنت را طلاق بده! آن مرد زن را فوراً طلاق داد و هیچ دلیلی هم برای کار خود ارائه نداد. حضرت به حاضران فرمود: این مرد عِنِّین (نامرد یا آنکه زن طلب نباشد) است و آن مرد در همان جا اقرار کرد که عِنّین است. پس حضرت، بدون اینکه عِدّه ای بگذراند او را به نکاح مرد دیگری درآورد.

و أبوبکر خوارزمی گوید:

چون مردان از جماع عاجز باشند؛ طلاق دادن مردان به دست زنان است.

و حضرت رضا علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام در باره زنی شوهردار که نوجوانی کم سن و سال با او زنا کرده بود قضاوت کرد. عمر دستور سنگسار کردن وی را داد، اما حضرت فرمود که نباید سنگسار شود بلکه بر او حدّ واجب است؛ زیرا کسی که با او زنا کرده به حد عقل نرسیده است.

و نیز عمر درباره مردی که در منی زن داشت و در مدینه مرتکب زنا شده بود حکم سنگسار صادر کرد. اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: او را نباید رجم کرد چرا که از زنش دور است و او در شهری و زنش در شهر دیگری است؛ تنها حد بر او واجب است. عمر بعد از آن گفت: خداوند مرا در مشکلی که ابا الحسن را در آن در کنار خود نیابم زنده نگذارد.

و نیز عمرو بن شعیب و اعمش و ابو الضحی و قاضی ابو یوسف از مسروق نقل کردهاند که گفت: زنی را که در عِدّه اش با او نکاح کرده بودند به نزد عمر آوردند. عمر حکم کرد تا بین آن زن و شوهرش جدایی افکند و مهریّه اش را در بیت المال قرار داد و گفت: من مهریّه ای را که نکاح آن ردّ شده است جایز نمی دانم و حکم کرد که این مرد و زن تا ابد بر هم حرام هستند. این حکم عمر چون به امیرمؤمنان علیه

السلام رسید، فرمود: اگرچه این مرد و زن، سنت رسول خدا را نمی دانستند مهریه ای را که مرد برای زن مقرر داشته است در مقابل تمتّعی که از او برده به او تعلق میگیرد و لیکن باید بین آن دو نفر جدائی انداخت و زمانی که زن از عدّهٔ خود بیرون آمد این مرد همانند مردان دیگر می تواند از او خواستگاری کند.

پس از این واقعه عمر در میان مردم خطبه خواند وگفت: هر جائی که حکمش را نمی دانید به سنّت برگردانید و عمر به رأی علی باز میگردد(1).

توضیح: ابن شهر آشوب این حکم را یعنی مرد همانند مردان دیگر می تواند از او خواستگاری کند با وجود اختلاف با فقه شیعی در اینجا ذکر کرده است تا اقرار آنها را به عالم بودن علی علیه السلام اثبات کند.

7. مناقب ابن شهر آشوب: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: فاطمه علیها السلام کنیزی داشت که به او فضّه می گفتند. بعد از حضرت فاطمه، آن کنیز به علی علیه السلام ارث رسید و آن حضرت او را به ازدواج ابوثعلبه حبشی در آورد. ابو ثعلبه همسر او شد و از او پسری آورد اما پس از متولد شدن این پسر ابو ثعلبه از دنیا رفت و سپس او را ابو ملیک غطفانی به نکاح خود در آورد و پس از این ازدواج پسرش که از ابوثعلبه بود نیز از دنیا رفت و فضه دیگر نگذاشت ابوملیک غطفانی با او آمیزش کند و هم بستر گردد. ابوملیک از فضه نزد عمر شکایت نمود زیرا این واقعه در دوران او بود. عمر گفت: ای فضّه! چرا ابوملیک از تو شکایت دارد؟ فضّه گفت: تو در چیزی حکم میکنی که بر تو پوشیده است! عمر گفت: من هیچ گونه دلیلی در امتناع تو نمی یابم! فضه گفت: ای ابو حفص؛ فکرت به جاهای غیر صحیح رفته و خیالات مختلف تو را ربوده است! پسر من که از غیر ابوملیک بود، مرد. من خواستم تا خودم را با گذشتن یک حیض استبراء کنم تا وقتی که حائض شدم بدانم پسرم مرده است و برادری هم در شکم من ندارد و اما اگر من حامله باشم این فرزندی که در شکم من است، برادر اوست. عمر پس از شنیدن این استدلال گفت: یک مو از آل ابی طالب فقیه تر و داناتر است از تمام طائفهٔ عَدِی(2).

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 492-493
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 493

توضیح: ممکن است امتناع، دلیل دیگری داشته و فضه فقط خواسته باشد عمر را به خاطر قول او به تعصیب، مجاب کند. یا به خاطر اینکه عمر، بقیه میراث را به خاطر قول به تعصیب از او نگیرد. ضرری ندارد که او برادر میت از طرف مادر باشد؛ چرا که آنها برادران را همراه مادر ارث میدهند، هرچند برادران مادری باشند. ابن حزم در کتاب المحلی بعد از نفی عول در جواب تناقضی که در آن لازم میآید در زمانی که میت، شوهر، مادر و دو برادر از طرف مادر به جا گذاشته باشد گفت: برای زوج نصف است همچنان که در قرآن آمده و برای مادر یک سوم همچنان که درقرآن آمده است در این حالت تنها یک ششم باقی می ماند و آن به برادران از طرف مادر میرسد. پایان سخن او. و هچنین احتمال دارد که برای فضه فرزند دیگری بوده است و او احتیاط کرد تا اگر به پسری باردار است معلوم شود چرا که در این صورت دو برادر وجود خواهند داشت که او را از یک سوم ارث به یک ششم می رسانند و این در صورتی است که وجود پدر و نیز جدائی آن دو و بودن آن دو پسر از طرف پدر، در این ممانعت شرط نباشد وتمام اینها موافق آنچه در بین آنها مشهور است می باشد و بعدها همه این ها را در حدیثی که به نقل از ابن عباس آمده شرح خواهیم داد.

8. مناقب ابن شهر آشوب: أصبغ بن نُباته روایت کرد: عمر فرمان داد تا پنج نفر که زنا کرده بودند سنگسار کنند. امیرمؤمنان علیه السلام حکم او را خطا دانست. وی یکی را فرا خواند؛ و گردنش را زد. و دوّمی را جلو طلبید و رجم کرد و سومی را طلبید و حد تازیانه زد و چهارمی را فرا خواند و نصف مقدار حد یعنی پنجاه تازیانه زد و پنجمی را طلبید و او را تعزیر کرد. عمر گفت: این چگونه می شود؟ حضرت فرمودند: امّا آن اولی کافر ذِمی بود که با زن مسلمان زنا کرده بود و به واسطۀ زنا از ذمه اسلام خارج شد و اما آن دومی مردی بود که ازدواج کرده بود و باید وی را رجم کرد و امّا آن سوّمی مردی غیر محصِن بود و باید او را حد زد و اما آن چهارمی غلامی بود که زنا کرده بود و بر غلام باید نصف مقدار حد اجرا شود و اما آن پنجمی دیوانه بود و عقل نداشت به همین خاطر با چند تازیانه ای او را ادب

کردیم و ترسانیدیم. عمر گفت: من زنده نمانم در امتی که تو در آن نباشی ای ابو الحسن.(1)

کافی: علی بن ابراهیم هم به صورت مرفوع مانند آن را آورده است.(2)

9. مناقب ابن شهر آشوب: عبدالرحمن بن عائد ازدی نقل کرد: دزدی را نزد عمر آوردند و دست او را قطع کرد. برای بار دوم آوردند پای او را هم قطع کرد برای سومین بار آوردند باز هم می خواست قطع کند که علی علیه السلام فرمود: دست نگه دار دست و پای او را قطع کردهای حالا زندانیاش کن.

غزالی در احیاء علوم الدین گفته: عمر حجر الأسود را بوسید و گفت: به خوبی میدانم که تو سنگی هستی و سود و ضرری نمیرسانی؛ اگر این کار را از رسول خدا نمیدیدم آن را انجام نمیدادم. در این هنگام علی علیه السلام فرمود: بلکه این سنگ سود و ضرر میرساند، عمر گفت: چگونه؟ فرمود: وقتی خداوند متعال بر بندگانش پیمان گرفت کتابی را برای آنها نوشت و آن را به این سنگ خوراند. این سنگ برای مومن به وفاء شهادت میدهد و برای کافران به روی گردانی و نافرمانی گواهی میدهد. گفته شده: به همین دلیل است سخن مردم که به هنگام لمس کردن سنگ می گویند: پروردگارا! به تو ایمان میآوریم و کتابت را تصدیق میکنیم و به عهدت وفا می کنیم.

این چیزی است که ابو سعید خدری روایت کرده است. اما در روایت شعبه به نقل از قتاده از انس آمده است که علی علیه السلام به عمر گفت: این را نگو چرا که رسول خدا صلی الله علیه و اله کاری را انجام نداد و سنتی را پی ریزی نکرد مگر آنکه بنابر فرمان خداوند که از روی حکمت نازل شده باشد. وسپس بقیه حدیث را ذکر کرد.

در فضائل العشره آمده است: پسر سیاهی را نزد عمر آوردند که پدرش او را از نسب خود نمیدانست. عمر خواست که او را سرزنش کند و بزند. علی علیه السلام به آن مرد گفت: آیا با مادر او به هنگام حیض آمیزش کردهای؟ گفت: بله، فرمود:

1- . مناقب ابن ابی طالب : 1: 493
2- . الکافی 6 : 265

خداوند متعال به همین خاطر او را سیاه آفریده است؛ در این هنگام عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک میشد.

در روایت کلبی آمده است: علی علیه السلام فرمود: بروید او پسر شما است؛ فقط مسئله این است که خون بر نطفه غلبه کرده است. ادامه روایت.

قاضی نعمان در شرح الاخبار از انس آورده است که گفت: همراه عمر بودم که اعرابی آمد و همراه او شتران بارکش بود. عمر به من گفت: از او بپرس که آیا آنها را نمیفروشد. نزد او رفتم و سؤال کردم، گفت: میفروشم. عمر نزد او رفت و چهارده شتر از او خرید سپس گفت: ای انس! این شتران را ملحق کن، اعرابی گفت: پالان و و پلاسها را بردارید و به من بدهید. عمر گفت: من آنها را با پالان و پلاس خریدم. میان آنها اختلاف افتاد و داوری نزد علی علیه السلام بردند. علی علیه السلام فرمود: آیا به هنگام خریدن، پالان و پلاس را هم شرط کردی؟ عمر گفت: نه، فرمود: پس آنها را در بیاور تنها شتران مال تو است. عمر گفت: ای انس! پلاس و پالان را بردار و به آن مرده بده و آنگاه شتران را ملحق کن. پس من آن کار را انجام دادم.

در همان کتاب از طلحه بن عبدالله آمده است که گفت: مالی نزد عمر رسید و آن را میان صحابه تقسیم کرد. مقداری از آن باقی ماند. با همراهانش درباره آن صحبت کرد، آنها گفتند: آن را برای خود بردار چرا که اگر میان همه مردم تقسیم کنی چیز قابل توجهای به آنها نخواهد رسید. امام علی علیه السلام فرمود: آن را تقسیم کن هر چه به آنها رسید برسد، زیرا در بیت المال و تقسیم آن کم و زیاد برابر است. در این هنگام عمر به علی علیه السلام نگاه کرد و گفت: این هم یکی دیگر از نعمتهای توست که پاداش آنها را نمی توانم بدهم.

همچنین در آن آمده است که ابو عثمان نهدی گفت: مردی نزد عمر آمد و گفت: من زنم را در دوران شرک یک طلاق و در دوران اسلام دو طلاق دادم. در این زمینه چه نظری داری؟عمر گفت: منتظر بمان تا علی بن ابی طالب بیاید. وقتی علی

علیه السلام آمد گفت: ماجرایت را برایم شرح ده و او شرح داد، فرمود: اسلام آنچه را که قبلش بوده ویران کرد؛ او الان یک طلاقه است.(1)

توضیح: «ید لک مع أیاد» یعنی این یکی از نعمتهای بیشمار توست که من نمیتوانم جزای آن را به تو بدهم و از تو سپاسگذاری کنم.

10. مناقب ابن شهر آشوب: ابو القاسم کوفی و قاضی نعمان در کتابهایشان آورده اند: بردهای را نزد عمر آوردند که صاحب خود را به قتل رسانده بود. عمر دستور داد تا او را بکشند، اما علی علیه السلام او را فرا خواند و گفت: آیا تو صاحبت را کشتی؟ گفت: بله، فرمود: چرا کشتی؟ گفت: بر من غلبه کرد و با من لواط کرد. آنگاه علی علیه السلام رو به اولیای مقتول کرد و فرمود: آیا او را دفن کردهاید؟ گفتند: بله، فرمود: چه وقت دفن کردهاید؟ گفتند: همین الآن. آنگاه امیرمؤمنان به عمر فرمود: این برده را سه روز حبس کن و هیچ کاری تا پایان سه روز با او نداشته باشید سپس به اولیاء مقتول بگو هرگاه سه روز تمام شد نزد ما بیایند. پس از پایان سه روز آمدند. علی علیه السلام با عمر و به همراه خانواده مقتول خارج شدند و سر قبر او رفتند. علی علیه السلام به خانواده مقتول فرمود: این است قبر وابسته شما؟ گفتند بله. فرمود: آن را حفر کنید، حفر کردند تا اینکه به شکاف پهنای گور رسیدند، فرمود: مردهتان را بیرون آورید، وقتی به کفن نگاه کردند چیزی را نیافتند به حضرت گفتند، فرمود: الله اکبر الله اکبر به خدا سوگند نه من دروغگو هستم و نه به من دروغ گفته شده است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: کسی که از امتم همچون قوم لوط عمل کند و در همان حال بمیرد - بدون توبه - به او مهلت داده میشود تا در قبر نهاده شود و پس از آن، تنها سه روز در قبرش میماند بعد از آن زمین او را به سوی قوم هلاکشده لوط پرتاب میکند و به زمره آنها میپیوندد و با آنها محشور میشود.

و همچنین در آن دو کتاب از عباده بن صامت روایت شده است که: جماعتی از شام به قصد حج بیت الله الحرام به سمت مکه رهسپار شدند و در راه بعد از آنکه

1- . مناقب ابن ابی طالب 1: 494، 495

احرام بسته بودند به آشیانه شتر مرغی رسیدند که در آن پنج عدد تخم بود آنها را کباب کردند و خوردند و سپس با خود گفتند: بدون شک ما خطا کردیم زیرا در حال احرام صید نمودیم. چون به مدینه رفتند قصه را برای عمر بیان کردند .عمر گفت: این مسئله را از جماعتی از اصحاب رسول خدا بپرسید تا آنچه می دانند حکمش را برای شما بیان کنند، این کار را کردند اما جواب های مختلف شنیدند. عمر گفت: چون اختلاف نظر کردید در اینجا مردی است که ما ماموریم در صورت اختلاف به وی مراجعه کنیم تا او در مورد اختلاف حکم نماید. عمر فرستاد در پی زنی به نام عطیه و از او خر ماده ای به عاریت گرفت و سوار آن شد و آن حجاج را با خود نزد علی علیه السلام که در ینبع بود برد. علی علیه السلام به نزد عمر آمد و او را دید و فرمود: چرا نفرستادی به سوی ما تا ما به نزد تو بیائیم؟ عمر گفت: برای حکم باید به نزد حاکم روند. آنها جریان خود را برای حضرت بازگو کردند. امیرمؤمنان علیه السلام به عمر گفت: چون پنج تخم صید کرده اند ایشان را امر کن تا شتر نری را در پنج شتر ماده جوان رها کنند تا آمیزش کند و پس از جفت گیری تعداد بچههایی را که به دنیا میآیند به عنوان قربانی بفرستند تا کفاره عمل آنها شود! عمر گفت: ای ابا الحسن! ناقه گاهی در وقت حامله شدن جنین خود را سقط می کند! امیرمؤمنان فرمود: تخم هم گاهی فاسد می شود و جوجه نمیدهد. عمر گفت: به خاطر همین امر شده ایم که از تو سؤال کنیم(1).

توضیح جوهری گفت: «مدحی نعامه» یعنی جای تخم نهادن شتر مرغ و «ادحیتها» یعنی جای جوجه نهادن و آن فعول و از ریشه دحو است چرا که ابتدا با پایش آنجا را میگستراند بعد در آن تخم مینهد(2). «اجهضت الناقه» یعنی سقط کرد و «مرقت البیضه» یعنی فاسد شد. میدانی در مجمع الأمثال و شارح اللباب و غیر آنها هم گفته: در ضرب المثل آمده است «فی بیته یوتی الحَکَم» برای حکم باید به نزد حاکم رفت نه آنکه حاکم به سوی مراجعین رود. این چیزی است که عرب ها بر زبان حیوانات وضع کردهاند و داستان از این قرار است که خرگوشی خرمایی را گرفت اما

1- . مناقب آل ابی طالب1: 495 ، 496

2- . الصحاح: 2335

روباهی آن را از او دزدید و خورد. اختلاف میان آنها در گرفت و قضاوت نزد سوسمار بردند. خرگوش گفت: ای ابا الحسل(بچه سوسمار). گفت: گوشم با تو است. گفت: قضاوت نزد تو آوردهایم. گفت: به شخص عادلی مراجعه کردید. گفت: با ما بیرون بیا. سوسمار در آن لحظه بود که گفت: برای حکم باید به نزد حاکم در خانه اش رفت. خرگوش گفت: خرمائی را یافتم. سوسمار گفت: گوارایت باد آن را بخور. گفت: اما روباه آن را دزدید. گفت: برای خودش خیر را طلبید. گفت: سیلی به او زدم. گفت: حق خود را گرفتی. گفت: اما او هم سیلی به من زد. گفت: آزادهای است که پیروز شد. گفت: بین ما قضاوت کن. گفت: [قضاوت کردم و سپس رفت.] (1)

این گونه بود که تمام سخنان سوسمار به صورت ضرب المثل در آمد(2). پایان سخن.

11. مناقب ابن شهر آشوب: آمده است که مسلمانان درباره زنی که شوهرش مفقود شده بود دچار اختلاف شدند. علی علیه السلام فرمود: نمیتواند ازدواج کند تا زمانی که خبر مرگ شوهرش به او رسد سپس فرمود: او در آزمایش قرار گرفته است و باید صبر کند. اما عمر گفت: باید چهار سال منتظر بماند بعد از آن ولیّ زوجش او را طلاق دهد سپس چهار ماه و ده روز دیگر منتظر بماند بعد از آن ازدواج کند، اما در نهایت عمر به قول علی علیه السلام مراجعه کرد.(3)

توضیح: این سخن مخالف قول مشهور بین ماست و صرفا آن را آورده اند تا دلیلی باشد بر اعتراف خلفا به مراجعه به علی علیه السلام.

12. مناقب ابن شهر آشوب: هیثم در جبهه نبرد بود وقتی پس از شش ماه به خانه برگشت صاحب فرزندی شده بود. او آن را انکار کرد و زنش را به زنا متهم کرد و وی را نزد عمر برد و جریان را برای او گفت، عمر دستور داد تا زن را رجم کنند. علی علیه السلام قبل از آنکه آن زن را رجم کنند به دادش رسید و به عمر گفت: دست نگه دار این زن بی گناه است و راست میگوید چرا که خداوند متعال می

1- . در این قسمت جمله ای بود از ضرب المثلی دیگر که به اشتباه در اینجا آمده بود و در مصدر اصلی هم اینجا نبود. بنابراین حذف شد و قسمت داخل گیومه از مصدر اصلی اضافه شد.
2- . مجمع الأمثال 2: 19
3- . مناقب آل ابی طالب 1: 496

فرماید: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا(1)» {

حمل و شیر دادان به او سی ماه است}سپس فرمود: «ٍ وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْن (2)» {و

مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند} بنابرین حمل و شیر دادن با هم سی ماه میشود. عمر در این هنگام گفت: اگر علی نبود عمر نابود میشد.

شرح این قضیه این گونه است که کمترین زمان حمل چهل روز است و آن زمان انعقاد نطفه است و کمترین زمان به دنیا آمدن بچه شش ماه است؛ چرا که نطفه در رحم چهل روز میماند سپس بعد از چهل روز به علقه تبدیل میشود. سپس بعد از چهل روز دیگر به مضغه تبدیل و بعد از چهل روز دیگر شکل داده می شود. بیست روز طول می کشد تا روح در او دمیده شود و با هم شش ماه می شود. بنابراین به دنیا آمدن شش ماه به طول میانجامد و شیر دادن هم دو سال کامل که با هم سی ماه میشوند.

شریک و دیگران روایت کردند که عمر بن خطاب خواست تا اسیران اهل عراق را بفروشد. علی علیه السلام به او اعتراض کرد و فرمود: این ها مالی هستند که به شما داده شده است و مانند آن را به دست نخواهید آورد اگر بخواهید آنها را بفروشید برای کسانی که اسلام میآورند بهرهای نمی ماند؟ عمر گفت: به نظر شما با آنها چکار کنم؟ حضرت فرمود: آنها را برای شوکت مسلمانان رها کن. عمر آنها را به عنوان برده قرار داد. سپس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هر کدام از آنها ایمان بیاورد سهم من از او آزاد است.

احمد بن عامر بن سلیمان الطائی به نقل از امام رضا علیه السلام آورده است که فرمود: مردی اعتراف کرد که فرزند مردی از انصار را کشته است. عمر او را به قصاص متهم کرد و سپس او را نزد پدر مقتول برد تا او را قصاص کند. پدر مقتول دو ضربه شمشیر به او زد و گمان کرد که مرده است. مرد را در حالی که هنوز نفس میکشید به خانه بردند و بعد از شش ماه که زخم های او خوب شد پدر مقتول او را دید و نزد عمر برد و عمر نیز او را به پدر مقتول تحویل داد[برای قصاص]. آن مرد دست

1- . احقاف / 15
2- . بقره / 233

به دامان امیرمؤمنان علی علیه السلام شد. حضرت به عمر گفت: این چه حکمی است که میخواهی درباره این مرد اجرا کنی؟ گفت: «النفس بالنفس» {نفس دربرابر نفس } فرمود: آیا او را یک بار نکشت؟ گفت: بله او را یک بار کشت اما زنده ماند. حضرت فرمود: آیا قاتل باید دو بار کشته شود؟! عمر مات و مبهوت ماند و گفت: هر طور که میخواهی حکم کن. علی علیه السلام نزد پدر مقتول رفت و به او گفت: مگر تو او را یک بار نکشته ای؟! گفت: آری! لیکن تو می گویی خون پسر من هدر رود؟ حضرت فرمود: نه، اما حکم این است که

تو هم نزد او برده شوی تا همانند آن کاری را که تو با او کردی او هم با تو کند بعد از آن میتوانی او را به خاطر خون پسرت به قتل برسانی. گفت: به خدا سوگند در چنین حالتی حتما من خواهم مرد. آیا راه دیگری نیست؟ علی علیه السلام فرمود: ناگزیر او باید حقش را بگیرد. گفت: من از خون پسرم گذشتم او هم از قصاص من بگذرد و این گونه بود که میان آنها نوشته برائت ذمه، برقرار کرد. در این هنگام عمر دستهایش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: شکر خداوند را به جای میآورم ای اباالحسن شما اهل بیت رحمت هستید. سپس گفت: اگر علی نبود عمر از بین میرفت(1).

توضیح: این حکم مشهور است و در این مطلب قول دیگری وجود دارد که بعدها خواهیم آورد.

13. مناقب ابن شهر آشوب: تمیم بن خرام الأسدی نقل کرد: دو کنیز درباره دو بچه دختر و پسر به مشاجره پرداختند و دعوای خود را نزد عمر بردند. عمر گفت: ابوالحسن برطرف کننده دردها و گرفتاریها کجاست؟ حضرت را فرا خواندند و عمر او را از جریان واقعه خبردار کرد، علی علیه السلام دو ظرف را طلبید و آنها را وزن کرد سپس دستور داد تا هر دوی آن زنها در ظرف ها شیر خود را بریزند. این کار را انجام دادند حضرت علیه السلام هر دو ظرف را وزن کرد و یکی از آنها را سنگین تر یافت؛ فرمود: پسر متعلق به زنی است که شیرش سنگین تر است و دختر مال آن زنی است که شیرش سبک تر است. در این هنگام عمر گفت: چگونه به این نتیجه

1- . مناقب آل ابی طالب1: 496 ، 497

رسیدی؟ فرمود: چرا که خداوند متعال سهم مرد را دو برابر سهم زن قرار داده است. طبیبان هم این مطلب را معیاری برای تشخیص دختر از پسر قرار دادهاند.

در تهذیب الأحکام به نقل از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که فرمود: عمر بعضی از صحابه را جمع کرد و آنها را خطاب قرار داد و گفت: در باره مردی که با زنش همبستر میشود بدون آنکه انزالی صورت گیرد چه حکمی میدهید؟ انصار گفتند: فقط وقتی منی خارج شود غسل واجب است. اما مهاجران گفتند: به محض تماس ختنه گاه دو آلت غسل واجب است. عمر به علی علیه السلام فرمود: ای ابا الحسن تو چه نظری داری؟ فرمود: آیا رجم و حد را در چنین حالتی(تماس ختنه گاه دو آلت) واجب میکنید اما یک پیمانه آب را بر آنها واجب نمیدانید؟! هر گاه ختنه گاه دو آلت با هم تماس پیدا کنند غسل واجب است.

ابو المحاسن رویانی در کتاب احکام آورده است: در زمان عمر دو بچه به هم چسپیده شده به دنیا آمدند که یکی از آنها زنده و دیگری مرده بود؛ عمر گفت: با شمشیر میان آنها جدائی اندازید اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: نوزاد زنده را شیر دهید و مرده به حال خود گذاشته شود، این کار را انجام دادند و پس از چند روز از هم جدا شدند.

عمر خواست تا زیورآلات کعبه را بردارد و درباره آن از امیر مؤمنان پرسش کرد. آن حضرت پاسخ داد: قرآن بر پیامبر نازل شد و اموال را چهار گونه معرفی نمود: اموال مسلمانان که آنها را بر اساس سهم الإرث بین وارثان تقسیم کردند. غنیمت که آن را به مستحقان آن تقسیم کرد. خمس که خداوند موارد مصرف آن را مشخص کرد. صدقات که خداوند حکم و چگونگی آن را تعیین کرد و زیور کعبه در آن روز هم وجود داشت اما خداوند آن را به حال خود واگذاشت اما از روی فراموشی آن را رها نکرد و جایگاهش بر او پوشیده نبود. پس تو هم آن را همان طور که خدا و رسول او تثبیت کردند برقرار دار. عمر گفت: اگر تو نبودی هر آینه رسوا می شدیم، و آنها را به حال خود رها کرد.

واحدی در بسیط و ابن مهدی در نزهه الأبصار به اسناد از ابن جبیر آوردهاند که گفت: زمانی که اسفندیار شکست خورد، عمر گفت: آنها نه یهودی هستند و نه

نصاری و کتاب آسمانی هم ندارند بلکه مجوس بودند. علی علیه السلام فرمود: بلکه آنها کتاب داشتند اما از میان آنها برداشته شد و جریان از این قرار است که پادشاه آنها مست شد و با دخترش- یا اینکه گفت خواهرش- نزدیکی کرد. زمانی که به خود آمد گفت: چگونه از این رسوایی خارج شوم؟ به او گفتند: اهالی کشورت را جمع کن و بگو که این کار را حلال می دانی و دستور ده که آنها هم آن را حلال دانند. پادشاه مردم را جمع کرد و دستور داد تا از او پیروی کنند اما آنها از سخن او سرباز زدند. به همین خاطر پادشاه دستور داد تا چالهای بزرگ را حفر کنند و درون آن را پر از آتش کنند. این کار را انجام دادند. پادشاه همه مردم را جمع کرد و هر آنکس را که با او مخالفت کرد در چاله آتش انداخت و کسانی را که موافقت کردند به حال خود رها کرد.

ابن مسعود روایت کرد: عمر گفت: نمیدانم با مجوسیان چکار کنم، عبدالله بن عباس کجاست؟ گفتند: آنجاست دارد میآید. وقتی آمد عمر به او گفت: از علی درباره مجوس چه شنیدهای؟ اگر چیزی نشنیدهای از او در این باره سؤال بپرس. ابن عباس نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفت و سؤال پرسید. حضرت علیه السلام فرمود: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون (1)» {پس

آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می کنید }سپس او را فتوا داد.

خطیب در اربعین آورده است که ابن عباس گفت: در تشییع جنازهای بودیم که علی علیه السلام به همسر مادر میت گفت: به زنت نزدیک نشوی. عمر گفت: چرا باید از زنش دوری کند؟ آیا از آنچه که آوردهای خارج شده است(یعنی حکم خداوند را زیر پا گذاشته است)؟ حضرت فرمود: می خواهیم که رحمش را استبراء کند و چیزی در آن ریخته نشود تا[اگر الان بچه ای در رحم ندارد معلوم شود. ولی اگر مرد با زن آمیزش کند ممکن است بچه ای به وجود آید و گمان برده شود که در هنگام

1- . یونس / 35

فوت برادرش بوده و] به او ارث برسد در حالی که حق ارث ندارد. عمر در آن هنگام گفت: پناه می برم به خدا از مشکلی که در آن علی نباشد.

در اربعین خطیب ابن سیرین گفت: عمر از مردم سؤال کرد: که برده با چند زن میتواند ازدواج کند؟ سپس رو به علی علیه السلام گفت: منظور تو هستی ای صاحب ردای معافری(1)

حضرت فرمود: با دو نفر.

در کتاب «غریب الحدیث» گفته: ابو صبره گفت: دو مرد به نزد عمر آمدند و گفتند: نظر تو در طلاق کنیز چیست؟ عمر برخاست و به طرف حلقه ای از مردم آمد که در میان آنها مردی اصلع (کسی که جلوی سرش مو ندارد) بود؛ از آن مرد پرسید و او با اشاره گفت: دوتا. عمر هم رو کرد به آن دو نفر و گفت: دو تا. یکی از آن دو نفر به عمر گفت: ما به حضور تو آمده ایم و تو امیر مؤمنان هستی و از طلاق کنیز از تو پرسش نمودیم آنگاه تو آمدی به نزد مردی و از او پرسیدی، و به خدا سوگند او با تو سخن نگفت! عمر گفت: وای بر تو! آیا می دانی این چه کسی است؟ این علی بن ابی طالب علیه السلام است. من از رسول خدا شنیدم که می گفت: اگر آسمانها و زمین در کفه ای قرار گیرد و ایمان علی در کفه دیگر قرار گیرد، کفه علی سنگینی خواهد کرد.

و این حدیث را مصقله بن عبدالله نیز روایت نموده است. عبدی در این زمینه می گوید:

- ما حدیثی را روایت کردیم که دیگر روایان هم آن را میدانند

- مردی نزد ابن خطاب آمد و پرسید تعداد طلاق کنیزان چقدر است؟

- عمرگفت ای حیدر تعداد طلاق کنیز چقدر است آن را ذکر کن، مرتضی اشاره کرد.

- با دو انگشتش و عمر به طرف آن مرد رو کرد و گفت: دو تا

- به او گفت آیا این مرد را میشناسی؟ گفت: نه، گفت او علی صاحب برتری است.

اما قضاوت های حضرت علی علیه السلام در زمان عثمان بن عفان:

1- . معافر نام مکانی است که این نوع لباس به آنجا نسبت داده می شود.

در کشاف ثعلبی، اربعین خطیب و موطّأ مالک از نعجه بن بدر الجهنی روایت شده که گفت: در زمان خلافت عثمان زنی که شش ماه وضع حمل کرده بود نزد او آورد شد. وی دستور داد تا او را رجم کنند. علی علیه السلام فرمود: اگر آن زن با قرآن به مجادله به تو بپردازد بر تو غلبه خواهد کرد چرا که خداوند متعال در قرآن می فرماید«وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْر(1)» {

و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است} سپس فرمود«وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَه(2)» {و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند [این حکم] برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند}بنابرین دو سال زمان شیر دادن و شش ماه حداقل مدت وضع حمل است، عثمان گفت: آن زن را برگردانید. و گفت: از نابودی نجات یافتم.

سفیان بن عیینه به اسناد خودش از محمد بن یحیی آورده است که گفت: مردی دو زن داشت یکی از انصار و دیگری از بنی هاشم. بعد زن انصاری را طلاق داد و بعد از مدتی آن مرد فوت کرد. زن انصاری که او را طلاق داده بود ادعا کرد که مرگ آن مرد در عده او بوده. آنچه در نزد عثمان روشن بود ارث بردن زن هاشمی بود اما در مورد زن انصاری ندانست که چه حکمی صادر کند. آنها را نزد علی علیه السلام فرستاد. علی علیه السلام فرمود: اگر آن زن انصاری سوگند یاد کند که بعد از جدایی از شوهرش سه بار حیض نشده است به او ارث تعلق میگیرد. عثمان به زن هاشمی گفت: این قضاوت پسر عمویت است. زن هاشمی گفت: به آن راضی هستم قسم بخورد و ارث ببرد. اما زن انصاری از سوگند ابا کرد و میراث را رها نمود.

مسند احمد و ابی یَعلی: عبدالله بن حارث بن نوفل هاشمی گفت: ماهیگیران کبک نری را شکار کرده بودند و آن را برای عثمان و همراهانش - در حالی که محرم بودند - آوردند. همراهان عثمان از خوردنش خودداری کردند. عثمان گفت: ما این را شکار نکردهایم و دستور به شکار آن هم ندادهایم بلکه گروهی غیر مُحرِم شکارش کرده اند پس خوردنش اشکالی ندارد. شخصی گفت: اما علی خوردن آن را روا نمی

1- .احقاف/ 15
2- . بقره/233

داند. عثمان به دنبال علی علیه السلام فرستاد. حضرت درحالی که غضبناک و بر دستانش اثر آرد بود آمد، عثمان گفت: تو بسیار با ما مخالفت میکنی. علی علیه السلام فرمود: خداوند را یاد کنید چه کسی از شما شاهد بود که قسمت فربه گور خر را برای پیامبر که احرام بسته بود آوردند اما او فرمود: ما احرام بستهایم آن را به کسانی بدهید که از احرام خارج شدهاند؟ دوازده نفر از صحابه گواهی دادند. سپس فرمود: یاد کنید خدا را چه کسی از شما شاهد بود که مردی پنج عدد تخم شتر مرغ را برای پیامبر صلی الله علیه و آله که در احرام بود آورد اما پیامبر فرمود: ما در احرام هستیم آنها را به کسانی ده که در احرام نیستند؟ دوازده نفر از صحابه گواهی دادند. عثمان برخواست و وارد خیمه خود شد و کبک را به صیادان واگذار کرد(1).

توضیح: خبط: برگی است که آن را با چوب خرد می کنند و بعد خشک می کنند سپس آن را با آرد مخلوط کرده و با آب میسایند و خمیر میکنند و به شتر می دهند.

14. مناقب این شهر آشوب: ابن مهدی در نزهه الأبصار و زمخشری در المستقصی از ابن سیرین و شریح قاضی آوردهاند: امیرمؤمنان جوانی را دید که گریه می کرد. جلو رفت و دلیل گریه کردنش را پرسید. گفت: پدرم با این چند نفر به مسافرت رفته است آنها برگشته اند اما پدرم برنگشته است و پول زیادی همراه خود داشت. نزد شریح از آنها شکایت کردم اما بر علیه من حکم صادر کرد. علی علیه السلام این بیت را شاهد آورد:

- سعد شتران را وارد آبشخور کرد در حالی که پوشش پستانهای پر شیر شتر را از آنان برداشت. ای سعد این گونه شتران آب داده نمی شوند.

سپس فرمود: راحت ترین راه برای آب دادن به شتران این است که آنها را بر آبشخور وارد و رها کنند. یعنی شریح باید درباره آن مرد تحقیق میکرد و تنها به طلب بینه (شاهد آوردن، یا دو شاهد) اکتفا نمیکرد[که به دلیل بینه داشتنِ پسر آن مرد علیه او حکم کند](2).

1- . منافب آل ابی طالب1: 498، 503

2- . مناقب ابن ابی طالب 1: 506، 507

توضیح: سخن علی علیه السلام «اوردها سعد» ضرب المثل است و حضرت علیه السلام آن را آورده تا اثبات کند که شریح شایسته قضاوت کردن نیست و نمیتواند آن را درست انجام دهد.«اشتمال» یعنی آویزان کردن شمال و «شمال» بر وزن کتاب چیزی همچون توبره که وقتی پستانهای شتر سنگین میشوند آنها را با آن میپوشانند. «شملها و یشملها» یعنی بستن با شمال و سفت کردن آن و «تشریع الإبل» یعنی آماده کردن گله شتران برای به آبشخور بردن.

میدانی در شرح این بیت گفت: سعد بن زید بن مناه برادر مالک بن زید بود. مالک از فرزندان تمیم بن مرّ است او فرد احمقی بود اما در وارد کردن شتران به آبشخور از همه ماهرتر بود. او ازدواج کرد و به زفاف مشغول شد. پس برادرش سعد شتران را به جای او به آبشخور برد و از عهده این کار به خوبی برنیامد و نتوانست با شتران به آرامی برخورد کند. به همین خاطر مالک گفت:

- سعد شتران را وارد آبشخور کرد در حالی که پوشش پستانهای پر شیر شتر را از آنان برداشت. ای سعد ! این گونه شتران وارد آبشخور نمیشوند.

در روایت دیگر آمده: ای سعد ! شتران این گونه آب داده نمیشودند.

سعد هم در جواب او گفت:

- شتران به هنگام وارد شدن به آبشخور همچون شیر و یا گروه گاوهای وحشی که با زور و قدرت خود بر چراگاه تسلط پیدا میکنند میشوند.

گفتند که این ضرب المثل برای کسی گفته میشود که بدون تحمل کردن سختی به مرادش میرسد؛ اما صحیح آن است که درباره کسی گفته شود که در کاری که در پیش گرفته است کوتاهی کند.(1)پایان

سخن.

گفته میشود: «فلان آبل الناس» یعنی آگاه ترین آنها به وارد کردن شتران به آبشخور است. «مزعفر» یعنی رنگ شده با زعفران. «خناطیل» دسته گاوها و شیرها، «جوس» یعنی طلب کردن یعنی شتران در روز وارد شدن به آبشخور همچون شیر و یا گروه گاوهای وحشی که با زور و قدرت خود بر چراگاه تسلط پیدا میکنند می

ص: 269

1- . مجمع الأمثال2: 236و 237.

شوند. گفته شده است که سعد بدون احتیاط شتران را وارد آبشخور کرد تا جایی که به هم فشار آوردند و پستان بندی را که بر پستانهای آنها بسته شده بود جدا شد و سخنش«سعد مشتمل» اشاره به این معنا است که قبلا به آن اشاره کردیم.

سخن او: «انّ اهون السقی التشریع» جزری گفت: «اشرع الناقه» یعنی داخل در آبشخور کرد و سخن علی علیه السلام از آن است «ان اهون السقی التشریع» یعنی صاحبان شترها آنها را وارد آبشخوری کنند که دیگر احتیاج به آب کشیدن از چاه نباشد. عدهای هم گفتهاند: آب دادن شتران غالبا این گونه است که ابتدا آنها را بر آبشخور وارد کرده و بعد با دلو از چاه برای آنها آب میکشند. بنابراین اگر بردن شتران به گونهای باشد که فقط آنها را به آبشخور برده و به حال خود رها کند تا آب بنوشند بدون آنکه با دلو برایشان آب بکشد، این راحتترین و آسان ترین نوع آب دادن خواهد بود و هرکسی خواهد توانست آن را انجام دهد. و آب دادن کامل آن است که خود فرد آنها را سیراب کند. پایان سخن.(1)

میدانی گفت: «اهون» در اینجا از الهون و الهوینا به معنای آسانی است. «التشریع» یعنی آنکه وارد کردن شتر به آبشخوری که احتیاج به آب کشیدن با دلو نباشد بلکه خود شتر از آبی که در آنجاست بیاشامد و این ضرب المثل درباره کسی گفته میشود که کار را آسان میگیرد و هیچ گونه تلاش و کاوشی نمیکند. گفته میشود: مردی گم شد و خانواده او دوستانی را که همراهش بودند متهم کردند. سپس قضاوت نزد شریح بردند و او خواستار ارائه بینه شد بعد از آن بود که نزد علی علیه السلام رفتند و او را از قول شریح باخبر کردند که این شعر را خواند:

- سعد شتران را وارد آبشخور کرد در حالی که پوشش پستانهای پر شیر شتر را از آنان برداشت. ای سعد ! این گونه شتران وارد آبشخور نمیشوند.

سپس فرمود: «راحتترین سیرابکردن، وارد کردن در آبشخور است.» آنگاه به صورت جدا جدا از آنها بازجوئی کرد و هرکدام چیز متفاوتی را گفتند و در نهایت به قتل وی اعتراف کردند.(2)پایان

سخن.

1- . النهايه 2: 213، 214
2- . مجمع الأمثال2: 370

15. مناقب ابن شهر آشوب: ابو عبیده در حدیث الغریب گفت: زنی نزد علی علیه السلام رفت و گفت: ای امیرمؤمنان همسرم با کنیزم نزدیکی میکند. حضرت علیه السلام فرمود: اگر راست بگوئی او را رجم خواهیم کرد اما اگر دروغ بگوئی تو را شلاق خواهیم زد. آن زن گفت: مرا نزد خانوادهام بازگردانید در حالیکه غیرتی و به شدت عصبانی شد. معنایش این است که درونش از شدت خشم و غیرت به جوشش افتاد(1).

توضیح: در کتاب النهایه این خبر آمده است. سپس گفته: غَیری بر وزن فعلی از ماده غیرت است و گفت: نغره یعنی خشمگین شد و درونش چون دیگ جوشان به جوشش آمد. میگویند: (نغرت القدر تنغر) یعنی به جوشش آمد(2).

16. مناقب ابن شهر آشوب: آمده است که ابن مسعود درباره مردی که با کنیز زنش نزدیکی کرده بود گفت که حدی بر او لازم نیست. اما علی علیه السلام فرمود: ای ابن مسعود! این حکم قبل از نازل شدن حدود بود(3).

17. مناقب ابن شهر آشوب: اصبغ گفت: مردی به هنگام مرگ وصیت کرد و به وصیش گفت این ده هزار درهم را بگیر و هرگاه پسرم به سن بلوغ رسید هر آنچه را که از آن دوست داشتی به او بده. وقتی پسر به سن بلوغ رسید نزد امیرمؤمنان از وصی شکایت کرد. امیرمؤمنان به او گفت: چه مقدار از درهمها را دوست داری به او بدهی؟ گفت: هزار درهم. فرمود: نُه هزار درهم را به او بده و این همان چیزی است که دوست داری و هزار درهم را هم برای خود نگه دار(4).

توضیح: چه بسا علی علیه السلام دانست که منظور فرد وصیت کننده همین مقدار بوده است.

18. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود یک اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مدعی شد که هفتاد درهم بهای شتری از او طلبکار است. پیامبر

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 508، 509

2- . النهایه 4: 161

3- . مناقب آل ابی طالب 1: 509

4- . مناقب آل ابی طالب 1: 508

به او فرمود: آن را از من دریافت نکردی؟ گفت نه، فرمود: من آن را به تو پرداختم. اعرابی گفت: راضی هستم که مردی میان من و تو داوری کند. پیامبر به همراه اعرابی برای داوری نزد فردی از قریش رفتند. آن مرد به اعرابی گفت: چه ادعائی علیه رسول خدا داری؟ گفت: هفتاد درهم قیمت شتری را که به او فروختم، گفت: یا رسولاللّٰه چه میگوئی؟ فرمود: به او پرداخته ام، آن مرد قریشی گفت یا رسولاللّٰه شما به طلب او اقرار کردید باید یا دو گواه بیاورید که به او پرداختید و یا هفتاد درهم را به او بپردازید. پیامبر با حالت غضب برخاست و درحالی که رداء خود را میکشید فرمود: به خدا من نزد کسی روم که به حکم خدای تعالی میان ما حکم کند. با او نزد امیرمؤمنان علی بن ابی طالب رفتند. علی علیه السلام به اعرابی گفت چه ادعایی علیه رسول خدا داری؟ گفت: هفتاد درهم بهای ناقه ای که به او فروختم. فرمود: یا رسولاللّٰه چه میفرمائی؟ فرمود: به او پرداختم. فرمود: ای اعرابی رسول خدا فرمود که من به تو پرداختم آیا تصدیقش می کنی؟ گفت: نه به من نپرداخته. امیرمؤمنان شمشیر کشید و گردن آن اعرابی را زد. رسول خدا فرمود: چرا اعرابی را کشتی؟ فرمود ای رسول خدا برای آنکه تو را تکذیب کرد و هر که تو را تکذیب کند خونش حلال است و قتلش واجب است. پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای علی! سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد از حکم خدای تعالی خطا نرفتی ولی دیگر چنین کاری مکن(1).

19. امالی طوسی: حسن بن طریف گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: علی علیه السلام را نمی بینی که در حکمی قضاوت کرده باشد مگر آنکه اصل آن را در سنت مییابی. سپس گفت: علی علیه السلام میفرمود: اگر دو مرد برای داوری نزد من آیند میان آنها قضاوت خواهم کرد. و اگر بعد از آن احوال زیادی بر آنها بگذرد و دوباره برای همان قضیه نزد من آیند همان حکم اولی را دربارهشان صادر خواهم کرد چرا که قضاوت از بین نمی رود و تغییر نمیکند(2).

1- . امالی الصدوق: 62، 63
2- . امالی الطوسی: 39، 40

20. الخرائج: آوردهاند که نُه یا ده برادر در یکی از قبیلههای عرب بودند که تنها یک خواهر داشتند به تک خواهرشان گفتند: هر آنچه را که به دست میآوریم به تو میبخشیم به شرط آنکه ازدواج نکنی؛ چرا که غیرتمان اجازه نمیدهد که تو همسر کسی شوی. آن دختر با خواسته برادرانش موافقت کرد و راضی شد تا در خانه به آنها خدمت کند. دختر روزی دچار حیض شد و برای طهارت به یکی از چشمههای نزدیک قبیله رفت ودر حالی که در میان آب نشسته بود زالویی وارد شکمش شد. روزها گذشت و زالو در شکمش شروع به رشد کرد تا جائی که شکمش برآمده شد و شکل زنان حامله را به خود گرفت. برادرانش به او گمان بد بردند و خیال کردند که او به آنها خیانت کرده و حامله شده است. خواستند که او را بکشند؛ بعضی از آنها گفتند که در این باره با امیرمؤمنان علی علیه السلام مشورت کنند او بهتر میداند. خواهرشان را نزد حضرت بردند و او را از ماجرا باخبر کردند. علی علیه السلام طشتی را آورد و آن را پر از گل سیاه کرد سپس به دختر دستور داد تا در آن بنشیند. وقتی زالو بوی گل به مشامش رسید از شکم دختر خارج شد. گفتند: یا امیرمؤمنان! تو پروردگار والای ما هستی و از غیب خبرداری! حضرت علیه السلام آنها را منع کرد و فرمود: رسول خدا من را از جانب خداوند خبردار کرد که چنین حادثه ای در چنین ماه و روز و ساعتی اتفاق خواهد افتاد(1).

21. إرشاد: اما اخبار شگفت انگیزی که درباره قضاوتهای علی علیه السلام در سنن و احکامی که همه مسلمانان به راهنمائی او احتیاج داشتند بیشتر از آن هستند که بتوان آنها را شمرد. در قسمتهای قبلی بعضی از آنها را آوردیم که بیانگر تقدم آشکار آن حضرت در علم و مسائل دینی بر هم عصرانش بود و شاهدهایی را درباره پناه بردن صحابه در مشکلات و مسائل پیچده به امیرمؤمنان علیه السلام و تسلیم شدنشان در برابر قضاوت های او آوردیم. در قسمتهای بعدی هم به مواردی دیگر اشاره خواهیم کرد. از این جمله اخبار میتوان به قضاوتهای حضرت علیه السلام که راویان و ناقلان خاص و عام در زمان حیات رسول خدا از او روایت

1- . الخرائج و الجرائح 1: 210

کردهاند اشاره کرد؛ قضاوت هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را درست دانست و تصدیق کرد و برای او دعای خیر کرد و به ستایش وی پرداخت. همه اینها بیانگر برتری علی علیه السلام بر تمام هم عصرانش و شایستگی او برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود همچنان که در ظاهر و تأویل قرآن کریم دلالت بر این مطلب وجود دارد. از جمله آنها: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون (1)» {آیا

کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می کنید }،«هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ(2)» {

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند تنها خردمندانند که پندپذیرند }،و سخن خدای متعال در قصه آدم که ملائکه گفتند: «أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ قالَ یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ ما تُبْدُون و ما کنتم تکتمون(3)» {[فرشتگان]

گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید. [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گویید از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید

1- . یونس/ 35

2- . زمر / 9
3- . بقره /30-33

می دانم} خداوند متعال در این آیات به ملائکه گوشزد میکند که آدم شایسته خلافت است چرا که به اسماء آگاهتر است و در خبر دادن برتر از آنها است همچنان که میفرماید:«وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیم (1)» {و

پیامبرشان به آنان گفت در حقیقت خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است گفتند چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده است پیامبرشان گفت در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست} خداوند متعال در اینجا برتری و تقدم طالوت را به علت گستردگی علمی و نیروی بدنی زیادی میداند که به او عطا کرده است و به همین خاطر او را از میان دیگران برگزید و به عنوان پیامبر مبعوث کرد. این آیات با دلایل عقلی سازگار است؛ چرا که آگاه ترین فرد شایستهترین به امامت و رهبری است و این شاهد گویایی است بر این مطلب که علی علیه السلام شایسته ترین فرد به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامت بود، زیرا از نظر علمی و حکمت بر تمام هم عصران خود برتری داشت.

از جمله قضایای او در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بود میتوان

به این موارد اشاره کرد:

وقتی رسول خدا خواست حضرت را برای قضاوت بین مردم به یمن بفرستد، تا احکام خدا وحلال وحرام را به مردم معرفی نماید ودر بینشان طبق قرآن قضاوت نماید. حضرت علی به پیامبراکرم عرض کرد ای رسول خدا مرا به امر قضاوت میگماری درحالی که من جوان هستم و به همه امور قضا علم ندارم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزدیک من بیا! وقتی نزدیک شد. پیامبر دستش را به سینه علی علیه السلام زد و فرمود: خدایا قلبش را هدایت و زبانش را ثابت و استوار

1- . بقره/ 247

نگهدار! حضرت علی علیه السلام میفرماید: بعد ازآن هرگز در امر قضاوت دچار شک و تردید نشدم.

وقتی علی علیه السلام به یمن رفت و در آنجا اسکان گرفت و به داوری از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت. دو مرد برای داوری نزد وی آمدند. آنان با شرکت هم کنیزکی را خریده بودند وبه طور مساوی هرکدام مالک نیمی از او بودند. آنان بر اثر جهل به احکام ، هردو در طهر واحد با او آمیزش کردند به خیال اینکه این کار جایز است و این ناآگاهی به مسایل از آن جهت بود که آنان تازه مسلمان بودند و اطلاعاتشان به احکام دینی اندک بود. آن کنیز حامله شد و پسری به دنیا آورد. آن دو نفر در مورد آن پسر نزاع کردند و هریک از آنان معتقد بود که او پدر بچه است. به حضور علی علیه السلام رفتند و از آن حضرت خواستند تا داوری کند. حضرت آن پسر را بین اسم آن دو نفر قرعه انداخت. قرعه به نام یکی از آنان افتاد و علی علیه السلام آن پسر را به او واگذار کرد و او را ملزم کرد که نصف قیمت آن پسر بچه را - در فرض برده بودن - به شریک خود بپردازد. سپس فرمود: اگر میدانستم شما از روی آگاهی دست به این کار زدید در مجازات شما، سختگیری بیشتر میکردم. خبر این داستان به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید، پیامبر داوری علی علیه السلام را تأیید کرد و همین داوری را در اسلام مقرر کرد و سپس فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوّت کسی را قرار داد که طبق روش و سنت داوود قضاوت میکند.

یعنی قضاوت او بر اساس الهام الهی است که به معنای وحی است و بر اساس دستور و متن صریحی از طرف خدا آمده باشد.

هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام در یمن بود برای وی خبر آوردند: گودالی را برای صید کردن شیر حفر نموده بودند که شیر در آن افتاده بود و صبح مردم برای تماشای آن حاضر شده بودند. بر لب این حفره مردی ایستاده بود که پایش لغزید و خود را به دیگری گرفت و دیگری به سومی، و سومی هم به چهارمی خود را گرفت. همگی در چاله شیره افتادند. شیر همه را تکه و پاره کرد و از بین برد. امیرمؤمنان در این باره فرمودند: اولین کسی که افتاده است، شکار شیر بوده است

و دیه به او تعلق نمیگیرد و اما بر عهده اوست که یک سوم دیه را به دومی بدهد و بر عهده دومی است که دو سوم دیه را به سومی بدهد و بر عهده سومی است که یک دیه کامل را به چهارمی بدهد.خبر این واقعه چون به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید فرمودند: به خدا سوگند ابو الحسن به حکم خداوند عز و جل که در بالای عرش خود قرار دارد، حکم کرده است.

و همچنین به آن حضرت علیه السلام خبر رسید که دختری از روی بازیچگی دختر دیگری را بر دوش گرفته، دختر سومی از پایینی نشگون گرفته و او به ناگاه پریده و دختری را که بر دوش داشته بر زمین انداخت و آن دختر پس از زمین افتادن مرد. امام علیه السلام فرمود: یک سوم دیه به عهده آن دختری است که او را بر روی شانه حمل کرده و یک سوم دیگر به عهده دختری که از او نشگون گرفته و یک سوم هم بر عهده خودش است که به طور بازیچه سوار شده است . این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده آن را تائید نموده بر صحتش گواهی داد.

علی علیه السلام در موضوع دیواری قضاوت کرد که برسر قومی خراب شد و همگی آنها مردند. در میان آنها زنی آزاد و زنی کنیز بود. زن آزاد فرزندی داشت که پدرش آزاد بود و زن کنیز هم فرزندی داشت که پدرش غلام بود. مردم دچار اختلاف شدند که کدام یک از این دو بچه آزاد و کدام برده است؟ برای حل مشکل نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام رفتند. حضرت فرمودند: باید به قرعه حکم کرد. بنابراین قرعه انداختند و به حکم قرعه حکم به آزادی یکی و غلام بودن دیگری کردند و پس از آن فرمودند: طفل برده آزاد شود و او را مولا(آزاد شده) طفل آزاد قرار دادند و فرمودند در میراث آنها مثل میراث شخص آزاد و مولایش(آزاد شده اش) عمل شود. وقتی این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید آن را طبق آنچه که پیشتر گفتیم تأیید نموده و درست دانست.

آمده است که دو نفر مرد به حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیدند. یکی از آنان گفت: ای رسول خدا ! گاو این شخص، الاغ مرا کشته است، بین ما قضاوت بفرما. رسول خدا فرمود: نزد ابوبکر بروید تا او قضاوت کند. آنان نزد

ابوبکر رفتند و جریان خود را به او گفتند. ابوبکر گفت چرا نزد رسول خدا نرفتهاید و نزد من آمدهاید؟. گفتند: به حضور وی رفتیم او ما را به نزد تو فرستاد. ابوبکر گفت: حیوانی، حیوانی را کشته است چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست! آنان به حضور رسول خدا برگشتند و قضاوت ابوبکر را به آن حضرت رساندند. پیامبر فرمود: نزد عمر بن خطاب بروید تا او در این باره قضاوت کند.آنان نزد عمر رفته و جریان را گفتند، او گفت: چرا نزد رسول خدا نرفتهاید و به اینجا آمدهاید؟ گفتند: به حضور رسول خدا رفتیم. او ما را نزد تو فرستاد. عمر گفت: چرا پیامبر شما را نزد ابوبکر نفرستاد؟ گفتند: نزد او نیز فرستاد، عمر گفت: چه گفت؟ گفتند: ابوبکر گفت: حیوانی، حیوان دیگر را کشته است و چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست. عمر گفت: من هم نظر ابوبکر را دارم. آنان به حضور رسول خدا بازگشتند و همه جریان را به عرض آن حضرت رساندند. پیامبر به آنان فرمود: به حضور علی بن ابی طالب بروید تا او در این مورد قضاوت کند. آنان به حضور علی علیه السلام رفتند و جریان را گفتند. علی علیه السلام فرمود: اگر گاو به اصطبل و جایگاه الاغ رفته و الاغ را کشته است صاحب گاو باید قیمت الاغ را به صاحبش بدهد و اگر الاغ به اصطبل و جایگاه گاو رفته و گاو او را کشته است بر گردن صاحب گاو چیزی نیست. آن دو مرد به حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بازگشتند و چگونگی قضاوت علی علیه السلام را به عرض رساندند. پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب مطابق حکم خداوند متعّال بین شما قضاوت نموده است. سپس فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوّت، مردی را قرار داد که طبق سنّت داوود در قضاوت داوری میکند. و بعضی از عامه(سنّی ها)آوردهاند که این جریان در زمان حضور امیرمؤمنان در یمن بین دو فرد رخ داد و برخی نیز مانند ما روایت کردهاند(1).

در کافی هم مانند آن از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است(2).

1- . الإرشاد:92- 95
2- . الکافی 7 : 352

22. الإرشاد: درباره قضاوت های امیرمؤمنان علیه السلام در دوران خلافت ابوبکر داستانهایی آمده است از جمله آنها که همه راویان نقل کردهاند میتوان به این موارد اشاره کرد:

شخصی از ابو بکر از کلام خدای عز و جل که فرموده: «وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا(1)»

پرسید: ابو بکر معنای کلمه «أبّ» از قرآن را ندانست و در پاسخ گفت کدام آسمان بر سرم سایه بیندازد و کدام زمین مرا حمل کند یا چکار کنم اگر درباره قرآن چیزی بگویم که بدان علم ندارم. اما کلمه «فاکهه» که معنایش را همه میدانیم و اما کلمه أبّ را من نمیدانم. خدا داناتر است. این سخن به امیرمؤمنان علیه السلام رسید فرمود: سبحان اللّٰه چطور ندانسته که «أبّ» به معنای علف و چراگاه است؟ و اینکه خدای تعالی در این آیه میخواهد نعمتهایی را که به خلقش داده و از آن جمله آنچه غذای آنان و غذای چهار پایان ایشان است که بوسیله آن هم جانشان زنده میماند و هم جسمشان نیرو میگیرد به یاد آنها آورد.

از ابوبکر درباره معنای کلاله که در قرآن آمده است سؤال شد، گفت: نظر خود را در این زمینه میدهم. اگر درست گفتم از خدا و اگر اشتباه کردم از خودم و شیطان است. این خبر به گوش علی علیه السلام رسید فرمود: چقدر در اینجا از نظر شخصی بی نیاز بود!، مگر نمیدانست که کلاله برادران و خواهران پدری و مادری و یا فقط از جانب پدری و یا از جانب مادری هستند؟! خداوند عز و جل می فرماید: « يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِی الْكَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَكَ (2)» {از

تو [در باره کلاله] فتوا می طلبند بگو خدا در باره کلاله فتوا می دهد. اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد نصف میراث از آن اوست} و در همان سوره میفرماید: «وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ فَهُمْ شُرَكاءُ فِی الثُّلُث (3)» {

و اگر مردی بوده باشد که کلاله [خواهر یا برادر] از او ارث می برد، یا زنی که برادر یا

1- . عبس / 31
2- . نساء / 176
3- . نساء/12

خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم [ماترک] مشارکت دارند}.

در روایت دیگری آمده است که تعدادی از بزرگان یهود نزد ابوبکر آمدند و به او گفتند: تو خلیفه رسول خدا در این امت هستی؟ ابوبکر گفت: بله، گفتند: ما در تورات خواندهایم که جانشینان پیامبران دانشمندترین افراد هستند. به سؤال ما جواب بده. خدا کجاست؟ آیا در آسمان است یا در زمین؟ ابوبکر گفت: خدا در آسمان بر روی عرش است، یهودی گفت: پس زمین را خالی از خدا میبینم. و اگر حرف تو درست باشد خدا باید در جایی باشد و در مکان های دیگر نباشد! ابوبکر گفت: آنچه که تو میگوئی سخن کافران است. از من دور شو! و گرنه تو را میکشم. فرد یهودی با حالت تعجب و در حالی که اسلام را مسخره میکرد برگشت. در بین راه امیرمؤمنان علی علیه السلام به آن فرد یهودی رسید وگفت: ای یهودی! سؤالی را که از ابوبکر پرسیدی و جوابی را که شنیدی دانستم. اما بدان که ما میگوییم: خدا خودش مکان را ایجاد کرد پس مکان ندارد و او با عظمت تر از آن است که مکانی او را در بر بگیرد. او در همه جا هست بدون این که مجاورت و تماسی داشته باشد. [یعنی]او به همه جا احاطه علمی دارد[نه اینکه ذاتش در مکان باشد] و هیچ مکانی از تدبیر او خالی نیست [نه اینکه هیچ مکانی از ذات او خالی نیست](1) اما من خبری از کتابی از کتابهای خودتان نقل می کنم که تصدیق مطلبی است که بیان کردم. اگر آن را شناختی تأیید می کنی؟یهودی گفت: بله. علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! آیا در بعضی از کتاب هایتان نخواندهای که روزی موسی نشسته بود. فرشته ای نزد او آمد. موسی گفت از کجا آمدهای؟ فرشته گفت: از شرق از نزد خداوند نزد تو آمدهام. فرشتهای دیگر آمد و گفت: از غرب از نزد پروردگار نزد تو آمدهام. فرشته ای دیگر آمد و گفت: از آسمان هفتم از نزد خداوند نزد تو آمدهام. فرشتهای دیگر آمد و گفت: از زمین هفتم از نزد خداوند به حضور تو آمدهام. در آنجا موسی گفت: منزه است

1- . یعنی در مکانی بودن یا نبودن اساسا مربوط به اشیاء مکان دار است و خداوند منزه از مکان است.(مترجم)

خداوندی که مکانی از او خالی نیست(1)

و او به مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست. یهودی گفت: شهادت میدهم که این سخن حق است و تو به جانشینی پیامبرت سزاوارتر از دیگران هستی.

و اخبار زیادی در این زمینه وجود دارد(2).

23. مناقب ابن شهر آشوب، إرشاد: فصلی درباره قضاوتهای علی علیه السلام در دوران خلافت عمر بن خطاب. از جمله میتوان به این موارد اشاره کرد:

راویان خاصه و عامه نقل کردهاند که قدامه بن مظعون شراب خورد. عمر خواست به او حد جاری کند. قدامه گفت: جاری کردن حدّ بر من جایز نیست زیرا خدای تعالی فرماید: «لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحات (3)» {بر

آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند باکی نیست در آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند}پس عمر حد را بر او جاری نکرد. این جریان به گوش امیر مؤمنان علیه السّلام رسید. به نزد عمر رفته و به او فرمود: چرا حد شراب خوار بر قدامه جاری نکردی؟ گفت: او آیهای از قرآن برای من خواند و آن آیه را قرائت کرد. امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: قدامه و هر کس روش او را در انجام محرمات الهی دنبال کند اهل این آیه نیست. زیرا کسانی که ایمان آورند و اعمال نیک انجام دهند حرام خدا را حلال نخواهند شمرد. پس قدامه را باز گردان و از او طلب توبه کن و اگر توبه کرد حد شراب خوار بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را بکش، زیرا که از دین و ملت اسلام بیرون رفته است. عمر به خود آمد که اشتباه کرده و قدامه نیز از این جریان آگاه شده و توبه کرد و قول داد که دست از این کار باز دارد و به همین خاطر عمر او را نکشت. اما عمر نمی دانست چگونه حد را بر قدامه جاری سازد او به امیرمؤمنان علیه السّلام گفت: در حد زدن بر او مرا راهنمایی کن؟ حضرت فرمود:

1- . به همان معنایی که خود حضرت قبلش فرمود. یعنی هیچ مکانی از تدبیر او خالی نیست نه از ذات او. (مترجم)
2- . الإرشاد: 95-97
3- . المائده/93

هشتاد تازیانه بر او بزن زیرا همانا شرابخوار چون شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذیان گوید و چون هذیان گوید افترا زند. پس عمر دستور حضرت را اجرا کرد و هشتاد ضربه وی را حد زد(1).

در کافی هم از امام جعفر صادق علیه السّلام با اندک تغییری مانند آن آمده است(2).

24. الإرشاد: در روایات آمده است که: در زمان خلافت عمر بن خطاب مردی با زن دیوانهای زنا کرد علیه آن زن بیّنه(شاهد) وجود داشت. عمر دستور داد تا به آن زن شلاق زنند. مأمورین آن زن را میبردند تا صد شلاق بر او زنند و حد را بر او جاری کنند. علی علیه السلام در مسیر او را دید و فرمود: چه شده که زن دیوانهای را از فلان قبیله این گونه با خشونت میبرید؟ شخصی به علی علیه السلام گفت : مردی با این زن زنا کرده و فرار کرده است و گواهان عادل گواهی علیه این زن داده اند، عمر دستور جاری ساختن حدّ بر این زن داده است. علی علیه السلام فرمود: این زن را به نزد عمر برگردانید و به عمر بگویید: آیا نمیدانی که این زن دیوانه از فلان طایفه است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده تا به خود آید. این زن عقل خود را از دست داده است پس مجازات ندارد. آن زن را نزد عمر برگرداندند وگفتار علی علیه السلام را به عمر رساندند عمر گفت: خدا در کار علی گشایش دهد. نزدیک بود با جاری ساختن حد بر این زن هلاک گردم ! سپس زن را آزاد کرد.(3)

در مناقب ابن شهر آشوب هم حسن، عطاء، قتاده، شعبه و احمد مانند آن را ذکر کردهاند. بخاری هم در صحیحش به آن اشاره کرده است(4).

توضیح: «عتلت الرجل واعتِله واعتُله» یعنی کسی را به شدت و با خشونت بردم. جوهری آن را ذکر کرده است(5).

-1 . مناقب آل ابی طالب 1 : 497، ارشاد : 97
-2 . الکافی 6 : 215-216
-3 . الإرشاد: 97
-4 . مناقب آل ابی طالب 1: 497
-5 . الصحاح: 1758

25. مناقب ابن شهر آشوب، إرشاد: زن حاملهای را نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده بود. عمر دستور داد تا او را سنگسار کنند. علی علیه السلام فرمود: فرض کن که تو بر این زن به خاطر گناهش بر حق باشی، اما چه حقی علیه کودک درون شکمش داری؟ چرا که خداوند متعال در قرآن میفرماید: «أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى» {هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد} عمر گفت: در هیچ کار دشواری زنده نباشم که ابوالحسن را در کنار خود نیابم. سپس عمر گفت : با این زن چگونه رفتار کنم؟ علی علیه السلام فرمود: او را نگهدار که تا وضع حمل کند سپس اگر سرپرستی برای بچّهاش یافت آنگاه حدّ را بر او جاری کن. عمر با دریافت این دستور شادمان شد و طبق آن رفتار کرد(1).

آوردهاند که عمر زنی را که بعضی از مردان، نزد وی صحبت میکردند فرا خواند. وقتی فرستادگان عمر به نزد آن زن رفتند، ترسید و با آنها بیرون آمد، در راه بچه اش سقط شد و بر روی زمین افتاد. بچه تکانی خورد و آنگاه مُرد. این جریان را به عمر گزارش دادند. عمر صحابه رسول خدا را جمع کرد و سؤال کرد که: تکلیف من درباره این بچه چیست؟ همگی گفتند: تو در این مورد قصد تأدیب و اصلاح داشتی و جز خیر نمیخواستی! بنابرین بر گردن تو حقی نیست. امیرمؤمنان علیه السلام نشسته بود و چیزی نمیگفت. عمر رو کرد به وی و گفت: نظر تو چیست ای ابا الحسن؟ حضرت فرمود: آنچه را که آنها گفتند شنیدی! عمر گفت: نظر تو چیست؟ حضرت فرمود: آنچه را گفتند شنیدی! عمر گفت: تو را به خدا سوگند میدهم که نظرت را در این باره بگوئی ای ابا الحسن! امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: این قوم اگر خواستند با این سخن به تو تقرب جویند تو را گول زده و به خلاف واقع کشانده اند و اگر حقیقتا رأی خود را بیان داشته اند، کوتاهی کردهاند. دیه بر عهده عاقله(2)

تو است چون قتل این طفل خطایی است که تو انجام داده ای. عمر گفت:

1- . مناقب ابن ابی طالب1: 494، الإرشاد: 97،98

2- . عاقله: بستگان ذکور نسبی پدر و مادری و یا پدری یک فرد هستند که طبق فقه اسلامی با شرایطی پرداخت دیه قتل خطای فرد بر عهده آنان است.(مترجم)

سوگند به خدا که تو از میان آنان مرا نصیحت کردی. سوگند به خدا که از اینجا بیرون نمی روی مگر آنکه دیه او را بر پسران عدی (قبیله عمر) اجرا کنی تا آنرا ادا کنند. امیرمؤمنان علیه السلام آن را اجرا کرد.

توضیح : «املصت»: آن را مرده انداخت. «قاربه»: با سخن نرم با او سخن گفت و مدارا کرد. «إن کانوا ارتأوا» یعنی اگر آن را با رأی خود بگویند و گمان کنند که آن حق است این در حالی است که در بیان حکم و تحصیل رأی کوتاهی کردهاند(1).

میگویم: نظر ابن ادریس و جماعتی دیگر از اصحاب ما[در دیه قتل خطایی] همان چیزی است که این خبر برآن دلالت دارد. اما بیشتر عالمان به وجوب پرداخت دیه از بیت المال معتقد هستند و گفتهاند: علی علیه السلام تنها به این دلیل چنان حکمی کرد که عمر جائر بود و حق احضار و قضاوت نداشت. و گرنه خطای حاکم عادل بر گردن بیت المال است. و در مناقب بعد از نقل خبر آورد: غزالی در احیاء العلوم اشاره به این واقعه نموده است آنجا که گوید: وجوب غرامت بر عهده امام است چنانچه شرایط آن پیش آید همچنان که درباره ساقط کردن زنی جنین خود را از ترس عمر نقل شده است.

26. مناقب ابن شهر آشوب، إرشاد: دو زن در زمان عمر بر سر تصاحب بچهای کارشان به نزاع کشیده شد و هر یک ادعا داشتند که صاحب آن نوزاد میباشند در حالی که هیچ کدام شاهدی نداشتند. قضاوت خود را پیش عمر مطرح نمودند ولی عمر نتوانست بین آنها داوری کند. به همین خاطر نزد امیرمؤمنان علیه السلام مراجعه کردند. علی علیه السلام زنها را فرا خواند و پس از شنیدن سخنان آنها اندکی تامل کرد و آنگاه آنها را پند و اندرز داد و ترسانید اما هیچکدام قانع نشدند و بر خواسته خود اصرار میکردند. علی علیه السلام دستور دادند تا ارهای برای او بیاورند. آن دو زن گفتند: اره را برای چه کاری میخواهید؟ فرمود: میخواهم بچه را نصف کنم و به هر کدامتان نصفی از آن را بدهم .یکی از زنها سکوت کرد ولی دیگری فریاد برآورد:

1- . مناقب آل ابی طالب1: 497، الإرشاد: 98

ای امیرمؤمنان تو را به خدا، اگر فقط همین راه باقی است من از ادعای خود صرف نظر میکنم. بچه را به آن زن بدهی. امام علیه السلام فرمودند : الله اکبر، مادر بچه تو هستی. او را بردار و به خانه ببر چرا که اگر او واقعا مادر این بچه بود حتما اظهار شفقت و ناراحتی میکرد و این گونه خاموش نمینشست. آن زن نیز اعتراف کرد که این بچه فرزند او نیست. عمر از این قضاوت علی علیه السلام خوشحال شد و به خاطر حل این مشکل برای او دعای خیر کرد(1).

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: و این حکم سلیمان در دوران کودکی اش بود(2).

27. إرشاد: یونس بن حسین روایت کرد: در زمان خلافت عمر زنی که شش ماه وضع حمل کرده بود نزد او آورد شد. وی دستور داد تا او را رجم کنند. علی علیه السلام فرمود: اگر آن زن با قرآن به مجادله به تو بپردازد بر تو غلبه خواهد کرد چرا که خداوند متعال در قرآن میفرماید: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً(3)» {و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است} سپس فرمود: «وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَة(4)» {و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند [این حکم] برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند} بنابرین دو سال زمان شیر دادن و سی ماه زمان حمل و شیر دادن است پس شش ماه مدت وضع حمل است و به موجب همین حکم عمر از سنگسارش جلوگیری کرد واین حکم ثابت شد و صحابه و تابعین و هر کس که از حضرت فرا گرفته تا زمان ما به آن عمل کرده اند.

در دوران عمر زنی را آوردند که شاهدان عادل بر علیه او گواهی دادند که در بیابانی با مردی که همسرش نبود زنا کرد. عمر خواست تا او را سنگسار کند، چون آن زن شوهردار بود. آن زن گفت: پروردگارا تو می دانی که من بی گناهم. عمر از

1- . مناقب آل ابی طالب1: 497-498، الإرشاد: 98
2- . مناقب آل ابی طالب: 498
3- . احقاف / 15
4- 1. بقره/ 233

این سخن زن برآشفت و گفت: میخواهی با این سخنت شاهدان را هم متهم کنی؟ امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: او را بازگردانید و سؤال کنید شاید عذری داشته باشد. آن زن را آوردند و از او دلیل کارش را پرسیدند، گفت: شترانی داریم که آنها را برای چرا بیرون بردم و با خود مقداری آب هم برداشتم. شتران ما شیر نداشتند. همراه با من همسایه مان که شترانش شیر داشت بیرون آمد. در بیابان آب من تمام شد. از او خواستم تا مقداری آب به من دهد اما او شرط آب دادن را نزدیکی قرار داد. ابتدا امتناع کردم اما وقتی دیدم که از بی آبی نزدیک است جانم از بدنم خارج شود به ناچار در برابر خواستهاش تن در دادم و با او زنا کردم. حضرت علی علیه السلام فرمود: الله اکبر و سپس این آیه را خواند: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْه (1)» {

کسی که ناچار شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهی نیست زیرا خدا آمرزنده و مهربان است } وقتی عمر این استدلال را شنید از سنگسار آن زن خوداری کرد(2).

مناقب بن شهر آشوب: در اربعین خطیب هم مانند آن ذکر شده است(3).

28. إرشاد: فصل: آنچه که از آن حضرت درباره معنای قضاوت و رأی درست و هدایت قوم به منافعشان و جلوگیری از ایجاد اختلاف بین آنان با ارائه رأی صحیح آمده است. از آن جمله است: شبابه بن سوار از ابی بکر الهذلی نقل کرد که گفت: ایرانیان از اهل همدان و ری و اصفهان و نهاوند و قومس با هم نامه نگاری کردند و نوشتند که پادشاه عرب کسی که قرآن و آیینی جدید را بر آنها آورد فوت کرده است - یعنی پیامبر اکرم -. پس از او پادشاه دیگری اندکی بر آنان سلطنت نموده و او از دنیا رفت - یعنی ابوبکر - و پس از او کسی خلیفه شد که خلافتش به درازا کشیده و بر شهرهای شما دست یافته و سپاهیانش همواره با شما در حال پیکارند - یعنی عمر - و دست از شما بر نمی دارند مگر این که برای جنگ با او

1- . بقره/ 173
2- . الإرشاد: 98-99
3- . مناقب آل ابی طالب1: 499

حاضر شوید و لشکریانش را از خانه و کاشانه خود بیرون کنید و به طرف او لشکر کشی کنید.

آنان همه با خود عهد بستند که برای ستیز و پیکار با عمر خارج شوند. این خبر به اهل کوفه رسید. آنان عمر را در مدینه از ماجرا مطلع ساختند. عمر از شنیدن این خبر بسیار ترسید به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای گروه مهاجر و انصار! همانا شیطان، جمعیتهای فراوانی را گرد آورده تا بر علیه شما قیام کند و نور الهی را خاموش نماید. اینک اهل همدان و اصفهان و ری و قومس و نهاوند با آن که زبان و رنگ و آیین مختلف دارند با هم پیمان بسته اند که برادران مسلمانتان را از شهرهای خود بیرون کرده و بعد به طرف شما خروج کنند و در کشورتان با شما بجنگند. اکنون تصمیم خود را اعلام کنید، کم گویید و سخن به درازا نکشانید. امروز روزی است که از پس آن روزهای دگر هست، عجله کنید سخن گویید.

طلحه بن عبیدالله که سخنوری از قریش بود برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای خلیفه! حوادث روزگار تو را آزموده و اتفاقات دوران و سختیها و بلایای زندگی محکم و استوارت نموده است. اعمال و تصمیمات تو همه نیکو و مردی پاک سرشتی هستی. تو صاحب اختیار هستی و ولایت به تو رسیده است. تو تجربه کسب کرده و به کاردانی رسیدهای. همواره در پیامدهای تقدیر الهی تصمیمات مناسبی گرفتهای، حالا هم در این زمینه فکری بیندیش وبه اندیشهات عمل نما! طلحه نشست. عمر به مردم خطاب کرد: سخن بگویید. عثمان برخاست و سپاس خدای را به جا آورد و گفت: ای خلیفه! به نظر من بهتر است که اهل شام از شمال و اهل یمن از جنوب حرکت کنند و تو هم با سپاهیان مکه و مدینه به راه افتی و سپس مصریان و اهل کوفه و بصره هم به شما بپیوندند در چنین حالتی همه شما با هم جمع می شوید و با تمام مشرکان به مبارزه میپردازید. ای امیر مؤمنان! بعد از نابودی عرب، دیگر زندگی هم برای تو باقی نمیماند و نمیتوانی از آن بهرهای ببری و از دنیا به هیچ روزنهای پناه نخواهی برد. این تدبیر را که گفتم به خاطر داشته باش و درباره آن فکر کن. عثمان نشست. عمر گفت: دیگر چه نظری دارید؟ سخن بگویید.

امیرمؤمنان علیه السلام برخاست و ثنای پروردگار را به جای آورد و آنگاه بر رسول خدا درود فرستاد و به عمر گفت: اگر بخواهی تمام لشکریان شام را از کشورشان خارج کنی از آن سو رومیان بدان سرزمین هجوم برده و زنان و کودکان شامی را به اسارت خواهند گرفت و اگر لشکر یمن را از یمن خارج کنی حبشیان، زنان و کودکان یمنی را اسیر خواهند کرد و اگر لشکر مکه و مدینه را با خود ببری عرب از گوشه و کنار با تو پیمان شکنی نموده به طوری که سرکوبی و مبارزه با آنان به مراتب از جنگ با دشمن خارجی دشوارتر خواهد بود. اما اینکه میگوئی تعداد دشمن زیاد است و از هم پیمان شدن آنها ترسیده‌ای مگر فراموش کرده‌ای که ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با تعداد زیاد لشکریان جهاد نمی کردیم بلکه تنها با بصیرت به میدان مبارزه میرفتیم و اما این که شنیده‌ای که آنها به طرف تو به راه افتاده‌اند خداوند متعال بیشتر از تو نسبت به این گردهمائی و حرکت آنها بیزار است و او شایسته تر به تغییر آن است. اما صلاح نیست که خود به طرف دشمن روی چرا که آنها وقتی به تو نگاه کنند خواهند گفت: این پای عرب است، اگر او را قطع کنید مانند آن است که تمام پاهای عرب را قطع کرده باشید، گذشته از این در این صورت، انگیزه آنها برای پیروزی بیشتر خواهد شد و تو با دست خودت اسباب و مقدمات کشتن خودت را فراهم خواهی کرد و دشمنان تو نیز به آنها کمک خواهند کرد. نظر من این است که سپاهیان مناطق مختلف را در جاهای خود نگه داری و تنها به لشکر بصره بنویس که به سه دسته تقسیم شوند؛ یک دسته در بصره باقی بمانند و از خانواده‌هایشان مراقبت کنند، دسته دیگر به منظور مراقبت از دشمنانی که با مسلمانان معاهده بسته اند در همان جا بمانند و دسته سوم برای کمک و یاری رساندن به برادران مسلمان خود حرکت کنند. عمر گفت: بله، رأی درست این است و دوست دارم که از نقشه و طرح تو پیروی کنم، و چندان گفتار آن حضرت را پسندید و از انتخاب آن شاد و مسرور گردید که چند بار آن را تکرار نمود.

شیخ مفید گفت: نگاه کنید که چگونه اندیشه و رای علی علیه السلام در برابر صاحب نظران و خردمندان هم عصر او غالب میآید. این نشانه برتری فکری آن حضرت علیه السلام است، نگاه کنید به توفیقی که قرین امیرمؤمنان در تمام کارها

است، پیش از این اخباری را آوردیم که مردم همواره در مسائل پیچیده و مشکل که همگان در آن میماندند دست به دامان مولای متقیان میشدند و از او طلب کمک میکردند. این هم جزو معجزاتی است که پیش از این درباره آنها سخن گفتیم(1).

توضیح: فیروز آبادی گفت: قومِس، سرزمینی است بین خراسان و بلاد الجبل و منطقهای در اندلس. جزری گفت: در سخن طلحه: «حنكتك الأمور» یعنی تو را تربیت و تهذیب کرد. اصل آن از «حنک الفرس» یعنی لب بالای اسب را با ریسمانی که برای راندن آن است تابید(2).

«جرسک الدهور» یعنی با تجربه و استوار کرد. به صورت شین هم آمده که همین معنا را میدهد(3)،

«عجمتک الأمور» از عجم است به معنای «عض» یعنی امتحان کردن. گفته میشود: «عجمت العود»، یعنی آن را گاز گرفتم تا ببینم آیا محکم است یا سست(4)، «النقيبه» یعنی نفس، عدهای هم معتقدند که به معنای سرشت و خلق و خو است. پایان سخن وی.(5)

گفته وی: «هذا رجل العرب» با کسره راء به معنای پا است او را تشبیه به پا کرده است چرا که عرب بر پایه آن استوار بود و به جنگ با دشمنان می رفت ولی در نهج البلاغه «اصل العرب» آمده که قبلا گذشت. «تأليب» به معنای گرد آوردن است.

29. مناقب ابن شهر آشوب: اما قضاوت های حضرت در دوران خلافت عثمان: از جمله آنها که راویان خاصه و عامه نقل کردهاند میتوان اشاره کرد به این ماجرا که: پیرمردی با زنی ازدواج کرد و آن زن حامله شد. پیرمرد گمان میکرد که به او نزدیک نشده است و از این رو آن بچه را انکار کرد و گفت از من نیست. داوری نزد عثمان بردند، او حیران مانده بود که چگونه قضاوت کند. وی به زن گفت: آیا این پیرمرد، پرده بکارت تو را از بین برده است ؟زن گفت: نه، عثمان دستور داد تا حد را بر آن زن اجرا کنند اما امیرمؤمنان علی علیه السلام به عثمان گفت: در آلت تناسلی

1- . الإرشاد :: 99-101

2- . النهايه 1: 256
3- . النهايه 1: 156
4- . النهايه 3: 71
5- . النهايه 4: 168

زن دو راه وجود دارد. یکی راه حیض و دیگری راه ادرار؛ شاید این پیرمرد هنگام آمیزش، نطفه خود را روی راه حیض ریخته و آن زن از او حامله شده است، در این باره از پیرمرد پرسیده شد. او گفت: من نطفه خود را بر جلو آلت تناسلی او ریختم، ولی بکارت او را برنداشتم، امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: بچه در رحم از او و فرزند اوست و رأی من این است که این پیرمرد به خاطر انکار فرزندش مجازات شود. عثمان طبق دستور علی علیه السلام عمل نمود.

آورده اند که مردی کنیزی داشت و با او همبستری کرد، پس از مدّتی پسری از او به دنیا آمد سپس آن مرد از او کناره گرفت و او را به همسری غلامش درآورد. بعد از مدتی مرد از دنیا رفت. کنیز[از طریق ارث به پسر آن مرد(پسر خودش) رسید و] چون مِلک پسرش شد آزاد گشت. و شوهرش هم از طریق ارث به پسرش رسید، بعد آن پسر هم مُرد و آن غلام (شوهرش) از طریق ارث، به زن رسید و در نتیجه کنیز، مالک شوهرش شد. میان آنها اختلاف به وجود آمد و برای قضاوت نزد عثمان آمدند، زن می گفت او برده من است و مرد می گفت او زن من است و رهایش نمی کنم. عثمان گفت: این حادثه یک مسأله پیچیده ای است ، امیرمؤمنان علی علیه السلام که آنجا حضور داشت فرمود: از این زن بپرسید که آیا پس از آنکه از طریق ارث، مالک مرد شد آن مرد با او آمیزش کرده است؟ زن گفت : نه، امیرمؤمنان فرمود: اگر بدانم آن مرد آمیزش انجام داده است تو را مجازات می کنم و به زن فرمود: برو که همسرت برده تو است و هیچ گونه تسلّطی بر تو ندارد. اگر خواستی او را به غلامی بگیر و اگر خواستی او را آزاد کن و یا بفروش. او در اختیار تو است. عثمان داوری علی علیه السلام را پذیرفت و طبق آن رفتار کرد.

روایت شده است که کنیزی که با مولای خود قرار داد مکاتبه بسته و سه چهارم او آزاد شده بود، مرتکب عمل زنا شد. عثمان از امیرمؤمنان علیه السلام درباره این زن سؤال کرد. آن حضرت فرمود: به نسبت آزادیش تازیانه شخص آزاد می خورد و به نسبت بردگیاش تازیانه شخص برده. عثمان همین مسئله را از زید بن ثابت نیز پرسید. زید گفت: کنیز را به حساب بردگی تازیانه میزنند. امیرمؤمنان به زید فرمود: چرا به حساب بردگان تازیانه زنند با این که سه چهارم او آزاد شده

است؟! و اگر قرار است به یک ترتیب او را تازیانه زنند چرا به حساب آزادها تازیانه نزنند که مقدار آزادی او بیشتر است؟! زید گفت: اگر چنین باشد پس در مورد ارث نیز باید به میزان آزادیش سهم آزاد ببرد. امام علیه السلام به او فرمود: آری همین طور است. زید پاسخی نداشت ولی عثمان طبق گفته زید حکم کرد با این که حجت بر او تمام و حقیقت آشکار شده بود.

در این زمینه مثال های فراوانی وجود دارد که در این کتاب نگنجند و سخن به درازا کشد(1).

30. از قضاوتهای آن حضرت بعد از بیعت عموم مردم با او و مرگ عثمان، بر اساس نقل راویان آثار: آوردهاند که زنی در خانه شوهرش فرزندی زایید که از کمر به بالا دو بدن و دو سر داشت. خانوادهاش نمی دانستند که آیا یک نفر است یا دو نفر. به حضور علی علیه السلام آمده و از این جریان سؤ ال کردند تا حکم او را بدانند. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: وقتی که او خوابید او را امتحان کنید به طوری که یکی از بدنها و یکی از سرها را بیدار کنید. اگر هر دو در یک زمان بیدار شدند. آن دو یک انسان است و اگر یکی از آنان بیدار شد و دیگری در خواب بود بدانید که دو شخص هستند و حقشان از ارث به اندازه دو نفر است.

اصبغ بن نباته گفت: درحالی که شریح در محل کار خود مشغول قضاوت بود مردی نزد او حاضر شد و گفت: ای ابا امیه! رازی دارم. میخواهم با هم خلوت کنیم چون نمیخواهم مردم از آن باخبر شوند. شریح به اطرافیان خود دستور داد تا آنها را تنها گذارند و تنهایشان گذاشتند. به او گفت: چه میخواهی بگوئی. گفت: ای ابا امیه من هم آلت تناسلی مردانه دارم و هم آلت تناسلی زنانه. چه حکمی برای من صادر میکنی؟ من مرد هستم یا زن؟ شریح گفت: از امیرمؤمنان قضیهای را در این باره شنیدم که برای تو آن را ذکر میکنم. مرا از ادرارت باخبر کن از کدام دستگاه تناسلیت خارج میشود؟ گفت: از هر دوی آنها. شریح گفت: از کدام یک از آنها قطع میشود؟ گفت: از هر دوی آنها همزمان با هم. شریح از سخنان او تعجب کرد. مرد

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 500،501، الإرشاد : 101، 102

ادامه داد: چیزی را برایت خواهم گفت که بیشتر تعجب کنی. شریح گفت: چه چیزی؟ گفت: پدرم مرا به این گمان که زن هستم به ازدواج مردی در آورد و از شوهر حامله شدم و فرزندی به دنیا آوردم اما در عین حال کنیزی را برای کارهای خانه خریدم و با او نزدیکی کردم و از من حامله شد. شریح به نشانه تعجب دستانش را به هم زد و گفت: جواب چنین مسئلهای را فقط امیرمؤمنان میداند باید به او مراجعه کنیم من نمیتوانم در این زمینه داوری کنم. شریح و آن فرد به حضور امیرمؤمنان علی علیه السلام رفتند. شریح جریان ماجرا را برای حضرت نقل کرد. امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد تا آن فرد حاضر شود. وقتی داخل شد. فرمود: سخنان شریح را تایید می کنی؟ گفت: بله، فرمود: همسر تو کیست؟ گفت: فلانی پسر فلانی- که الان در مصر است- حضرت دنبال همسرش فرستاد و از او در این باره سؤال کرد و او هم تایید کرد. امیرمؤمنان به او فرمود: تو به هنگام آمیزش با چنین شخصی از شکارچی شیر هم شجاعت تر بودهای. سپس غلامش قنبر را فرا خواند و فرمود: این شخص را در اتاقی با چهار زن عادل قرار ده سپس به زنها بگو که او را برهنه کنند زمانی که مطمئن شدی عورت او پوشیده شده است دندههایش را بشمار. مرد (همسرش) گفت: یا امیر مؤمنان! از زنان و مردان، نسبت به این شخص مطمئن نیستم. امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد تا تنکهای پوشد سپس با او در اتاقی خلوت کرد و دندههایش را شمرد از طرف چپ هفت و از طرف راست هشت تا بودند و فرمود: این شخص مرد است سپس دستور داد تا موهایش را ببرند و کلاه و نعلین و رداء بر او پوشید و او را از همسرش جدا کرد.

بعضی از راویان هم روایت فوق را این گونه آوردهاند: زمانی که شخصی ادعا کرد که آلت تناسلی مردان و زنان را با هم دارد امیرمؤمنان به دو شاهد عادل دستور داد تا در اتاقی با آن شخص خلوت کنند. سپس دستور داد تا دو آینه نصب کنند یکی از آنها مقابل عورت فرد و دیگری مقابل آن آینه. در این حالت به شخص فرمود که عورت خود را بدون آنکه آن دو نفر ببینند بیرون آورد و مقابل آینه قرار دهد و به دو شاهد فرمود که از آینه مقابل به عورت او نگاه کنند. وقتی دو شاهد ادعای آن فرد را تایید کردند امیرمؤمنان این بار دستور داد تا دنده هایش را

بشمارند. وقتی شمردند به مردانگی او پی بردند به همین خاطر علی علیه السلام ادعای حاملگی او را رد کرد و در مقابل، بارداری کنیز را به او نسبت داد و همسر او دانست.

همچنین روایت کردهاند: روزی امیرمؤمنان علی علیه السّلام وارد مسجد شد. جوانی را دید که در حال گریه کردن است و چند نفر اطرافش را گرفتهاند و او را از گریه باز میدارند. حضرت به سوی او رفت و فرمود : چرا گریه میکنی؟ جوان گفت: شریح قاضی دربارهام حکمی کرده که در آن جانب انصاف را رعایت نکرده است؟ حضرت علیه السلام پرسید: چه مشکلی داری؟ جوان گفت: این چند نفر - به چند نفر از حاضران اشاره کرد - پدرم را با خود به مسافرت بردند. آنها از سفر برگشتند ولی او برنگشته است از حال او میپرسم میگویند: مرده است. از اموالی که همراهش بود جویا می شوم میگویند: چیزی نداشته است. شریح آنها را قسم داد و چون قسم یاد کردند، گفت: باید شکایتت را پس بگیری و آنها را متهم نکنی. امیرمؤمنان علی علیه السّلام به قنبر فرمود: مظنونان را جمع کن و نیروهای انتظامی را هم فرا خوان. حضرت علیه السلام با آنها شروع به صحبت کردن کرد. از جوان دوباره سؤال کرد. او دوباره شکایت خود را گریه کنان مطرح کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند من آنها را به قتل پدرم متهم میکنم. آنها با حیله و نیرنگ او را فریب دادند سپس به مال او چشم طمع دوختند و در نهایت او را به قتل رساندند. امیرمؤمنان علیه السلام نظر مظنونان را پرسید. آنها همان سخنانی را که نزد شریح زده بودند تکرار کردند وگفتند: پدر این جوان مرده است و ما چیزی درباره اموال او نمیدانیم. آنگاه امیرمؤمنان به صورتهایشان خیره شد و فرمود: چه می گویید آیا خیال میکنید که من از جنایتی که بر پدر این جوان روا داشتید آگاه نیستم؟! و اگر اطلاع نداشته باشم نادانم سپس به ماموران دستور داد: آنان را از یکدیگر جدا سازید و هر یک را در کنار ستونی از مسجد نشانید سپس امام علیه السلام کاتب خود، عبدالله بن ابی رافع را فرا خواند و به او فرمود: بنشین و بنویس آنگاه یکی از مظنونان را فرا خواند و به او گفت: مرا باخبر کن و صدایت را بلند نکن: در چه روزی با پدر این جوان خارج شدید؟ گفت: در فلان روز. حضرت به عبدالله فرمود: بنویس، آنگاه فرمود: در چه

ماهی بود؟ گفت: در فلان ماه، در چه سالی؟ گفت: در فلان سال، به چه بیماری مُرد؟ گفت: با فلان بیماری. در کجا بودید که پدر این جوان مُرد؟ گفت: در فلان محل. در خانه چه کسی؟ گفت: در خانه فلان. چه کسی او را غسل داد؟ گفت: فلان شخص. چه کسی او را کفن نمود؟ گفت فلان شخص. پارچه کفنش چه بود؟ گفت: فلان پارچه. چه کسی بر او نماز گزارد؟ گفت: فلان شخص. چه کسی با او وارد قبر گردید؟ گفت: فلان شخص. عبدالله تمام این موارد را نوشت.

وقتی اقرار مظنون اول به دفن پدر جوان رسید حضرت صدایش به تکبیر بلند شد و افرادی که در مسجد بودند صدای تکبیر او را شنیدند و همگی تکبیر گفتند آنگاه دستور داد تا او را به جایش برگرداندند و متهم دوم را فرا خواند و مقابل خود نشانید. همان سؤال ها را از او پرسید اما جوابهای او مخالف با متهم اول بود و عبیدالله همه آنها را نوشت. وقتی بازجوئی از نفر دوم تمام شد حضرت دوباره تکبیر گفت و اهل مسجد هم همگی تکبیر گفتند. آنگاه حضرت دستور داد تا آن دو مرد را از مسجد بیرون و به طرف زندان برند و جلوی درِ آن نگهشان دارند. حضرت سومی را فراخواند و همان سؤالات را مطرح کرد اما جوابهای او در تضاد با جواب های دو نفر اول بودند. امیرمؤمنان علیه السلام سخنان او را نیز ثبت کرد و آنگاه تکبیر سر داد و دستور داد تا او را هم به دوستانش ملحق کنند. نفر چهارم را فرا خواند. پریشانی در سخنان او پیدا بود و به لکنت افتاد. حضرت او را پند داد و ترساند تا اینکه اعتراف کرد که پدر آن جوان را کشتهاند و مالش را به سرقت بردند و وی را در مکانی نزدیک کوفه دفن کردند. امیرمؤمنان تکبیر سر داد و دستور داد تا او را هم به زندان برند. امیرمؤمنان یکی از زندانیان را فرا خواند و به او گفت: آیا گمان میکنی که پدر این جوان به مرگ طبیعی مرده است. تو او را کشتهای اعتراف کن و گرنه تو را رسوا خواهم کرد. همه چیز برایم روشن است. او هم همچون دوستش اعتراف کرد. آنگاه حضرت دو نفر دیگر را هم فراهم خواند و همگی به قتل و دزدیدن مال مقتول اعتراف کردند و اظهار ندامت و پشیمانی کردند. آنگاه امیرمؤمنان دستور داد تا شخصی همراه آنها برود و مالی را که مخفی کرده بودند بیرون آورند و به جوان تقدیم کنند.

امیرمؤمنان علیه السلام به جوان فرمود: الان دیگر چه میخواهی؟ قاتلان پدرت را شناختی. جوان گفت: می خواهم که قضاوت بین من و آنها در پیشگاه خداوند باشد. در دنیا از خون آنها گذشتم. این گونه بود که حضرت از قصاص آنها خوداری کرد و به مجازات سنگین آنها اکتفا کرد.

شریح گفت: ای امیر مؤمنان! چگونه به این حکم رسیدی؟ حضرت علیه السلام فرمود: حضرت داوود در حالی که از کوچهای عبور میکرد به بچه هایی برخورد کرد که در حال بازی کردن بودند. آنها یکی از دوستان خود را «مات الدین» (دین مرده) صدا می زدند. داوود آن کودک را صدا زد و فرمود اسمت چیست ؟ گفت مات الدین. فرمود : چه کسی تو را به این اسم نامیده است؟گفت: مادرم، داوود فرمود: مادرت کجاست؟ گفت: در منزل است. داوود نزد مادر کودک رفت و نام فرزندش را پرسید؟ زن گفت : مات الدین. فرمود: چه کسی او را مات الدین نام گذاشت؟ گفت: پدرش، داوود علتش را پرسید؟ مادر گفت: چندی پیش که این پسر را در شکم داشتم، پدرش به اتفاق چند نفر به سفر رفته بود همراهانش برگشتند ولی او بر نگشت. از حالش جویا شدم گفتند مرده است، گفتم: اموالی به جا نگذاشته است. گفتند چیزی نداشته است. گفتم وصیتی نکرده است؟ گفتند چون میدانست تو آبستنی، وصیت کرد فرزندت را چه پسر و چه دختر مات الدین نام گذاری. من هم بنا به وصیتی که شوهرم کرده بود پسرم را به این اسم نامیدم و نمیخواستم خلاف آن عمل کنم. داوود فرمود: همراهان شوهرت را میشناسی؟ گفت: آری. فرمود: با اینان برو - افرادی که مقابل او بودند - و آنان را از خانههایشان بیرون بیاور. چون حاضر شدند، حضرت داوود هم همین حکم را بین آنان اجراء کرد و خونبها و اموال مقتول را برایشان ثابت نمود و به زن فرمود: ای کنیز خدا! فرزندت را عاش الدین (دین زنده) نام گذاری کن(1).

کافی: از امام جعفر صادق علیه السلام مانند آن را آورده است اما این جملات را هم به آن اضافه کرده: زمانی که خواستند مال مقتول را بپردازند جوان و قاتلان بر

1- . الإرشاد:102- 105

سر مقدار مال دچار اختلاف شدند. امیرمؤمنان علیه السلام انگشتر خود و انگشترهای آنان را گرفت و فرمود: آنها را مخلوط کنید و هر کدامتان که انگشتر مرا بیرون آورد در ادعایش راست گفته است زیرا انگشتر من سهم خداست و سهم خدا به هدف میخورد واشتباه در آن راه ندارد(1).

در کافی احمد بن ابی عبد الله از اسحاق بن ابراهیم کندی از خالد نوفلی مانند آن را آورده است(2).

مناقب ابن شهر آشوب هم مانند آن را آورده است(3).

31. مناقب ابن شهر آشوب، إرشاد: زنی عاشق پسری شد و او را به نزدیکی با خود دعوت کرد اما جوان نپذیرفت. زن سفیده ی تخم مرغ بر دامن خود ریخته و آن را به جوان نسبت داد و شکایت نزد امیرمؤمنان علیه السلام برد و گفت: که این جوان به زور با من آمیزش کرد و بی آبرویم گردانید. جوان شروع به گریه کردن کرد و آنچه را که زن به او نسبت داد رد و اظهار بی گناهی کرد و سوگند یاد کرد که مرتکب گناهی نشده است. علی علیه السلام به غلامش قنبر گفت: دستور بده آب جوشانی را حاضر کنند و آن را نزد من آر، وقتی آب را آوردند حضرت دستور داد تا دامن را در آن بیندازند. سفیدی در یک جا جمع شد. آنگاه حضرت علیه السلام دستور داد تا دو نفر از یارانش آن را مزه و تف کنند، هر دوی آنها اعتراف کردند که طعم تخم مرغ را میدهد اینگونه بود که امیرمؤمنان علیه السلام جوان را تبرئه کرد و زن را به خاطر ادعای باطلش تازیانه زد(4).

32. إرشاد: ابن ابی لیلی گوید: امیرمؤمنان در قضیهای به گونهای داوری کرد که تا کنون کسی این گونه داوری نکرده است: دو نفر مرد هم سفر شدند. ظهر در جائی برای نهار نشستند. یکی از آنان پنج گرده نان از سفره خود بیرون آورد و دیگری سه گرده نان، مردی از آنجا عبور کرد و او را دعوت به خوردن غذا کردند،

1- . الکافی 6 : 371-373

2- . الکافی 6 : 373

3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 507

4- . مناقب آل ابی طالب 1: 498، الإرشاد: 105

او نیز کنار سفره آنان نشست و از آن غذا خورد. مرد رهگذر پس از خوردن غذا و هنگام خداحافظی، هشت درهم به آنان داد و گفت: این هشت درهم را به جای آنچه خوردم به شما میدهم. آن دو نفر در تقسیم پول به نزاع پرداختند، صاحب سه نان میگفت: نصف هشت درهم مال من است و نصف آن مال تو. ولی صاحب پنج نان میگفت: پنج درهم آن مال من است و سه درهم آن مال تو است. آنان دعوا و اختلاف خود را نزد علی علیه السلام آوردند و وی را از ماجرا خبر دار کردند. حضرت به آنان فرمود: نزاع در چنین مسائلی نشانه فرومایگی و پستی است، صلح و سازش بهتر است. بروید و سازش کنید. صاحب سه نان گفت: من راضی نمی شوم مگر آنکه شما در این باره قضاوت کنید. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اکنون که تو حاضر به سازش نیستی و حقیقت را میخواهی بدان که حق تو از آن هشت درهم یک درهم است. او گفت: سبحان اللّه! چطور حقیقت این گونه است؟! حضرت فرمود: برایت توضیح میدهم: آیا تو صاحب سه نان نبودی؟ گفت: بله من صاحب سه نان بودم؟ علی علیه السلام فرمود: رفیق تو صاحب پنج نان بود؟ گفت: آری. امیرمؤمنان فرمود: این هشت نان، 24 ثلثِ نان میشود که سه نفر از آن خوردهاند. تو و رفیقت و آن مهمان هر کدام 8 ثلثِ نان خورده اید. حال که آن مهمان هشت درهم به شما دو نفر داده هفت درهم آن مال رفیق تو است و یک درهم آن مال تو(1).

آن دو مرد که به حقیقت پی بردند از محضر علی علیه السلام رفتند(2).

در کافی به نقل از ابن محبوب مانند آن ذکر شده است(3).

1- . یعنی اگر هر نان را به 3 قسمت مساوی تقسیم کنیم اینگونه می شود که صاحب سه نان، 9 تکه نان داشته که 8 تایش را خودش خورده و 1 تکه به مهمان رسیده و صاحب پنج نان، 15 تکه نان داشته که 8 تکه را خودش خورده و 7 تکه را به مهمان داده. بنابراین به ترتیب یک هشتم و هفت هشتمِ مجموع خوراک مهمان را تأمین کرده اند پس به همین نسبت از 8 درهم او به ایشان می رسد. 1درهم به اولی و 7 درهم به دومی. و البته این در صورتی است که هر سه به یک میزان خورده باشند چنانچه در نقل کافی حضرت این مطلب را از آنها سؤال می کند و آنها تصدیق می نمایند. (مترجم)

2- . الإرشاد:105، 106

3- . الکافی 7 : 427

33. إرشاد: در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام به آن حضرت گزارش رسید که چهار نفر در حال مستی یکدیگر را با کارد مجروح نموده اند. امام علیه السلام دستور داد آنان را دستگیر کنند تا پس از هشیاری به وضعشان رسیدگی کند. دو نفر از آنان جان سپردند. اولیای مقتولین نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمده و خواستار قصاص از زندگان شدند، آن حضرت به آنان فرمود: شما از کجا می دانید که این دو نفر زنده آنها را کشته اند و شاید خودشان یکدیگر را مجروح نموده و مرده اند؟

گفتند: نمی دانیم، پس شما خودتان با استفاده از دانشی که خداوند به شما عطا کرده است حکم کنید.امام علیه السلام فرمود: دیه آن دو مقتول به عهده هر چهار قبیله است و بعد از اخراج دیه زخمهای دو نفر زخمی باقیمانده به اولیای آن دو مقتول تعلق میگیرد. در این جا تنها از این طریق است که میتوان به درستی حکم کرد. مگر نمی بینید که در اینجا بینهای وجود ندارد که قاتل را از مقتول جدا کند و همچنان که بینه ای در وجود عمد در قتل وجود ندارد؟ بنابرین قضاوت بر پایه وجود خطای در قتل و مخفی ماندن قاتل و نه مقتول است.

آوردهاند که شش نفر در فرات مشغول بازی کردن بودند که یکی از آنها غرق شد. دو نفر از آنها بر علیه سه نفر دیگر شهادت دادند که آنها او را غرق کردهاند و آن سه نفر هم بر علیه آن دو نفر شهادت دادند. قضاوت خود را نزد امیرمؤمنان علیه السلام بردند. حضرت دیه او را به پنج قسمت مساوی تقسیم نمود. دو قسمت به عهده آن سه نفری که دو نفر علیه ایشان گواهی داده بودند و سه قسمت به عهده آن دو نفری که سه نفر علیه ایشان گواهی داده بودند. ملاحظه کنید که در این زمینه قضاوتی بهتر از قضاوت امیرمؤمنان علیه السلام وجود ندارد(1).

34. مناقب ابن شهر آشوب، إرشاد: روایت کردند که مردی در حالت احتضار وصیت کرد که «جزئی» از مالش را - که آن را معین نکرد - صدقه دهند. وارثان بعد از مرگ او در این باره دچار اختلاف شدند و قضاوت نزد امیرمؤمنان علیه السلام بردند. وی فرمود: یک هفتم از مال او را خارج کنید چرا که خداوند متعال می

1- . الإرشاد :106

فرماید: «لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُوم (1)» { [دوزخی] که برای آن هفت در است، و از هر دری جزئی معین از آنان [وارد می شوند]}.

مردی به هنگام مرگ وصیت کرد که «سهمی» از مالش را - که آن را معین نکرد - ببخشند. وارثان بعد از مرگ او دچار اختلاف شدند و قضاوت نزد علی علیه السلام بردند، حضرت دستور داد تا یک هشتم از مالش را ببخشند و این آیه را خواندند: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِين... (2)» {صدقات

تنها به تهیدستان و بینوایان و...اختصاص دارد} به این معنا که آنها هشت صنف هستند و به هر کدام از آنها «سهمی» از صدقه اختصاص داده میشود.

مردی وصیت کرد که بعد از مرگش تمام بردگان قدیمی او را آزاد کنند. وصیّ او بعد از مرگش نمیدانست چگونه وصیت او را اجرا کند. وی نزد امیرمؤمنان رفت و راهنمایی خواست. حضرت فرمود: تمام بندگانی را که شش ماه بنده او بودهاند آزاد کن و این آیه را خواند«وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيم (3)» {و

برای ماه منزلهایی معین کرده ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد}و ثابت شده است که شاخک خوشه خرما بعد از شش ماه خشکیده و کج شده و به شکل هلال ماه در میآید.

مردی نذر کرده بود که «حین»ی(زمانی) را روزه بگیرد اما آن را مشخص نکرده بود حضرت فرمود که شش ماه باید روزه بگیرد و این آیه را خواند: «تُؤْتِی أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها(4)» {

میوه هایش را هر دم به اذن پروردگارش میدهد} که این میوه دادن در شش ماه است(5).

35. إرشاد: مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! مقابلم خرما بود. همسرم یکی از آنها را برداشت و به دهانش گذاشت. سوگند یاد

1- . حجر/44
2- . توبه/60
3- . يس/39
4- . ابراهيم / 25
5- . مناقب 1: 509، الإرشاد: 106،107

کردم که نباید آن را بخورد و نه دور بریزید. چه حکمی در این زمینه میدهی؟ حضرت فرمود: نصفی از آن را بخورد و نصف دیگر را دور بریزد و این گونه از سوگندت رهایی یافتهای.

مردی زنی را زد به طوری که جنین او را که در حالت علقه (خون بسته) بود انداخت. حضرت علی علیه السلام فرمود که باید دیه آن را که چهل دینار است پرداخت کند و این آیه را خواند: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ* ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِی قَرارٍ مَكِينٍ* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِين (1)» {و به یقین انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم. سپس او را [به صورت] نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است}. سپس فرمود: دیه نطفه بیست دینار، علقه چهل دینار، مضعه شصت دینار، استخوان قبل از اینکه صورت به خود گیرد هشتاد دینار، صورت قبل از آنکه روح در آن بدمد صد دینار و بعد از آنکه روح در آن دمید هزار دینار است.

این بخشی از قضاوت ها و احکام شگفت انگیز علی علیه السلام است که قبل از او کسی آنها را بیان نکرد و هیچ کس از عامه گرفته تا خاصه آنها را کشف نکرد. عترت او و همگی بر عمل به این احکام اتفاق نظر داشتند و مطمئنا اگر غیر از او در چنین آزمایشهایی قرار میگرفت ناتوانی او هویدا میشد همچنان که در راحت تر از اینها هم نمایان گشت، آنچه که تا کنون درباره قضاوتهای او ذکر و اثبات کردیم برای آنچه که در پی آن هستم کفایت میکند(2).

36. فضائل: آوردهاند که زنی کودک شش ماه خود را در پشت بام تنها گذاشت. کودک به صورت سینه خیز به حرکت افتاد تا اینکه از بام خارج شد و بر

1- . مومنون/ 13-14

2- . الإرشاد : 107

روی ناودان قرار گرفت. مادرش وقتی برگشت نتوانست او را بگیرد، مردم نردبان آوردند اما باز هم به خاطر طول ناودان و دوری آن از پشت بام موفق نشدند او را نجات دهند. مادر و نزدیکان طفل شروع به گریه و زاری کردند. این جریان در دوران خلافت عمر بن خطاب بود. به دنبال عمر فرستاند. عمر به همراه جماعتی به آنجا آمدند و با دیدن صحنه مات و مبهوت ماندند و گفتند: تنها علی بن ابی طالب میتواند این مشکل را حل کند و بچه را نجات دهد. علی علیه السلام آمد. مادر طفل در برابر او شروع به گریه و زاری کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام نظری به طفل انداخت. طفل کلماتی را بر زبان جاری ساخت که هیچ کس از آن چیزی نفهمید. امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد تا طفلی دیگر را بیاورند، طفلی را آوردند آنها به همدیگر نگاه کردند و با زبان کودکانه که کسی از آن چیزی نمیفهمید سخن گفتند. طولی نکشید که طفل از روی ناودان به پشت بام برگشت و شادی بی نظیری شهر را فرا گرفت. از امیرمؤمنان علیه السلام درباره اینکه آیا سخنان دو طفل را فهمید سؤال شد؟ فرمود: اما خطاب طفل در ابتدا این بود که به من با عنوان امیر مؤمنان سلام کرد و من هم جوابش را دادم. نخواستم که با او صحبت کنم چرا که به حد خطاب و تکلیف نرسیده است. دستور دادم تا طفلی را بیاورند تا با زبان کودکانه به او بگوید که به پشت بام برگردد و با مرگ خود قلب مادر و نزدیکانش را نسوزاند. طفل در جوابش گفت: برادرم مرا رها کن [تا بمیرم] قبل از اینکه به سن بلوغ برسم و شیطان بر من غلبه کند. طفل دیگر در جواب گفت: به پشت بام برگرد امید است که رشید شوی و از تو فرزندی به دنیا آید که خداوند و رسولش را دوست داشته باشد و محبتش را نثار این مرد(علی علیه السلام) کند و این گونه بود که آن طفل با کرامتی که خداوند به دست امیرمؤمنان علیه السلام جاری فرمود به پشت بام برگشت(1).

37. فضائل: از عمار بن یاسر روایت شده است که گفت: در پیشگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام نشسته بودم که ناگهان صدائی بلند مسجد کوفه را در بر گرفت. علی علیه السلام فرمود: ای عمار! برو و ذوالفقار بران مرا بیاور. شمشیر را

1- . الفضائل: 66، 67

آوردم، فرمود: برو به آن مرد بگو که دست از ستم بر آن زن بردارد در غیر این صورت با این شمشیر او را بازخواهم داشت. بیرون رفتم ناگهان مرد و زنی را دیدم در حالی که مرد زمام شتری را گرفته است و زن میگوید: این شتر مال من است. مرد هم میگفت: این شتر متعلق به من است. به آن مرد گفتم: امیرمؤمنان علی علیه السلام تو را از ستم بر این زن نهی کرده است. مرد گفت: علی به کار خود بپردازد و دستش را از ریختن خون مسلمانان در بصره بشوید!؛ میخواهد شتر را از من بگیرد و به این زن بدهد؟! عمار رضی الله عنه گفت: برگشتم که امیرمؤمنان را باخبر کنم که خود در حالیکه خشم در چهره اش نمایان بود بیرون آمد و گفت: وای بر تو! دست از شتر این زن بردار. مرد گفت: مال من است، حضرت فرمود: ای لعین دروغ میگوئی، گفت: چه کسی برای این زن گواهی میدهد؟ فرمود: شاهدی که هیچ کس از کوفیان او را تکذیب نمیکند. آن مرد گفت: اگر شاهدی شهادت درست دهد شتر را به زن خواهم داد. حضرت فرمود: ای شتر سخن بگو تو مال چه کسی هستی؟!، شتر با زبان فصیح گفت: ای امیرمؤمنان درود بر تو باد! من نوزده سال است که به این زن تعلق دارم. حضرت علی السلام در خطاب به آن زن فرمود: شترت را بگیر و با یک ضربه آن مرد را به دو نیم تقسیم کرد(1).

38. کتاب روضه، فضائل: واقدی از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرد که گفت: پسری جوان نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: مادرم حق مرا از میراث انکار کرده و از من اظهار بی اطلاعی میکند و میگوید که من پسر او نیستم. عمر آن زن را فرا خواند و به او گفت: چرا پسرت را انکار میکنی و حق او را از میراث نمیدهی؟ گفت: او دروغ میگوید چرا که من اصلا شوهر نکردهام شاهدانی هم دارم که گواهی میدهند که من دوشیزه هستم و شوهر نکردهام. آن زن مقداری پول را به هفت زن به عنوان رشوه داده بود تا برای او شهادت دروغ دهند. عمر گفت: شاهدانت را بیاور. شاهدان او آمدند و سوگند یاد کردند که او دوشیزه است و مردی او را لمس نکرده است. جوان گفت: بین من و او نشانهای است که آن را ذکر میکنم امید است

-1 . الفضائل: 67-68

که آن را بشناسد. عمر گفت: آن را ذکر کن. گفت: پدرم شیخِ سعد بن مالک بود که به او حارث مزنی میگفتند. سالی که من به دنیا آمدم خشکسالی شدیدی منطقه را فرا گرفته بود و دو سال تمام دوران شیر خوارگی از شیر گوسفند تغذیه کردم. پدرم به همراه تعدادی از تاجران به مسافرت رفت اما آنها برگشتند و او برنگشت و گفتند که مرده است. وقتی مادرم این خبر را شنید مرا انکار کرد و از خود دور کرد در حالیکه در شرایط بدی قرار داشتم و فقر بر من آسیب رساند. عمر گفت: این مشکلی است که تنها پیامبری و یا وصی پیامبری میتوانند آن را حل کنند. برخیزید و نزد اباالحسن علی بروید.

جوان به راه افتاد درحالی که میگفت: منزل برطرف کننده ناراحتیها کجاست؟ کجاست منزل خلیفه این امت؟ او را به منزل علی علیه السلام از بین برنده ناراحتیها و محل برطرف کننده مشکلات بردند. وی آنجا ایستاد و گفت: ای برطرف کننده ناراحتیهای این امت، امام علیه السلام فرمود: ای جوان چه مشکلی داری؟ گفت: سرورم، مادرم حق مرا انکار کرده و از من اظهار بی اطلاعی میکند ومیگوید که فرزند او نیستم. امام علیه السلام فرمود: قنبر کجاست؟ جواب داد: در خدمت هستم سرورم، امر بفرما. حضرت به او دستور داد تا دنبال مادر آن جوان برود و او را به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله آورد. زن به خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود: وای بر تو چرا حق فرزندت را انکار میکنی و از او اظهار بی اطلاعی میکنی؟ گفت: ای امیر مؤمنان! من دوشیزه هستم و بچه ندارم و کسی مرا لمس نکرده است. حضرت فرمود: بیشتر از این حرف نزن، من پسر عموی رسول خدا و چراغ تاریکی ها هستم. جبرئیل جریان تو را برایم نقل کرد، گفت: سرورم دروغ نمیگویم میتوانی برای مطمئن شدن قابله ای را بیاوری تا اعلام کند که من دوشیزهام یا زن، قابلهای را آوردند. وقتی با او وارد اتاقی شد دست بندی را از بازویش درآورد و به او داد تا اعلام کند که او دوشیزه است. قابله گفت: سرورم او دوشیزه است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای قنبر! این پیرزن دروغ می گوید. او را بگردید و دست بند را در بیاورید. قنبر گفت: دست بند را از کتفش درآوردم. در آن هنگام سر و صد از میان مردم برخواست. حضرت فرمود: ساکت باشید من

جایگاه علم نبوت هستم. سپس به آن زن رو کرد و گفت: ای دختر! من زینت و قاضی دین هستم. من پدر حسن و حسین هستم. میخواهم تو را به عقد این پسری که میخواهد دروغی را به تو ببندد دربیاورم. این خواسته را از من قبول کن. زن گفت: نه سرورم مگر می خواهی شریعت رسول خدا را باطل کنی؟ حضرت فرمود: منظورت چیست، چرا؟ گفت: میخواهی مرا به عقد پسرم درآوری، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ امام علیه السلام فرمود: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ» {حق آمد و باطل نابود گشت} چرا قبل از این رسوائی این را اعتراف نکردی؟ !، گفت: سرورم ترسیدم که سهم کمی از میراث به من برسد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: از درگاه خداوند طلب آمرزش کن آنگاه میان آنها صلح برقرار کرد و جوان را به مادرش و ارث پدرش رساند(1).

39. کتاب روضه: آوردهاند که شخصی مقدسی (از اهالی بیت المقدس) وارد مدینه شهر رسول خدا شد. او صورت بسیار زیبا و جذابی داشت. حجره رسول خدا را زیارت کرد و راهی مسجد النبی شد ودر آنجا روز را با روزه گرفتن و شب را با عبادت گذارند تا جایی که به عابدترین فرد تبدیل شد و همه آرزو میکردند که مانند او باشند. این جریان در زمان خلافت عمر بن خطاب بود. عمر نزد وی میآمد و نیازهایش را میپرسید. وی در جواب میگفت: انسان فقط به خداوند متعال نیازمند است همواره بر این حالت باقی ماند تا اینکه موسم حج فرا رسید. فرد مَقدسی نزد عمر بن خطاب رفت و گفت: ای ابا حفص! تصمیم گرفتهام که به حج بروم امانتی دارم که میخواهم تا زمان برگشتنم آن را برایم نگه داری، عمر گفت: آن را بیاور، جوان ظرفی از عاج را آورد که بر آن قفلی از آهن بود و با مهر جوان مهر شده بود. آن را به عمر داد و به کاروان حاجیان پیوست. عمر امانتی جوان را گرفت و نزد رئیس کاروان رفت و گفت: به مراقبت و نیک رفتاری با این جوان سفارشت میکنم و با او خداحافظی کرد.

1- . الروضه: 6، الفضائل: 109-111

در میان کاروان زنی از انصار وجود داشت که همواره جوان مقدسی را زیر نظر داشت و هر جا میرفت به دنبالش به راه میافتاد. در روزی از روزها که با او تنها شده بود گفت: ای جوان! من برای این جسم لطیف و نازک دلم می سوزد چگونه چنین جامه ای پشمین بر آن پوشاندهای؟جوان گفت: چه میگوئی این جسمی که کِرم آن را میخورد و نهایتش خاک است این هم برایش زیادی است. زن گفت: من بر این چهره درخشان که آن را خورشید میسوزاند رشک میبرم، گفت: ای زن دست بردار، از خداوند بترس سخنان تو مرا از عبادت خداوند بازداشته است. زن انصاری گفت: خواستهای دارم اگر آن را برآورده کنی دیگر حرف نمیزنم، اما اگر آن را برآورده نکنی تو را ترک نمیکنم تا زمانی که آن را برایم برآورده کنی. جوان گفت: خواستهات چیست؟ گفت: اینکه با من آمیزش کنی. جوان مَقدسی او را سرزنش کرد و از خداوند ترساند اما این واکنش هم مانع از بیدار شدن زن نشد و تهدید کرد: به خدا سوگند اگر آنچه را که میگویم برآورده نکنی تو را دامنگیر یکی از مصیبت های زنان و مکرشان که کسی از آن رهائی نمی یابد خواهم کرد. جوان هیچ توجهای به او و تهدیدش نکرد. در شبی از شبها که جوان بیشتر آن را به عبادت گذراند و تا پاسی از آن بیدار بود خواب بر او غلبه کرد و خوابید. زن انصاری منتظر خوابیدن او شد تا نقشه شوم خود را اجرا کند. زیر سر جوان مقدسی توشه دانی بود که در آن توشهاش قرار داشت. زن انصاری آن را برداشت و کیسه ای پانصد دیناری در آن گذاشت و دوباره زیر سرش گذاشت.

در سپیده دم وقتی کاروان به جنب و جوش افتاد آن زن ملعون از خواب بیدار شد و شروع به داد و فریاد کرد و گفت: ای خدا، ای مردم به دادم برسید من زن بیچارهای هستم. تمام نفقه و پولم را دزدیدهاند. امیدم به خداوند و شما است. رئیس کاروان جلو آمد و به مردی از مهاجران گفت که کاروان را بگردد. کاروان را بازرسی کردند اما چیزی پیدا نکردند تمام کاروان را بازرسی کردند به جز جوان مقدسی را. زن انصاری گفت: ای مردم ضرری که نمیکنید آن جوان مقدسی را هم بگردید. درست است که او اسوه مهاجرین و انصار است اما نباید فریب چهره زیبای او را خورد شاید در پس این چهره زیبا باطنی پست وجود داشته باشد. آن زن آنقدر

اصرار کرد تا اینکه خواستهاش برآورده شد. جماعتی از کاروان نزد جوان رفتند که مشغول نماز خواندن بود. وقتی آنها را دید به طرفشان رفت و گفت: خواستهای دارید؟ گفتند: این زن انصاری داد و فریاد راه انداخته است که نفقه و پولش را دزدیدهاند. تمام کاروان را گشتهایم تنها تو ماندهای. عمر پیش از این ما را به نیک رفتاری با تو شفارش کرد به همین خاطر تا از تو اجازه نگیریم وسایلت را نمیگردیم. جوان گفت: این کار که ضرری به من نمیرساند هر آنچه دوست دارید انجام دهید. وقتی توشهدان را تکاندند کیسهای از آن افتاد. زن ملعون انصاری فریاد زد: الله اکبر به خدا سوگند این کیسهام است و این همان پولهایم هستند و در آن گردنبدی بود که وزنش فلان مثقال بود. کیسه را آوردند و آن را آنگونه که زن گفت یافتند. آنگاه جوان را به سختی زدند و دشنام دادند. اما او جوابی نداد. او را به زنجیر کشیدند و به طرف مکه بردند. جوان مقدسی به آنها گفت: شما را به خداوند قسم میدهم که اجازه دهید حجّم را انجام دهم. خدا و رسول خدا را گواه میگیرم که بعد از پایان حج نزد شما میآیم و خود را تسلیم میکنم. خداوند متعال دل آنها را به رحم آورد و رهایش کردند.

بعد از پایان مناسک حج جوان مقدسی نزد آنها برگشت و گفت: مناسک حج را به جا آوردم و نزد شما برگشتم. هر کاری که می خواهید انجام دهید. بعضی از آنها گفتند: اگر قصد فرار داشت نزد ما برنمیگشت. او رها کردند و کاروان به طرف مدینه حرکت کرد. در راه زن انصاری نیازمند مرکب شد در آنجا چوپانی را دید و از او طلب مرکب کرد اما چوپان به او گفت که تنها در صورتی به او مرکب میدهد که خود را در اختیارش قرار دهد. زن انصاری به خواسته چوپان تن در داد و خود را در اختیارش قرار داد و از او مرکب گرفت. بعد از آن ابلیس سد راهش شد و گفت که تو حامله ای، زن انصاری گفت: از چه کسی؟ گفت: از چوپان، زن فریادی برآورد و گفت: چه رسوائی بار آوردم اما شیطان به او گفت: اصلا نترس وقتی به طرف کاروان رفتی به آنها بگو: وقتی صدای قرآن خواندن جوان مقدسی را شنیدم به طرفش رفتم و به او نزدیک شدم، آنگاه که خواب بر من غلبه کرد به من تجاوز کرد

و نتوانستم از خود دفاع کنم و الان آبستن شدهام این در حالی است که من زنی از انصار هستم و در مدینه طایفه و اقوامم وجود دارند.

زن ملعون آنچه را که شیطان به او توصیه کرد انجام داد. کاروانیان اصلا به او شک نکردند چرا که پیش از این کیسه پول او را در توشه دان جوان مقدسی پیدا کرده بودند. جوان مقدسی را دوباره دستگیر کردند و به او گفتند: ای پست فطرت دزدی بس نبود مرتکب فسق و زنا هم شدی؟ پس دوباره او را زدند و و سخنان زشت به او گفتند و به زنجیرش کشیدند اما این بار هم جوابی نداد. وقتی کاروان به نزدیکی مدینه رسید عمر بن خطاب با جماعتی از مسلمانان به استقبال آنها شتافتند. وقتی به نزدیکی آنها رسیدند نخستین کلام عمر جویا شدن از احوال جوان مقدسی بود. به او گفتند: ای ابا حفص چقدر از این جوان غافل بودی. او مرتکب دزدی و زنا شد و جریان واقعه را برای او تعریف کردند. عمر دستور داد تا او را نزدش آوردند آنگاه که آوردند به او گفت: وای بر تو ای جوان! بر خلاف آنچه را تظاهر کردی انجام دادی تا اینکه خداوند متعال تو را رسوا کرد؟ شدیدترین مجازات ها را برای تو در نظر خواهم گرفت، اما جوان هیچ جوابی نداد.

مردم جمع شده بودند تا درباره او تصمیمی بگیرند که ناگهان نوری درخشید و شعاعی پرتو افشانی کرد. نگاه کردند دیدند که جایگاه علم نبوت علی علیه السلام است، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این سرو صدایی که در مسجد به راه انداختهاید چیست؟ گفتند: ای امیر مؤمنان! این جوان زاهد بیت المقدسی مرتکب سرقت و زنا شده است. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند نه دزدی کرده است و نه مرتکب فحشا شده است و از میان کاروان تنها او حج را آنچنان که بایسته و شایسته به جای آورده است. عمر وقتی صدای حضرت را شنید از جایش بلند شد و امیرمؤمنان را در جای خود قرار داد. امیرمؤمنان نظری به جوان انداخت که به زنجیر کشیده شده و سرش را به پائین انداخته بود در حالی که آن زن ملعون در کنارش نشسته بود. آنگاه خطاب به آن زن فرمود: ای زن وای بر تو جریان واقعه را برایم شرح ده. گفت: ای امیرمؤمنان این جوان مالم را دزید و کاروانیان آن را در توشه دان او پیدا کردند اما به این بسنده نکرد تا اینکه در یکی از شبها مرا غرق در خواندن قرآنش کرد و به

خواب برد و وقتی خوابیدم به زور به من تجاوز کرد اما به خاطر ترس از رسوائی نتوانستم او را از خود دور کنم و این گونه بود که به ناچار به خواسته او تن در دادم و از او حامله شدم.

امیرمؤنان علیه السلام به او گفت: ای ملعون! در ادعایت علیه او دروغ میگوئی چرا که این جوان آلت تناسلی ندارد و بریده شده است و در جعبه ای از عاج است!، سپس گفت: ای جوان! جعبهات کجاست؟ جوان سرش را بلند کرد وگفت: ای امیرمؤنان کسی که میداند جعبهای وجود دارد حتما جای آن را هم میداند. امیرمؤنان علیه السلام نگاهی به عمر انداخت و فرمود: ای عمر! جعبه را بیاور، به دنبال جعبه فرستادند و آن را آوردند و جلوی امیرمؤنان گذاشتند. جعبه را باز کردند و در آن پارچه ای از حریر یافتند که آلت جوان در آن بود. آنگاه امیرمؤنان فرمود: ای جوان برخیز. جوان بر خاست و لباسش را درآوردند تا مطمئن شوند که او آلت تناسلی ندارد و کسانی که او را متهم به زنا کردند رسوا شوند. وقتی شلوار جوان را برداشتند و او را بدون آلت یافتند هیاهوی مردم بلند شد. امیرمؤنان علیه السلام فرمود: ساکت باشید. از من حکمی را بشنوید که مرا رسول خدا از آن خبردار کرده است.

امیرمؤنان علیه السلام فرمود: ای زن ملعون تو در پیشگاه خداوند متعال بی ادبی و جسارت کردی. ابتدا نزد جوان رفتی و او را دعوت به همبستری کردی و به او گفتی: سوگند به خدا اگر با من آمیزش نکنی تو را گرفتار حیلهای از حیله های زنان خواهم کرد که رهائی از آن نیست. آیا اینگونه نیست؟ گفت: بله امیرمؤنان اینگونه است که می فرمائید. سپس وقتی که دیدی او خوابیده است کیسه پولت را در توشه دان او گذاشتی، اقرار کن؟ گفت: درست است ای امیر مؤمنان. حضرت ادامه داد: ای مردم علیه این زن شهادت دهید؛ آنگاه فرمود: اما این بچهای که الان در شکم داری از آن چوپانی است که از او طلب مرکب کردی اما او در جواب گفت: مرکب به تو نمیفروشم مگر اینکه خود را در اختیارم گذاری و تو به خواسته او تن در دادی و از او مرکب گرفتی، گفت: ای امیرمؤمنان حق با شما است. هیاهو از میان مردم برخاست. حضرت دوباره آنها را ساکت کرد و فرمود: وقتی از چوپان جدا شدی

پیرمردی با فلان شکل و قیافه بر سر راهت ظاهر شد و به تو گفت: ای فلانی تو از چوپان حامله شدی. داد و بیداد راه انداختی و گفتی: خدایا این چه رسوائی بود اما او به تو گفت: ناراحت مباش مشکلی نیست وقتی نزد کاروان برگشتی به آنها بگو که این جوان به زور به من تجاوز کرد و الان از او حامله شدهام، تو هم توصیههای پیرمرد را اجرا کردی و کاراونیان هم سخنانت را باور کردند، زن انصاری گفت: درست است ای امیر مؤمنان، سپس حضرت فرمود: آیا میدانی که آن پیرمرد چه کسی بود؟ گفت: نه، فرمود: او ابلیس لعنه الله علیه بود. حاضران از این سخنان امیرمؤمنان به شگفتی افتادند. عمر گفت: ای اباالحسن میخواهی با این زن چکار کنی؟ حضرت فرمود: صبر کنید تا وضع حمل کند و سرپرستی برای بچهاش پیدا کند سپس قبری همچون قبر یهودیان برای او بکنید و تا نصفه بدن در آن قرار دهید و سنگسارش کنید. عمر دستور امیرمؤمنان را اجرا کرد. اما جوان، مقدسی تا پایان عمر در مسجد رسول خدا باقی ماند و به عبادت پروردگار مشغول شد. آنگاه عمر بن خطاب بلند شد و گفت: اگر علی علیه السلام نبود هر آینه عمر از بین میرفت و این جمله را سه بار تکرار کرد آنگاه مردم رفتند و از قضاوت علی علیه السلام شگفت زده شدند.

40. کتاب روضه، فضائل: امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از میثم تمار رضی الله عنه آورد که گفت: در مسجد جامعه کوفه به همراه تعدادی از یاران رسول خدا در محضر امیرمؤمنان علیه السلام که همچون ماه در میان ما میدرخشید، نشسته بودیم. ناگهان مردی بلند قد که قبائی ابریشمی سیاه بر تن داشت و عمامهای زرد رنگ بسته بود و دو شمشیر به کمر آویخته بود وارد شد و بدون آنکه سلام کند در جائی نشست و حرفی از زبانش خارج نشد. همه گردنها به طرف او چرخید. همه از زیر چشم به او نگاه میکردند اما امیرمؤمنان علیه السلام اصلا به او نگاه نکرد. آنگاه که حواس مردم به حالت طبیعی خود برگشت زبان مرد غریبه که انگار شمشیری از غلاف بیرون آمده بود به صدا در آمد و گفت: کدام یک از شما برگزیده شده در شجاعت و طلایه دار علم و فضیلت است؟ کدام یک از شما مولود کعبه، موصوف به بخشش و متزین به صفات والا است؟ کدام یک از شما فرد بی مو، پهلوان میدان نبرد،

تنگ کننده سینه ها و برپا کننده قصاص بر مجرمان است؟ کدام یک از شما شاخه تر و تازه ابو طالب، پهلوان پر هیبت، تیر به هدف زننده و قسمت نیکوی او است؟ کدام یک از شما جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در حیاتش او را یاری کرد و به واسطه اش به ملکش عظمت بخشید و مقام ومنزلتش والا شد؟

امیرمؤمنان علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: ای سعد بن فضل بن ربیع بن مدرکه بن نجیبه بن صلت بن حارث بن وعران بن اشعث بن ابی سمع رومی چه میخواهی؟ هر آنچه میخواهی بپرس چرا که من گنجینه علم نبوت هستم. آن مرد گفت: به ما خبر رسیده است که تو وصی رسول خدا و جانشین او بعد از وفاتش و حلال مشکلات و ناراحتیهای مردم هستی، من به نمایندگی از طرف شصت هزار نفر که به آنها «عقیمه» میگویند نزد تو آمدهام. آنها جسدی را به من دادهاند که مدتی است مرده است و در علت مرگ او دچار اختلاف شدهاند. آن جسد اکنون کنار در مسجد است اگر بتوانی آن را زنده کنی پی خواهیم برد که تو نجیب الأصل هستی و یقین حاصل خواهیم کرد که تو حجت خداوند بر روی زمین و جانشین رسول خدا هستی؛ اما اگر نتوانی او را زنده کنی، به قومش بازمیگردانیم و به این نتیجه خواهیم رسید که تو ادعای باطل داری و چیزهای را میگوئی که نمیتوانی آنها را عملی کنی.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای میثم سوار بر شترت شو و در کوچههای کوفه ندا ده: کسی که می خواهد علم ربانی را که خداوند متعال به علی بن ابی طالب برادر رسول خدا و همسر دخترش داده است ببیند به طرف نجف بیایید. مردم همگی به طرف نجف رهسپار شدند. امام علی علیه السلام فرمود: ای میثم ! فرد اعرابی را با همراهش بیاور. میثم گوید: رفتم او را زیر قبهای که جنازه در آن قرار داشت سواره دیدم. آن دو را به نجف بردم. آنگاه علی علیه السلام فرمود: آنچه را که از ما میبینید نقل و آنچه را مشاهده میکنید روایت کنید. سپس فرمود: ای اعرابی شترت را بخوابان و به همراه چند نفر از مسلمانان جنازه را بیرون بیاور، میثم گفت: تابوت را خارج کردیم. جنازه را در ابریشمی سبز رنگ پیچانده بودند و در آن جوانی قرار داشت. وقتی پوشش او را کنار زدند نخستین چیزی که از او نمایان شد گونههایش

بود که گیسوانی همچون گیسوان زنان زیبا بر آن قرار داشتند. علی علیه السلام فرمودند: چند روز است که این جوان فوت کرده است؟ گفت: چهل و یک روز است. فرمود: علت مرگش چه بود؟ گفت: ای امیر مؤمنان! خانوادهاش به همین خاطر میخواهند او را زنده کنند تا آنها را از قاتلش خبردار کند چرا که او سالم بود اما از این گوش تا آن گوش او را بریده بودند. الان پنجاه نفر خواستار انتقام گرفتن از او هستند و بعضی از آنها بعضی دیگر را متهم میکنند. ای برادر محمد این شک را از میان ما برطرف کن و حقیقت را بر ما روشن گردان. علی علیه السلام فرمود: او را عمویش به قتل رسانده است، زیرا دخترش را به عقد او در آورده بود، ولی او خوداری کرده و با دختر دیگری ازدواج کرد. به همین خاطر بر او خشم گرفت و او را به قتل رساند. اعرابی گفت: ما با سخن تو قانع نمیشویم مگر اینکه خود جوان در نزد خانودهاش شهادت دهد تا از این طریق فتنه و آشوب و خونریزی از میان برداشته شود.

علی علیه السلام برخواست و شکر خداوند را به جا آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستد و فرمود: ای کوفیان گاو بنی اسرائیل در نزد خداوند گرامیتر از من که برادر رسول خدا هستم نیست آن گاو مردهای را بعد از هفت روز زنده کرد. امیرمؤمنان به جنازه نزدیک شد و فرمود: گاو بنی اسرائیل با قسمتی از بدنش ضربهای به مرده زد و او را زنده کرد. من هم با قسمتی از بدنم ضربهای به او میزنم چرا که بعضی از بدن من بهتر از بعضی از بدن گاو بنی اسرائیل است. این را گفت و با پایش جنازه را تکان داد و به او گفت: ای مدرک بن حنظله بن غسان بن بحیر بن فهر بن سلامه بن طیب بن أشعث با اذن خداوند برخیز. هان خداوند تو را با دستان علی بن ابی طالب زنده کرده است. میثم گفت: جوانی که چند برابر نورانی تر از خورشید و زیباتر از ماه بود برخواست و گفت: لبیک ای امیرمؤمنان ای حجت خداوند بر بندگان و ای برگزیده در فضیلت و نعمت ها، آنگاه امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای جوان چه کسی تو را به قتل رساند؟ گفت: مرا عمویم حارث بن غسان به قتل رساند، حضرت فرمود: نزد آنها برگرد و خبردارشان کن، گفت: سرورم احتیاجی به این کار نیست میترسم که بار دیگر مرا به قتل رسانند و کسی نباشد که من را

زنده کند. امام علیه السلام نظری به اعرابی انداخت و فرمود: تو نزد آنها برو و باخبرشان کن. او هم گفت: سرورم سوگند به خدا از کنار تو نخواهم رفت تا مرگم از جانب خداوند فرا رسد. لعنت خداوند بر کسی باد که حق در برابر او روشن شود و آن را بپوشاند. او در کنار امیرمؤمنان علیه السلام باقی ماند تا اینکه در جنگ صفین به شهادت رسید. آنگاه اهل کوفه به دیارشان برگشتند و سخنان متفاوتی را درباره ماجرا نقل کردند(1).

41. کشف الغمه: در مناقب خوارزمی از حسن علیه السلام روایت شده است که فرمود: زنی دیوانه آبستنی را که زنا کرده بود نزد عمر آوردند. عمر خواست که او را رجم کند که علی علیه السلام به او فرمود: آیا نشنیده‌ای که رسول خدا در این باره چه فرمود؟ عمر گفت: چه فرمود؟ حضرت فرمود: رسول خدا فرمود: قلم از سه نفر برداشته شده: دیوانه تا زمانی که بهبود یابد، بچه تا زمانی که به بلوغ برسد و فرد خفته تا زمانی که بیدار شود. این گونه بود که عمر از سنگسار آن زن خوداری کرد.

همچنین به نقل از او آمده است که فرمود: زن حامله‌ای را به اتهام زنا نزد عمر آوردند، عمر از او پرسید که آیا مرتکب زنا شده است و آن زن به زنا اعتراف کرد. عمر دستور داد تا او را رجم کنند، علی علیه السلام در راه آن زن را دید و فرمود: جریان این زن چیست؟ گفتند: عمر دستور داده تا او را سنگسار کنند امیرمؤمنان او را برگرداند و به عمر گفت: تو دستور داده‌ای که او را رجم کنند؟ گفت: بله خودش اعتراف کرد. فرمود: دلیل برای سنگسار او داری اما برای بچه‌ای که در رحم او است چه دلیلی داری؟! آنگاه به او گفت: چه بسا در اقرارش او را سرزنش کرده و یا ترسانده باشی؟ عمر گفت: این گونه بود. آنگاه امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: مگر از پیامبر نشنیده‌ای که فرمود: بر اعتراف کننده‌ای که بعد از شکنجه اعتراف میکند حدی نیست همانا بر کسی که او را به زنجیر میکشی و زندانی میکنی و میترسانی اقراری وجود ندارد؟! عمر آن زن را آزاد کرد و گفت: زنان ناتوانند از این که مانند علی علیه السلام را به دنیا بیاورند. اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک می شد.

1- . الفضائل: 2-5، الروضه: 26

در مناقب از ابو سعید خدری آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام آگاهترین فرد به قضاوت در میان امت من است(1).

42. فضائل، کتاب روضه: عمار بن یاسر و زید بن ابی الأرقم گفتند: نزد علی علیه السلام نشسته بودیم روز دوشنبه هفدهم ماه صفر بود ناگهان صدائی بلند گوش ها را در نوردید. امیرمؤمنان بر مسند قضاوت بود و فرمود: ای عمار شمشیرم را بیاور. وزن شمشیر حضرت هفت من و دو سوم من مکی بود. آن را آوردم. حضرت آن را از غلاف بیرون آورد و بر روی رانش گذاشت و فرمود: ای عمار امروز از رازی پرده بر خواهم داشت که اتحاد مؤمنان را زیادتر و نفاق مخالفان را بیشتر خواهد کرد. برو و کسی را که جلو در است نزد من آر. عمار گفت: بیرون رفتم زنی را جلو در دیدم که در داخل کجاوهای بر روی شتری بود در حالی که شکایت میکرد و بانگ بر میآورد و میگفت: ای فریادرس درماندگان، ای خاستگاه دعوت کننده گان، ای گنج طالبان، ای دارای قدرتی استوار، ای طعام دهنده

یتیمان، ای رزق دهنده خالی دستان، ای زنده کننده استخوانهای پوسیده، ای قدیمی که از هر قدیمی قدیمی تر است، ای یاری رسان کسی که که هیچ یاری رسان ندارد، ای تکیه گاه کسی که که هیچ تکیه گاهی ندارد، ای گنج کسی که هیچ گنجی ندارد، به سوی تو آمدهام و به ولیات و جانشین فرستادهات توسل و توجه کردم، رویم را سفید گردان و غم و اندوهم را برطرف کن.

عمار گفت: اطرف او را هزار سوارکار شمشیر به دست گرفته بودند که بعضی از آنها مخالفان و بعضی موافقان او بودند. گفتم دعوت امیرمؤمنان جایگاه علم نبوت را برآورده کنید. زن از کجاوه بیرون آمد و به همراه قومش وارد مسجد شدند. زن به پیشگاه امیرمؤمنان علیه السلام رفت و گفت: ای سرورم و ای امام تقوا پیشگان نزد تو آمدهام و به درگاهت پناه آوردهام. غم و اندوهم را بر طرف کن شما این توانائی را داری چرا که عالم به آنچه که بوده و تا قیامت خواهد بود هستی. آنگاه علی علیه السلام فرمود: ای عمار در میان کوفیان ندا ده: هر کس می خواهد آنچه را که خداوند

1- . كشف الغمه: 33

متعال به امیرمؤمنان عطا کرده است ببیند به مسجد بیاید. مسجد از مردم پر شد و همگی آمدند. علی علیه السلام برخواست وفرمود: ای اهل شام از هر آنچه که میخواهید سؤال کنید. از میان جمعیت پیرمردی که ردائی یمانی پوشیده بود برخواست و گفت: ای امیرمؤمنان و ای گنج طالبان درود خداوند بر تو باد. این زن دختر من است. من شخص شناخته شدهای هستم و پادشاهان عرب او را از من خواستگاری کردهاند اما او باعث سرافکندگی من شده است و مرا در میان خانواده و طایفهام رسوا کرد. او دوشیزه است و با کسی ازدواج نکرده است اما الان حامله شده است. من فلیس بن عفریس هستم و تاکنون هیچگاه آتش مطبخ من خاموش نشده است (کنایه از مهمان نوازی) و به همسایه ام ظلم نکردهام. از این مصیبت درماندهام. این غم و ناراحتی را از من بردار. مطمئنا شما که امام این امت هستی آگاه به این مسئله هستی. هیچگاه غم و اندوهی را مانند و بزرگتر از این ندیدهام.

امیرمؤمنان به زن روکرد و فرمود: درباره آنچه پدرت میگوید چه حرفی برای گفتن داری؟ زن گفت: اما اینکه می گوید من دوشیزه هستم درست است اما اینکه میگوید که آبستن هستم سوگند به حق تو سرورم هیچگاه خیانتی را از نفسم ندیدهام و میدانم که شما به نفسم آگاهتر از من به آن هستی. باور کنید که دروغ نمیگویم. سرورم، غم و اندوهم را بزدای و مرا از این مصیبت رها کن. عمار گفت: در آن هنگام علی علیه السلام شمشیرش را به دست گرفت و بالای منبر رفت و فرمود: الله اکبر الله اکبر حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است. سپس فرمود: قابله کوفه را صدا زنید. زنی که اسمش لبناء و قابله زنان کوفه بود آمد، به او گفت: بین این زن و مردم حجابی درست کن و ببین او آبستن است یا نه. دایه آنچه را که امیرمؤمنان دستور داد انجام داد و گفت: بله امیرمؤمنان او حامله است. آنگاه حضرت علیه السلام به طرف پدر دختر رو کرد و فرمود: ای ابا الغضب آیا تو از فلان روستا در دمشق نیستی؟ گفت: کدام روستا؟ فرمود روستائی که اسعار نام دارد. گفت: بله درست است سرورم، فرمود: کدام یک از شما در این ساعت روز میتواند تکه برفی برایم بیاورد؟ گفت: سرورم سرزمین ما پر از برف است ولی نمی توانیم آن را اینجا بیاوریم. حضرت علیه السلام فرمود: فاصله میان روستای شما تا اینجا 250

فرسخ است؟ گفت: بله سروم. فرمود: ای مردم! نگاه کنید علم ربانی و دانش پیامبری را که خداوند متعال به من بخشیده است. عمار گفت: حضرت علیه السلام بر فراز منبر دستش را به عقب کشید و آن را برگرداند در حالیکه تکه برفی در دستانش بود و از آن آب میچکید. هیاهو در میان مردم افتاد. حضرت فرمود: ساکت باشید اگر بخواهم میتوانم کوههای آنجا را هم به اینجا بیاورم آنگاه خطاب به دایه فرمود: این تکه برف را بگیر و این دختر را از مسجد خارج کن. طشتی را زیر او بگذار و این برف را هم در پائین عورتش قرارده زالویی را خواهی دید که وزنش هفتصد و پنجاه درهم و دو دانق است. قابله گفت: چشم امیرمؤمنان و دختر را با خود از مسجد خارج کرد. دستور حضرت را اجرا کرد. زالویی از عورت دختر بیرون آمد. آن را وزن کرد و مطابق با گفته امیرمؤمنان یافت. دختر و دایه با هم به مسجد برگشتند و دایه علقه را جلوی امیرمؤمنان گذاشت. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای ابا الغضب دختر را بردار و برو او اصلا مرتکب زنا نشده است. دختر تو زمانی که ده سال سن داشت و در آبی شستشو میکرد زالویی وارد بدن او شد و تا الان در شکمش رشد کرد و به این اندازه رسید. پدر آن دختر برخواست در حالی که میگفت: شهادت می دهم که تو نسبت به آنچه که در رحم ها و درون انسانها است آگاه و درِ و ستون دین هستی.

عمار گفت: در آن هنگام بار دیگر هیاهو در میان مردم افتاد و گفتند: ای امیرمؤمنان پنج سال است که باران بر ما نباریده است. در این مدت مردم کوفه متحمل ضرر زیادی شدهاند. ای وارث محمد از درگاه الهی برای ما طلب باران کن. حضرت از جا بر خواست ودستانش را به طرف آسمان بلند کرد بلافاصله باران در کوفه شروع به باریدن گرفت و سیل جاری شد تا جائی که مردم گفتند: کافی است امیرمؤمنان سیراب شدیم باران را قطع کنید و با اشاره حضرت باران قطع شد و خورشید طلوع کرد. خداوند لعنت کند کسی را که در فضائل امیرمؤمنان شک کند(1).

1- . الفضائل: 163-166، الروضه: 32-33

43. کتاب روضه، فضائل: کعب الأحبار گفت: علی علیه السلام در زمان خلافت عمر در قضیهای قضاوت کرد و آن اینکه، جماعتی در مکانی نشسته بودند و در این حال غلامی را که قید(غل و زنجیر) کرده بودند از جلوی آنها عبور دادند؛ یکی از آن دو نفر گفت: اگر وزن و سنگینی این قَید فلان مقدار نباشد زن من سه طلاقه باد. دیگر گفت اگر وزن آن این مقدار نباشد زن من سه طلاقه باد. هر دو نفر نزد آقا و سید غلام رفتند و از وی خواستند تا قید را باز کند تا آن را وزن کنند و ببینند که حق با کدام یک از آنها است اما مولای غلام، از باز کردن آن امتناع کرد و گفت اگر آن را باز کنم زنم سه طلاقه باد. اینگونه بود که هر سه نفر سوگند به طلاق خوردند.

نزاع خود را نزد عمر بردند و او گفت: حق با مولای غلام است باید شما دو نفر از زنهایتان کناره گیرید!، کعب گفت: آن دو نفر از این قضاوت مات و مبهوت ماندند. یکی از آنها گفت که بهتر است قضیه را نزد علی بن ابی طالب علیه السلام ببریم.

آنها نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفتند و جریان را برای او تعریف کردند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: چقدر این آسان است؟ آن وقت امر فرمود: ظرف بزرگی شبیه تغار آوردند و پاهای غلام و قید را با هم در آن ظرف نهادند و آب در ظرف ریختند تا آب تمام قید را فرا گرفت.در این حال فرمود: محل بالا آمدن آب را از داخل ظرف علامت زدند سپس دستور داد تا قید را از آب بالا کشند و فقط پاها در آب بمانند آنگاه فرمود: محلّ پائین رفتن آب را در داخل ظرف علامت زنند.پس از این فرمود: مقداری آهن بیاورند و داخل ظرف بریزند تا آب به محل اول خود بالا آید. سپس فرمود: این مقدار از آهن را وزن کنند که همان مقدار وزن قید است. عمر از این زکاوت حضرت در تعجّب فرو رفت. کعب گفت: وقتی این کار را انجام دادند زنانشان حلال شد و از محضر امیرمؤمنان خارج شدند در حالی که میگفتند: شهادت

میدهیم که تو گنجینه علم نبوت و دروازه شهر پیامبر هستی. بر کسی که حق تو را انکار میکند لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باد(1).

در کتاب «من لا یحضره الفقیه» نیز به گونه مرفوع مانند آن آمده است با تغییر و نقصان در کلمات(2).

44. کتاب روضه، فضائل: اصبغ نباته گفت: نزد امیرمؤمنان علیه السلام در حالی که مشغول قضاوت بود نشسته بودم ناگهان سیاهی را کتف بسته نزد وی آوردند و گفتند: ای امیرمؤمنان این فرد دزدی کرده است. امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: ای سیاه آیا دزدی کردهای؟ گفت: بله ای امیر مؤمنان. فرمود: مادرت در عزایت بنشیند اگر بار دیگر اعتراف کنی دستت را قطع خواهم کرد، گفت: اعتراف میکنم که دزدی کردهام. حضرت فرمود: وای بر تو در آنچه که میگوئی اندشیه کن آیا مرتکب دزدی شدهای؟ گفت: بله امیرمؤمنان برای سومین بار اعتراف میکنم آنگاه امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد تا دست او را قطع کنند. سیاه، دست راستش را با دست چپش گرفته بود در حالی که از آن خون میچکید در این هنگام مردی که به او ابن کواء میگفتند از کنارش عبور کرد و گفت: ای سیاه چه کسی دست تو را قطع کرده است؟ گفت: دست مرا سرور وصیان، پیشوای سپیدرویانِ بر اثر وضو، شایستهترین فرد به مؤمنان، پیشوای هدایت، همسر فاطمه زهراء دختر پیامبر، پدر حسن مجتبی و حسین مرتضی، نخستین شخص داخل شونده به بهشت، شکست دهنده پهلوانان، انتقام گیرنده از جاهلان، پرداخت کننده زکات، حافظ قبیله بزرگ بنی هاشم، پسر عموی رسول خدا، راه یافته به هدایت، سخنگوی راستی، شجاع مکی، مهتر وفادار، امینی از آل حم و یس و طه و صاحبان برکت، وارد شونده در حرمین و نماز گذارنده در دو قبله، خاتم وصیان، وصی و برگزیده پیامبران، شیر شجاع، پادشاه بزرگ و قهرمان دلاور، تأیید شده از طرف جبرئیل امین و کمک شونده از طرف میکائیل روشنگر، وصی فرستاده پروردگار جهانیان، برگزیده شده از میان خلائق، خاموش کننده آتشِ آتش افروزان، بهترین کسی که از قریش به دنیا آمد، پوشیده شده با سپاهی از

1- . الروضه: 40
2- . من لا یحضره الفقیه: 319

آسمان، امیر مؤمنان علی رغم بدخواهی مخالفان و مولای تمام مردم قطع کرد. در این هنگام ابن کواء به او گفت: علی دست تو را قطع کرده است و تو اینگونه به ستایشش میپردازی و این همه صفات را برای او ذکر میکنی؟ سیاه گفت: چگونه به ستایش او نپردازم حال آنکه حب او در خون و گوشتم عجین شده است؟ به خدا سوگند آن را به درستی و با حکم خداوند متعال که بر او واجب کرده بود قطع کرد.

ابن کواء گفت: نزد امیرمؤمنان رفتم و گفتم: سرورم، چیز عجیبی را دیدم، فرمود: چه دیدهای: گفتم: سیاهی را دیدم که دست راستش را که شما قطع کرده بودی و از آن خون میچکید با دست چپش گرفته بود، به او گفتم: چه کسی دست تو را قطع کرده است؟ گفت: امیرمؤمنان – و سخنان سیاه را برایش تکرار کردم- گفتم: وای بر تو امیرمؤمنان دست تو را قطع کرده است و تو به ستایشش میپردازی؟ گفت: چگونه به ستایش او نپردازم حال آنکه حبّ به او در خون و گوشتم عجین شده است؟ به خدا سوگند آن را به درستی و با حکم خداوند متعال قطع کرد. امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش حسن رو کرد و فرمود: پسرم برو و عمویت - آن سیاه - را نزد من آر. حسن علیه السلام در طلب او خارج شد و او را در مکانی که به آن «کنده» میگفتند پیدا کرد و نزد حضرت آورد، امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: ای سیاه من دست تو را قطع کردهام و تو به ستایشم میپردازی؟ گفت: چگونه به ستایشت نپردازم حال آنکه حبّ تو در خون و گوشتم عجین شده است؟ به خدا سوگند آن را به درستی قطع کردی و این حکم رستگاری من از عقاب خداوند را به دنبال خواهد داشت. حضرت فرمود: دستت را به من بده. آن را گرفت و در جائی که قطع کرده بود گذاشت سپس آن را با ردایش پوشاند و دعایی برآن خواند که در آخر آن شنیدیم که فرمود: آمین. سپس ردایش را برداشت و فرمود: ای رگ ها آنگونه که پیش از این بودید پیوند خورید. سیاه برخواست درحالی که میگفت: به خداوند و به محمد فرستاده اش و به علی بن ابی طالب که دست قطع شده با شمشیر را به جای

خود برگرداند ایمان میآورم سپس بر پاهای امیرمؤمنان افتاد و گفت: پدر ومادرم فدایت شوند ای وارث علم نبوت(1).

توضیح: «قمقام» و «جحجاح» به معنای «سرور» است. «قسوره» یعنی شیر، «الهمام» به ضمه هاء به معنای پادشاه بزرگ همت است و «ضرغام» هم به معنای شیر است.

45. در کتاب صفوه الأخبار آمده است: ابن کواء یشکری به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! مرا از بینای در شب و بینای در روز، و از بینای در روز و نابینای در شب و از بینای در شب و نابینای در روز باخبر کن. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: درباره چیزهایی سؤال کن که به تو مربوط است و آنچه را که به تو مربوط نیست رها کن. اما بینای در شب و روز منظور کسی است که به پیامبران پیش از رسول خدا ایمان آورد و وقتی پیامبر هم ظهور کرد به او هم ایمان آورد. اما نابینای در شب و بینای در روز منظور کسی است که به پیامبران پیشین ایمان نیاورد، اما به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد. نابینای در روز و بینای در شب منظور کسی است که به پیامبران پیشین ایمان آورد، اما به رسول خدا ایمان نیاورد؛ چنین کسی در شب بینا بود اما در روز کور بود.

ابن کواء گفت: ای امیر مؤمنان! در قرآن آیهای وجود دارد که قلب مرا فاسد کرده و مرا در دینم به شک انداخته است. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: مادرت و قومت در عزایت بنشینند چه آیهای است؟ ابن کواء گفت: سخن خداوند متعال در سوره نور: «وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَه (2)» {و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پر گشوده اند [تسبیح او می گویند] همه ستایش و نیایش خود رامی دانند} اینها چه پرندهگانی هستند و تسبیح و نماز آنها چگونه است؟ حضرت فرمود: وای بر تو خداوند متعال ملائک را در صورتهای مختلفی خلق کرده است. بدان که خداوند ملائکهای به شکل خروسی سفید دارد که پنجههای او در پائین ترین قسمت زمین هفت گانه و تاجش در زیر عرش الهی است یک بال او در مشرق و بال

1- . الروضه:42، الفضائل:181،182

2- . نور/41

دیگرش در مغرب است. بالی که در مشرق دارد از آتش و بال مغربش از یخ است هرگاه وقت نماز شود بر روی پنجههایش میایستد و گردنش را از زیر عرش به طرف بالا میبرد سپس همچون خروسهایی که در خانه دارید بالهایش را بر هم میزند و این است سخن خداوند متعال به فرستادهاش در آیه: «وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَه (1)» {و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پر گشوده اند [تسبیح او می گویند] همه ستایش و نیایش خود رامی دانند} یعنی از صدای خروسها در زمین [صدا و تسبیح آن خروس بزرگ دانسته می شود.]

ابن کواء گفت: معنای کلمه (بقیه) در سخن خداوند متعال: «بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَه(2)» {و

بازمانده ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند} چیست؟ فرمود: منظور عمامه و عصای حضرت موسی، تکه های خرد شده الواح، آفتابهای از زمرد و طشتی از طلا بود. ابن کواء پرسید: « الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوار(3)» {

کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند} چه کسانی هستند؟ فرمود: دو قبیله فاسد از قریش یعنی بنی امیه و بنی مغیره هستند. اما بنی مغیره کسانی بودند که خداوند متعال ریشه آنها را در جنگ بدر از بین برد اما بنی امیه تا به امروز زنده ماندهاند، ابن کواء گفت: مقصود از بالأخسرین اعمالا چه کسانی هستند: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرینَ أَعْمالاً *الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً (4)» {

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم [آنان] کسانی اند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند} حضرت فرمود: منظور اهل حروراء هستند. گفت: منظور از «ذی القرنین» چه کسی بود؟ پیامبر بود یا پادشاه؟ فرمود: نه پادشاه است و نه پیامبر، بلکه بنده صالحی بود که خداوند را

1- . نور/41

2- . بقره / 248
3- .ابراهیم / 28
4- . کهف / 104-105

دوست داشت و خداوند متعال هم او را دوست داشت، برای خداوند خیر خواهی کرد و خداوند متعال هم برای او خیر خواهی کرد. پروردگار او را به سوی قومی فرستاد. آنها به جنگ با او پرداختند و قسمت راست سرش را شکستند مدتی که خداوند زمان آن را میداند از آنها پنهان شد سپس دوباره ظهور کرد این بار قسمت چپ سرش را شکستند دوباره از میان آنها غیب شد خداوند متعال برای سومین بار وی را به زمین فرستاد و در میان شما مانند او وجود دارد - منظور حضرت علیه السلام خودش بود. -

اصبغ بن نباته گفت: ابن کواء نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان مرا با خبر کن آیا خداوند متعال پیش از موسی با کسی صحبت کرد؟ حضرت فرمود: خداوند متعال با تمام بندگان از نیکوکار گرفته تا فاسد صحبت کرده است و آنها هم جواب پروردگار را دادند. این جواب بر ابن کواء سخت سنگین بود و آن را درک نکرد به همین خاطر گفت: چگونه ای امیرمؤمنان؟ فرمود: آیا قرآن را نخواندهای آنگاه که خداوند متعال به پیامبرش میگوید«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا(1)» {

و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم}پرودگار متعال کلام خود را به گوش آنها رساند و آنها همچنانکه در آیه «قالوا بلی» آمده است جواب دادند آنگاه خداوند متعال به آنها فرمود: همانا من خدایی هستم که جز من معبودی نیست و رحمان و رحیم هستم. آنها هم اقرار به طاعت و ربوبیت پروردگار کردند سپس رسالت خود را برای پیامبران، صاحب رسالت ها و وصیان روشن ساخت و مردم را به پیروی از آنها دستور داد و آنها اقرار کردند آنگاه ملائکه به هنگام اقرار آنها گفتند: گواه بودیم بر شما «أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافلین» { دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم } یعنی از دین و امر ولایت.

1- . اعراف / 172

امیرمؤمنان علیه السلام در یک فرد خنثی - یعنی کسی که هم آلت تناسلی مردان را دارد و هم آلت تناسلی زنان را - قضاوت کرد و فرمود: اگر از آلت تناسلی زنان ادرار کرد زن و اگر از آلت تناسلی مردان ادرار کرد مرد است و اگر از هر دوی آنها ادرار کرد دندههایش را بشمارید پس اگر یکی بیشتر از دندههای مرد بود، زن است و اگر یکی کمتراز دنده های مرد بود، مرد است.

همچنین در مرد خنثی قضاوت کرد و فرمود: شکمت را به دیوار بچسبان و ادرار کن. اگر ادرار او به دیوار خورد مرد و اگر همچون شتر به طرف عقب برگشت زن است.

زنی ادعا کرد که شوهرش عنّین(از نظر جنسی ناتوان) است اما شوهرش آن را رد کرد. امیرمؤمنان علیه السلام به چند زن دستور داد تا شرمگاه زن را پر از خَلوق (نوعی ماده خوشبو کنند) و شوهرش از این کار بی اطلاع بود. سپس به مرد فرمود: با او همبستر شو. و فرمود اگر آلت تناسلی مرد با آن ماده خوشبو آلوده شود عنّین نیست.

مردی نزد حضرت آمد و گفت: ای امیرمؤمنان بندهام بدون اجازه من ازدواج کرده است. حضرت فرمود: آنها را از هم جدا کن. بعد از این سخن حضرت، مالک به طرف بنده اش رو کرد و گفت: ای خبیث زنت را طلاق بده، امیرمؤمنان بعد از شنیدن این جمله به برده فرمود: اگر خواستی او را طلاق ده و اگر خواستی نگه اش دار.

زیرا همین که مالک به بندهاش گفت: زنت را طلاق ده بیانگر رضایت او در ازدواج بندهاش است به همین خاطر طلاق به دست برده افتاد.

ابو ملیح هذلی از پدرش روایت کرد که گفت: در نزد عمر بن خطاب نشسته بودیم که مردی رومی وارد شد و به عمر گفت: تو عرب هستی؟ گفت: بله، رومی گفت: از تو سه چیز را میپرسم اگر جواب دادی ایمان میآورم و پیامبرت محمد را تصدیق میکنم. عمر گفت: ای کافر از هر آنچه که به ذهنت خطور میکند سؤال کن، فرد رومی گفت: مرا باخبر کن از چیزی که خداوند آن را نمیداند و از چیزی که برای خداوند نیست و از چیزی که نزد خداوند نیست. عمر گفت: ای کافر این سخنانت چیزی جر کفر نیست در این هنگام علی بن ابی طالب برادر رسول خدا

صلی الله علیه و آله وارد شد و فرمود: عمر چه شده است تو را غمگین میبینم. گفت: چگونه ناراحت نباشم ای پسر عموی رسول خدا؟ این کافر آمده است درباره چیزی که خدا نمیداند و چیزی که برای خدا نیست و چیزی که در نزد او نیست سؤال میکند آیا جوابی در این زمینه داری؟ حضرت فرمود: بله، عمر پس از شنیدن جواب مثبت از علی علیه السلام گفت: خداوند گشایش در کار تو ایجاد کند باور کن اگر این را نمیگفتی قلبم شکاف برمیداشت به همین خاطر پیامبر فرمود: من شهر علم و علی علیه السلام دروازه آن است هر کس که دوست دارد وارد شهر شود باید از دروازه آن وارد شود. علی علیه السلام فرمود: آنچه که خداوند نمی داند این است که او نمیداند که شریک، وزیر، همسر و بچهای برای او است همچنان که در قرآن میفرماید: « قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللّٰهَ بِما لا يَعْلَم (1)» {بگو

آیا خدا را به چیزی که در آسمانها و در زمین نمی داند آگاه می گردانید} اما آنچه که نزد خداوند نیست ظلم به بندگان است و در نهایت آنچه که برای خداوند وجود ندارد ضد و شریک و شبیه و مانند است. عمر پس از شنیدن این جواب به طرف مولای متقیان شتافت و پیشانیش را بوسید! و گفت: ای ابا الحسن علم را از شما گرفتیم و به سوی شما برمیگردد!. اگر علی نبود هر آینه عمر از بین میرفت. فرد نصرانی هم آنجا اسلام آورد و اسلامش نیکو شد.

از دیگر قضاوتهای علی علیه السلام این است که در بصره تعدادی از آهنگران درب آهنی را از قومی خریداری کردند، صاحبان در گفتند که وزنش فلان مقدار است. آهنگران حرف آنها را تصدیق کردند و آن را خریدند اما هنگامی که آن را بر روی شانه حمل کردند به خود گفتند که وزنش آنگونه که آنها اعلام کردند نیست. به فروشندگان گفتند تا مقداری از قیمت را کم کنند اما آنها قبول نکردند و نزاع میان آنها بالا گرفت. قضاوت نزد علی علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: الان شما را راهنمائی میکنم، درب آهنی را در آب گذارید. آن را بلند کردند و در قایق کوچکی گذاشتند حضرت دستور داد تا مکان آب را روی قایق علامت زنند آنگاه

-1 . یونس / 18

دستور داد تا درب را بیرون بیاورند و به جای آن خرمای وزن شده را قرار دهند. آنها به جای درب آهنی آنقدر خرما در قایق ریختند تا آب به علامت مورد نظر رسید. آنگاه حضرت فرمود: چه مقدار خرما قرار دادید؟ گفتند: فلان مقدار، فرمود: وزن درب همین است.

قضاوت حضرت درباره مرد کندی: مردی را به اتهام دزدی نزد حضرت آوردند. آن مرد از پاکیزه ترین و خوش سیماترین افراد بود. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: انتظار ندارم که فردی خوش سیما و پاکیزه و معتبری همچون تو مرتکب دزدی شود. وی سرش را به زیر انداخته بود و گفت: خدا را خدا را در امر من ای امیرمؤمنان - به خاطر خدا به من رحم کن - به خدا سوگند این نخستین باری است که دزدی کردم. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: وای بر تو چه بسا پروردگار تو را به خاطر گناهی که برای اولین بار انجام دادی مجازات نکند. مرد شروع به گریه کردن کرد. امیرمؤمنان برای مدتی سرش را به زیر انداخت و سپس آن را بلند کرد و فرمود: چارهای جز قطع کردن دست تو ندارم دست او را قطع کنید. مرد به پیراهن حضرت آویزان شد وگفت: تو را به خدا قسم میدهم که به خانوادهام رحم کن چرا که اگر دست مرا قطع کنی خودم وخانوادهام از بین خواهیم رفت، من سیزده نفر خانواده دارم. حضرت برای مدتی دیگر به فکر فرو رفت و سر به زیر انداخت سپس آن را بلند کرد و فرمود: چارهای جز قطع کردن دستت ندارم. او را ببرید و دستش را قطع کنید. وقتی دست قطع شده در برابر امیرمؤمنان افتاد، مرد کندی گفت: به خدا سوگند نود و نه بار دیگر دزدی کردم و این صدمین بار بود در تمام این موارد خداوند راز مرا پوشاند. مردم به او گفتند: آیا در این مدت کسی نبود که تو را باز دارد؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: با این اعتراف ناراحتی مرا بر طرف کردی چرا که ابتدا با سخن اولت مرا ناراحت کردی. بدان که خداوند متعال چنانچه مشیّت او بخواهد در گناه اول عجله نمی کند و کریم و بردبار است. مردم بعد از این قضاوت به طرف حضرت شتافتند و گفتند: خداوند تو را موفق گرداند، تا زمانی که تو در میان ما باشی در خیر و نعمت خواهیم بود.

ص: 324

توضیح: «فی صوره دیک انج» چه بسا به معنی سریع باشد که این بعید به نظر میرسد در بعضی از نسخه ها هم با باء و حاء (یعنی از بحوحه) آمده که به معنای غلظت در صدا است در بعضی از روایاتی هم که در کتاب السماء و العالم آوردم به جای(انج) لفظ (املح) آمده که به معنای خروسی است که سفیدی آن بیشتر از سیاهی باشد عدهای هم معتقدند که به معنای سفید خالص است.

46. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی در حالی که امیرمؤمنان علیه السلام در شهر کوفه در مسجد نشسته بود گروهی را که در روز ماه مبارک رمضان روزه خواری کرده بودند، نزد ایشان آوردند. امیرمؤمنان علیه السلام به آنان فرمود: شما اقدام به خوردن کردید و روزه نبودید؟ گفتند: بله درست است. حضرت فرمود: شما یهودی هستید؟ گفتند: نه. فرمود: پس مسیحی هستید؟ گفتند: نه. فرمود: پس شما در کدام یک از ادیان با اسلام مخالفت می ورزید؟ گفتند: ما مسلمان هستیم. حضرت فرمود: آیا شما مسافرید؟ گفتند: نه. فرمود: آیا بیماری دارید که ما نمی دانیم و افطار کردن بر شما لازم شده است؟ چرا که شما به خویشتن آگاهتر هستید؛ همچنان که خداوند متعال می فرماید: «بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَه(1)»

{بلکه انسان بر خودش بیناست}. گفتند: خیر. ما صبح کرده ایم در حالی که هیچ بیماری نداریم. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان خندید و سپس فرمود: شهادت می دهید که جز الله خدایی نیست و محمد رسول خداست. گفتند: شهادت می دهیم که جز الله خدایی نیست ولی محمد را نمی شناسیم. حضرت فرمود: او رسول خداست. آنان گفتند: ما رسالت او را به رسمیت نمی شناسیم. او مرد عربی بود که مردم را به پیروی از خویش دعوت کرد. حضرت فرمود: بپذیرید در غیر این صورت شما را می کشم. گفتند: حتی اگر ما را بکشی باز هم قبول نخواهیم کرد. پس از آن امیرمؤمنان علیه السلام ماموران را بر آنان گمارد و آنان را به پشت کوفه برد و دستور داد دو چاله کنده شود - یکی در کنار دیگری -. آن گاه راهی را بین این دو چاله شبیه پنجره شکافتند و به آنان فرمود: من شما را در یکی از این دو چاه قرار می دهم و در

-1 . قیامت / 14

دیگری آتش بر می افروزم و شما را با دود آن می کشم. گفتند: حتی اگر این کار را بکنی ما از عقیده خود منصرف نمی شویم. تو تنها این زندگی دنیوی را از بین می بری!. حضرت آنان را به آرامی در یکی از دو چاه نهاد. پس از آن دستور آتش داد و آتش در چاه دیگر برافروخته شد. سپس حضرت شروع کرد و آنان را چند بار پشت سر هم صدا زد در حالی که می فرمود: چه می گویید؟ آنان جواب دادند: هر کار که دوست داری انجام بده ما از تصمیم خود منصرف نخواهیم شد. آنها بر خواسته خود باقی ماندند تا اینکه مردند. امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن حضرت بازگشت و این جریان دهان به دهان در میان مردم منتشر شد و همه درباره آن صحبت کردند.

امام یک روز در مسجد بود که مردی یهودی از اهل مدینه نزد وی آمد. این یهودی کسی بود که یهودیان مدینه او را عالمترین فرد از میان خود می شناختند و اجداد او هم در گذشته همین طور بودند.امام صادق علیه السلام فرمود: این یهودی به همراه عده ای از خاندان خویش نزد امیرمؤمنان آمد و چون به مسجد اعظم کوفه رسیدند، شترهای خود را خواباندند. سپس جلوی در مسجد ایستادند و به امیرمؤمنان پیام دادند که ما گروهی یهودی هستیم که از حجاز آمده ایم و با شما کاری داریم. آیا شما نزد ما بیرون می آیید یا ما نزد شما بیاییم؟ امام صادق فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام در حالی که می فرمود: اینان به اسلام روی میآورند و با بیعت، اسلام شان را آغاز می کنند، از مسجد بیرون آمد و نزد آنها رفت و فرمود: چه حاجتی دارید؟ بزرگ آنان به حضرت گفت: ای پسر ابوطالب، این چه بدعتی است که در دین محمد ایجاد کردهای؟ حضرت فرمود: چه بدعتی؟ یهودی گفت: گروهی از حجازیان گفته اند که شما قصد گروهی را کرده اید که شهادت به یگانگی خدا داده ولی به رسالت محمد اعتراف نکرده اند و آنان را با دود کشته ای! امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: تو را به نُه آیه ای که بر موسی در طور سینا نازل شد و به حق کنیسه های مقدس پنجگانه و به حق آن داور بی نیاز سوگند می دهم، آیا می دانی که پس از وفات موسی گروهی را که شهادت به یگانگی خدا داده بودند ولی اقرار به رسالت موسی نکرده بودند نزد یوشع بن نون آوردند واو آنان را همین گونه کشت؟ یهودی گفت: آری، من گواهی

می دهم تو آشنا به اسرار موسی هستی. امام صادق فرمود: پس از آن، یهودی نوشته ای از قبای خود در آورد و به امیرمؤمنان علیه السلام داد. حضرت آن نوشته را گشود و در آن نگریست و گریه کرد. یهودی به حضرت گفت: ای پسر ابی طالب! چه چیزی شما را به گریه انداخت؟ شما که تنها در این نوشته نگاه کردی. این نوشته به زبان سریانی است و شما مردی عرب هستید؛ آیا می دانید که این چیست؟ امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: آری، این نام من است که در این کتاب ثبت شده است. یهودی گفت: به من خبر ده که نامت در زبان سریانی چیست؟ امام صادق فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام نام خودش را در آن صحیفه به یهودی نشان داد و فرمود: نام من الیا است. یهودی گفت: شهادت می دهم که جز الله خدایی نیست و گواهی می دهم که محمد رسول خداست و شهادت می دهم که تو وصی محمد هستی و گواهی می دهم که پس از محمد، تو از همه مردم به آنها سزاوارتری. آن گروه با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کردند و به مسجد در آمدند. امیرمؤمنان فرمود: ستایش خدای را که من نزد او فراموش نشده بودم. ستایش خدای را که نام مرا در صحیفه نیکان ثبت کرد(1).

47. کافی: صالح بن میثم از پدرش میثم تمار نقل کرد که گفت: زنی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان من زنا کرده ام مرا از گناه پاک ساز؛ خداوند شما را پاک دارد زیرا عذاب دنیا آسانتر است از عذاب آخرت که هرگز قطع نخواهد شد. حضرت علیه السلام فرمود: از چه چیز تو را پاک کنم؟ گفت: از زنا، فرمود: آیا شوهر داری یا نه؟ گفت: شوهر دارم، فرمود: شوهرت در اینجا است، یا مسافر است؟ گفت: در اینجا است، پس آن حضرت فرمود: تو اکنون منتظر باش تا وضع حمل کنی سپس نزد من آی تا پاکت گردانم. وقتی زن دور شد تاجایی که که دیگر کلام آن حضرت را نمی شنید، فرمود: خدایا این یک شاهد بود. طولی نکشید که زن باز آمد و گفت: حملم را گذاردم مرا پاک کن. امیرمؤمنان علیه السلام خود را به تجاهل زد و فرمود: تو را از چه پاک سازم؟ زن گفت: من زنا کرده ام و اکنون حملم

1- . الکافی4 : 181-183

را هم گذارده ام و فرزندم را به دنیا آوردم. حضرت دوباره پرسید آیا تو به هنگام زنا شوهر داشتی یا نه؟ گفت: بله، شوهر داشتم، فرمود: آیا شوهر نزد تو بود یا در مسافرت؟ زن گفت: حاضر بود. فرمود: برو و فرزندت را دو سال کامل همچنان که خداوند متعال فرموده شیر ده و پس از باز گرفتن از شیر نزد من آی. چون زن چند قدمی دور شد که صدای امیرمؤمنان را دیگر نمی شنید حضرت گفت: خدایا، این شد دو شهادت. چون زن طفل را از شیر باز گرفت نزد آن حضرت آمد و گفت: ای امیرمؤمنان من زنا کرده ام مرا پاک ساز. حضرت پرسید شوهر داشتی و این کار را کردی؟ گفت: آری، فرمود: شوهرت حاضر بود یا مسافر؟ گفت: حاضر بود، فرمود: برو و کودک را پرستاری کن تا عقل گیرد و بتواند خود بخورد و بیاشامد و از بام و بلندی نلغزد و در چاه نیفتد. پس آن زن بازگشت در حالی که گریه میکرد و چون مقداری که دیگر کلام امام را نمی شنید دور شد حضرت گفت: خدایا این شد سه شهادت.

عمرو بن حریث مخزومی زن را در حال گریه کردن دید، سبب گریهاش را پرسید؟ زن گفت: نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفتم که مرا از گناه زنا پاک کند اما او به من فرمود: برو و کودکت را پرستاری کن تا بتواند خود بخورد و بیاشامد و از بام سقوط نکند و در چاه نیفتد و من میترسم که مرگم فرا رسد و مرا پاک نکرده باشد. عمرو بن حریث: گفت: بازگرد من کفالت این طفل را قبول میکنم. زن نزد علی علیه السلام بازگشت و قول عمرو را باز گفت. امام در حالی که خود را به تجاهل زد از وی پرسید برای چه عمرو فرزندت را کفالت کند؟ زن گفت: من زنا کرده ام مرا پاک کن، فرمود: آیا شوهر داشتی و چنین کردی گفت: آری، پرسید شوهرت حاضر بود یا مسافر؟ گفت حاضر. آنگاه امیر مؤمنان سر بسوی آسمان کرده گفت: بار الها چهار بار شهادت علیه این زن نزد تو ثابت شد و تو خود به فرستادهات از جمله آنچه که به او از دینت وحی کردی فرمودی: ای محمد! هر کس حدی از حدود مرا تعطیل کند پس بی شک با من ستیز کرده و از فرمان من سر پیچیده و در برابر قدرت من ایستاده. پروردگارا من نمیخواهم که حدود تو را تعطیل کنم و طالب مخالفت با تو نیستم و ستیزه کننده با تو و ضایع کننده احکامت نخواهم بود بلکه مطیع فرمان تو

هستم و تابع سنت رسولت. حضرت نگاهی غضب آلود به عمرو بن حریث انداخت انگار که اناری را بر چهره او شکافته باشند. عمرو بن حریث وقتی متوجه نگاه حضرت شد گفت: من کفالت فرزندش را قبول کردم چون گمان می کردم شما این کار را دوست داری حال اگر خوش ندارید کفالت فرزند او را قبول نمی کنم. حضرت فرمود: پس از چهار بار شهادت او؟ به خدا باید او را کفالت کنی اگرچه که برای این کار شایسته نیستی و کوچک هستی. سپس برخاست و بر فراز منبر رفت و فرمود: ای قنبر مردم را خبر کن تا حاضر شوند. جمعیت آمدند و مسجد از مردم پر شد. امام فرمود: ای مردم پیشوای شما فردا با این زن به میدان کوفه می آید تا به یاری خدا حد الهی را بر او جاری سازد. وقتی شما خارج میشوید امیرمؤمنان هم همراه شما خواهد بود حتما با نقابی صورت خود را بپوشانید و با خود سنگ بیاورید. نباید کسی از شما کسی دیگری را بشناسد. خود را به خوبی بپوشانید تا زمانی که به خانه خود میروید. سپس از منبر پائین آمد.

چون صبح شد حضرت با آن زن به طرف مکان رجم خارج شد و مردم در حالی که با نقاب صورت خود را پوشیده بودند و پاره هایی سنگ را در دست و در آستین و در دامن عبا برگرفته بودند به سوی میدان رهسپار شدند. حضرت دستور داد برای او گودالی آماده کردند و آن زن را تا سینه در آن پنهان کردند آنگاه بر قاطر خود سوار گشت و پا در پنجه رکاب نمود و دو انگشت سبّابه خود را در گوش نهاد و با صدای بلند آواز داد: ای گروه مردم به راستی که خداوند تبارک و تعالی دستوری را برای پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله فرستاد و رسول خدا آن را به من گفته است و آن اینکه هر کس حدی از حدود الهی به گردن دارد در اجرای حد اقدام ننماید پس هر کس حدی بر عهده اوست همانند حدی که بر این زن است حق ندارد در این کار شرکت کند. پس همگی مردم در آن روز بازگشتند به جز امیرمؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام! و اینان حد را بر او جاری کردند در حالی که با آنان کسی از

مردم نبود. امام جعفر صادق فرمود در میان افرادی که بازگشتند محمد پسر امیرمؤمنان هم بود(1).

توضیح: «المجح» با جیم و حاء ساکن به معنای زن حاملهای است که زمان وضع حمل او نزدیک شده است و شکمش بزرگ شده است، «تهور الرجل» بی پروا خطر کرد. «الفقء» شکافتن. «المنزل غاص باهله» پر شد از مردم.

48. کافی: مردی در کوفه نزدی امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان مرتکب زنا شدهام مرا پاک گردان. حضرت فرمود: از کدام قبیله هستی؟ گفت: از مزینه. فرمود: آیا از قرآن چیزی را خواندهای؟ گفت: بله. فرمود: بخوان. آن مرد شروع به قرآن خواندن کرد و آن را به خوبی خواند. حضرت فرمود: آیا دیوانه هستی؟ گفت: نه. فرمود: برو، در موردت تحقیق میکنیم. مرد پس از مدتی بازگشت و گفت: ای امیرمؤمنان من مرتکب زنا شدهام. مرا از گناه پاک گردان. حضرت فرمود: ازدواج کردهای؟ گفت: بله. فرمود: زنت همراه تو زندگی می کند؟ گفت: بله. فرمود: برو تا دربارهات تحقیق کنیم. امیرمؤمنان علیه السلام شخصی را به میان قوم او فرستاد. گفتند که این مرد عاقل است. آن مرد برای سومین بار نزد حضرت برگشت و همان سخن قبلی خود را گفت. حضرت این بار هم فرمود: برو تا دربارهات تحقیق کنیم. وقتی برای بار چهارم برگشت و اقرار کرد حضرت به قنبر فرمود: او را در جائی نگه دار. سپس عصبانی شد و فرمود: چقدر زشت است برای کسی که مرتکب فحشا میشود ودر میان جمع به آن اعتراف میکند، چرا در خانه خود توبه نمیکند؟ به خدا سوگند توبه بین او و خداوند بهتر از آن است که من بر او حد را جاری کنم. سپس او را بیرون برد و در میان مردم ندا زد: ای مردم بیائید تا حد را بر این فرد که مرتکب زنا شده است اجرا کنیم. خود را بپوشانید نباید کسی از شما دیگری را بشناسد. حضرت او را به طرف صحراء جبان برد. مرد گفت: ای امیرمؤمنان میخواهم دو رکعت نماز بخوانم. حضرت به او اجازه داد. آنگاه او را در حفرهای قرار داد و مردم در مقابلش قرار گرفتند. حضرت فرمود: ای مردم این حقوق خداوند

1- . فروع الکافی 7 : 185-187

متعال است کسی که حقی بر گردن دارد برود و او را سنگ نزند چرا که کسی که حقی بر گردنش است نمیتواند حدود خداوند را برپا کند. مردم همگی رفتند و تنها حسن و حسین و امیرمؤمنان علیهم السلام باقی ماندند. حضرت سنگی را برداشت و سه تکبیر گفت سپس آن را انداخت. سپس با سه سنگ که در هر کدام آنها سه بار تکبیر گفت او را زد. حسن و حسین علیهما السلام نیز همان کار امیرمؤمنان را انجام دادند و مرد فوت کرد. حضرت او را از حفره درآورد و بر او نماز خواند و دفنش کرد. شخصی از او پرسید: ای امیر مؤمنان! او را غسل نمیدهی؟ حضرت پاسخ داد: او به چیزی غسل کرد که تا قیامت پاک نگهاش میدارد او بر کار بزرگی صبر پیشه کرد(1).

49. کافی: امام صادق از پدرشان علیهما السلام روایت کرده اند که: مردی را که با او از پشت آمیزش شده بود نزد عمر آوردند. عمر خواست تا او را تازیانه بزنند. به شاهدان گفت: آیا دیدید که فاعل چون میل در سرمه دان وارد مفعول کند؟ گفتند: آری. عمر به امیرمؤمنان علی علیه السلام گفت: در این مورد چه نظری داری؟ حضرت آن مردی را که با این شخص آمیزش کرده بود طلبید اما او را نیافت. پس فرمود: نظر من این است که گردنش زده شود. عمر دستور داد و گردنش زده شد. سپس امام فرمود: او را نبرید؛ مجازات دیگری برایش مانده است. پرسیدند: چیست؟ فرمود: دسته ای هیزم بیاورید. عمر دسته ای هیزم خواست. حضرت مرد را در آن دسته هیزم پیچید. آن گاه آن را بیرون برد و با آتش سوزاند. امام صادق علیه السلام فرمود: آنگاه امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند بندگانی دارد که در پشت ایشان رحم هایی چون رحم زنان وجود دارد. عمر گفت: پس چرا این رحم ها باردار نمی شوند؟ حضرت فرمود: چون این رحم ها وارونه است. در پشت آنها غده هایی چون غده شتر هست. هر زمان که حرکت کند، آنان به هیجان درآیند و هر زمان که آرام گیرد آنان نیز آرام گیرند(2).

1- . الکافی 7: 188،189

2- . الکافی 7:199

50. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در زمان خلافت عمر مردی را با مردی در حال لواط دیدند. یکی از آنها فرار کرد اما دیگری دستگیر شد. او را نزد عمر آوردند. عمر به مردم گفت: شما چه نظری دارید؟ یکی گفت: چنین کن و دیگری گفت چنان کن. عمر گفت: ای ابوالحسن، تو چه نظری داری؟ حضرت فرمود: گردنش را بزن. او هم گردن مرد را زد. پس از آن عمر خواست تا مرد را بردارد. حضرت فرمود: دست نگه دار؛ حد دیگری بر این فرد باقی مانده است. عمر پرسید: چه چیزی باقی مانده است؟ حضرت فرمود: هیزمی بیاور. عمر هیزم آورد. امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد تا جنازه مرد را با هیزم بسوزانند.

51. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در حالی که امیرمؤمنان در میان جمعی از اصحابش در مسجد بود مردی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! بر غلامی دخول کردم، مرا پاک گردان. حضرت فرمود: ای فلان! برو خانهات، چه بسا سودا بر تو غلبه کرده باشد. مرد رفت اما صبح روز بعد بازگشت وگفت: ای امیرمؤمنان بر غلامی دخول کردم مرا پاک گردان. حضرت همان سخن قبلی را تکرار کرد. سومین بار هم حضرت همان جواب قبلی را به او داد تا اینکه برای چهارمین بار مراجعه کرد. حضرت این بار فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین گناهی سه مجازات را معین کرده است، هر کدام از آنها را که میخواهی انتخاب کن. گفت: این سه مجازات چه هستند ای امیرمؤمنان؟ فرمود عبارتند از: قطع شدن گردن با شمشیر، پرت شدن از کوه در حالی که دست و پایت بسته می شود و سوم سوزانده شدن با آتش. مرد گفت: کدام یک از آنها بر من سخت تر است؟ حضرت فرمود: سوزانده شدن با آتش. مرد گفت: این را به عنوان مجازات میخواهم. آنگاه برخواست و دو رکعت نماز خواند. سپس در همان حالت نشسته گفت: پروردگار گناهی را مرتکب شدهام که از آن آگاه هستی و از آن ترسیدم به همین خاطر نزد وصیّ فرستادهات و پسر عموی پیامبرت رفتم و از او خواستم تا مرا از این گناه پاک گرداند. وی مرا بین سه مجازات مخیر کرده است. پروردگارا من سخت ترین آنها را قبول کردم. خداوندا از تو می خواهم که این مجازات را کفاره گناهم قرار دهی و با آتشت مرا در قیامت نسوزانی. آنگاه برخواست و درحالی که گریه می کرد در حفره ای که امیرمؤمنان

برای او آماده کرده بود نشست و آتش را در مقابل چشمانش دید. امیرمؤمنان گریه کرد و همراهانش نیز به گریه افتادند. آنگاه حضرت فرمود: ای مرد! برخیز ملائکه آسمان و زمین را به گریه انداختی. خداوند متعال توبه تو را قبول کرد برخیز و دیگر هرگز به چنین عملی بازنگرد(1).

52. کافی: در زمان امیرمؤمنان علیه السلام دو مرد با هم به خاطر خداوند پیمان برادری بسته بودند. یکی از این دو فوت کرد و به دیگری در حفظ دختر کوچکی که داشت، وصیت کرد. آن مرد از دختر نگهداری کرد و همچون فرزندش به او لطف و محبت ورزید. روزی سفری برای او پیش آمد و آماده رفتن شد. وی برای سفر بیرون رفت و در ارتباط با دخترک به همسرش سفارش کرد. سفر او به درازا کشید تا آن که دخترک بالغ و زیبا شد و آن مرد همیشه درباره نگهداری و رسیدگی به این دختر نامه می نوشت. زنش چون زیبائی دختر را دید ترسید که شوهرش از سفر بیاید و ببیند که این دختر یک زن کامل شده است و زیبایی اش مرد را شگفت زده کند و با او ازدواج نماید؛ لذا او و چند زنی که آنها را بدین منظور آماده کرده بود به سوی دختر رفتند و آنان دختر را برای زن نگاه داشتند و زن پرده بکارت او را با انگشتش از بین برد. مرد که از سفرش آمد و دختر را طلبید. دختر به دلیل کاری که با وی شده بود، شرم کرد که به حضور مرد بیاید. مرد در طلبیدن دختر اصرار ورزید و دختر هم در هر بار ابا می کرد که به اصرار مرد پاسخ دهد. چون مرد زیاد به دختر اصرار کرد، زنش به وی گفت: این دختر را رها کن؛ او به دلیل گناهی که انجام داده، شرم می کند که نزد تو بیاید. مرد به زن گفت: آن گناه چیست؟ زن گفت: چنین و چنان و دختر را به زنا متهم کرد و مرد گفت: اناللّه و انّا الیه راجعون! آنگاه برخاست و نزد دختر رفت و او را سرزنش کرد و به او گفت: وای بر تو! آیا نفهمیدی که چقدر به تو لطف کردم؟ به خدا سوگند! من تو را جز برای بعضی از فرزندان یا برادرانم تربیت و آماده نکردم و تو دختر خودم بودی. چرا چنین کردی؟ دختر گفت: هم اکنون که چنین به شما گفته شده است باید بگویم که به خدا سوگند!

1- . الکافی 7: 201، 202

اتهامی را که همسرت به من می زند انجام نداده ام. او بر من دروغ بسته است و داستان چنین و چنان بوده است. دختر آنچه را که آن زن با وی کرده بود توضیح داد. مرد دست زن و دختر را گرفت و هر دو را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آورد و همه ماجرا را برای حضرت تعریف کرد و زن نیز خود به این قضیه اعتراف کرد. امام حسن علیه السلام در پیش روی پدرش بود. امیرمؤمنان علیه السلام به وی فرمود: تو در این قضیه قضاوت کن. امام حسن علیه السلام قبول کرد و فرمود: حد بر زن ثابت است؛ چرا که دختر را متهم ساخته است و بر زن قیمت[بکارت دختر] هم واجب است؛ چرا که بکارت دختر را از بین برده است. راوی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: درست قضاوت کردی. پس از آن فرمود: آگاه باش که اگر شتر مکلف به آسیاب کردن شود آن کار را انجام می دهد(1).

توضیح: «افتراع» برداشتن پرده بکارت. «لو کلف الجمل الطحن لفعل» تمثیلی برای ناچار بودن دختر و معذور بودن او در این کار یا اینکه اشاره به این است تمام کسانی که توانائی انجام کاری را دارند اگر به آن کار مکلف شوند آن را به راحتی انجام میدهند یعنی اگر امام حسن به قضاوت مکلف شود توانائی آن را دارد.

53. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: حد در شراب چه مقدار آن کم باشد و چه زیاد واجب است. سپس فرمود: در دوران خلافت عمر قدامه بن مظعون را به اتهام نوشیدن شراب نزد وی آوردند و دلیل شرعی علیه وی ثابت شده بود. عمر از علی علیه السلام درباره مجازات او پرسید، حضرت دستور داد تا او را هشتاد ضربه تازیانه زنند. قدامه گفت: ای امیرمؤمنان بر من حد جاری نیست چرا که در زمره این آیه هستم: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا(2)» {بر

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند گناهی در آنچه [قبلا] خورده اند نیست} علی علیه السلام فرمود: تو از اهل این آیه نیستی چرا که طعام آنها حلال است و نمیخورند و نمی نوشند جز آنچه را که خداوند حلال کرده است. آنگاه

1- . الکافی 7: 207

2- . مائده / 93

فرمود: فردی که شراب نوشید نمی داند که چه می خورد و چه مینوشد پس او را هشتاد تازیانه زنید(1).

54. کافی: ابی مریم گفت: نجاشی شاعر را به اتهام شراب خوردن در ماه مبارک رمضان نزد حضرت آوردند. امیرمؤمنان علیه السلام هشتاد ضربه شلاق به او زد سپس او را یک شب حبس کرد و در صبح فردایش بیست شلاق دیگر به او زد. نجاشی گفت: این دیگر چه چیزی است هشتاد ضربه شلاق به من زدهای و بعد از آن بیست ضربه دیگر هم زدی؟. حضرت فرمود: این بیست ضربه به خاطر این بود که به خود جرات دادی که در ماه مبارک رمضان شراب بخوری(2).

55. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در دوران حکومت ابوبکر مردی را نزد وی آوردند که شراب خورده بود، ابوبکر گفت: آیا شراب نوشیدهای؟ مرد گفت: آری، ابوبکر گفت: چرا نوشیدهای در حالی که حرام است؟ مرد گفت: من اسلام آوردم و اسلامم نیکو شد. خانهام در میان قومی بود که شراب مینوشیدند و آن را حلال میدانستند اگر میدانستم که حرام است از آن پرهیز میکردم. ابوبکر به عمر رو کرد و گفت: درباره این مرد چه میگوئی؟ عمر گفت: این معضلی است که تنها ابوالحسن میتواند آن را حل کند. ابوبکر گفت: او را صدا زنید. عمر گفت: برای حکم باید به نزد حاکم رفت نه آنکه حاکم به سوی مراجعین رود، ابوبکر و عمر و آن مرد نزد علی علیه السلام رفتند و او را از جریان آن مرد باخبر کردند. خود آن مرد هم داستانش را برای حضرت تعریف کرد. امیرمؤمنان فرمود: فردی را با او به میان انصار و مهاجرین بفرستید تا ببیند که آیا کسی از مهاجرین و انصار آیه تحریم شراب را برای او خوانده است یا نه. آنها رفتند اما کسی بر علیه او چنین شهادتی نداد به همین خاطر امیرمؤمنان علیه السلام از تازیانه زدن او جلوگیری کرد و به او فرمود: اگر از این به بعد شراب بخوری تو را تازیانه خواهیم زد(3).

1- . الکافی 7 : 215، 216

2- . الکافی7 : 216

3- . الکافی7 :216، 217

توضیح: جوهری گفت: «حَکَم» به فتحه حاء وکاف به معنای داور است و اما درباره این ضرب المثل «فی بیته یؤتی الحکم» مَیدانی در مجمع الأمثال و شارح اللباب و غیر آنها هم گفتند: این چیزی است که عرب ها بر زبان حیوانات وضع کرده اند و داستان از این قرار است که خرگوشی خرمایی را گرفت اما روباهی آن را از او دزدید و خورد. اختلاف میان آنها در گرفت و قضاوت نزد سوسمار بردند. خرگوش گفت: ای بچه سوسمار. گفت: گوشم با تو است. گفت: قضاوت نزد تو آوردهایم. گفت: به شخص عادلی مراجعه کردید. گفت: با ما بیرون بیا. سوسمار در آن لحظه بود که گفت: برای حکم باید به نزد حاکم رفت. خرگوش گفت: خرمائی را یافتم. سوسمار گفت: گوارایت باد آن را بخور. گفت: اما روباه آن را دزدید. گفت: برای خودش خیر را طلبید. گفت: سیلی به او زدم. گفت: حق خود را گرفتی. گفت: اما او هم سیلی به من زد. گفت: آزادهای است که پیروز شد. گفت: بین ما قضاوت کن. گفت: قضاوت کردم. این گونه بود که سخن سوسمار به صورت ضرب المثل در آمد(1).

پایان سخن.(2)

56. کافی: ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام در قضیه ای قضاوت کرد که پیش از او کسی در این باره قضاوت نکرد و نخستین قضیهای بود که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله داوری کرد و آن اینکه: بعد از وفات رسول خدا هنگامیکه خلافت به ابوبکر رسید مردی را به اتهام شراب خوردن نزد وی آوردند ابوبکر گفت: آیا شراب نوشیدهای؟ مرد گفت: آری، ابوبکر گفت: چرا شراب خوردهای در حالیکه حرام است؟ مرد گفت: من اسلام آوردم و اسلامم نیکو شد. خانهام در میان قومی بود که شراب مینوشیدند و آن را حلال میدانستند اگر میدانستم که حرام است از آن پرهیز میکردم. ابوبکر به عمر رو کرد و گفت: درباره این مرد چه میگوئی؟ عمر گفت: این معضلی است که تنها ابوالحسن می تواند آن را حل کند، ابوبکر گفت: او را صدا زنید. عمر گفت: برای حکم باید به نزد حاکم رفت نه آنکه حاکم به سوی مراجعین رود، ابوبکر و عمر و آن

1- . مجمع الأمثال 2: 19
2- . الصحاح : 1902

مرد نزد علی علیه السلام در حالیکه سلمان فارسی نزد وی بود رفتند و او را از جریان آن مرد باخبر کردند خود آن مرد هم داستانش را برای حضرت تعریف کرد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: فردی را با او به میان انصار ومهاجرین بفرستید تا ببیند که آیا کسی از مهاجرین و انصار آیه تحریم شراب را برای او خوانده است یا نه. ابوبکر دستور حضرت را اجرا کرد و مردی را با آن شخص فرستاد آنها رفتند، اما کسی علیه او چنین شهادتی نداد به همین خاطر امیرمؤمنان از تازیانه زدن او جلوگیری کرد. سلمان گفت: ای امیرمؤمنان آنها(غاصبین خلافت) را راهنمائی کردید؟! حضرت فرمود: تنها میخواستم بر این آیه که درباره من و آنهاست تأکید کنم: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون (1)» {

آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می کنید}(2).

توضیح: جزری در النهایه گفت: «العضل» به معنای منع و شدت است گفته میشود «اعضل بی الأمر» یعنی زمانی که راه ها بر تو بسته شود و حدیث عمر از این جمله است «اعوذ بالله من کل معضله لیس لها ابو الحسن» و با تشدید ضاء هم روایت شده است به معنای راهی که خروجی آن تنگ باشد یا خطبهای که مخارج آن سخت و مبهم است و مصدر آن تعضیل و یا اعضال است. منظور از أبا الحسن علی بن ابی طالب است(3).

در إرشاد هم مانند آن از راویان خاصه و عامه آمده است(4).

57. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: قومی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدند و گفتند: درود بر تو باد ای پروردگار ما! حضرت از آنها خواست که از این گفته خود توبه کنند اما توبه نکردند. امیرمؤمنان چاله ای را برای آنها کند و در

1- .یونس/ 35
2- . الکافی7: 249
3- . النهایه 3: 105

4- . الإرشاد : 95

آن آتش انداخت سپس یکی دیگر را در کنار آن کند آن گاه راهی را بین این دو چاله شبیه پنجره شکافتند. هنگامی که توبه نکردند آنها را در چالهای که در آن آتش نبود انداخت تا به وسیله دود چاله دیگر خفه شوند و این گونه بود که مردند(1).

همچنین در کافی ابن ابی عمیر مانند آن را آورده است(2).

در امالی طوسی هم مانند آن را آورده است.(3)

58. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی را از بنی ثعلبه که پس از اسلام آوردن نصرانی شده بود نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند و بر تغییر دین او چند نفر گواهی دادند. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: این شاهدان چه می گویند؟ گفت: راست گفتند اما دوباره به اسلام بر میگردم. حضرت فرمود: اگر که حرف شاهدان را تکذیب میکردی گردنت را میزدم. الان که اعتراف به بازگشت به اسلام کردی آن را از تو قبول می کنم دیگر به نصرانیت برنگرد که در غیر این صورت دیگر از تو رجوع دوباره به اسلام را قبول نخواهم نکرد(4).

59. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام چون از بصریان(جنگ جمل) فارغ شد هفتاد مرد از اهل هند خدمت ایشان رسیدند. آنها به حضرت سلام دادند و با زبان خودشان با امام سخن گفتند و امام هم با زبان آنها جوابشان را دادند. پس از آن امام به آنان فرمود: من آن گونه که شما گفتید، نیستم. من بنده خدا و مخلوق هستم ولی آنان نپذیرفتند و گفتند: تو همانی! (منظور آنها این بود که امیرمؤمنان خدا است!). حضرت به آنان فرمود: اگر دست نکشید و از آنچه درباره من گفتید برنگردید و به سوی خداوند عز و جل توبه نکنید، قطعا شما را می کشم. آنان برنگشتند و توبه نکردند. حضرت دستور داد تا چاههایی برای آنها کَنده شود. چاهها کنده شد و به هم راه داده شد. پس از آن حضرت آنان را در آنها افکند

1- . الکافی7 : 257

2- . الکافی 7 : 258، 259

3- . امالی ابن شیخ : 59

4- . الكافى 7: 257

و سر چاهها را پوشاند و در یکی از آن چاهها که کسی در آن نبود، شعله آتش افروخته شد. دود آتش در آن چاه ها به آنان رسید و مردند(1).

60. کافی: عبدالرحمن بن حجّاج گفت: حکم بن عتیبه و سلمه بن کهیل، نزد امام باقر علیه السلام آمدند و از ایشان درباره یک شاهد و سوگند پرسیدند. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند حکم داد و امیرمؤمنان علی علیه السلام نزد شما در کوفه بدان حکم کرد. آنها گفتند: این برخلاف قرآن است! حضرت فرمود: کجا آن را خلاف قرآن یافتید؟ آن دو گفتند: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُم(2)» {و

دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید}. حضرت باقر علیه السلام به آن دو فرمود: آیا فرموده خداوند این است که شهادت یک نفر و سوگند او را نپذیرید؟! سپس فرمود: امیرمؤمنان علی علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود که عبداللّه بن قفل تمیمی که همراهش زره طلحه بود گذر کرد. حضرت به او فرمود: این زره طلحه است که به سرقت از غنایم جنگ بصره برداشته شده است. عبداللّه بن قفل به حضرت گفت: میان من و خودت همان قاضی ای که برای مسلمانان پسندیده ای، قرار بده. حضرت، شریح را میان خود و عبداللّه بن قفل داور قرار داد. امیرمؤمنان علیه السلام به شریح گفت: این زره طلحه است که در روز جنگ بصره از غنایم به سرقت برده شده است. شریح به حضرت گفت: برای ادعای خود بیّنه بیاورید. حضرت، امام حسن علیه السلام را آورد. او شهادت داد که آن زره طلحه است که به سرقت از غنایم جنگ بصره برداشته شده است. شریح گفت: این یک شاهد است و من با یک شاهد حکم نمی کنم تا آن که شاهد دیگری هم همراه آن باشد. حضرت، قنبر را خواست. او هم شهادت داد که این زره طلحه است و از غنایم جنگ بصره به سرقت رفته است. شریح گفت: این برده است و من با شهادت برده حکم نمی دهم. امیرمؤمنان علیه السلام خشمگین شد و فرمود: این زره را بگیرید؛ شریح سه بار به جور(غیر حق) حکم داد. شریح از جایگاه خویش کنار رفت و گفت: من دیگر میان دو نفر حکم نمی کنم تا به من بگویی که از

1- . الکافی 7 :259-260

2- . طلاق / 2

کجا سه بار قضاوت از روی جورداشتم. حضرت به او فرمود: وای بر تو! چون من به تو گفتم که این زره طلحه است که از غنایم جنگ بصره به سرقت رفته است تو گفتی که بر گفته ات بینه (شاهد) بیاور با این که رسول خدا فرمود: هر کجا که غلولی (یعنی چیزی که از غنایم جنگی به خیانت برده شده) یافت شد، بدون بینه گرفته می شود. ولی من گفتم تو روایت را نشنیده ای. این یک قضاوت از روی جور(غیر حق)؛ سپس حسن را آوردم و او شهادت داد و تو گفتی این یک شاهد است و من با شهادت یک نفر حکم نمی کنم تا آن که همراه وی دیگری هم باشد با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک نفر و سوگند حکم می کرد. این دو قضاوت از روی جور؛ سپس قنبر را آوردم و او شهادت داد که آن زره طلحه است و به خیانت در روز جنگ بصره از غنایم سرقت شده است و تو گفتی که این برده است و من بر پایه شهادت برده حکم نمی دهم این در حالی است که شهادت برده اگر عادل باشد مشکلی ندارد. سپس حضرت فرمود: ای شریح، وای بر تو! امام مسلمانان بر بزرگ تر از این امور بر مسلمانان امین دانسته شده است!(1).

61. کافی،تهذیب: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زنی عاشق مردی از انصار شد اما نتوانست با حیله و فریب از او بهره گیرد. آن زن برای به دام انداختن مرد انصاری تخم مرغی را شکسته و زردی آن را خارج و سفیدیاش را به قسمتی از لباسش که بین ران هایش بود مالید و شکایت نزد عمر آورد و گفت: ای امیر مؤمنان! این فرد مرا در فلان مکان به دام انداخت و به زور به من تجاوز کرد و مرا رسوا کرد و این هم مدرک جرم وی است. عمر خواست تا جوان انصاری را مجازات کند اما او سوگند یاد می کرد که هیچ کاری با آن زن نکرده است و گفت: این را ثابت کنید.

وقتی جوان انصاری اصرار نمود عمر به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ای ابا الحسن چه نظری داری؟ حضرت به سفیدی که بر روی لباس زن - در میان دو ران - بود نگاهی انداخت و آن زن را به حیله گری متهم کرد و فرمود: برایم آب داغ در

1- . الکافی 7 : 385-386

حال جوش بیاورید. آب جوش آوردند. حضرت دستور داد آب جوش را به جایی که سفیده بود بریزند و ریختند و آن سفیدی بریان شد. آنگاه حضرت علیه السلام آن را در دهانش گذاشت و مزه کرد. وقتی طعمش را تشخیص داد و پی برد تخم مرغ است آن را تف کرد و به زن رو کرد و از او اقرار گرفت و این گونه بود که خداوند متعال از انصار مجازات عمر را برداشت(1).

مناقب ابن شهر آشوب هم مانند آن را به صورت مرسل آورده است.(2)

62. تهذیب: عاصم بن ضمره سلولی گوید: شنیدم جوانی در مدینه می گفت: ای برتر از همه حاکمان، تو بین من و مادرم داوری کن. عمربن خطاب به او گفت: پسر، برای چه مادرت را نفرین می کنی؟ او گفت: ای امیر مؤمنان، مادرم مرا نه ماه در شکمش نگه داشت و دو سال شیر داد و اما زمانی که بزرگ شدم و خوب و بد را تشخیص دادم و دست راست و چپم را از هم شناختم، مرا طرد کرد و فرزند خود نمی داند و می گوید که اصلا مرا نمی شناسد.

عمر گفت: مادرت کجاست؟ پسر گفت: در سقیفه بنی فلان. عمر گفت: باید مادر این جوان را پیش من بیاورید. مادر را همراه با چهار برادرش و چهل نفر مرد از خاندانش آوردند که برای وی سوگند بخورند و شهادت بدهند آن زن این فرزند را نمی شناسد و جوان فرد ستمگر و ظالمی است که می خواهد زن را در میان قبیله اش رسوا سازد و این زن دختری از قریش است که هرگز ازدواج نکرده و هنوز مهر الهی(بکارت) بر او وجود دارد. عمر گفت: ای پسر، چه می گویی؟ او گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند! این زن مادر من است. نه ماه مرا در شکم داشته و دو سال شیر داده و چون بزرگ شدم و خوب و بد را تشخیص دادم و دست راست و چپم را شناختم، مرا طرد کرده و فرزند خود نمی داند و می گوید که مرا نمی شناسد. عمر گفت: ای زن، این پسر چه می گوید؟ زن گفت: ای امیر مؤمنان، سوگند به خدایی که با نور، حجاب گرفته و چشمی او را نمی بیند و به حق محمد و فرزندان وی من این پسر را نمی شناسم و نمی دانم که از کدام قبیله است. او می خواهد مرا در میان قبیله ام

1- . الکافی7 : 422، التهذیب2: 92

2- . مناقب آل ابی طالب 1: 489

رسوا کند. من دختری از قریش هستم که هرگز ازدواج نکرده ام و مُهر خدایم(بکارت) بر من است. عمر گفت: آیا شاهدانی داری که برایت شهادت دهند؟ زن گفت: آری، این افراد شاهدان من هستند. چهل نفر مرد از خاندانش نزد عمر شهادت دادند که پسر دروغ می گوید و می خواهد زن را در میان عشیره اش رسوا سازد و این زن دختری از قریش است که هنوز ازدواج نکرده و باکره است. عمر گفت: این پسر را بگیرید و او را به زندان ببرید تا ما درباره شاهدان تحقیق کنیم. اگر شهادت شاهدان درست باشد همچون کسی که افترا میزند بر او حد خواهم زد. دست پسر را گرفتند و او را به سوی زندان بردند. در راه، امیرمؤمنان علیه السلام با آنان روبه رو شد. پسر گفت: ای پسر عموی رسول خدا، من پسری مظلوم هستم و سخنانی را که به عمر گفته بود برای امیرمؤمنان تکرار کرد و گفت: این عمر دستور داده که مرا به زندان ببرند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پسر را نزد عمر برگردانید. چون او را باز گرداندند، عمر به آنان گفت: دستور دادم او را به زندان ببرید و شما او را نزد من باز گرداندید! آنان گفتند: ای امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب به ما دستور داد که او را نزد تو برگردانیم و چون از شما شنیدیم که گفتید از دستور علی نافرمانی نکنید او را نزد شما برگرداندیم. در همین حال امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شد و فرمود: مادر پسر را بیاورید. او را آوردند. فرمود: ای پسر، چه می گویی؟ پسر سخنان قبلی خود را تکرار کرد. امیرمؤمنان علیه السلام به عمر گفت: آیا به من اجازه می دهی که میان شان داوری کنم؟ عمر گفت: سبحان اللّه! چرا که نه، از رسول خدا شنیدم که فرمود: عالم ترین شما علی بن ابی طالب است.

حضرت به زن فرمود: ای زن، آیا شاهدانی داری؟ زن گفت: آری، چهل نفر قبلی وارد شدند و شهادت نخستین خود را تکرار کردند. حضرت فرمود: امروز میان شما حکمی می کنم که موجب رضایت پروردگار از بالای عرشش باشد. چنین قضاوتی را دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخته است.سپس به زن گفت آیا ولیّ داری؟ گفت: آری. اینان برادرانم هستند. حضرت به برادران او گفت:آیا فرمان من در مورد شما و خواهرتان تأیید و عملی میشود؟ گفتند: آری، ای پسر عموی رسول خدا؛ دستور تو درباره ما و خواهرمان اجرا خواهد شد . حضرت

فرمود: خدا و همه مسلمانان حاضر را گواه می گیرم و این پسر را به ازدواج با این دختر در برابر چهارصد درهم در آوردم و پول آن را از مال خودم پرداخت می کنم. ای قنبر، درهم ها را بیاور. قنبر درهم ها را آورد و در دست پسر ریخت و گفت: این درهم ها را بگیر و در دامن همسرت بریز و نزد ما نیا مگر این که اثر عروسی - یعنی غسل - بر تو باشد. پسر برخاست و درهم ها را در دامن زن ریخت. سپس یقه زن را گرفت و به او گفت: برخیز. زن فریاد کشید: آتش! آتش! ای پسر عموی محمد! آیا می خواهی که مرا به عقد فرزندم درآوری؟ این به خدا سوگند فرزند من است! برادرانم مرا به ازدواج با یک مرد پست - پدرش - در آوردند و من از او این بچّه را به دنیا آوردم و چون بزرگ شد و جوان گردید به من دستور دادند که او را فرزند خودم ندانم و طرد کنم و این به خدا سوگند فرزند من است و دلم بر فرزندم از تأسّف می سوزد. راوی گوید: سپس زن دست پسر را گرفت و رفت و عمر فریاد زد: وای بر عمر! اگر علی نبود، عمر هلاک می شد(1).

در مناقب ابن شهر آشوب هم به نقل از ابو تراب خطیب مانند آن آمده است(2).

توضیح: «ترعرع الصبی» حرکت کرد و رشد یافت. «لبب الرجل تلبیبا» یعنی فرد به هنگام نزاع با کسی گریبان او را جمع کرد و کشید این را جوهری آورد و همچنین گفت: «هجنه» هم در مورد اسب و انسان به کار می رود و به مادر بر می گردد یعنی شخصی که پدرش اصیل باشد اما مادرش اصیل نباشد چنین شخصی هجین است.(3)

63. کافی، تهذیب: زنی را نزد عمر آوردند که با پیرمردی ازدواج کرده بود و پیرمرد هنگام همبستری با وی روی شکمش جان سپرد. آن زن پس از مدتی پسری به دنیا آورد اما فرزندان آن پیرمرد، زن را متهم به زنا کردند و مدعی شدند که فرزند او از پدر آنها نیست و شاهدانی علیه زن آوردند. عمر امر کرد که زن را سنگسار کنند. در راه به امیر مؤمنان علیه السّلام برخوردند. زن به حضرت رو کرد و گفت: ای

1- . الکافی7: 423و424، التهذیب: 92،93

2- . مناقب آل ابی طالب 1: 493،494

3- . الصحاح: 216

پسر عموی رسول خدا من دلیل دارم. حضرت فرمود: دلیلت را بیار؟ زن نوشته ای به حضرت داد. امام آن را خواند و فرمود: این زن دارد شما را از روز ازدواجش و روز عروسیش و چگونگی جماع همسرش با وی آگاه می کند. زن را بازگردانید. صبح آن روز حضرت بچه آن زن و سایر همسالانش را گرد آورد و دستور داد تا بازی کنند و چون گرم بازی شدند صدا زد بنشینید که همگی نشستند سپس فرمود: بایستید و همگی یکجا برخاستند و ایستادند جز آن کودک که دستهای خود را بر زمین نهاد و با کمک دستهایش برخاست. آنگاه حضرت اقوام کودک را طلبید و او را جزء وارثان قرار داد و بر برادران او (فرزندان پیرمرد) را که افترا به آن زن زده بودند حد افترازننده را جاری کرد. عمر پرسید: از کجا این مطلب را دانستی؟ فرمود: ضعف و پیری پدر را در برخاستن کودکش از زمین به کمک دستهایش، شناختم(1).

در مناقب ابن شهر آشوب هم به صورت مرسل مانند آن ذکر شده است.(2)

64. کافی، تهذیب: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام مردی کوهستانی با غلام خود عازم حج شدند. در بین راه غلام مرتکب گناهی شد و مولایش او را کتک زد. غلام گفت: تو مولای من نیستی بلکه من مولای تو هستم! آنها همواره یکدیگر را تهدید میکردند و به هم میگفتند: ای دشمن خدا! بر سخنت بمان تا به کوفه برسیم و تو را به نزد امیرمؤمنان ببرم. وقتی به کوفه رسیدند هر دو با هم نزد علی علیه السلام رفتند و مولا گفت : ای امیرمؤمنان این شخص غلام من است. او مرتکب گناهی شد و او را زدم اما او علیه من اقدام کرد. دیگری گفت: به خدا سوگند دروغ میگوید او غلام من میباشد و پدرم وی را به منظور راهنمایی با من فرستاده اما او علیه من اقدام کرد و مرا غلام خود میخواند تا از این راه اموالم را تصرف نماید. امیرمؤمنان علیه السلام به آنان فرمود: بروید و امشب با هم صلح و سازش کنید و بی خودی نزد من نیاید. چون صبح شد امیرمؤمنان علیه السلام به قنبر فرمود: دو سوراخ در دیوار آماده کن! امیرمؤمنان عادت داشت که پس از نماز صبح به خواندن دعا و تعقیب مشغول میشد تا خورشید

1- . التهذیب 2: 93، الکافی 7: 424-425

2- . مناقب آل ابی طالب1: 499

به اندازه نیزهای در افق بالا آید. آن روز هنوز از تعقیب نماز صبح فارغ نشده بود که آن دو مرد آمدند و مردم نیز در اطرافشان جمع شده و میگفتند: امروز مشکل تازهای برای امیرمؤمنان روی داده که از عهده حل آن بر نمیآید! علی علیه السلام به آنان فرمود: برخیزید و بروید شما را راستگو نمیبینم، آنگاه به یکی از آنها گفت: سرت را در سوراخ فرو ببر و به دیگری هم همین دستور را داد سپس به قنبر فرمود: شمشیر رسول خدا را برایم بیاور تا گردن غلام را بزنم. غلام از شنیدن این سخن بدون اختیار سر را بیرون کشید، و آن دیگر همچنان سرش را نگهداشت . امیرمؤمنان علیه السلام به غلام رو کرده و فرمود: مگر تو ادعا نمیکردی من غلام نیستم؟ گفت: آری، ولیکن این مرد بر من ستم کرد و مرا زد. امیرمؤمنان علیه السلام از مولایش تعهد گرفت و غلام را به وی تسلیم نمود(1).

در مناقب ابن شهر آشوب هم همین حدیث به صورت مرسل آمده است(2).

65. تهذیب، کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: دختری را به اتهام زنا نزد عمر بن خطاب آوردند و شاهدان بر وی گواهی دادند. داستان این دختر این گونه بود که او دختر یتیمی بود که در خانه مردی که سرپرستی او را پذیرفته بود زندگی می کرد. آن مرد زیاد به مسافرت میرفت و غیبت او به درازا میکشید. دختر یتیم بزرگ شد و چون زیبا بود همسر مرد ترسید که چون شوهرش از سفر بازگردد با او ازدواج کند به همین خاطر تصمیم گرفت تا زنانی را از همسایگان به منزل خود دعوت کرد تا دخترک را برای او نگه دارند و او با انگشتش پرده بکارت او را پاره کند، وی این کار را با کمک آنها کرد.

هنگامی که شوهرش از سفر بازگشت زن دخترک یتیم را به زنا متهم کرد و همسایگان را شاهد آورد. داوری را به نزد عمر بن خطاب بردند. عمر ندانست که در این باره چه حکمی صادر کند به همین خاطر آن را به امیرمؤمنان علیه السلام سپرد و به مرد گفت: بیا نزد علی علیه السلام برویم، آنها نزد حضرت رفتند و قصه را برای

1- . التهذیب 2: 93، الکافی 7: 425
2- . مناقب آل ابی طالب1: 508

او بازگو کردند. حضرت از همسر آن مرد پرسید: آیا دلیلی بر ادعای خود داری؟ زن گفت: آری، اینان همسایگان من هستند و همگی علیه او شهات میدهند و آنان را حاضر کرد. حضرت شمشیر از غلاف بیرون کشید و در مقابل نهاد، آنگاه امر کرد که هر یک از شاهدان را به اطاقی جداگانه ببرند. آن وقت زن مرد را طلبید و از هر راهی وارد شد تا شاید از ادعای خود بازگردد اما زن بر حرف خود پافشاری کرد. حضرت فرمان داد او را به اطاق اولش بازگرداندند. بعد یکی دیگر از شاهدان را طلبید و خود به زانو نشست و رو به شاهد نموده و فرمود: آیا مرا می شناسی؟ من علیّ بن أبی طالبم و این شمشیر من است. همسر آن مرد آنچه را باید می گفت گفت و به حق بازگشت و من او را امان دادم پس تو هم راست بگوی در غیر این صورت شمشیرم را از خونت رنگین می سازم. زن رو به عمر کرد و گفت: ای امیرمؤمنان حقیقت را می گویم و امان می طلبم. حضرت فرمود: پس راست بگو و اعتراف کن. زن گفت: به خدا سوگند این دخترک یتیم کار زشت نکرده است اما زن آن مرد چون جمال و قامت این دختر را دید بر شوهر خود ترسید مبادا علیه او به فساد افتد(او را هووی وی کند) پس دختر را شراب نوشانید و وی را مست ساخت و ما را صدا زد تا او را نگاه داریم و خود با انگشت بکارت او را برداشت. در این هنگام علی علیه السلام الله اکبر گفت و فرمود: من اوّلین کسی هستم که پس از دانیال میان شاهدان جدائی افکندم، سپس زن را حد قذف زد و او و دیگر زنان را به دادن چهارصد درهم مهر دختر ملزم ساخت آنگاه دستور داد تا زن از مرد جدا شود و دخترک را به همسری آن مرد درآورده و از مال خود برای او مهر قرار داد.

عمر بن خطّاب پس از این قضاوت از حضرت خواست تا درباره قصه دانیال سخن گوید. امام علیه السلام فرمود: آری، دانیال یتیمی بود که نه پدر داشت و نه مادر، پیرزنی از بنی اسرائیل سرپرستی وی را به عهده گرفت و او را پرورش داد.

پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل دو قاضی داشت و این دو قاضی دوستی داشتند که مرد صالح و نیکوئی بود و همسری بسیار زیبا داشت. وی گاهی اوقات نزد پادشاه می رفت و با او صحبت می کرد تا اینکه پادشاه نیازمند به مردی شد که بتواند در بعضی از امور او را یاری کند به همین خاطر به آن دو قاضی گفت تا شخصی را

برای این کار به وی معرفی کنند. هر دوی آنها همان مرد صالح را معرفی کردند. پادشاه پذیرفت و مرد صالح را بدان سوی فرستاد. مرد در هنگام رفتن هر دو قاضی را بر مواظبت از همسرش سفارش کرد. هر دو پذیرفتند. چون مرد رهسپار ماموریت شد آنها به منزل دوستشان میرفتند و جویای احوال همسرش می شدند. کم کم عشق آن زن در دل آن دو افتاد و با وی در میان نهادند. زن امتناع کرد. آنها گفتند: اگر خود را در اختیار ما قرار ندهی نزد پادشاه علیه تو شهادت زنا خواهیم داد تا تو را سنگسار کند. زن گفت: هر چه می خواهید انجام دهید. قاضیان نزد پادشاه رفتند و شهادت به زناکاری آن زن دادند. پادشاه از شنیدن این خبر بسیار ناراحت و شگفت زده شد، وی به دو قاضی گفت: کلام شما مورد قبول است او را سنگسار کنید اما بعد از سه روز دیگر. در شهر جارچی ندا کرد که مردم برای رجم فلان زن پارسا که مرتکب زنا شده است و دو قاضی بر وی گواهی دادهاند جمع شوند. این خبر به سرعت در میان مردم منتشر شد و در این باره به سخن گفتن پرداختند. پادشاه با وزیرش گفت: راه حلی به ذهنت میرسد؟ وزیر گفت: نه، به خدا سوگند که چاره ای سراغ ندارم. وزیر در روز سوم که آخرین روز بود خارج شد ناگهان چشمش به کودکان عریانی افتاد که مشغول بازی بودند و دانیال در میان آنها بود که وی را نمی شناخت. دانیال گفت: بچه ها بیائید تا من پادشاه شوم و به یکی دیگر گفت: تو آن زن پارسا باش و فلانی و فلانی آن دو قاضی شاهد. آنگاه دانیال خاکها را جمع کرد و از چوب نی شمشیری در دست گرفت و گفت: دست این (قاضی) را بگیرید و او را به فلان مکان ببرید و دست این (قاضی) را هم بگیرید و به فلان مکان ببرید. آنگاه یکی از آن دو قاضی را خواست و گفت: تو باید راست بگوئی و إلّا گردنت را با این شمشیر خواهم زد، - وزیر شاهد این صحنه بود - دانیال گفت: به چه شهادت می دهی بر این زن؟ گفت: شهادت می دهم که زنا کرده است. گفت: در چه روز؟ جواب داد: در فلان روز، پرسید: در کجا؟ گفت: در فلان جا. پرسید: با چه کسی؟ گفت: با فلانی پسر فلانی. دانیال گفت: او را به جای خودش بازگردانید و دیگری را حاضر کنید. او را به مکان اوّل برده و دیگری را آوردند و همان سؤالات را از او پرسید اما جوابهای مخالف با اولی را شنید. دانیال گفت اللّٰه أکبر آنها شهادت دروغ دادند، سپس دانیال

گفت ای فلانی ندا ده که قاضیان شهادت دروغ درباره آن زن داده اند. فردا همه برای کشتن آنها حاضر شوید. وزیر که این ماجرا را دید به سرعت به سوی پادشاه رفت و او را از ماجرای دانیال باخبر ساخت. پادشاه نیز به دنبال قاضیان فرستاد وآنان را همچون داوری دانیال محاکمه کرد. دو قاضی هم همچون دو پسر قصه دانیال جوابهای مختلفی دادند و به همین خاطر پادشاه دستور داد تا مردم برای کشتن آنها جمع شوند و آنها را به قتل رساند(1).

در مناقب ابن شهر آشوب هم مانند آن به صورت مرسل آمده است(2).

66. کافی: در زمان امیرمؤمنان علیه السلام زن پاک دامنی بود که به او امّ قیان می گفتند. مردی از یاران امیرمؤمنان علیه السلام نزد او رفت و به او سلام داد ولی او را غمگین و ناراحت یافت. پرسید: چرا تو غمگین هستی؟ او گفت: کنیزی داشتم که مُرد و او را دفن کردم ولی زمین او را به خود نمیگیرد و دو بار او را به بیرون پرت کرده!. آن مرد می گوید: خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسیدم و او را در جریان گذاشتم. حضرت فرمود: زمین، یهودی و مسیحی را می پذیرد این زن را چه شده است چرا این گونه عذاب داده میشود؟ پس از آن حضرت فرمود: اگر ام قیان خاکی از قبر یک مسلمان بگیرد و بر قبر آن زن بریزد زمین آرام می گیرد. آن مرد گفت: نزد ام قیان رفتم و او را از سخن حضرت با خبر ساختم. از قبر یک مسلمان، خاکی گرفتند و بر قبر آن زن ریختند. آن زمین آرام گرفت. آن مرد گفت: حال آن زن را از عدهای جویا شدم، گفتند: آن زن به مردان بسیار علاقمند بوده است و همیشه فرزند غیر مشروع می آورد و او را در تنور می انداخت(3).

67. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: قدامه بن مظعون را به اتهام شراب خوردن نزد عمر آوردند. دو تن شهادت دادند که وی شراب نوشیده است. یکی از شهادت دهندگان عمرو تمیمی بود که خود اخته بود و دیگری معلّی بن جارود بود. یکی شهادت داد که دیده است او شراب می خورد و دیگری شهادت داد

1- . التهذیب 2: 93-94، الکافی 7: 425،427
2- . مناقب ابن شهر آشوب1: 501- 502

3- . الكافى 7: 370

که دیده است شراب را استفراغ کرده است. عمر نزد جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد که در میانشان علی علیه السلام حضور داشت. وی از امام پرسید نظرت چیست؟ زیرا رسول خدا فرمود: تو عالمترین و آگاه ترین فرد به قضاوت در میان این امت هستی. این دو تن شهادتشان مانند هم نیست باید چه کرد؟ حضرت فرمود: شهادتها مانند هم است چرا که تا چیزی خورده نشود قی نخواهد شد. آنگاه عمر پرسید: آدم اخته شهادتش پذیرفته است؟ فرمود: از بین رفتن بیضه هایش مانند از بین رفتن یکی دیگر از اعضا است و فرقی ندارد(1).

68. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام به قنبر دستور داد تا حد را بر فردی اجرا کند و بر او تازیانه زند. قنبر با خشونت رفتار کرد و سه تازیانه بیشتر به آن مرد زد. حضرت دستور داد تا آن فرد سه تازیانه را به قنبر زند(2).

69. کافی: ابی روح گوید: زنی خود را به شکل کنیز مردی در آورد و چون شب بود مرد او را نشناخت و با این فرض که کنیزش است با او همبستر شد. این قضیه را نزد عمر بردند عمر به سوی علی علیه السلام فرستاد و نظر او را جویا شد حضرت فرمود: حد را در نهان بر مرد و در عیان بر زن اجرا کنید و آنها را تازیانه زنید(3).

توضیح: چه بسا به این خاطر حضرت دستور داد تا مرد را هم تازیانه زنند چرا که مرد، زن را می شناخته اما تظاهر به نادانی کرده بود و به همین خاطر دستور داد تا او را در خفا زنند.

70. کافی: سماعه گفت: مردی به مرد دیگری گفت: دیشب در خواب با مادرت جماع کردم و محتلم شدم. آن شخص از این سخن ناراحت شد و شکایت نزد امیرمؤمنان علیه السلام برد و گفت: این مردک بر من افترا میبندد. حضرت علیه السلام فرمود: چه گفته است؟ گفت: گمان کرد که در خواب با مادرم همبستر شده

1- . الکافی 7: 401
2- . الکافی 7 :260
3- . الکافی 7: 262

است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اگر بخواهی او را در آفتاب بر پا میدارم تا سایه اش را بزنی چون خواب مثل سایه است. ولی من او را خوب ادب می کنم تا دیگر مسلمانان را آزار ندهد. در روایت دیگری آمده است که حضرت ضربه شدیدی به آن مرد زد(1).

در مناقب ابن شهر آشوب آمده که این جریان در زمان ابوبکر بود و او چون در حکم آن عاجز ماند نزد حضرت رفت و این حکم را ایشان صادر کرد(2).

71. کافی: حارث بن حصیره گفت: از کنار مرد حبشی که در مدینه آب می کشید و دستش قطع شده بود عبور کردم. به او گفتم: چه کسی دستت را قطع کرده است؟ گفت: بهترین مردم دستم را قطع کرده است. ما هشت نفر بودیم. در یک سرقت گیر افتادیم. ما را نزد امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بردند. همه به سرقت اعتراف کردیم. حضرت به ما گفت: آیا می دانستید که سرقت حرام است؟ گفتیم: بله. وی دستور داد تا انگشتان ما از کف ببرند اما انگشت ابهام باقی ماند. پس از آن دستور داد تا ما را در یک خانه قرار دهند و روغن و عسل به ما خوراندند تا دست هایمان بهبود یافت. پس از آن دستور داد تا ما را آزاد کنند و بر ما لباس پوشاند و لباس های خوبی هم پوشاند. آن گاه به ما فرمود: اگر توبه کنید و عمل صالح انجام دهید برایتان بهتر است و خداوند شما را در بهشت به دست هایتان ملحق می کند در غیر این صورت خداوند شما را در جهنم به دستهایتان ملحق می کند(3).

72. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام درباره مردی که دو نفر وی را آوردند و گفتند که این مرد زرهی را دزدیده است داوری کرد. آن مرد هنگامی که بینه را دید، امام را سوگند داد و گفت: به خدا سوگند! اگر رسول خدا بود هرگز دستم را قطع نمی کرد. حضرت فرمود: چرا؟ آن مرد گفت: چون خداوند وی را آگاه می ساخت که من پاک هستم و او مرا به دلیل پاکی ام تبرئه می کرد. امیرمؤمنان علیه السلام چون سوگند دادن مرد را دید دو شاهد را خواست و

1- . الکافی 7: 263

2- . مناقب آل ابی طالب1: 489

3- . الكافى 7: 264

به آنان گفت: از خدا بترسید و دست این مرد را از روی ظلم قطع نکنید و هر دوی آنها را سوگند داد. سپس فرمود: یکی از شما دست او را ببرد و دیگری دست وی را نگه دارد. ولی چون این دو نفر خواستند به جایگاه اجرای حدود بروند مردم بهم ریختند و در این هنگام آن دو شاهد، مرد را در میان جمعیت رها کردند و پا به فرار گذاشتند تا در مردم گم شدند. بعد از آن مردی که آن دو نفر علیه او شهادت داده بودند آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، آن دو مرد بر من به ستم شهادت دادند چرا که وقتی مردم به هم ریختند مرا رها ساختند و پا به فرار گذاشتند، اگر راست می گفتند مرا رها نمی ساختند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس این دو شاهد را به من معرفی کند، آنان را مجازات خواهم کرد(1).

در مناقب هم به صورت مرسل مانند آن آمده است(2).

73. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی را که کاردی آلوده به خون در دست داشت در خرابهای یافتند و دیدند که در آن طرف او یک نفر در خون خود میغلطد. او را نزد حضرت علی علیه السلام آوردند.حضرت فرمود : چه می گویی؟ گفت من او را به قتل رساندم. حضرت فرمود: او را برای قصاص ببرید. وقتی او را بردند دیدند که مردی شتابان از دور به طرف آنها آمد و گفت: در کشتن او شتاب نکنید و او را برگردانید. او را نزد حضرت برگرداندند. آن مرد در پیشگاه امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان این شخص قاتل نیست من او را کشتهام. حضرت از اولی پرسید پس چرا تو به قتل اقرارکردی؟ گفت:ای امیرمؤمنان این مردان مرا با کارد خونی کنار جنازه خونین مقتول یافتند و علیه من شهادت دادند چگونه می توانستم انکار کنم و از کتک خوردن ترسیدم پس علیه خود اقرار کردم. من قصاب هستم و در پهلوی این خرابه گوسفندی سر بریدم. در همان وقت برای قضای حاجت به خرابه رفتم و مردی را دیدم که در خون غوطه ور شده است. در جای خود میخکوب شدم و ناگهان دیدم که این افراد مرا به اتهام قتل دستگیر کردند و اینجا آوردند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود : این دو تن را برای داوری نزد فرزندم

1- . فروع الکافی 7: 264
2- . مناقب آل ابی طالب1: 509

حسن ببرید و داستان آنها را برایش بگویید. چنین کردند و امام حسن علیه السلام فرمود: به امیر مؤمنان بگویید اگر چه این مرد یک نفر را کشته و قاتل است اما باعث زندگانی یک نفر دیگر هم شده است همچنان که خداوند میفرماید: «وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعاً(1)» {و

هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است}. به همین خاطر هر دوی آنها بخشیده شدند و دیه مقتول از بیت المال داده شد(2).

74. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را برای قضاوت به یمن فرستاد. در آنجا اسب فردی فرار کرد و به هنگام تاختن درحالی که از کنار مردی میگذشت با سمش ضربهای به او زد و او را به قتل رساند، اولیاء مقتول صاحب آن اسب را دستگیر کردند و نزد علی علیه السلام آوردند. صاحب اسب بینهای ارائه داد که اسبش موقعی که این فرد را به قتل رساند از نزد او فرار کرده بود به همین خاطر علی علیه السلام به نفع او رأی داد و دیه را از او ساقط کرد. اولیای مقتول به این حکم امام اعتراض کردند و یمن را ترک و شکایت خود را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند و گفتند: ای رسول خدا علی به ما ظلم کرد و دیه ما را باطل کرد. رسول خدا فرمود: علی علیه السلام اصلا ظالم نیست و برای ظلم خلق نشده است. ولایت بعد از من به علی خواهد رسید و حکم، حکم او و سخنش فصل الخطاب خواهد بود. حکم و سخن او را رد نمیکند مگر کافر و به ولایت و سخن او راضی نمیشود مگر مومن. وقتی آنها سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند گفتند: ای رسول خدا داوری و حکم علی را قبول کردیم آنگاه رسول خدا فرمود: این توبه شماست از آنچه پیش از این گفتید(3).

75. من لا یحضره الفقیه: در روایت نضر بن سوید آمده است که شخصی سوگند یاد کرد که فیل را وزن کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فیل را داخل کشتی کنید سپس محل آب را علامت زنید آنگاه فیل را خارج کنید و به جای

1- . مائده/35

2- . الکافی7: 289-290

3- . الكافی 7: 372-373

آن آهن، مس یا هر چیز دیگر قرار دهید هرگاه آب به مکان علامت رسید آنها را خارج و وزن کنید که وزن فیل است(1).

76: کافی: زاذان گفت: دو مرد امانتی را نزد زنی گذاشتند و به او گفتند: این امانت را تا زمانی که هر دو نفر نیامدیم به کسی از ما نده. سپس رفتند و مدتی پنهان شدند. روزی یکی از آنها آمد و گفت: امانت را به من بده دوستم مرده است. زن ابا کرد و اختلاف میان آنها بالا گرفت. در نهایت زن مجبور شد که امانت را به او بدهد. بعد از مدتی مرد دیگر آمد و امانتش را از زن طلب کرد. زن گفت: آن را دوستت گرفت و به من گفت که تو مرده ای. قضاوت نزد عمر بردند. عمر به زن گفت: تو ضامن مال هستی و باید آن را به او بدهی. زن گفت: علی را بین من و او قرار ده. عمر به علی علیه السلام فرمود: بین آنها قضاوت کن. امام به آن مرد فرمود: امانت نزد من است شما گفتید که آن را به یکی از شما تحویل ندهد مگر زمانی که دیگری هم همراه او باشد حالا برو و دوستت را نزد من آر تا امانت را به شما تحویل دهم. این گونه بود که حضرت علی علیه السلام حکم به ضمانت زن نکرد و فرمود: آن دو نفر می خواستند با فریب مال این زن را بگیرند(2).

77. من لایحضره الفقیه: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مردی در زمان حضرت علی علیه السلام دو کنیز داشت که هر دو در یک شب وضع حمل کردند. یکی از آنها دختر به دنیا آورد و دیگری پسر، آن کسی که دختر به دنیا آورده بود دخترش را برد و در گهوار پسر گذاشت و پسر را برداشت. اختلاف میان آنها بالا گرفت و هر دوی آنها پسر را به خود نسبت میداد تا اینکه قضاوت نزد حضرت علی علیه السلام بردند. فرمود: شیر هر دوی آنها را وزن کنید هر کدام سنگینتر بود پسر به او تعلق دارد(3).

می گویم: کتاب های اخبار واحادیث به ویژه کتب چهارگانه ما پر از قضاوت های حضرت علی علیه السلام و احکام شگفت انگیز او هستند در اینجا با آوردن

1- . من لا یحضره الفقیه: 319
2- . الکافی 7: 428- 429
3- . من لا یحضره الفقیه: 320

آنها کلام را به درازا نمیکشیم؛ البته در بخش های فروع احکام بسیاری از آنها را خواهیم آورد. آنچه که آوردیم برای کسانی که اندک فطرتی دارند کفایت میکند تا حضرت را بر افراد نادانی که توانایی تشخیص حلال از حرام و شرک از اسلام را ندارند برتری دهند.

ص: 354

باب نود و هشتم : زهد و تقوا و پرهیزکاری امیرمؤمنان علیه السلام

روایات:

1. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته که بندگان را به چیزی که محبوبتر و رساتر از آن نزد خدا باشد زینت نداده است و آن زهد در دنیاست که خداوند متعال آن را به تو بخشیده چنان که دنیا را به صورتی قرار داده که از تو چیزی نمی گیرد و برای تو از این صفت چهره ای قرار داده که به آن شناخته میشوی.(1)

2. خرائج: و از نشانه های زهد حضرت میتوان اشاره کرد به سخن وی که فرمود: آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است تا شدت گرسنگیش را فرو نشاند و در سال از گوشت چیزی نمی خورد مگر در سنت قربانی. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید امّا با پرهیزکاری و تلاش در عبادت مرا یاری دهید. چه بسا یکی از شما ها بگوید که اگر این قوت علی بن ابی طالب باشد در مبارزه با پهلوانان و افراد شجاع کم خواهد آورد! سوگند به خدا باب خیبر را با قدرت و نیروی جسمانی و توان غذایی بلند نکردم بلکه با نیروی آسمانی و با کمک نفسی که با نور الهی روشن شده بود از جا کندم(2).

هر گاه کسی در سخنان علی علیه السلام درباره زهد و پند و اندرز و یادآوری و نکوهش و چنین موضوعاتی اندیشه کند و نداند که سخن علی علیه

1- . المحاسن: 291
2- . از نامه او به عثمان بن حنیف گرفته شده است که کارگزار او در بصره بود. مراجعه کنید به نهج البلاغه 2 : 72

السلام است بدون شک آنها را به کسی نسبت خواهد داد که در دنیا هیچ کاری به جز زهد و عبادت خداوند نداشته است و این از عجائب حیات علی علیه السلام است که اضداد را در خود جمع کرده است(1).

توضیح: الفلذه، یعنی قطعهای از جگر و گوشت.

3. مناقب ابن شهر آشوب: کسانی که از صحابه به پرهیزگاری معروف شده بودند عبارت بودند از: علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، ابن مسعود، ابوذر، سلمان، عمار، مقداد، عثمان بن مظعون و ابن عمر. اما ابوبکر بعد از مرگش چهل هزار و اندی درهم از بیت المال مسلمین داشت. عمر هم بعد از مرگش هشتاد هزار و اندی درهم از بیت المال به جا گذاشت و عثمان فوت کرد و سرمایهای بیشمار از خود به جا گذاشت. اما علی علیه السلام در حالی وفات یافت که تنها هفتصد درهم پول داشت که بعضی از آن را هم برای بخشیدن به خادم گذاشته بود. در زهد حضرت به اثبات رسیده است که وی هیچ گاه به ریاست و دنیا اهمیت نمیداد و در حالی که امیرمؤمنان مشغول شستن و کفن و دفن پیامبر بود آنها در سقیفه می گفتند از ما امیری و از شما هم امیری باشد و ابوبکر خلافت را به دست گرفت. و به همین جهت است که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُم (2)» {گرامی ترین شما باتقواترین تان است}.

همچنان که فرمود: «لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا...(3)» {[این غنایم نخست] اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند ...}. امت اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام از فقرای مهاجرین بود و اجماع دارند که ابوبکر از ثروتمندان بود.

علی علیه السلام چهرهای نورانی، قلبی پاک، روزیای حلال، دامنی پاک، مشربی گوارا و ادعائی راست و درست داشت هیچگاه متاع ناچیز دنیوی او را نیالود و جامه گناه بر تن نکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به زهد او گواهی داد

1- . الخرائج و الجرائح 2: 542
2- . حجرات/13
3- . حشر/8

چنانکه فرمود: علی علیه السلام چیزی از دنیا کم نمیکند و دنیا چیزی از علی کم نمیکند.

در امالی طوسی هم از حدیث عمار آمده است: ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که هیچ یک از بندگان را به زینتی محبوب تر از آن نزد خدا نیاراسته است وآن زهد در دنیاست؛ تو را طوری قرار داده که از دنیا چیزی کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند. محبت به تهیدستان را در تو قرار داده است چنانکه تو به داشتن پیروانی چون آنان راضی شدی و آن ها نیز به داشتن امامی چون تو خشنودند(1).

توضیح: جزری گوید: «ما رزأنا من مالک شیئا» یعنی چیزی را از آن کم نکردیم و نگرفتیم(2).

4. مناقب ابن شهر آشوب: عمر بن عبدالعزیز گفت: در این امت بعد از رسول خدا کسی را زاهدتر از علی بن ابی طالب نیافتیم.

قوت القلوب: ابن عیینه گفت: زاهدترین صحابه رسول خدا علی بن ابی طالب بود.

علقمه بن حارث بن عبدالدار گفت: ابن عباس گفت: منظور از این دو آیه: « فَأَمَّا مَنْ طَغی وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا(3)» { اما هر که طغیان کرد و زندگی پست دنیا را برگزید} علقمه بن حارث است اما این آیه: «وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّه (4)» {و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید} منظور آن علی بن ابی طالب است که از خداوند ترسید و از معصیت دست شست و نفس خود را از هوس بازداشت. « فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 302، 303
2- . النهایه2: 78
3- . نازعات/37،38
4- .نازعات/40

(1)» { پس جایگاه او همان بهشت است } به صورت خاص منظور علی علیه السلام و به صورت عام کسانی هستند که راه او را در پیش گرفتهاند.

ابن عباس درباره این آیه: «إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفازا(2)» {مسلما پرهیزگاران را رستگاری است }گفت: منظور علی بن ابی طالب است که سرور دوری گزیدهگان از فواحش و پلیدیها است. سپس تفسیرش را ادامه داد تا به «جَزاءً مِنْ رَبِّک (3)» {پاداشی از پروردگارت }رسید و گفت: منظور اهل بیتت به طور خاص و تقوا پیشه گان به طور عام است.

تفسیر ابی یوسف: از ابن عباس آورد که درباره آیه: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی ظِلالٍ وَ عُیُون (4)» {اهل تقوا در زیر سایه ها و بر کنار چشمه سارانند } گفت: کسی که از گناهان دوری کند علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام هستند که در سایه درختان و خیمههایی از مروارید قرار میگیرند. طول هر خیمه مسیر یک فرسخ در یک فرسخ است. سپس سخنش را ادامه داد تا اینکه به «إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِین (5)» رسید و گفت: منظور از (المحسنین) طاعت پیشه گان الهی هستند که همانا اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که در بهشت پاداش داده میشوند.

ابن عباس همچنین درباره آیه: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُون (6)» { در حقیقت خدا با کسانی است که پروا داشته اند و [با] کسانی [است] که آنها نیکوکارند }گفت که منظور از «محسنون» علی بن ابی طالب است.

الحلیه: سالم بن جعد گفت: در زمان علی گوسفندان را در بیت المال دیدم که پشگل میانداختند.

1- .نازعات/41
2- . النبا/31
3- .النبأ/36
4- . مرسلات/41
5- .مرسلات/44
6- . نحل/128

و در آن از شعبی آمده است که گفت: علی را میدیدم که بیت المال را آب پاشی میکرد و در آنجا نماز میخواند.

سالم جحدری گفت: علی علیه السلام را دیدم که شب هنگام مالی را برای او آوردند. حضرت به ماموران بیت المال دستور داد تا این مال را میان مردم تقسیم کنند. اما آنها گفتند: ای امیرمؤمنان شب شده است اجازه بدهید فردا تقسیم میکنیم. حضرت فرمود: برایم تضمین میکنید که تا فردا زنده باشم. گفتند: به دست ما نیست. آنگاه فرمود: پس آن را تقسیم کنید و به تاخیر میندازید.

آمده است که گاهی اوقات حضرت حتی سه درهم نداشت تا با آن لنگی را یا چیزی را که به آن احتیاج داشت بخرد. وی تمام آنچه را که در بیت المال وجود داشت در میان مردم تقسیم میکرد و در آنجا نماز میخواند و میفرمود: سپاس خدائی را که مرا از آن خارج کرد همچنان که داخل در آن شدم.

ابو جعفر طوسی روایت کرد: به امیرمؤمنان علیه السلام گفته شد: این اموال را به کسی بخشش کن که بیم مخالفت یا پیوستن او به معاویه می رود. امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: مرا فرمان می دهید که پیروزی را با ستم طلب کنم؟ به خدا سوگند تا زمانی که خورشید طلوع کند و ستارهای در آسمان بتابد این کار را نخواهم کرد! سوگند به خدا اگر مال مسلمانان از خودم بود نیز همگان را برابر می داشتم تا چه رسد به اینکه مال تنها متعلق به خود آنها باشد.

دو جوال پر از طلا ونقره نزد علی علیه السلام آورده شد، ایشان فرمود: ای زرد، زرد شو و ای سفید، سفید شو و غیر مرا فریب بده.

- این است میوه چیده من و بهترینش در آن است. این درحالی است که هر چینندهای دستش به دهانش است.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام در پنج سالی که حکومت کرد نه آجری بر آجری گذاشت و نه خشتی بر خشتی نهاد و نه زمین زراعتی را گرفت و نه طلا و نقره ای به جا گذاشت.

ابن بته از سفیان ثوری آورده است: چشمهای در بخشی از زمین امام علیه السلام جوشید و آن را به ایشان مژده دادند حضرت فرمود: وارث آن را مژده دهید و آن را (عین ینبع) نامید.

کتاب فائق از زمخشری آورده است: علی علیه السلام پیراهنی را خرید و اضافههای آستین آن از انگشتانش را برید و به خیاط فرمود: درزهایش را ببند(1).

توضیح: جزری بعد از ذکر حدیث گفت: یعنی درزهای آن را بدوز. «حاص الثوب» یعنی آن را دوخت(2).

5. مناقب ابن شهر آشوب: در الخصال الکمال آمده است: علی علیه السلام در بازار کوفه راه میرفت که صندلی به جامه او گیر کرد و آن را سوراخ کرد. حضرت با دستش مکان سوراخ شدگی را گرفت و نزد خیاطان آورد و فرمود: این را پینه بزنید؛ خداوند به کارتان برکت دهد.

اشعث عبدی گفت: علی علیه السلام را روز جمعه دیدم که در فرات خود را میشست. سپس جامه ای کرباسی را به سه درهم خرید و بر مردم نماز خواند در حالی که هنوز گریبان آن را ندوخته بود.

شبیکه گفت: امیرمؤمنان علیه السلام را دیدم که لنگش را بالای نافش میبست و آن را تا نصف ساقش بالا می آورد.

امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام پیراهن زابی میپوشید سپس آن را میکشید و اضافه اطرف انگشتانش را قطع میکرد. در حدیث عبدالله بن هذیل هم آمده که گفت: وقتی آن را میکشید به ناخن هایش می رسید و وقتی رها میکرد تا ساعد بالا میرفت(3).

توضیح: «الزاب» شهری در اندلس است یا دهستان و یا رودخانهای در موصل است و یا اینکه رودخانهای در اربل و یا نهری بین سوراء و واسط است.

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 303-304

2- . النهایه 1: 271

3- . مناقب آل ابی طالب 1: 304

6. مناقب ابن شهر آشوب: علی بن ربیعه گفت: علی علیه السلام را دیدم که لنگی پوشیده بود. پیراهنی را هم بر تن او دیدم در این باره از او سؤال کردم فرمود: چه لباسی برای عورت، پوشاننده تر و برای عرق، خنککنندهتر از این است.

در فضائل احمد آمده است: علی علیه السلام با لنگی خشن که آن را با پنج درهم خریده بود و با پیراهنی پینه زده شده دیده شد. از او در این باره سؤال شد؟ فرمود: این لباسی است که مؤمنان از آن پیروی میکنند، دل بر آن خاشع و نفس ذلیل میشود و فرد به هدفش میرسد. در روایت دیگری آمده است که شبیه ترین لباس به جامه - زیر پیراهن - صالحان است. در روایتی دیگر: عورتم را میپوشاند. در روایتی دیگر: مرا از غرور دور میکند و شایسته است که فرد مسلمان به آن اقتدا کند.

در مسند احمد آمده است که یکی از خوارج به علی علیه السلام گفت: از خدا بترس ای علی! تو میمیری. علی علیه السلام فرمود: بلکه با ضربه شمشیر به اینجا کشته میشوم و این تقدیر حتمی و گریزناپذیر از جانب پرودگار است. «وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری». احمد گفت: آستین امیرمؤمنان علیه السلام از انگشتانش عبور نمی کرد و میگفت: آستینها نباید از دست ها اضافه تر باشند. حضرت چشمش به فقیری افتاد که آستینش پاره شده بود حضرت آستین خود را پاره کرد و به او داد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ما در خانه تنها پوست دباغی شده گوسفندی داشتیم که شبها من و فاطمه بر روی آن می خوابیدم و صبحها بر روی آن به شتر آب کش علوفه میدادیم.

در مسند موصلی آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: آن شبی که فاطمه به من عطا شد چیزی برای خوابیدن نداشتیم جز پوست دباغی شده گوسفند.

امیرمؤمنان علیه السلام پیراهنی را خرید و در نظرش زیبا بود، پس آن را صدقه داد.

غزالی در احیاء علوم الدین میگوید: علی از مال بیت المال خوداری می کرد تا جایی که شمشیرش را می فروخت و به هنگام حمام رفتن تنها یک پیراهن داشت و بیشتر از آن نداشت. عقیل بن عبدالرحمان خولانی علی را دید که بر روی پالان

خیس الاغی نشسته است. در این باره از همسرش پرسید؛ جواب داد: مرا سرزنش نکنید به خدا سوگند هیچ چیزی را نمیبیند که آن را نشناسد مگر اینکه آن را میگیرد و به بیت المال می اندازد.

فضائل احمد: زید بن محجن گفت: علی علیه السلام فرمود: چه کسی این شمشیر مرا میخرد؟ به خدا سوگند اگر پول خرید لنگی را داشتم آن را نمیفروختم.

اصبغ و ابو مسعده و امام محمد باقر علیه السلام آوردهاند که حضرت علی علیه السلام به بازار بزازها رفت و به یکی از آنها گفت: دو پیراهن به من بده، مرد گفت: ای امیرمؤمنان آنچه را که میخواهی دارم. حضرت وقتی فهمید که فروشنده او را شناخت از او چیزی نخرید. آنگاه نزد جوانی رفت و دو پیراهن را یکی با سه درهم و دیگری با دو درهم خرید و به قنبر غلامش گفت: ای قنبر تو این سه درهمی را بپوش. قنبر گفت: ای امیرمؤمنان شما شایسته تر به آن هستی چرا که بر منبر میروی و برای مردم خطبه میخوانی. حضرت فرمود: تو هم جوان هستی و غرور جوانی داری وانگهی از پروردگارم شرم میکنم که خود را بر تو برتر دارم. از رسول خدا شنیدیم که فرمود: بپوشانید بردگان را از چیزی که خود میپوشید و غذا دهید آنها را از چیزی که خود میخورید. زمانی که حضرت پیراهن را پوشید آستینهای آن را کشید و دستور داد تا اضافه آن را قطع کند و از آن سرپوش برای فقیران درست کند. جوان پس از قطع آن گفت اجازه دهید آن را بدوزم. فرمود: به همان حال رهایش کن که وقت سریع تر از اینها می گذرد. وقتی حضرت به خانه برگشت پدر فروشنده به خدمتش رسید و گفت: ای امیرمؤمنان پسرم شما را نشناخت. این دو درهم سودی است که از فروش پیراهنها به دست آوردیم. حضرت علیه السلام فرمود: اصلا آن را قبول نمیکنم چرا که ما با هم بر سر قیمت چانه زدیم و با توافق به این قیمت رسیدیم. احمد در فضائل آن را روایت کرده است.

علی بن عمران گفت: علی علیه السلام در رحبه بود و پسری از حسن علیه السلام بیرون رفت در حالی که پیراهنی از خز و حلقه ای از طلا به گردن داشت. علی علیه السلام پرسید: این فرزند من است؟ ! گفتند: آری، حضرت او را بخواند و پیراهن را بر تنش پاره کرد و حلقه را از گردنش در آورد و قطعه قطعه نمود.

عمرو بن نعجه سکونی گفت: چهارپای دهقانی را برای امیرمؤمنان علیه السلام آوردند وقتی پایش را در رکاب گذاشت فرمود: (بسم الله) و وقتی دستش را به زین گرفت دستش از اطراف آن لیز خورد، فرمود: آیا از ابریشم است؟ گفت: بله، حضرت دیگر سوار نشد(1).

توضیح: «الضفه» با فتحه و کسره ضاء به معنای جانب واطراف است.

7. مناقب ابن شهر آشوب: در احیاء علوم الدین غزالی آمده است که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام مقداری قاووت در ظرفی سر به مهره داشت که از آن مینوشید شخصی گفت: ای امیر مؤمنان در شهری پر طعام و پر نعمت چون عراق درِ انبان را مهر کرده اید؟ حضرت فرمود: بدان که در آن را از روی بخل نبستهام بلکه به این خاطر است که دوست ندارم در آن چیزی ریخته شود که از آن نیست. و دوست ندارم تناول نمایم مگر چیزی را که بدانم حلال است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام از چیزهایی که در اینجا بود نمی خورد مگر آنکه برای او از حجاز خوراکی میآوردند.

اصبغ بن نباته گفت: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای اهل بصره! وارد شدم به سرزمین شما با عبا و پالان و مرکبم که آنجاست اگر به غیر از این ها از سرزمین شما خارج شدم بدانید که خائن هستم. در روایت دیگری آمده است که فرمود: ای بصریان برای چه از من انتقام میگیرید و کینه به دل دارید حتی این هم - اشاره کرد به پیراهنش - از بافته همسرم است.

عمرو بن حریث مترصد بود تا غذای حضرت را بشناسد. پس فضه انبان در بسته ای آورد و علی از آن نان رنگ برگشته درشتی بیرون آورد. عمرو گفت: ای فضه! آیا بهتر نبود که سبوس این آرد را می گرفتی و آن را پاکیزه تر می پختی؟ گفت: پیشتر چنین می کردم ولی حضرت مرا از آن منع کرد. در انبان خوراک پاکیزه و لذیذ می گذاشتم واو بر سر انبان مهر نهاد. سپس امیرمؤمنان نان را در کاسه ای خرد کرد و بر روی آن آب ریخت و اندکی نمک افشاند و آستین را بالا زد و چون از خوردن

1- . مناقب آل ابی طالب1: 304، 305

فارغ شد، فرمود: ای عمرو! وقت این رسیده است- و با دست اشاره به محاسن خود کرد - و چه زیانی بالاتر از اینکه برای شکم آن را وارد آتش کنم. همین خوراک مرا بس است.

عدی بن حاتم حضرت را دید که در جلویش مشک کهنه ای بود که در آن آب تازه ای وجود داشت و در کنار آن تکههای از نان جو و نمک بود، عدی گفت: ای امیرمؤمنان این برای شما خوب نیست که روز را جان بکنی و عرق ریزی و شب را با شب زنده داری و عبادت بگذرانی و وقت افطار هم چنین غذائی بخوری. حضرت در جواب او فرمود:

- نفست را به قناعت سرگرم کن والا بیشتر از آنچه را که نیاز دارد از تو میخواهد.

سوید بن غفله گفت: در روز عید بر علی علیه السلام وارد شدم در حالی که خوانی در جلویش بود و که بر روی آن نان گندم بود و ظرفی که در آن خطیفه و ملبنه - خوراکی از آرد و شیر همراه با چمچه - وجود داشت گفتم: ای امیرمؤمنان روز عید و خطیفه - خوراک آرد و شیر-؟ فرمود: این عید متعلق به کسی است که بخشیده شده

است(1).

توضیح: فیروزآبادی گفته: «الفاثور» یعنی تشت و ابریق یا لگن است و یا به معنای خوانی از سنگ رخام یا سیم یا زر(2).

وجزری درباره این حدیث علی علیه السلام «کان بین یدیه عید فاثور علیه خبز السمراء» گفت: «فاثوره» یعنی خوان (3) و «السمراء» به معنای گندم(4)

است و درباره این قسمت «فاذا بین یدیه صفحه فیها خطیفه و وملبنه» گفت: خطیفه یعنی شیری که با آرد پخته میشود و به سرعت با چمچه بلعیده میشود(5) منظور از «ملبنه»

1- . مناقب آل ابی طالب1: 305و306
2- . القاموس2: 107

3- . النهايه3: 184
4- . النهايه2: 180
5- . النهايه 1: 304

با کسره میم چمچه است. زمخشری هم گفت: منظور از «ملبنه» شیری است که بر روی آتش گذارده میشود و آرد بر آن می پاشند که معنای اولی به حدیث نزدیک تر است(1).

8. مناقب ابن شهر آشوب: ابن بطه در ابانه از جندب نقل کرد که گفت: گوشتی خشک و بدون چربی برای خوردن نزد علی علیه السلام گذاشتند. برخی گفتند: بر آن روغن بیفزاییم؟ حضرت علیه السلام فرمود: ما دو خورش را با هم نمی خوریم. همچنین در روز عید چند نوع غذا را جلوی حضرت گذاشتند اما وی فرمود: همه آنها را یکی کنید سپس آنها را مخلوط کرد و سخن او ضرب المثل شد(2).

توضیح: فیروز آبادی گفته: «اجعل البأجات بأجا واحدا» یعنی چیزی را یک رنگ و یک نوع کردن. گاهی اوقات هم همزه آن حذف میشود(3).

9. مناقب ابن شهر آشوب: خوانی از پالوده (نوعی شیرینی که با آرد و عسل درست شود) در برابر حضرت علیه السلام گذارده شد. امیرمؤمنان دستش را در آن فرو برد تا به پائین ترین قسمت آن رسید سپس دستش را بالا کشید بدون آنکه چیزی از آن بردارد و فقط انگشتش را لیسید و فرمود: خوب است و حرام نیست اما من دوست ندارم نفسم را به چیزی عادت دهم که پیش از این عادت ندادهام. و در حدیث امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که گفت: حضرت دست را کشید اما بلافاصله برگرداند و فرمود: به یاد آوردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نخورد و من هم دوست نداشتم که از آن بخورم. در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که گفت: به امیرمؤمنان علیه السلام گفته شد: چرا آن را حرام کردی؟ فرمود: نه، حرام نکردم ولی میترسم که نفسم به آن شیفته شود. آنگاه این آیه را خواند: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِی حَیاتِکُمُ الدُّنْیا(4)» { نعمتهای پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان صرف کردید }

ص: 365

1- . النهایه4: 47
2- . مناقب آل ابی طالب1: 306
3- . القاموس1: 178
4- .احقاف: 20

امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت به مردم نان گندم و گوشت میخوراند و خود به منزل بر میگشت و نان جو و روغن زیتون و سرکه میخورد.

فضائل احمد: علی علیه السلام فرمود: هیچ کس در کوفه شب را به صبح نرساند مگر آنکه در بستری آرام و با فراغ بال خوابیده. فقیرترین آنها نان گندم میخورد و در سایه مینشیند و از آب فرات مینوشد.

ابوصادق در باره علی علیه السلام نقل کرد که با لیلی ازدواج کرد و برای او حجله عروسی ترتیب دادند. اما امیرمؤمنان آن را از بین برد و فرمود: برای آل علی کفایت میکند آنچه را که در آن هستند.

حسن بن صالح بن حی گفت: به من خبر رسید که علی علیه السلام با زنی ازدواج کرد که آن زن خانهای را برای او آراست. اما علی علیه السلام از وارد شدن به آن خانه خوداری کرد.

کلاب بن علی عامری گفت: عمه ام در شب زفاف در حالی به خانه علی علیه السلام برده شد که بر روی الاغی حمل میشد که بر آن پالانی بود و در زیر او پارچه ای و در پشتش زنبیلی آویزان بود(1).

10. مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس و مجاهد و قتاده درباره این آیه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّه(2)» {ای

کسانی که ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده حرام مشمارید}گفتند که درباره علی علیه السلام، ابوذر، سلمان، مقداد، عثمان بن مظعون و سالم نازل شد چرا که آنها با هم عهد بستند که در روز روزه بگیرند و در شب به قیام شبانه بپردازند، در رختخواب نخوابند، گوشت نخورند، به زنان و چیزهای گوارا وحلال نزدیک نشوند، لباس خشن بپوشند و از دنیا کناره گیری کنند، در زمین سیر کنند و حتی بعضی از آنها خواستند تا آلت تناسلی خود را قطع کنند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود: چه شده است قومی را زنان و چیزهای پاکیزه و خواب و شهوات دنیوی را حرام کردهاند؟ من شما را دستور نمیدهم که همچون راهبان و

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 306، 307
2- . مائده / 87

کشیشان باشید در دین و آئین من ترک گوشت و زن و صومعه گزینی وجود ندارد. همانا سیاحت و رهبانیت امت من جهاد است. تا آخر حدیث.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آیه فوق درباره علی علیه السلام، بلال و عثمان بن مظعون نازل شد اما علی علیه السلام چون سوگند یاد کرده بود که در شب اصلا نخوابد تا زمانیکه خداوند بخواهد. اما بلال سوگند یاد کرده بود که هیچگاه در روز غذا نخورد و عثمان بن مظعون هم قسم خورده بود که هیچ وقت ازدواج نکند.

ابن عباس بر امیرمؤمنان علیه السلام وارد شد و گفت: حاجیان جمع شدهاند تا از تو بشنوند. حضرت که کفشهایش را پینه میزد فرمود: به خدا سوگند الان مشغول کاری هستم که در نزدم محبوب تر از حکومت بر شما است مگر اینکه حدی را اجرا کنم و یا باطلی را دفع کنم.

حضرت در نامه ای به ابن عباس نوشت: نباید بهره تو از ولایتت مالی باشد که به دست می آوری و نه خشمی که با آن انتقام بگیری و خود را تشفی دهی، بلکه باید از بین بردن باطلی و زنده نگه داشتن حقی باشد.

حضرت فرمود: ای دنیا ! ای دنیا ! خود را بر من عرضه میکنی یا دلت برایم تنگ شده است؟ زمان وصالت دور باد. هرگز به من نزدیک نشو. ای دنیا ! غیر مرا فریب ده مرا به تو نیازی نیست. تو را سه طلاقه کردم که در آن بازگشتی نیست.

و همچنین این شعر از اوست:

- دنیا را سه طلاقه کرده و همسری غیر از او را اختیار کن؛ چرا که دنیا همسر بدی است که به کسی که با او ازدواج می کند توجهای نمی کند.

انساب الأشراف: حضرت از کنار مدفوعی در زباله دانی گذر کرد و فرمود: این چیزی است آنچه که خسیسان به آن بخل ورزند.

روایت شده است در حالیکه علی علیه السلام در یکی از باغهای فدک بود و در دستش بیلی بود. زنی از زیباترین زنان جلوی او آمد و گفت: ای پسر ابو طالب اگر با من ازدواج کنی تو را از این بیل بی نیاز میکنم و به ثروت های زمینی راهنمائی میکنم و تا زمانی که در قید حیات هستی فرمانروائی

برای تو است، حضرت به او گفت: تو چه کسی هستی تا از خانوادهات خواستگاریت کنم؟ گفت: من

ص: 367

دنیا هستم. حضرت فرمود: برگرد! و همسری غیر از من را اختیار کن! تو سنخیتی با من نداری و دغدغهام نیستی آنگاه بیلش را در دست گرفت و این ابیات را خواند:

- نا امید باد هر آنکه دنیای پست او را فریب داد؛ دنیائی که قرنهاست با اموال خود، فریب داده است.

- با قیافهای زیبا و لباسی در شکل عروسان همچون «بُثَینه» میماند نزد ما آمد

- به او گفتم غیر مرا فریب ده چرا که من از دنیا دست شستهام و نادان نیستم تا مرا فریب دهد.

- تا زمانی که جسد محمد در میان ریگ های بیابان آرمیده است من و دنیا با هم جمع نخواهیم شد.

- فرض کن که با گنجینه ها و مرواریدهای خود و اموال قارون و پادشاهان نزد من آمدی

- آیا سرنوشت همه ما نابودی نیست و این اموال به زور از ما گرفته نمیشوند.

- پس غیر مرا فریب ده چرا که من علاقهای به عزت و ملک و بخشش تو ندارم

- به آنچه که روزی داده شدهام قناعت کردهام، ای دنیا! دنبال کسانی رو که اهل حادثه و گرفتاری هستند.

- من از روز دیدار با پروردگار و عذاب سرمدی که زوال ندارد میترسم(1).

توضیح: «الطائل» یعنی نافع، «بثینه» تصغیر است و دختر عامر الجحمی است که برای زیبائی به او مثال میزنند. «عزفت نفسی عنه» از آن دوری کردم. «جنادل» سنگ ها. «هبنی فعلت» فرض کن که آن را انجام دادم. «طوائل» جمع طائله به معنای دشمنی و جرم،«غوائل» مصیبت و گرفتاری.

1- . مناقب آل ابی طالب1: 307، 308

11. مناقب ابن شهر آشوب: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر گاه حضرت علی علیه السلام با دو کار خداپسندانه روبرو میشد سخت ترین آنها را انتخاب میکرد. معاویه به ضرار بن ضمره گفت: علی را برایم توصیف کن. گفت: سوگند به خدا در روز روزه میگرفت و در شب شب زنده داری می کرد، از لباس ها خشن ترین آنها را میپسندید و از غذاها غلیظترین آنها را. علی علیه السلام میان ما مینشست و هرگاه سؤال میکردیم جواب میداد و هرگاه سکوت میکردیم خود شروع میکرد. به طور مساوی تقسیم میکرد و با زیردستان با عدالت رفتار میکرد؛ ضعیف از ظلمش نمیترسید و قوی طمع سوء استفاده از وی را نداشت. سوگند به خدا در شبی که تاریکی پردهای خود را فروهشته بود و ستارگان فرورفته بودند او را در محراب دیدم که همچون مارگزیدهای به خود میپیچید و همچون اندوهگینی گریه میکرد. دیدم او را در حالی که اشک صورتش را خیس کرده بود و دنیا را این گونه خطاب قرار داد: ای دنیا آیا به من شوق پیدا کردی و خود را بر من عرضه می کنی؟ زمان وصالت دور باد، تو را سه طلاقه کردم که آن را بازگشتی نیست، زندگی در تو کوتاه و خطرت آسان و در دسترس است. آه از کمی توشه و دوری راه و وحشت مسیر(1).

12. محاسن: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان از لحاظ خوراک شبیه ترین فرد به رسول خدا بود چندان که خود نان و سرکه و روغن زیتون میخورد و به دیگران نان و گوشت میداد(2).

13. کشف الغمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که هیچ یک از بندگان را به زینتی که محبوب تر از آن نزد خداوند باشد نیاراسته است. خداوند تو را در دنیا زاهد گردانیده و آن را در چشم تو ناپسند قرار داده است. خداوند متعال تهیدستان را در چشم تو دوست داشتنی کرده و تو به داشتن پیروانی چون آنان راضی هستی و آن ها نیز به وجود امامی چون تو خشنودند. ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و تصدیقت کند و وای

1- . مناقب آل ابی طالب1: 309
2- . المحاسن 483

بر کسی که بر تو کینه ورزد و تکذیبت کند. آنان که تو را دوست می دارند و تصدیقت می کنند برادران دینی و شرکای تو در بهشت هستند امّا آنان که بر تو کینه ورزند و تکذیبت کنند بر خداوند است که آن ها را در روز قیامت در جایگاه دروغگویان قرار دهد.

عبد الله بن ابی هذیل گفت: علی را دیدم که پیراهنی بی ارزش بر تن داشت که اگر آن را می کشید به ناخنها می رسید و هر گاه رهایش می کرد به نیمه بازو.

عمر بن عبد العزیز گفت: در میان این امّت بعد از پیامبر کسی را زاهدتر از علی بن ابی طالب نشناخته ایم.

سوید بن غفله گفت: بر علی بن ابی طالب علیه السلام به هنگام عصر وارد شدم و او را نشسته یافتم در حالی که در برابرش ظرفی شیر قرار داشت که از شدت ترشیدگی بویش به مشامم می رسید و در دست تکه نانی داشت که پوسته های جو بر آن آشکار بود. آن نان را می شکست و هر گاه از شکستن آن ناتوان می شد نان را با زانو می شکست و در شیر می ریخت. حضرت فرمود: نزدیک شو و از خوراک ما بخور. گفتم: من روزه دارم. فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر کس روزه، او را از خوردن خوراکی که به آن مایل است باز دارد بر خداوند حق است که خوراک بهشت به او خوراند و از نوشیدنی آن سیرابش کند. من به کنیز او که در نزدیکی حضرت ایستاده بود گفتم: وای بر تو ای فضه آیا درباره این بزرگوار از خدا نمی هراسی، چرا خوراک او را غربال نکرده ای؟ من در خوراکش سبوس می بینم. فضّه گفت: به ما دستور داده است خوراک او را غربال نکنیم. حضرت به من فرمود: به کنیز چیزی گفتی؟ گفتگویم را با فضّه برای او تکرار کردم. حضرت فرمود: پدر و مادرم فدای کسی(یعنی رسول خدا) باد که طعام او غربال نشد و سه روز از نان گندم سیر نگشت تا آن که خداوند جان او را گرفت و به سوی خود برد(1).

مناقب ابن شهر آشوب: از ابن غفله مانند آن آمده است سپس گفت: حضرت به عقبه بن علقمه گفت: ای ابا جندب! رسول خدا را دیدم که خشک تر از این را هم

1- . كشف الغمه: 47

میخورد و خشن تر از این را میپوشید. اگر من راه او را در پیش نگیرم میترسم که به او ملحق نشوم.(1)

توضیح: «الحارز»: یعنی شیر ترشیده شده.

14. کشف الغمه: ابو مطر گفت: از مسجد بیرون آمدم. ناگهان شخصی از پشت سرم ندا داد: دامن لباست را بالا بگیر؛ زیرا در این صورت لباست ماندگارتر و خودت پرهیزگارتر خواهی بود و اگر مسلمان هستی سرت را پایین بگیر. وقتی نگاه کردم مردی را دیدم که لنگی به پا داشت و ردایی بر دوش انداخته و تازیانه ای به دست دارد. گویا یکی از اعراب بیابان گرد است. به دنبال او راه افتادم و از شخصی پرسیدم: این کیست؟ آن مرد گفت: انگار در این شهر غریب هستی! گفتم: آری! مردی از اهل بصره هستم. آن مرد گفت: او علی علیه السلام، امیرمؤمنان است.

امام رفت تا به خانه بنی معیط - بازار شتر فروشان - رسید و در آنجا فرمود: معامله کنید و سوگند نخورید چرا که سوگند، کالا را تباه می کند و برکت را می برد. سپس به بازار خرما فروشان رسید در آنجا کنیزی را دید که گریه می کند، فرمود: چرا گریه میکنی؟ گفت: این آقا خرمائی را به یک درهم به من فروخت، اما مولایم آن را برگرداند و الان این مرد آن را پس نمی گیرد. حضرت به فروشنده گفت: خرمایت را بگیر و یک درهم را به او پس بده چرا که او خدمتکار است و کاری از دست او بر نمیآید. آن مرد به سخن حضرت توجهای نکرد. گفتم: آیا میدانی که این مرد کیست؟ گفت: نه، گفتم: امیرمؤمنان علیه السلام است. وقتی این را شنید خرما را گرفت و یک درهم را به او پس داد و گفت: دوست دارم که از من راضی باشی. حضرت فرمود: هیچ چیز به اندازه این مرا راضی نمیکند که حق مشتریان را تمام و کمال به آنها پرداخت کنید. سپس از بازار خرما فروشان گذر کرد و فرمود: ای خرما فروشان! مسکین را طعام دهید تا کسب وکارتان رونق گیرد. سپس در حالی که مسلمانان همراه او شدند به طرف بازار ماهی فروشان رفت و خطاب به آنها گفت: در اینجا ماهی هایی را که در آب میمیرند به مردم نفروشید.

1- . مناقب آل ابی طالب1: 305

آن گاه امیرمؤمنان علیه السلام به دارالفرات - بازار کرباس فروشان - آمد و به یکی از فروشندگان فرمود: ای پیرمرد ! پیراهنی زیبا و خوب را به سه درهم به من بفروش. پیرمرد امیرمؤمنان را شناخت به همین خاطر حضرت از وی چیزی نخرید و به سراغ دیگری رفت ولی او نیز امام را شناخت و علی علیه السلام بدون این که از وی چیزی بخرد، نزد جوانی نوپا رفت و پیراهنی به سه درهم از وی خرید و بر تن کرد. این پیراهن تا مچ و برآمدگی روی پا را می پوشاند. وقتی حضرت آن را پوشید فرمود: سپاس خدائی را که به من پر پرندگان را روزی داد تا به وسیله آن خود را زینت دهم و عورتم را بپوشانم. به او گفته شد: ای امیرمؤمنان این چیزی است که از خود میگوئی یا آن را از رسول خدا شنیدهای؟ فرمود: آن را از رسول خدا به هنگام پوشیدن لباس شنیدم. وقتی پدر آن جوان آمد، به وی گفته شد: امروز فرزندت پیراهنی به سه درهم به امیرمؤمنان فروخت. وی به فرزندش گفت: چرا از وی دو درهم نگرفتی؟ آن گاه یک درهم برداشت و به سوی امیرمؤمنان حرکت کرد. امام در کنار درِ رحبه نشسته بود و مسلمانان در اطرافش بودند. پدر آن جوان به امام گفت: ای امیرمؤمنان ! این یک درهم را بگیر. امام پرسید: جریان این یک درهم چیست؟ مرد گفت: بهای پیراهنت دو درهم بیش نیست. امام علیه السلام فرمود: او با رضایتِ من فروخت و من با رضایت وی از او گرفتم.

قبیصه بن جابر گفت: زاهدتر از علی بن ابی طالب را در دنیا ندیدم.

در کتاب یواقیت ابی عمر زاهد آمده است: امیرمؤمنان دستور داد تا بیت المال را آب پاشی و جارو کنند و سپس فرمود: ای طلای زرد جز مرا فریب ده و ای سیم سفید غیر مرا فریب بده سپس این شعر را خواند:

این است میوه چیده من و بهترینش در آن است؛ درحالی که هر چینندهای دستش به سوی دهانش است(1).

ابن اعرابی گفت: روزی حضرت به بازار رفت و پیراهنی را با سه درهم و نیم خرید و در همان جا آن را پوشید و پی برد که آستین آن دراز است. به خیاط دستور

1- . کشف الغمه: 47-48

داد تا اضافه آن را قطع کند. خیاط گفت: ای امیرمؤمنان بده تا آن قسمت باقیمانده را دور دوزی کنم؟ فرمود: نه و در حالی که تازیانهاش را بر روی شانهاش حمل میکرد گفت: کافیست برای تو توشهای که به مقصدت میرساند. کافی است برای تو توشهای که به مقصدت میرساند(1).

توضیح: جزری در النهایه گفت: درباره شعری که علی مثال آورد «هذا جنای وخیاره فیه» گفت: این ضربالمثلی است که برای نخستین بار آن را عمرو بن اخت جذیمه الأبرش بر زبان آورد. وی به همراه دوستانش مشغول جمع کردن قارچ بودند. دوستان عمرو هرگاه به بهترین قارچ ها میرسیدند آن را میخوردند اما عمرو آنها را در آستینش میگذاشت و برای دائیاش میبرد و این شعر را گفت که بعدها ضرب المثل شد. منظور امیرمؤمنان علیه السلام این بود که در غنیمتی که مسلمانان در جنگ ها به دست میآوردند تصرف نمیکرد بلکه آن را در جای خود قرار میداد و به موقع میان مسلمانان تقسیم میکرد. «جنی یجنی» یعنی چیدن و «الجنی» اسم آنچه است که چیده میشود.(2) وی همچنین درباره این جمله حضرت «شرعک ما بلغک المحلا» گفت: یعنی کافی است و بسنده میکند و این ضربالمثلی است که برای رساندن به آسانی گفته میشود(3). میدانی هم در مجمع الأمثال گفت: یعنی کافی است برای تو توشهای که به مقصدت میرساند(4).

15. کشف الغمه: در کتاب حلیه آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی خداوند تو را به زینتی آراسته است که هیچ یک از بندگان را به زینتی محبوب تر از آن نزد خدا نیاراسته است؛ و آن زینت نیکان در نزد خداوند است که عبارت است از زهد در دنیا، چنانکه تو را طوری قرار داده که از دنیا چیزی کم نمیکنی و دنیا نیز چیزی از تو کم نمیکند.

1- . کشف الغمه: 47-48
2- . النهایه 1: 184
3- . النهایه 2: 214
4- . مجمع الأمثال1: 376

راوی گفت: در خَوَرنق(1) بر علی علیه السلام وارد شدم در حالی که زیر پیراهن کهنه نخی خود میلرزید. گفتم: ای امیرمؤمنان خداوند متعال برای تو و خانوادهات در بیت المال آنقدری را قرار داده که بتوانید زندگی خوبی داشته باشید چرا با خود اینگونه رفتار میکنید و سخت میگیرید؟ فرمود: سوگند به خدا چیزی از اموال شما را کم نخواهم کرد. این لباسی بود که با آن از منزلم در مدینه خارج شدم و غیر از آن را نداشتم.

روزی علی علیه السلام با پیراهنی پینه دار از منزل بیرون رفت. مردم وقتی او را دیدند سرزنشش کردند. حضرت در جواب آنها فرمود: قلب با پوشیدن آن خاشع میشود و مسلمانان به آن اقتدا می کنند.

روزی حضرت دو پیراهن زبر و خشن خرید و به قنبر گفت: یکی از آنها را انتخاب کن. قنبر یکی از آنها را انتخاب کرد و حضرت دیگری را پوشید اما به هنگام پوشیدن دید که آستین هایش از انگشتانش اضافی است و آن را قطع کرد.

روزی حضرت به بازار رفت تا شمشیرش را بفروشد، در آنجا فرمود: چه کسی حاضر است که این شمشیر را از من بخرد سوگند به کسی که دانه را شکافت مدتها با این شمشیر غبار غم را از چهره رسول خدا پاک کردم و اگر پول خرید یک لنگ را داشتم آن را نمیفروختم.

امیرمؤمنان علیه السلام مردی از قبیله ثقیف را به فرمانداری شهر عکبرا(2)

منصوب نمود و به او فرمود: فردا پس از برگزاری نماز ظهر به نزد من بیا. او گفت: روز بعد نزد حضرت برگشتم. نگهبانی را ندیدم که مانع از ورودم شود. وقتی داخل شدم، دیدم حضرت نشسته و نزد وی جز کاسه و کوزه ای آب چیزی دیگر ندیدم. آنگاه دستور داد ظرف سر به مهری را بیاورند. با خود گفتم: او مرا امین دانسته و می خواهد گوهر گرانقدری که از دید دیگران پنهان داشته به من نشان دهد. حضرت مهر را از ظرف برداشت و آن را باز نمود ناگهان چشمم به مقداری سویق افتاد که در کاسه ای ریخت و مقداری آب بر آن اضافه کرد و خود نوشید و به من هم تعارف

1- . خورنق: نام مکانی در کوفه است.
2- . منطقه ای از ناحیه دجیل است که با بغداد ده فرسخ فاصله دارد.

کرد. با دیدن این منظره نتوانستم صبر کنم و گفتم: ای امیرمؤمنان شما در کشوری مانند عراق که پر از نعمت است، این گونه به خود سخت می گیرید؟! فرمود: به خدا سوگند مهری که بر این ظرف زده ام به خاطر بخل نیست بلکه تنها در حد نیازم از غذا استفاده می کنم و می ترسم نزدیکانم در آن غذای (لذیذ) اضافه کنند و من دوست ندارم وارد شکمم شود جز غذای خوب و طیب. به همین خاطر آن را می بندم.آنگاه به من فرمود: بپرهیز از غذائی که حلال بودنش را نمی دانی.(1)

16. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنان سلام می کرد و جواب وی را می دادند، امیرمؤمنان علیه السلام هم بر زنان سلام می کرد اما دوست نداشت که بر زنان جوان سلام کند، چرا که می گفت: میترسم صدای آنها بر من خوش آید و و بر من ضرری وارد شود که از مقدار پاداشی که [از سلام کردن] می طلبم بیشتر باشد(2).

توضیح: چه بسا این کار و سخنان را برای آموزش دادن به امت انجام داده باشد.

17. کافی: جابر عبدی گفت: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند متعال مرا امام مردم قرار داده است و بر من فرض کرده است تا در نفسم و خوراک و نوشیدنی و لباسم همچون ضعیفان باشم تا فقیر به فقرم اقتدا کند و ثروتمند با ثروتش سر به طغیان نکشد(3).

18. کافی: حماد بن عثمان گفت: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از او سؤال کرد: خداوند تو را اصلاح کند فرمودید که علی علیه السلام لباس زبر و خشن و یا پیراهن چهار درهمی و شبیه آن میپوشید اما خود شما لباس جدیدی را پوشیدهای؟ امام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام آن لباس را در زمانی میپوشید که غیر متعارف نبود. اما امروزه اگر مانند آن لباس پوشیده شود غیر متعارف و لباس شهرت است. بهترین لباس هر زمانی لباسی است که در میان مردم شایع است.

1- . کشف الغمه: 49-50
2- . الکافی 5 : 535

3- . الکافی1 : 410

اما زمانی که مهدی موعود قائم ما اهل بیت ظهور کند مانند علی علیه السلام لباس خواهد پوشید و سیره او را دنبال خواهد کرد(1).

19. نهج البلاغه: از سخنان آن حضرت در بصره: هنگام که حضرت علی السلام برای عیادت علاء بن زیاد حارثی که از اصحابش بود نزد وی رفت و خانه بزرگ و مجلل او را دید فرمود: با این خانه وسیع در دنیا چه می کنی در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری؟.آری اگر بخواهی می توانی با همین خانه به آخرت برسی! چنانکه از مهمانان پذیرایی کنی، صله رحم را به جای آوری، و حقوقی را که بر گردن تو است به صاحبان حق برسانی، در این حالت است که میتوانی با همین خانه وسیع به آخرت نیز دست یابی. علاء گفت: از برادرم عاصم بن زیاد به شما شکایت می کنم. فرمود: او را چه شده؟ گفت: عبایی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. امام علیه السّلام فرمود: او را بیاورید. وقتی آمد به او فرمود: ای دشمن جان خویش! شیطان سرگردانت کرده، آیا تو به زن و فرزندانت رحم نمی کنی؟ تو می پنداری که خداوند نعمت های پاکیزه اش را حلال کرده، امّا دوست ندارد تو از آنها استفاده کنی؟ تو در برابر خدا کوچکتر از آنی که اینگونه با تو رفتار کند. عاصم گفت: ای امیرمؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غذای ناگوار به سر می بری؟ امام فرمود: وای بر تو! من همانند تو نیستم. خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند.(2)

توضیح: سخن حضرت علیه السلام «کنت احوج» در اینجا کان زائد است همچون این آیه: «کان فی المهد صبیا(3)». «مطالع الحقوق» یعنی وجوه شرعی آن. «علیّ به» یعنی او را حاضر کنید و اصلا آن این بوده «اعجل به علی» فورا او را نزد من آورید که در آن فعل امر حذف شده و بقیه کلام بر معنای آن دلالت می کند. «العدی» تصغیر عدو به معنای دشمن است و آن را به سبب پست بودن کار او و

1- . الکافی1: 411
2- . نهج البلاغه 1: 448-449
3- . مریم/ 29

نادانیش از عملی که انجام داده است به این شکل آورده است. عدهای هم معتقدند که به خاطر دشمنی زیاد حضرت با چنین رفتاری است و همچنین آوردهاند که به خاطر مهربانی و ترحم است همچنان که میگوییم: یا بنیّ. «لقد استهام بک الشیطان» یعنی شیطان تو را گمراه و سرگردان کرده است و باء در آن زائد است. «طعام جشب» یعنی غلیظ و ناگوار. «تبیغ الدم» به جوش آمدن خون.

20. نهج البلاغه: وقتی حضرت در بستر بیماری بود یاران و اصحابش به عیادت او میآمدند یکی از آنها پرسید: ای امیرمؤمنان حالت چطور است؟ فرمود: چگونه باشد حال کسی که به سبب بقایش فنا شود و از پس سلامتی اش بیماری باشد و مصیبت ها و گرفتاریها از جاهایی او را در بر بگیرد که اصلا انتظار آنها را نداشته باشد(1).

توضیح: باء در «ببقائه» سببیت است چرا که بقاء باعث ضعف قوای فرد و نزدیک شدن اجل میشود. باء در «بصحته» برای ملابسه است. البته میتوان با تکلف آن را برای سببیت هم آورد به این معنا که غالبا سلامتی باعث جرات انسان و عدم احتیاط او در برابر آسیب ها و مضرات میشود. «یؤتی من مأمنه» یعنی مصیبت ها و گرفتاری از جاهایی او را در بر میگیرد که اصلا انتظار آن را نداشته چنانکه از آنها مطمئن و در غفلت بود. البته میتوان «مأمن» را مصدر گرفت به این معنا که احساس امنیت و غفلت او از دلایل فقدان دوراندیشی او و غلبه دشمنان بر او است.

21. نهج البلاغه: به خدا سوگند دنیا در چشم من پست تر از تکه استخوان خوکی در دست جذامی است(2).

22. تنبیه الخاطر: ابن ابی رافع گفت: من مسؤول بیت المال و کاتب علی بن ابی طالب علیه السلام بودم. در بیت المال گردنبندی از مروارید وجود داشت که حضرت در روز جنگ بصره آن را به غنیمت گرفته بود. دختر امیرمؤمنان نامهای را برای من فرستاد و در آن گفت: شنیدهام که در بیت المال امیرمؤمنان گردنبند مرواریدی هست و آن در دست توست. دوست دارم که آن را به صورت عاریه به

1- . نهج البلاغه 2: 169

2- . نهج البلاغه 2: 197

من دهی تا در روز عید قربان خودم را با آن زینت دهم. من هم به دختر امیرمؤمنان پیام دادم: ای دختر امیرمؤمنان، این امانتی تضمین شده است که باید برگردانده شود و او قبول کرد وگفت: امانتی در دست من است و پس از سه روز آن را بر می گردانم. گردنبند را به او دادم. امیرمؤمنان علیه السلام چون گردنبند را در گردن دخترش دید آن را شناخت و به او فرمود: از کجا این گردنبند را آوردهای؟ او گفت: آن را از ابن ابی رافع خزانه دار بیت المال گرفته ام تا در عید خودم را با آن بیارایم و پس از آن بازگردانم. امیرمؤمنان علیه السلام مرا فرا خواند و من نزد او رفتم. به من فرمود: آیا تو به مسلمانان خیانت می کنی ای ابن ابی رافع؟ به حضرت گفتم: به خدا پناه می برم از این که به مسلمانان خیانت کنم! حضرت فرمود: چگونه گردنبندی که در بیت المال مسلمانان بوده بدون اجازه من و رضایت مسلمانان آن را به دختر من عاریه دادی؟ گفتم: ای امیر مؤمنان، او دختر شما بود و از من خواست که به او عاریه دهم تا خودش را با آن زینت کند؛ من هم آن را به عنوان عاریه مضمونه مردوده دادم و ضمانت آن را در مال خودم به عهده گرفتم و بر من است که آن را سالم به جایگاهش بازگردانم. حضرت فرمود: باید همین امروز آن را بازگردانی و مبادا که چنین کاری را بار دیگر تکرار کنی چرا که در این صورت تو را مجازات خواهم کرد. آن گاه امام فرمود: وای بر دخترم! اگر این گردنبند را به شکل عاریه مضمونه مردوده نگرفته بود، نخستین زن هاشمی میشد که دستش به خاطر دزدی قطع می شد. ابن ابی رافع گوید: سخن حضرت به دخترش رسید. او به امیرمؤمنان گفت: ای امیر مؤمنان، من دختر و پاره تن توام! چه کسی از من به این گردنبند سزاوارتر است؟ حضرت فرمود: ای دختر علی بن ابی طالب، خویش را از حق دور نکن. آیا تمام زنان مهاجر در این عید این گونه خود را میآرایند؟ علی بن ابی رافع گفت: من گردنبند را از دختر امیرمؤمنان گرفتم و آن را به جایگاهش برگرداندم (1).

توضیح: جوهری گفته: «اولی لک» تهدید و وعده به شرّ است. اما اصمعی گفت: یعنی نزدیک بود بر سر او فرود بیاید آنچه که او را هلاک میکند(2).

ص: 378

1- . تنبیه الخواطر 2: 3،4.
2- . الصحاح: 2530.

23. کشف المحجه: امام محمد باقرعلیه السلام فرمود: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام دار فانی را وداع گفت 800 هزار درهم بدهکار بود. حسن علیه السلام زمینی را به 500 هزار درهم و زمین دیگری را به 300 هزار درهم فروخت و بدهی او را پرداخت کرد. چرا که آن حضرت از خمس چیزی را برای خود کنار نگذاشت تا در هنگام گرفتاری و بلایا از آن استفاده کند.(1)

24. تهذیب: امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرد که فرمود: قنبر افطاری مولا علی علیه السلام را که کوزه ای سفالین سر به مهر که در آن سویق بود برای ایشان آورد. مردی گفت: ای امیرمؤمنان این خساست است که درِ غذایت را میبندی؟ امیرمؤمنان علیه السلام خندید و فرمود: و یا اینکه علت دیگر داشته باشد و من آن را برای تو میگویم. درِ غذایم به این جهت سر به مهر است که دوست دارم تنها چیزی را بخورم که راه به دست آوردن آن را میدانم آنگاه در غذا را شکست و سویقی را که در آن بود در کاسه ای ریخت و مقداری از آن را به آن مرد داد و خود کاسه را به دست گرفت. وقتی که خواست آن را بنوشد فرمود: بسم الله پروردگارا برای تو روزه گرفتیم و با رزق تو افطار کردیم از ما قبول کن؛ همانا تو شنوا و آگاه هستی(2).

25. امالی طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند صاحب شم یعنی امیرمؤمنان علیه السلام چون بندگان مینشست و چون بندگان غذا میخورد. به مردم نان و گوشت میداد و خود به خانه بر میگشت و روغن زیتون و سرکه میخورد. دو پیراهن سنبلانی میخرید و به خدمتکارش میگفت که هر کدام را که دوست دارد انتخاب کند و خود دیگری را میپوشید و اگر آستینش از انگشتانش بلندتر بود آن را قطع میکرد و اگر دامنش از مفصل ساق میگذشت آن را می برید و هر گاه با دو کار خدا پسند روبرو میشد سخت ترین آنها را انتخاب میکرد. پنج سال بر مردم حکومت کرد نه آجری بر آجری گذاشت و نه خشتی بر خشتی، نه زمین زراعتی برداشت ونه طلا و نقره ای به جا گذاشت تنها هفتصد درهم از او به جا ماند

1- .کشف المحجه: 125
2- . التهذیب 1: 417

که از عطای او بیشتر بود که با آن میخواست خدمتکاری را برای خانودهاش استخدام کند. اعمالی را که او انجام میداد از توان هیچ کدام از ما بر نمیآید. علی بن الحسین علیه السلام به کتابی از کتاب های آن حضرت نگاه کرد و آن را بر زمین زد و گفت: چه کسی توان انجام چنین اعمالی را دارد(1).

26. دعوات راوندی: امیرمؤمنان علیه السلام خرمایی از بدترین نوع خرما خورد و به دنبال آن آب نوشید آنگاه با دستش بر شکمش زد و فرمود: کسی که شکمش او را وارد آتش جهنم کند خداوند او را نابود کند. سپس این بیت شعر را مثال آورد

- اگر تمام خواسته های شکم و عورتت را برآورده کنی به نهایت مذمت خواهند رسید.

27. نهج البلاغه: نامه به فرماندار بصره، عثمان بن حنیف انصاری که دعوت مهمانی سرمایه داری از مردم بصره را پذیرفت:

پس از یاد خدا و درود! ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو نهادند. گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره می خوری؟ پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی دانی دور بیفکن، و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن.

آگاه باش! هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش روشنی می گیرد، آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید امّا با پرهیزکاری و تلاش در عبادت و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید. پس سوگند به خدا! من از

1- . امالی ابن الشیخ: 73

دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام و بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم.

آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست. مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟در حالی که جایگاه فردای آدمی گور است که در تاریکی آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان می گردد، گودالی که هر چه بر وسعت آن بیفزایند و دست های گورکن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را پر کرده و خاک انباشته رخنه هایش را مسدود کند. من نفس خود را با پرهیزکاری می پرورانم، تا در روز قیامت که هراسناک ترین روزهاست در امان و در لغزشگاه های آن ثابت قدم باشد. من اگر می خواستم، می توانستم از عسل پاک و از مغز گندم و بافته های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم امّا هیهات که هوای نفس بر من چیره گردد و حرص و طمع مرا وا دارد که طعامهای لذیذ برگزینم در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت:

- این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند.

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرمؤمنان خوانند و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم؟! و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم؟ آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده و از آینده خود بی خبر است. آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟ گویا می شنوم که شخصی از شما می گوید:اگر غذای فرزند ابی طالب همین است پس سستی او را فرا گرفته و از نبرد با هماوردان و شجاعان باز مانده است.

آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت تر و درختان کناره جویبار پوستشان نازک تر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند آتش چوبشان شعله ورتر و پر دوام تر است. نسبت من و رسول خدا هچون دو نخلی است که از یک ریشه اند یا چون نسبت آرنج است به بازو. به خدا سوگند! اگر عرب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند از آن روی بر نتابم و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می شتابم و تلاش می کنم که زمین را از این شخص مسخ شده(معاویه) و این جسم کج اندیش، پاک سازم تا سنگ و شن از میان دانه ها جدا گردد.

ای دنیا از من دور شو، مهارت را بر پشت تو نهاده و از چنگال های تو رهایی یافتم و از دام های تو نجات یافته و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام. کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود فریبشان داده ای؟ کجایند امت هایی که با زر و زیورت آنها را فریفتی؟ که اکنون در گورها گرفتارند! و درون لحدها پنهان شده اند. ای دنیا به خدا سوگند! اگر شخصی دیدنی بودی و قالب حس کردنی داشتی،حدود خدا را بر تو جاری می کردم، به جهت بندگانی که آنها را با آرزوهایت فریب دادی و ملّت هایی که آنها را به هلاکت افکندی و قدرتمندانی که آنها را تسلیم نابودی کردی و هدف انواع بلاها قرار دادی که دیگر راه پس و پیش و ندارند، امّا هیهات! کسی که در لغزشگاه تو قدم گذارد سقوط خواهد کرد و آن کس که بر امواج تو سوار شد غرق گردید کسی که از دام های تو رهائی یافت پیروز شد، آن کس که از تو به سلامت گذشت نگران نیست که جایگاهش تنگ است زیرا دنیا در پیش او چونان روزی است که گذشت.

از برابر دیدگانم دور شو، سوگند به خدا، رام تو نگردم که خوارم سازی و مهارم را به دست تو ندهم که هر کجا خواهی مرا بکشانی. به خدا سوگند، - سوگندی که تنها اراده خدا آن را تغییر دهد -، چنان نفس خود را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان، هر گاه بیابم شاد شود، و به نمک به جای خورش قناعت کند و آنقدر از چشم ها اشک ریزم که چونان چشمه ای خشک در آید و اشک چشمم پایان پذیرد. آیا سزاوار است که چرندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند و گله گوسفندان پس از چرا کردن به آغل رو کنند، و علی نیز [همانند آنان] از زاد و توشه خود بخورد و

استراحت کند؟ چشمش روشن باد! که پس از سالیان دراز، چهارپایان رها شده و گلّه های گوسفندان را الگو قرار دهد! خوشا به حال آن کس که مسئولیّت های واجب را در پیشگاه خدا به انجام رسانده و در راه خدا هر گونه سختی و تلخی را به جان خریده و به شب زنده داری پرداخته است و اگر خواب بر او چیره شده بر روی زمین خوابیده، و کف دست را بالین خود قرار داده و در گروهی است که ترس از معاد خواب را از چشمانشان ربوده، و پهلو از بسترها گرفته و لبهایشان به یاد پروردگار در حرکت و با استغفار طولانی گناهان را زدوده اند: «آنان حزب خداوند، و همانا حزب خدا رستگار است. پس از خدا بترس ای پسر حنیف، و به قرص های نان خودت قناعت کن، تا تو را از آتش دوزخ رهائی بخشد.(1)

توضیح: «مادبه» با ضمه دال یعنی طعام یا مهمانی که مردم به آن دعوت می شوند. «العائل» یعنی فقیر. «الجفاء» برعکس خویشاوندی و رابطه حسنه است. «القضم» خوردن با اطراف دندان است و ظاهر کلام علی علیه السلام این است که نهی از قبول کردن چنین دعوتی به دو جهت است نخست به علت اینکه مهمانی است که در آن به فقیران جفا شده و درآن حضور ندارند و فقط ثروتمندان که اهل ریاء و شهرت هستند دعوت شدهاند. دوم اینکه گمان اینکه در چنین دعوتی محرمات خورده شود وجود دارد بنابرین نهی هم می تواند عام و به خاطر کراهیت باشد و هم خاص به خاطر ولاء باشد. پس احتمال دارد که نهی برای تحریم آمده باشد. و ممکن است از عبارت «تستطاب لک الألوان» نوعی دیگر از نهی استخراج شود چرا که در چنین مهمانی انواع و اقسام خوراکی ها که عادت اسراف کاران در مهمانیها است وجود دارد. و همچنین احتمال دارد کراهت و تحریم و عموم و خصوص منظور باشد.

«الطمر» با کسره طاء به معنای لباس کهنه است «الطمران» یعنی رداء و لنگ. «القرصان» برای ناهار و شام. «التبر» یعنی طلائی که به قالب درنیامده باشد البته بعضی آن را برای نقره هم به کار می برند، «قمح» یعنی گندم. «الجشع» حریص ترین. «المبطان» کسی که به خاطر خوردن زیاد شکمش بزرگ میشود،«الغرث»

1- . نهج البلاغه 2: 72- 78

یعنی گرسنگی. «الحری» یعنی تشنگی و همزه در «أو أكون» برای استفهام و واو برای عطف است،«البطنه» یعنی از طعام پر شدن، «القد» با کسره قاف یعنی دوال از پوست ناپیراسته.

«و لا اشارکهم» معطوف بر «اقنع» یا «یقال» است یا اینکه واو برای حالیه است، «طعام جشیب» یعنی غذای غلیظ و ناگوار، «کالبهیمه» در آن تشبیه است ثروتمندان را به چهارپایان خاطر توجه به لذت بردن از آنچه که در نزد آنها است. «المرسله» تشبیه فقیران به حیوانات رها شده است که برای لذت بردن به این در و آن در می زنند و دغدغهای جز آن ندارند. «التقمقم» یعنی گوسفند با لبهایش علوفهای را که در جلوی دستش است خورد. «تکترش» یعنی «کرش»ش را از آن پر میکند و کرش برای جوندگان به منزله معده برای انسان است. «عما یراد بها» سر بریدن و باربری و کار کشیدن از آنها، «المتاهه» یعنی محل سرگردانی که همان گمراهی است و باء در «قعد به» برای متعدی کردن است.

فیروز آبادی گفت: «النزال» با کسره یعنی دو گروه از شترهایشان پائین آمدند و به طرف اسب هایشان رفتند و به زدن هم پرداختند یعنی به میدان جنگ وارد شدند. «الرواتع» درختان سرسبز. «رتع رتوعا» یعنی بسیار خورد و آشامید و در نهایت سرسبزی بود. «العذی» با کسره عین به معنای درختانی است که تنها از آب باران سیراب میشوند. «الصنو» با کسره بر وزن مثل یعنی دو نخلی که از یک ریشه روییدهاند در بعضی از نسخه ها هم آمده «کالضوء من الضوء» یعنی نوری که از نور دیگری منعکس میشود، «الذراع من العضد» وجه تشبیه در این است که عضد (بازو) اصل برای ذراع (ساعد) است ذراع وسیله کار و قدرت و نیرو با بازو است. «رکس» یعنی واژگون کردن چیزی است.

ابن میثم گفت: معاویه به خاطر بر عکس بودن بازوانش معکوس نامیده شد و به خاطر ترک فطرت اصلیش مرکوس نامیده شده و احتمال دارد که تشبیه به چهار پایان باشد. «حتی یخرج» یعنی تا زمانی که معاویه و منافقان از بین مؤمنان خارج شوند و مسلمانان را از شر آنها خلاص کند همچون کسی که پاک می کند غله را.

جوهری گفت: «الغارب» بین کوهان و گردن است و از این معنا گرفته شده «حبلک علی غاربک» یعنی هر جائی که میخواهی برو و اصل آن این است که شتر به هنگام چریدن افسارش بر روی دوشش انداخته میشود چرا که اگر آن را ببیند تمایلی به خوردن ندارد.

«المداحض» یعنی لغزشگاها. «الحبائل» دام ها. «المداعب» از دعابه به معنای شوخی است. «الزخرف» طلا و نهایت زیبائی چیزی. «المهوی والمهواه» ما بین دو کوه. «الصدر» با فتحه صاد و دال به معنای برگشتن از آبشخور بر عکس ورود. «ازورّ عنه» روی گرداند،«ضیق المناخ» کنایه از سختیهای دنیا همچون فقر، بیماری و حبس و زندان. «حان» نزدیک شدن. «رجل سلس» یعنی نرم و فرمان پذیر. «هش» شاد و خوشحال شدن. «نضب الماء» یعنی تمام شدن و ته گرفتن،«ماء معین» آشکار بر روی زمین.«الربیضه» دسته گاو و گوسفندان و «ربوض» یعنی به زانو درآمدن چهارپایان مثل گوسفند و اسب و سگ مانند «بروک» که برای به زانو درآمدن شتر به کار میرود. «الهجوع» یعنی خوابیدن در شب، «الهمل» با فتحه هاء و میم به معنای شتر بدون ساربان. «عرکت بجنبها» ومانند آن«یعرک الأذی بجنبه» یعنی همراه او بود. «ما اکتحلت غمضا» یعنی نخوابیدم. «الکری» یعنی خواب. «تقشعت» یعنی از بین رفت و محو شد همچون محو شدن ابرها.

28. نهج البلاغه: روزی ضرار بن ضمره بر معاویه وارد شد، معاویه از خواست تا علی علیه السلام را برای او توصیف کند، ضرار این گونه لب به سخن گشود: سوگند به خدا در شبی که تاریکی پردهای خود را فروهشته بود و ستارگان فرورفته بودند او را در محراب دیدم که همچون مارگزیده نا آرامی و همچون اندوهگین گریه میکرد دیدم او را در حالی که اشک صورتش را خیس کرده بود و دنیا را اینگونه خطاب قرار داد: ای دنیا خود را بر من عرضه می کنی یا دلت برایم تنگ شده است؟ زمان وصالت دور باد. تو را سه طلاقه کردم که آن را بازگشتی نیست. زندگی در تو

کوتاه، خطرت آسان و امیدت حقیر است. آه از کمی توشه، دوری راه، وحشت مسیر، عظمت خاستگاه و تنگی خوابگاه (قبر)(1).

توضیح: «السدیل» پردهای که در پیش هودج کشند و جمع آن سدول است «یتململ علی فراشه» یعنی از شدت درد نتوانست بخوابد و در بستر ناآرامی کرد. «السلیم» یعنی مارگزیده، گفته میشود«سلمته الحیه» یعنی او را گزید و به خاطر فال نیک گرفتن به بهبودی و سلامت وی سلیم نام گرفته است. «الیک» اسم فعل به معنای امر است یعنی از من دور شو و «عنیّ» متعلق به چیزی است که در معنای فعل است.«حان» نزدیک شدن و در اینجا دعائی است یعنی زمان وصل تو نزدیک مباد و همواره از من دور باشی.«غرّی غیری» منظور امر به غرور دیگران نیست بلکه این است که او فریب دنیا را نمیخورد بلکه این دیگران هستند که فریب آن را میخورند. «و أملک» آنچه از تو و در تو امید داده میشود.

29. امالی صدوق: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا دنیای شما در نزد من نیست جز منزلگاه مسافرانی که بر سر آبی فرود آمدند و ناگهان قافله سالار بانگ رحیل سر زند و آنها باید بروند و لذتهای دنیا در پیش من نیست مگر همچون آبی جوشان که داغ آن را سر میکشم و یا همچون شربت تلخی است که به اجبار آن را جرعه جرعه فرو میبرم و زهر ماریست که آن را مینوشم و طوق آتشی است که مرا گلوگیر کرده است. این پالتوی خود را آنقدر وصله زدم که از وصله گرش خجالت میکشم؛ چندان که وصله گر به من گفت که آن را همچون خر ماده به دور افکن و دوست نداشت که دیگر آن را وصله زند، در جواب او گفتم: از من دور شو. بامدادان شبروانِ عمل خود را بستایند و رنج بیخوابی از آنها زدوده میشود. چنانچه بخواهم میتوانم همچون شما پیراهن عبقری نقشه دار بپوشم و بهترین نوع گندم با سینه مرغ بخورم و آب صاف در ظرف بلورین بنوشم ولی من خداوند متعال را تصدیق می کنم که میفرماید: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیها لا یُبْخَسُونَ * أُولئِکَ الَّذِینَ

1- . نهج البلاغه 2: 158

لَيْسَ لَهُمْ فِى الْآخِرَهِ إِلَّا النَّار(1)» { كسانى كه زندگى دنيا و زيور آن را بخواهند [جزاى] كارهايشان را در آنجا به طور كامل به آنان مى دهيم و به آنان در آنجا كم داده نخواهد شد. اينان كسانى هستند كه در آخرت جز آتش برايشان نخواهد بود}. چگونه ميتوانم تاب آتشى را بياورم كه اگر شراره اى از آن به زمين رسد تمام گياهش را بسوزاند و اگر كسى از آن به قله كوه پناه برد آن را بسوزاند و آتش در قله افكند. كدام بهتر است براى على اينكه نزد خدا مقرب باشد يا رانده شده در شراره هاى آتش انداخته شود و به سبب جرمش مورد غضب الهى گردد و تكذيب شود؟ به خدا اگر بر خار مغيلان بخوابم و زيرم پوشيده از خوار درختان گردد و دست و پايم به غل و زنجير كشيده شود در نزدم محبوبتر است از اينكه در قيامت با رسول خدا رو در رو شوم در حالى كه در حق يتيمى خيانت كرده باشم و عامدانه سهم او را نداده باشم. من به خاطر نفس خود كه به سوى نابودى و پوسيدگى مى شتابد و زير لايه هاى گسترده خاك مدتها مى ماند و پس از اين زندگى كوتاه با معبودش ملاقات ميكند به يتيم و غير يتيم ظلم نخواهم كرد.

اى شيعيانم! بر حذر باشيد كه دنيا شما را با دندان هاى نيشدار خود گاز گرفته است و همچون گرگ هايش شما را به نوبت شكار ميكند. اينها مركبهاى كوچ هستند كه براى مسافران پهلو گرفته اند.

بدانيد كه سخن شاخه ها دارد پس مبادا كسى از شما گويد سخنان على نامتناسب است چون كلام، خود را بر آدمى عرضه مى دارد. به من خبر رسيده كه مردى از ساكنان مداين پس از مسلمانى پيرو كافران گشته و از لباس هاى مخصوص دهقانانش پوشيده است و در صبح خود ماده هاى خوش بو را بوئيد و در شب عود هندى بخور كرد و گرد او گلستانى است كه سيبش را بويد و از فرشهاى رومى بر تختش گستران. نابود باد كه بيش از هفتاد سال از عمرش گذشته و در اطراف او پيرمردى است كه از فرط پيرى بر روى زمين ميخزد و يتيمى كه از گرسنگى وضعف به خود ميپيچد اما او توجهى نميكند و از مازاد زندگى خود به آنها كمك

1- . هود/15،16

نمیکند. اگر خدا مرا بر او چیره گرداند همچون گندم خردش کنم و حد مرتد را بر او جاری کنم و بعد هشتاد تازیانه بر او خواهم زد و نادانی او را به رخش ببندم، نابود باد! جامه ای از مو نیست، از پشم نیست، از کرک نیست، گرده نانی نیست که شب هنگامش برای افطار پیش نهند اشکی نیست که در دل شب بر گونه سردهد، اگر مؤمن بود حجت بیشتری بر او اقامه میکردم که آنچه از او نیست ضایع کرده.

به خدا من برادرم عقیل را دیدم که آنقدر فقیر و تنگدست شده که یک پیمانه از گندم شما را از من طلب کرد و تنها برای شش پیمانه از جو شما مدام پیش من می آمد تا خانواده گرسنه اش را طعام دهد و روز سوم نزدیک بود که از گرسنگی به زمین افتد، دیدم که کودکانش از بی غذائی رنگ پریده شده اند و چهره هاشان از سرما کریه شده است. چون عقیل دوباره خواسته خود را تکرار کرد و من به او گوش دادم، مغرور شد و گمان کرد که من دین خود را می بازم و پیرو شادی او میشوم. من هم آهنی را گداختم

تا از آن بگریزد چرا که توان صبر کردن بر آن را ندارد آنگاه آن را به او نزدیک کردم، از شدت درد چون بیماری که از شدت درد ناله سر میدهد فریادی بلند سر داد و نزدیک بود که از شدت خشم و سوزشی که درد آن بیشتر از نداریش بود رکیک ترین دشنام ها را به من بدهد. به او گفتم: ای عقیل زن های داغدیده در سوگ تو بنشینند، از این آهنی که انسانی آن را به شوخی داغ کرده مینالی، اما میخواهی مرا به دوزخی کشانی که خدای جبارش از خشم خود آن را برافروخته. تو از چنین اذیتی مینالی و من از زبانه آتش ننالم؟!

به خدا اگر مجازات از امتها بردارند و آن ها را پوسیده در قبر به حال خود رها کنند من از خشم نگهبانی که گناهان رسواکننده را فاش میکند شرم خواهم کرد. ای عقیل صبر کن بر دنیائی که بلای آن مانند خوابهای پریشان می گذرد چه فرق آشکاری است میان آنکه در بستر نرم در خیمه بهشتی آرمیده و آن گنهکاری که در دوزخ شیون میکند. از این تعجب مکن.

در شگفتم از کسی که شب هنگام در خانه ما را کوبید - بدون آنکه با واکنش بد ما روبرو شود - و بسته هایی به هم پیچیدهای را در ظرفی قرار داده بود و بر روی آن معجونی پاشیده بود. به او گفتم این ها صدقه است یا نذر یا زکات؟

همه این ها بر

ما خاندان نبوت حرام است و خداوند متعال در عوض آنها برای ما خمس ذوی القربی را در کتاب و سنت قرار داده است؟ گفت: نه این است و نه آن بلکه هدیهای است. گفتم زن های داغدیده در سوگت بنشینند تو میخواهی مرا از دین خدا با معجونی که از قند فشردهاید و با حلوای زردی که با عصیر خرما برایم آوردهاید فریب دهی و دور گردانی؟ عقل خود را از دست دادهای یا دیوانه ای و یا هذیان گوئی؟ مگر از مردم از وزن یک دانه خردل سؤال نمیشود؟ چه جوابی به خداوند دهم اگر این معجون را سر کشم؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر افلاک آنها است به من دهند و همه ساکنانش را با هر چه دارند بنده من سازند که برای لحظهای خداوند را نافرمانی کنم و درباره مورچه ای که دانه جوی را از دهان او باز گیرم و آن را در دهان خود گذارم ظلم کنم قبول نخواهم کرد. دنیای شما در نزد من پست تر از برگ درختی است که ملخی آن را در دهان میگذارد و میجود و کثیف تر از استخوان خوکی که فرد جذامی آن را پرت میکند و در دهان من تلخ تر از حنظلی است که مریضی آن را بجود و بر او ناگوار آید. بنابرین چگونه قبول کنم شیرینیهایی را که گرد آوردی و معجونی را که گویا از زهر مار یا قیء او ساخته ای؟ خدایا من از چنین شیرینی و معجونی نفرت دارم چون نفرت کره اسب از داغ کردن (من به او ستاره سها نشان دهم و او به من ماه را) آیا من که از یک کرکی که از شترش افتد امتناع کنم میتوانم شتر خوابیده را یک جا ببلعم؟ آیا کژدمها را از آشیانه آنها بگیرم یا افعی های کشنده را در خوابگاهم ببندم؟ مرا به حال خود گذارید تا از دنیای شما به همان نمک و گردههای نان جو اکتفا کنم و با تمسک جستن به تقوای الهی امید رهائی داشته باشم. علیّ را چه کار به نعمتی که فانی شود و لذتی که گناهان آن را میتراشند و صیقل میدهند. من و شیعه هایم پروردگار را با چشمهای شب زنده دار و شکم های خالی ملاقات خواهیم کرد امید که خداوند مؤمنان را نجات دهد وکافران را نابود کند. از کردارها و رفتارهای بد خود به خدا پناه میبرم و صلی اللّٰه علی محمد و آله(1).

1- . امالی الصدوق: 368-370

توضیح: «الغساق» با تشدید و بدون تشدید یعنی چرک وخون و سایر کثافاتی که از بدن دوزخیان جریان دارد یا آنچه که از اشک هایشان جریان دارد. «علقم» درخت تلخ همچنان که به حنظل و هر چیز تلخ علقم گویند. «السم الزعاق» یعنی سمی که سریع فرد را از پای در میآورد. «الماء الزعاق» یعنی آبی که غلیظ است و نمیتوان آن را نوشید. «الدهاق» یعنی پُر. «الوهق» با حالت فتحه و سکون هاء یعنی طنابی که گره زده میشود و به وسیله آن حیوان و انسان گرفته میشود. «المدرعه» یعنی پیراهن. «قذف الأتن» با ضمه همزه و تاء یعنی خر ماده و تشبیه آنها به پرت کردن به این خاطر است که بیش از دیگر انواع حیوانات باربر به هنگام باربری چموشی میکند چه بسا به صورت «الأبن» هم خوانده شود که در این حالت به معنای عیب و قبیح خواهد بود و اضافه به مفعول خواهد بود. «العلاله» با ضمه عین یعنی باقیمانده هر چیزی. «الکری» یعنی خواب یعنی کسی که شب روی میکند و در روز خمیازه میکشد اما بعد از خوابیدن دیگر خمیازه او برطرف میشود همچنانکه بعد از مرگ مشقت و سختی طاعات و عبادتها از بین می رود. در بعضی از نسخه ها «غلالات» آمده است که جمع غِلاله است وآن لباسی است که در زیر پیراهن پوشیده میشود که استعاره گرفته شده است برای حالت خوابی که انسان را در بر میگیرد در بعضی نسخه ها همچون الأمثال «غیابات الکری» و مستقصی زمخشری «عمایات الکری» آمده است. جوهری گفت: «الغیابه» هر آنچه که بر سر انسان سایه اندازد مثل ابر و غبار وتاریکی و مانند آن و در کتاب نهایه آمده است «کفی عمایه الصبح» یعنی باقیمانده تاریکی شب(1).

میدانی درباره این جمله «عند الصباح یحمد القوم السری» گفت: مفضل گفت: نخستین کسی که این جمله را گفت خالد بن ولید بود. وقتی ابوبکر برای او که در یمامه بود نامه نوشت و به او دستور داد به عراق برود یعنی راه بیابانها را در پیش بگیرد رافع طائی به او گفت: در زمان جاهلی چنین راهی را پیمودهام. برای شتر شجاع پنج روز زمان میبرد و فکر نکنم بتوانی آن را طی کنی مگر آنکه با خود آب

1- . النهایه 3: 131

حمل کنی. خالد صد شتر پیر را خرید و آنها را درحالت تشنگی قرار داد آنگاه به آنها آب داد تا کاملا سیراب شوند سپس دهان آنها را بست تا چیزی نخورند و به بیابان زد.

دو روز گذشت، تشنگی اسبها و همراهانش او را نگران کرد همچنان که ترسید که آبی که در شکم شتران ذخیره کرده است از بین برود، به همین خاطر شتران را سر برید و آب درون شکم آنها را بیرون آورد و به مردم و اسبان داد و به مسیر خود ادامه داد. در شب چهارم رافع گفت: نگاه کن آیا خرمن بزرگی را میبینید اگر آن را ببیند نجات پیدا می کنیم و به سلامت به مقصد میرسیم در غیر این صورت همگی هلاک میشویم. وقتی نگاه کردند خرمن را دیدند و به خالد خبردادند او تکبیر گفت و همه مردم هم به دنبال او تکبیر گفتند آنگاه به طرف آب هجوم بردند و خالد این ابیات را خواند.

- آفرین بر رافع باد چگونه بیابان قراقر راپشت سر گذاشت و به سری رسید.

- بیابانی که پنج روز اشک مسافران را در میآورد و تا کنون کسی مشاهده نشده است که از آن بگذرد.

- بامدادان شبروان عمل خود را بستایند و رنج بیخوابی از آنها زدوده میشود.

این شعر برای کسی مثال زده می شود که برای رسیدن به راحتی مشقت و سختی را تحمل میکند(1).

زمخشری در مستقصی بعد از آوردن شعر گفت: وقتی افرادیکه سختی شب زنده داری را تحمل کردند و به پایان آن رسیدند از سختی که کشیدند خوشحال هستند و به ستایش از آنچه که انجام دادند میپردازند. این مثال برای تشویق به ادامه دادن کار با تمسک جستن به صبر و عادت دادن نفس است تا پایان آن نیکو شود همچنانکه جلیح می گوید:

- من زمانی که که سپاه بر جمعیت خم میشود، اگر آب را به عنوان فدیه طلبد می دهم.

1- . مجمع الأمثال1: 646

- گفت چقدر خسته شدی گفتم: بامدادان، شبروان عمل خود را بستایند.

- و رنج بیخوابی از آنها زدوده میشود.

«العبقری» یعنی ابریشم وگفته شده نوعی از فرش دیبانگار است عدهای هم معتقدند که به معنای جامههای ضخیم است. «لو اعتصمت» یعنی بعد از پرت شدن شراره های آتش فرد بر نوک هر قلهای برود گرمای آن آتش او را میپزد و کباب میکند. ضمیر در «قلتها» هم میتواند به نفس برگردد و هم به آتش و ترکیب اضافی برای ملابست است. «الخسیء» یعنی کوچک و رانده شده. «سعدان» گیاهی خاردار که از بهترین غذاهای شتر است. «الأطمار» جمع طِمر به معنای پیراهن کهنه و فرسوده. «السفا» یعنی خاکی که باد آن را برانگیخت و همچنین هر درخت خارداری را گویند. ضمیر در «سفاها» به زمین با قرینه مقام یا به خار سعدان بر میگردد یعنی آنچه را که باد از آن درختان کند و پرت کرد وگفته شده که واو حالیه از ضمیر مرقدا است که به خاطر سجع مقدم شده است و «اطمار» با کسره راء بنابر حذف یاء متکلم است یعنی لباسهای کهنهاش به عنوان زیر انداز او هستند بدون آنکه فرشی در زیر او پهن باشد و ظرف متعلق به ممدد است و ضمیر در «سفاها» به سعدان بر میگردد و «ممددا» بر وزن مفعول حال دیگری از ضمیر «ابیت» است و فایده ذکر این بند این است که بیتوته بر خارهای سعدان دو نوع است نخست بیتوتهای که بر روی خارهای که از درخت جدا شده باشند که شدت سختی و درد آن کمتر است و دوم بیتوتهای که بر روی خود درخت باشد که این شدتش بیشتر است به ویژه زمانی که زیر انداز یا فرشی وجود نداشته باشد و مراد همین است.

در النهایه آمده است: «قفل یقفل قفولا» یعنی زمانی که مسافر از سفر بازگشت و به سفر هم قفول گویند برای رفت و برگشت آن، کلام او به پایان رسید(1).

منظور در این جا رفتن از جوانی به طرف پیری است که فرد آماده فرسودگی و نابودی است یا به آخرت که مکان اصلی حیات انسان است و احتمال دارد جمع قفل با ضمه باشد چرا که با هر دو کلمه اقفال و قفول جمع بسته میشود و در اینجا برای

1- . النهایه3: 269

مفاصل جسد استعاره گرفته شده است. «رویدا» یعنی کمی و ضمیر در «کذئابها» به دنیا برمیگردد یعنی همچون گرگهایی که در دنیا گوسفندان را از گله میربایند، «الشجون» یعنی راه و گفته میشود «الحدیث ذو شجون» یعنی بعضی از آن در بعضی دیگر داخل میشود به عبارت دیگر سخن سخن میآورد که آن را جوهری ذکر کرده است(1). منظور از «تناقض» در اینجا عدم تناسب است و شخصی که «تناقض» را در اینجا حمل بر ظاهر کرده چنین تاویل کرده که منظور حضرت آن است که: نباید کسی گمان کند که این سخن با سخنی که از آن حضرت در کافی(2) نقل شده و همسو با آیه «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّه(3)» {[ای پیامبر] بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده چه کسی حرام گردانیده} می باشد مخالفت دارد چنانچه بعضی همچون عاصم بن زیاد این توهم را داشتند. و معنای«عارض» این است نباید کلام تنها یک وجه داشته باشد بلکه باید متناسب با مقتضای حال و مقام باشد به عنوان مثال اگر آیه فوق خطاب با پادشاهان و امیران باشد بر مذمت زینت و اکل طیبات اشاره میکند اما اگر در خطاب با رعیت و زیر دستان باشد استفاده نکردن از زینت و نخوردن طیبات و نعمت های الهی مذمت و نکوهش به شمار میآید، مگر زمانی که فرد مومن از مال خود استفاده نادرستی کند که در این حالت هم مذمت میشود همچنان که حضرت علیه السلام به آن اشاره میکند. کلام این شخص تمام شد و اشکالات وارد بر آن روشن است.

مردی که امیرمؤمنان علیه السلام به نکوهش او میپردازد احتمال دارد که معاویه باشد که به خوبی میتوان از توصیفها آن را فهمید. «المدائنم جمع شهر است نه به معنای ناحیهای که به این اسم شناخته شده است. «العلوجم یعنی پدران کافرش، آنها را در کفر به مرد زمخت و درشت از کافران عجم و یا مطلق کافران تشبیه کرده «الناله» جمع النائل و به معنای بخشش است همچون القاده که جمع قائد است البته خود «النال» هم به معنای بخشش است که در این حالت مصدر در معنای مفعول

-1 . الصحاح: 2143
-2 . الکافی1: 410-411
-3 . اعراف / 32

است، گفته میشود «نلته اناله نیلا وناله» یعنی بخشش را به او رساندم ضمیر در «منسوجه» به دهقان برمیگردد البته میتواند با تاویل به الناله هم برگردد یعنی از بخششهای دهقان یا آنچه که دهقان بافت یا آنچه که از عطایای دهقان بافته شده بود پوشید. «تمضخ بالطیب» آمیخته شده به عطر، «نوافج» جمع نافج معرب نافه است. «نفح الطیب نُفاحا» یعنی منتشر شدن. «ناهز الصبی البلوغ» نزدیک شدن به بلوغ که این را جوهری ذکر کرده است(1). «دب الشیخ» یعنی به آرامی راه رفتن(2) و ضمیر در «ارضه» هم میتواند به شیخ برگردد و هم به مرد. جزری گفت: «انه دخل علی إمراه وهی تتضور من شده الحمی(3)» یعنی از شدت تب به خود میپیچید و فریاد میزد و پشت و رو میشد. «الضُر» یعنی بد حال. «القرم» یعنی شدت خواهش و آرزوی به گوشت. «علقم» هر ماده تلخی، تشبیه کرده است آنچه را که از حرام وارد شکم آنها میشود به علقمی که عاقبت و پایان بدی دارد در بیشتر اوقات در میان عرب ها چیز حرام به سم مار و حنظل تشبیه میشود. «الخضم» یعنی خوردن غذا با دندانهای آخر «الثمانین» هشتاد ضربه شلاق برای نوشیدن شراب و تهمت زدن به زنان شوهردار است. «لأسدن من جهله کل مسد» کنایه از اتمام حجت و بستن تمام راهها و بهانه ها بر او است. «افلا رغیف» در رغیف هر سه اعراب رفع نصب و مبنی بر فتح بنا بر لا نفی جنس جایز است. «القَفار» نانی که بدون خورش باشد و به شب اضافه شده است درحالی که صفت نان است همچنان که افطار و مقدم هم دو صفت دیگر آن هستند و در بعضی از نسخه ها آمده «للیل افطار معدم» و ظرف صفت دیگر رغیف است و لیل اضافه شده به افطاری که اضافه شده به معدم یعنی فقیر.

«الإتساق» یعنی نظم و هماهنگی. «الإملاق» فقر «الإستماحه» طلب جود و بخشش «عاوده بالمساله» یعنی پشت سر هم از او طلب کرد «یکاد یلوی» چه بسا از درنگ کردن باشد یعنی وام داری که در پرداخت بدهی خود درنگ میکند به این معنا که او چند روزی به فرزندانش وعده غذا داده بود و درنگ کرده بود و نتوانسته

1- . الصحاح: 897
2- . الصحاح: 124
3- . النهایه 3: 28

بود آن را برآورده کند و در روز سوم درحالی آمد که خودش گرسنه بود و رمقی نداشت. «شعث» منتشر شدن. «الأشعث» یعنی ژولیده مو. «اشمأز الرجل» بدش آمد. «القُر» سرما. «اوتغ» هلاک شدن. «فاتبع» هم با صیغه متکلم درست است و هم غائب در حالت غائب چه بسا به رفتنش به سوی معاویه اشاره کند. «السفه» کم خردی و سبک عقلی که در اینجا به معنای مطلق کمی و سبکی است یا اینکه اسنادش به «کظم» مجازی باشد و یا اینکه «من» تعلیلیه و در جمله تقدیر مضاف وجود داشته باشد که تقدیر آن اینگونه است «بسبب قله کظمه للغیظ» وقوله «لحرقه» عطف بر «سفها» است و به این خاطر «الحرقه» همچون «السفه» از عمل فحشدهنده نبود با لام آمد. «اضنی» بر وزن افعل از ریشه ضنیِ همچون رضی یعنی فرد بیماری که بیماریش همواره عودت میکند. چنانکه هربار که گمان میشود بهبود یافته دوباره به همان حالت اول بیماری برگشته است و صفت برای حرقه است یعنی نزدیک بود دشنام دهد مرا به خاطر سوزشی که برای او از نداری و فقرش دردناکتر بود ومیتوان آن را با فتحه لام هم خواند یعنی سوگند به خدا سوزش جهنم شدیدتر و دردناک تر برای او از فقر وگرسنگیش در دنیا است یا اینکه این آتش دنیوی است که این گونه تو را به درد میآورد حال چه برسد به آتش اخروی.«سجرت التنور اسجره سجرا» یعنی آن را گرم کردم «وترکت» مبنی بر مجهول که به امت ها بر می گردد. «الرمم» جمع الرمه به معنی استخوان پوسیده است و در آن تجرید وجود دارد. در کل یعنی به استخوان پوسیده تبدیل میشوند وگفته شده که منظور از «الرمه» موریانه یعنی اشباه آن است البته «الرمه» معنای مورچه بالدار را هم می دهد. «فی» به معنای مع است مانند این آیه: «خرج علی قومه فی زینه(1)».

و سخن حضرت علیه السلام: «من مقت رقیب» سید داماد گفت: اضافه به مفعول وجود دارد یعنی «مقتی ایاه» و آنچه که در آن است پنهان نیست و همچنین گفت: «ینسخ» با فتحه یاء و تشدید نون است که در آن نون حروف اصلی کلمه با نون باب افعال ادغام شده و به این صورت درآمده است و به معنای مطاوعه است.

1- . قصص/79

«نسخه ینسخه نسخا» همچون «منعه یمنعه منعا» یا از نسخ به معنای اثبات شیء و نقل صورت آن از مکانی به مکان دیگر است و از همین معنا است «نسخت الکتاب و استنسخته و انتسخته» یعنی نوشت و نقل کرد و تالیف نمود همچنان که در قرآن کریم هم آمده است: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(1)» {ما از آنچه می کردید نسخه بر می داشتیم} و یا از نسخ الشیء او الحکم به معنای ابطال کردن و از میان برداشتن شی یا حکمی که این ابطال به دنبال آمدن حکم دیگری صورت میگیرد و از همین معنا است این آیه: «ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها(2)» { هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا مانندش را می آوریم } و«تنسخ» در کلام حضرت متعلق به فاضحات الأمور است و اعراب آن نصب بنا بر حالیت است و نظیر آن همچون «سمعته یقول» و «رایته یمشی» که هم احتمال حال را دارد و همه تمییز و این باید دانسته شود. پایان کلام سید داماد.

و میگویم چه بسا معنایش دومی باشد یعنی از بین رفتن لذت ها و ثمرات آن.

«فصبرا» یعنی اصبروا صبرا و فاء برای تفریع است باء در «بلأوائها» به معنای مع است و «اللأواء» به معنای شدت و سختی است. «الأحلام» جمع حُلم با یک ضمه یا حُلُم با دو ضمه است و به معنای رؤیا است و ظرف متعلق به تنسلخ است و جمله صفت برای لیل است. «انسلاخ الوقت» یعنی رفتن و سپری شدن آن. «کم بین نفس» کم در اینجا برای استفهام تعجبی است. «خیامها» ضمیر هاء به بهشت بر میگردد اگر چه که پیشتر ذکر نشد اما واضح است. «الإصطراخ» یعنی فریاد بلند برای طلب کمک. «بلا صنع منا» حال از مفعول اعجب است یعنی تعجب میکنم از کسی یکباره در شب در خانه ما را به صدار درآورد بدون آنکه با واکنش بد ما مواجه شود. و در بعضی از نسخه ها «ما صنع» مفعول اعجب است. «منا» فاعل صنع است یعنی مردی از ما و این در من تبعیضیه جایز است اما «من» در «من طارق» بیانیه است و احتمال دارد که صله تعجب و بدل از «ما صنع» باشد، تعجب میکنم از قول

1- . جاثیه / 28
2- . بقره / 106

کسی که «ما صنع» را به صورت مجهول خواند و «منا» را از مصدر «من علیه» یعنی به او نعمت دادن گرفته و گفته: «المصنوع» طعام همچون صنیع است و «مناً» مفعول له برای آن و «من طارق» صفت «منا» است.

«زملها» یعنی پیچاند آن را «ام نذر» چه بسا مراد کفاره نذر باشد و احتمال دارد که مراد از صدقه سائر کفارات واجب باشد و اگر مراد صدقه مستحب باشد در مشهور بین صحابه تجویز میشود. «الزقم» بسیار خوردن و افراط نمودن در نوشیدن «مذعنه باملاکها» ضمیر به قطان یعنی ساکنان بر میگردد یعنی اعتراف میکنند که من فرمانروای آنها هستم یا اینکه احتمال دارد که به اقالیم بر گردد یعنی اعتراف میکنند که من مالک اقالیم هستم و حقی برای آنها در آن وجود ندارد. «اسبلها» بدل از اعصی یا عطف بیان برای آن است. «اللوک» یعنی جویدن و آن با مضغ فرق دارد و زشت بودن آن دلیل بر زشت بودن «علک» به طریق اولی است و همچنین به طریق اولاتر دلالت می کند به زشت بودن سلبی (دزدی) که در آن نفعی وجود نداشته باشد چرا که نفس زمانی به سلب چیزی می پردازد که در آن نفعی وجود داشته باشد که پیش از این گفته شد و در بعضی از نسخه ها به جای جراده، عراده آمده است که به معنای ملخ مونث است. «العراقه» یعنی استخوان زمانیکه گوشت آن خورده شود و ضمیر در «بها» به جراده و در «اجذمها» به دنیا و یا جراده با کمترین ملابست بر میگردد. «الجذام» بیماری برص و خوره و در آن مبالغاتی توصیف ناپذیر از انکار وجود دارد و همچنین در حنظلهای که بیماری آن را میجود «فبشمها» به خاطر بدمزهگی آن را تف کرد بنابراین تف کردن آن و اختلال در ذائقه فرد بیانگر نهایت تلخیاش است یعنی تف کردن چنین چیزی بدتر از تف کردن دیگر چیزها است چرا که بسیار تلخ است و احتمال سرایت مرضش وجود دارد.

«عکمت المتاع» یعنی آن را بستم. منظور از «طی» یعنی چیزی است که در آن اشیاء پیچیده میشوند و ضمیر به ملفوفات بر میگردد. «المهر» کره اسب است. «اریه السها» من با گستردگی علمی و دقت نظری که دارم مردم را از لایه های پنهان مسائل آگاه میکنم اما او همچون کسی که واضح ترین چیزها در نزد او پنهان است با من رفتار میکند و میخواهد مرا گول زند.

ص: 397

زمخشری در مستقصی الأمثال گفت: «اریها السها وترینی القمر» سها ستاره کوچک پنهان در بنات النعش است و اصل داستان از این قرار است که مردی با صدای آهسته و کلمات مبهم با زنی صحبت میکرد اما آن زن با صدای بلند و در نهایت وضوح جواب او را میداد به همین خاطر از سها و القمر برای سخن گفتن آنها مثال زده شد همچنین به کار میرود برای کسی که خلاف آنچه را که از او میخواهند میآورد همچنانکه کمیت میگوید:

- از سنگینی و اوضاع بد مالیات نزد او (حجاج بن یوسف) شکایت کردیم اما او گوشت گاو را بر ما حرام کرد.

- مثال ما و او همچون کسی است که قبل از ما گفت: من ستاره سها را به او نشان میدهم و او ماه را به نشان می دهد.

ضمیر در«إلیه» به حجاج بن یوسف بر میگردد اهل عراق از شیوه بد جمع کردن مالیات وسنگینی آن نزد حجاج شکایت کردند، اما او گفت: سر بریدن گاوها بر شما حرام است. حجاج میخواست که گاوها سر بریده نشوند چرا که در این حالت زیاد میشدند و اگر زیاد میشدند عمارت زیاد میشد و در نتیجه مالیات هم پائین میآمد. پایان سخن وی.

مؤلف: این مثال در مجمع الأمثال به شکل دیگری آمده که به سیاق و مقام سخن نمیخورد چنانکه آمده: «اریها استها و ترینی القمر» شرقی بن قطامی گفت: در زمان جاهلی زن بسیار زیبا و با کمالاتی وجود داشت که براین باور بود که هیچ مردی نمیتواند به خاطر نیروی زیادش با او همبستر شود. وی همچنان دختر مانده و با کسی ازدواج نکرده بود. ابن ألغز الأبادی که از خود مطمئن بود او را خواستگاری کرد و با او شرط بست که چنانچه بر او غلبه کرد صد شتر برایش بخرد. وقتی با او جماع کرد و امتدادی و مخمصهای را یافت و چیزی را دید که پیش از آن را ندیده بود، الأبادی به او گفت: چه نظری داری؟ گفت: بریده باد زانو، الأبادی گفت: به زانوی خودت نگاه کن. گفت: ماه این است، در این هنگام بود که الأبادی گفت: «اریها استها و ترینی القمر» و این ضرب المثل شد، در نهایت الأبادی توانست بر آن

زن غلبه کند و صد شتر از او بگیرد و بعضی هم این مثال را (اریها السها و ترینی القمر) را برای کسی می زنند که در چیزی که پوشیده نیست مغالطه می کند.

«القلوص» یعنی شتر جوان و استفهام برای انکار است. یعنی من به خاطر زهدی که دارم از گرفتن کرکی که از شتری می افتد خوداری میکنم پس چگونه میتوانم شترهای زیادی را که در خوابگاه صاحبشان هستند ببلعم؟ و گفته شده: قلوص با فتحه قاف یعنی شتری که در حال راه رفتن است و به این خاطر «رابطه» را ذکر کرده چرا که کرکی که به هنگام راه رفتن شتر از او میافتد در نزد صاحبش کم اهمیت تر از کرکی که در خوابگاه از او میافتد و در فایده ذکر «ربط» در جمله پایانی به خوبی نمودار میشود.

همچنین این سخن حضرت علیه السلام: «ادبیب العقارب» جوهری گفت: هر چیزی که بر روی زمین راه برود دابه و دبیب است. یعنی عقربهای بزرگی را که در لانه شان مجازا به معنای سوراخشان میخزند بگیرم مطمئنا اگر بخواهم آنها را در لانه هایشان بگیرم نیش آنها شدیدتر و کشنده تر خواهد بود. حضرت برداشتن اموال حرام از محل اصلی و شرعی آن را (بیت المال یا اموال شخصی مردم) به گرفتن عقرب از سوراخش تشبیه کرده است که در اولی مجازات اخروی و در دومی مجازات دنیوی وجود دارد و بعضی از افاضل گفته اند: الدبیب مصدر دب از باب ضرب یعنی آنگاه که راه برود و در این حالت مفعول التقط است و در کلام مجاز وجود دارد گفته میشود: «دبت عقارب فلان علینا» یعنی به آبروی ما حمله برد و آن را بی اعتبار کرد و در این حالت، معنا این گونه میشود آیا آبروی خود را در معرض آماج طعنههای به حق و به جای مردم قرار دهم چرا که گرفتن رشوه (بسته های شیرینی که برای وی آوردند) از سوی مردی که دنیا را رها کرده و از آسیب زدن به مورچهای پرهیز دارد نشانه سفاهت و کم خردی است. به عبارت دیگر یعنی حضرت میخواهد بگوید چنانچه چنین کاری را انجام میداد و آن بسته ها را قبول میکرد مردم در طعن زدن به او و بی آبرو ساختنش حق داشتند. «الرُقش» جمع رقشاء به معنای افعی است به خاطر نقطههای سیاه و سفید بر روی پشتش به این نام خوانده میشود. «الإرتباط» یعنی بستن اسب و مانند آن برای بهره بردن. «تنجها المعاصی»

یعنی فایده رساندن و در بعضی از نسخهها «تنحتها» از ریشه نحت به معنای تراشیدن تیر و مانند آن که در آن استعاره وجود دارد.

تفسیر بعضی از قسمت ها را در بخش جوامع المکارم خواهیم آورد. درباره این خطبه به خاطر فوائدی که داشت و نیاز آن به شرح سخن را به درازا کشاندیم.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ص: 400

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آيا کسانی که ميدانند و کسانی که نميدانند يکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109